

[illegible]

[illegible]

ص	ف	ص	ف	ص	ف	ص	ف
۱	۹۵	۱۳	۱۰۳	۱۴	۱۰۳	۱۴	۱۰۳
۱۹	۹۶	۲۲	۱۰۴	۲۲	۱۰۴	۲۲	۱۰۴
۱	۹۷	۲۴	۱۰۵	۲۴	۱۰۵	۲۴	۱۰۵
۲	۹۸	۲۶	۱۰۶	۲۶	۱۰۶	۲۶	۱۰۶
۳	۹۹	۲۸	۱۰۷	۲۸	۱۰۷	۲۸	۱۰۷
۴	۱۰۰	۳۰	۱۰۸	۳۰	۱۰۸	۳۰	۱۰۸
۵	۱۰۱	۳۲	۱۰۹	۳۲	۱۰۹	۳۲	۱۰۹
۶	۱۰۲	۳۴	۱۱۰	۳۴	۱۱۰	۳۴	۱۱۰
۷	۱۰۳	۳۶	۱۱۱	۳۶	۱۱۱	۳۶	۱۱۱
۸	۱۰۴	۳۸	۱۱۲	۳۸	۱۱۲	۳۸	۱۱۲
۹	۱۰۵	۴۰	۱۱۳	۴۰	۱۱۳	۴۰	۱۱۳
۱۰	۱۰۶	۴۲	۱۱۴	۴۲	۱۱۴	۴۲	۱۱۴
۱۱	۱۰۷	۴۴	۱۱۵	۴۴	۱۱۵	۴۴	۱۱۵
۱۲	۱۰۸	۴۶	۱۱۶	۴۶	۱۱۶	۴۶	۱۱۶
۱۳	۱۰۹	۴۸	۱۱۷	۴۸	۱۱۷	۴۸	۱۱۷
۱۴	۱۱۰	۵۰	۱۱۸	۵۰	۱۱۸	۵۰	۱۱۸
۱۵	۱۱۱	۵۲	۱۱۹	۵۲	۱۱۹	۵۲	۱۱۹
۱۶	۱۱۲	۵۴	۱۲۰	۵۴	۱۲۰	۵۴	۱۲۰
۱۷	۱۱۳	۵۶	۱۲۱	۵۶	۱۲۱	۵۶	۱۲۱
۱۸	۱۱۴	۵۸	۱۲۲	۵۸	۱۲۲	۵۸	۱۲۲
۱۹	۱۱۵	۶۰	۱۲۳	۶۰	۱۲۳	۶۰	۱۲۳
۲۰	۱۱۶	۶۲	۱۲۴	۶۲	۱۲۴	۶۲	۱۲۴
۲۱	۱۱۷	۶۴	۱۲۵	۶۴	۱۲۵	۶۴	۱۲۵
۲۲	۱۱۸	۶۶	۱۲۶	۶۶	۱۲۶	۶۶	۱۲۶
۲۳	۱۱۹	۶۸	۱۲۷	۶۸	۱۲۷	۶۸	۱۲۷
۲۴	۱۲۰	۷۰	۱۲۸	۷۰	۱۲۸	۷۰	۱۲۸
۲۵	۱۲۱	۷۲	۱۲۹	۷۲	۱۲۹	۷۲	۱۲۹
۲۶	۱۲۲	۷۴	۱۳۰	۷۴	۱۳۰	۷۴	۱۳۰
۲۷	۱۲۳	۷۶	۱۳۱	۷۶	۱۳۱	۷۶	۱۳۱
۲۸	۱۲۴	۷۸	۱۳۲	۷۸	۱۳۲	۷۸	۱۳۲
۲۹	۱۲۵	۸۰	۱۳۳	۸۰	۱۳۳	۸۰	۱۳۳
۳۰	۱۲۶	۸۲	۱۳۴	۸۲	۱۳۴	۸۲	۱۳۴
۳۱	۱۲۷	۸۴	۱۳۵	۸۴	۱۳۵	۸۴	۱۳۵
۳۲	۱۲۸	۸۶	۱۳۶	۸۶	۱۳۶	۸۶	۱۳۶
۳۳	۱۲۹	۸۸	۱۳۷	۸۸	۱۳۷	۸۸	۱۳۷
۳۴	۱۳۰	۹۰	۱۳۸	۹۰	۱۳۸	۹۰	۱۳۸
۳۵	۱۳۱	۹۲	۱۳۹	۹۲	۱۳۹	۹۲	۱۳۹
۳۶	۱۳۲	۹۴	۱۴۰	۹۴	۱۴۰	۹۴	۱۴۰
۳۷	۱۳۳	۹۶	۱۴۱	۹۶	۱۴۱	۹۶	۱۴۱
۳۸	۱۳۴	۹۸	۱۴۲	۹۸	۱۴۲	۹۸	۱۴۲
۳۹	۱۳۵	۱۰۰	۱۴۳	۱۰۰	۱۴۳	۱۰۰	۱۴۳
۴۰	۱۳۶	۱۰۲	۱۴۴	۱۰۲	۱۴۴	۱۰۲	۱۴۴
۴۱	۱۳۷	۱۰۴	۱۴۵	۱۰۴	۱۴۵	۱۰۴	۱۴۵

نکته	نکته	نکته	نکته	نکته	نکته	نکته
۱۲۱	۲۲	جزر جزر	نه جزر جزر	۱۲۷	۹	مرالذات ش
۱۲۲	۱۰	بیان کیفیت جبر	بیان کیفیت جبر و قدر	۱۲۸	۱۳	همچین
		و قدر الخ		۱۲۹	۱۱	لا نهما
	۱	قنی کاسبه	قنی کاسبه	۱۳۰	۱۳	لا نه بمقابله
	۸	و سبتی	و سبتی	۱۳۱	۵	لمترم اذا اختیار
	۱۲	بوسه خود	بوسه خود	۱۳۲	۱۲	آنگه
	۲۵	عمر است	عمر است	۱۳۳	۷	فنی الایجاد
	۵	حقیقت جبر و قدر	حقیقت جبر و قدر	۱۳۴	۸	خطا مبتدا مع
	۱۲۳	ای مخلوق	ای المخلوق	۱۳۵	۱۱	خطا مبتدا مع
		ان تفکر	ان تفکر	۱۳۶	۱۹	ایس خطا است
	۱۰	اسم	اسم	۱۳۷	۷	فراق
	۱۸	معلوم باشد	معلوم باشند	۱۳۸	۱۶	اشترک وحدت
	۱۹	بش به	مشابه	۱۳۹	۲۳	شد درین
	۲۲	بعدم خود است درد	بعدم خود است درد	۱۴۰	۱	ان قانر الاختیار
		احتیاج بعدم خود است	احتیاج بقیام حقیقی	۱۴۱	۶	بما هیئت
		درد احتیاج بقیام	است به محقق	۱۴۲	۷	غنیتهما
		حقیقی است به محقق		۱۴۳	۲۰	ان همه متغایر
	۲۳	اسماء	اسماء همه	۱۴۴	۱۰	الغصب تفکر
	۲۴	در مرتبه	در مرتبه	۱۴۵	۲۱	از حیثیت وجود
	۱۲۶	ان الکلام	ان الکلام مع	۱۴۶		ایچه که او است
	۲۰	وان له	وان له	۱۴۷	۳	معنی غرناک
	۱۲	تجاوز کردن	تجاوز کردن	۱۴۸	۱۲	در میان قدیم و جدید
	۱۹	نیایدو	نیایدو بدو	۱۴۹		یعنی آنکه در میان قدیم و جدید
	۵	تجربہ الطریق	تجربہ الطریق			که مخلوق است مرتبه السیف

[illegible]

عنوان	موضوع	صفحه	موضوع	موضوع	موضوع	موضوع
۱۸	آیا	۱۶۸	آیا	آیا	آیا	آیا
۱۵۰	اجتماع نقیضین	۱۹	اجتماع نقیضین	اجتماع نقیضین	اجتماع نقیضین	اجتماع نقیضین
۱۲	قیام	۱۱	قیام	قیام	قیام	قیام
۱۹ ج	باشد پس و نه	ح ۱۰۱	باشد پس و نه	باشد پس و نه	باشد پس و نه	باشد پس و نه
۱۵۸	هر دو اوصاف	۱۹	هر دو اوصاف	هر دو اوصاف	هر دو اوصاف	هر دو اوصاف
۱۶۰	که اصناف ذاتیه	۱۶۹	که اصناف ذاتیه	که اصناف ذاتیه	که اصناف ذاتیه	که اصناف ذاتیه
۳ ج	الشائیه	۱۶۱	الشائیه	الشائیه	الشائیه	الشائیه
۱۶۱	یقین او	۱۶۱	یقین او	یقین او	یقین او	یقین او
۱۶۳	ولا تشبه	۱۶۳	ولا تشبه	ولا تشبه	ولا تشبه	ولا تشبه
۱۵	یعنی فرسیده	۱۶۲	یعنی به فرسیده	یعنی به فرسیده	یعنی به فرسیده	یعنی به فرسیده
۱۴	سوئی ظل	۱۶۲	سوئی ذی ظل	سوئی ذی ظل	سوئی ذی ظل	سوئی ذی ظل
۱۶۵	بر تیع	۱۵	به تیع	به تیع	به تیع	به تیع
۴ ج	بیان آنکه هر یک از اینها	۱۴	بیان آنکه هر یک از اینها	بیان آنکه هر یک از اینها	بیان آنکه هر یک از اینها	بیان آنکه هر یک از اینها
۹	التصاف جامع و حدوداً	۲۱	التصاف جامع و حدوداً	التصاف جامع و حدوداً	التصاف جامع و حدوداً	التصاف جامع و حدوداً
۱۳	مانع و بطور اصل برای	۲۲	مانع و بطور اصل برای	مانع و بطور اصل برای	مانع و بطور اصل برای	مانع و بطور اصل برای
۱۶۴	بنی در رسول است و بطور	۱	بنی در رسول است و بطور	بنی در رسول است و بطور	بنی در رسول است و بطور	بنی در رسول است و بطور
۲	عرض و تبع برای اولی است	۲	عرض و تبع برای اولی است	عرض و تبع برای اولی است	عرض و تبع برای اولی است	عرض و تبع برای اولی است
۵	عشقرق	۵	عشقرق	عشقرق	عشقرق	عشقرق
۱۵۰	و آنکه	۲۱	و آنکه	و آنکه	و آنکه	و آنکه
۱۳	در تیره باشند	۱۴۵	در تیره باشند	در تیره باشند	در تیره باشند	در تیره باشند
۱۴	آن نگویند	۱۴	آن نگویند	آن نگویند	آن نگویند	آن نگویند
۱۶۴	و علی	۲۲	و علی	و علی	و علی	و علی
۱۶۴	مگر آنکه یکسان است او	۹ ج	مگر آنکه یکسان است او	مگر آنکه یکسان است او	مگر آنکه یکسان است او	مگر آنکه یکسان است او
۲۱	و بدانکه جز این	۱۶۹	و بدانکه جز این	و بدانکه جز این	و بدانکه جز این	و بدانکه جز این
۱۶۸	مشتبه	۱۶۸	مشتبه	مشتبه	مشتبه	مشتبه
۱۵۰	صفت از ظل	۱۹	صفت از ظل	صفت از ظل	صفت از ظل	صفت از ظل
۱۲	یا فته می شود	۱۱	یا فته می شود	یا فته می شود	یا فته می شود	یا فته می شود
۱۹ ج	بیان آنکه عصمت نبی را	ح ۱۰۱	بیان آنکه عصمت نبی را	بیان آنکه عصمت نبی را	بیان آنکه عصمت نبی را	بیان آنکه عصمت نبی را
۱۵۸	لازم است که مشتبه	۱۹	لازم است که مشتبه	لازم است که مشتبه	لازم است که مشتبه	لازم است که مشتبه
۱۶۰	در مقابلت	۱۶۹	در مقابلت	در مقابلت	در مقابلت	در مقابلت
۳ ج	و کفر که او	۱۶۱	و کفر که او	و کفر که او	و کفر که او	و کفر که او
۱۶۱	و فارق در فعل عجز	۱۶۱	و فارق در فعل عجز	و فارق در فعل عجز	و فارق در فعل عجز	و فارق در فعل عجز
۱۶۳	و کرامت و معونه و	۱۶۳	و کرامت و معونه و	و کرامت و معونه و	و کرامت و معونه و	و کرامت و معونه و
۱۵	استدراج	۱۶۲	استدراج	استدراج	استدراج	استدراج
۱۴	بدانکه	۱۶۲	بدانکه	بدانکه	بدانکه	بدانکه
۱۶۵	سوره صفت	۱۵	سوره صفت	سوره صفت	سوره صفت	سوره صفت
۴ ج	ایمان بیاوردند	۱۴	ایمان بیاوردند	ایمان بیاوردند	ایمان بیاوردند	ایمان بیاوردند
۹	از هیچو مشتبه به	۲۱	از هیچو مشتبه به	از هیچو مشتبه به	از هیچو مشتبه به	از هیچو مشتبه به
۱۳	حذف کرده	۲۲	حذف کرده	حذف کرده	حذف کرده	حذف کرده
۱۶۴	بجوز	۱	بجوز	بجوز	بجوز	بجوز
۲	بند سجا	۲	بند سجا	بند سجا	بند سجا	بند سجا
۵	نشر	۵	نشر	نشر	نشر	نشر
۱۵۰	تحقیق نیاید	۲۱	تحقیق نیاید	تحقیق نیاید	تحقیق نیاید	تحقیق نیاید
۱۳	و آنکه	۱۴۵	و آنکه	و آنکه	و آنکه	و آنکه
۱۴	نماز سجا	۱۴	نماز سجا	نماز سجا	نماز سجا	نماز سجا
۱۶۴	بر بنای	۲۲	بر بنای	بر بنای	بر بنای	بر بنای
۱۶۴	وصالحین	۹ ج	وصالحین	وصالحین	وصالحین	وصالحین
۲۱	مشت	۱۶۹	مشت	مشت	مشت	مشت

۱۰۵	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱۰۵	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱۰۵	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱۰۵	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱۰۵	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱۰۵	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱۰۵	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱۰۵	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱۰۵	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱۰۵	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱۰۵	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱۰۵	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱۰۵	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱۰۵	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱۰۵	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱۰۵	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲																																																																														

صفحہ	سطر	عناص	صحیح	صفحہ	سطر	عناص	صحیح
۱۹۵	نام	کے بعد صفحہ ۱۹۴ مطالعہ کیجیے	۲۰۴	۱۹	بجائز	بجائز	صحیح
۱۹۶	۴	لتعقیب	لتعقیب	۲۲	براه راست	براه راست	صحیح
۱۹۷	۱۲	نواں شناسید	تو نواں شنائید	۳	بمعنی	بمعنی	صحیح
۱۹۸	نام	کے بعد صفحہ ۱۹۶ مطالعہ کیجیے	۲۱	بعت پس جگہ	بعت پس جگہ	بعت پس جگہ	صحیح
۱۹۹	۱۶	آیا از کسی از شما	آیا کسی از شما	۵	بحدہ	بحدہ	صحیح
۱۹۰	۱۰	فخرت البزار	فخرت البزار	۲۲	یعنی برآناں	یعنی تو برآناں	صحیح
۲۰	۲۰	مریاری	مریاری	۱۲	مقدم	مقدم	صحیح
۲۱	۲۱	و فرمود	و فرمود	۱۲	واگر	واگر	صحیح
۱۹۸	۱	اللہ رحمکم اللہ	اللہ رحمکم اللہ	۲۰	واگر	واگر	صحیح
۲۰۰	۵	از عباد باشند	از عباد خاصہ و اعیان	۲۳	مقدم	مقدم	صحیح
۲۰۱	۱۱	تختینا	تختینا	۲۱	دیکھ انکے	دیکھ انکے	صحیح
۱۹۹	۲۵	باطل بابت	باطل بابت	۴	و ذہنا	و ذہنا	صحیح
۲۰۰	۲	ارتفاع	ارتفاع	۱۰	یفعلا یا شاء	یفعلا یا شاء	صحیح
۲۰۱	۵	والنہایت	والنہایت	۱۲	اولو الغرمی نوت	اولو الغرمی نوت	صحیح
۲۰۲	۱۹	بعت اسامو سماع	بعت اسامو سماع	۲۵	حیات دنیا و آخرت	حیات دنیا و آخرت	صحیح
۲۰۳	حاشیہ	بیاسی موتی از رتہ	بیان معنی موتی از رتہ	۲۲	موجودات	موجودات	صحیح
۲۰۴	۵۵	عن الاشیاء	عن الاشیاء	۲۲	جواز الاختیار	جواز الاختیار	صحیح
۲۰۵	۲۳	تسمیہ کما شارت	تسمیہ کما شارت	۲۲	در ہر زمان	در ہر زمان	صحیح
۲۰۶	۵	و الموضع	و الموضع	۲۲	بر دست	بر دست	صحیح
۲۰۷	۱	لا بہندی	لا بہندی	۲۲	خیشہ	خیشہ	صحیح
۲۰۸	۱۰	عدم السماع	عدم السماع	۲۲	رضی اللہ عنہا	رضی اللہ عنہا	صحیح
۲۰۹	۱۰	و اشارت	و اشارت	۲۲	خیشہ	خیشہ	صحیح
۲۱۰	۱۰	و اشارت	و اشارت	۲۲	و مثل سخن گذر	و مثل سخن گذر	صحیح

م	ک	غسل	صحیح	ک	ک	غسل	صحیح
۲۳۳	۱۶	غیب عام از انبیا	غیب عام از انبیا	۲۳۳	۸	تحقق علم	تحقق علم
"	۱۸	منه المسح	منه المسح	"	۲۱	پیش	پیش
"	۲۳	مرکزیت	مرکزیت	۲۳۴	۱۱	و تکمیل بهم	و تکمیل بهم
۲۳۴	۲	و تخصیص	و تخصیص	"	"	عالم الشهود	عالم الشهود
۲۳۵	۱	بصلح	بصلح	۲۳۵	۲ ح	بیان الشخص	بیان الشخص
۲۳۶	۲	و اختصاص	و اختصاص	"	۲	زعت	زعت
"	منه	ذکر کیفیت العلم	ذکر کیفیت العلم	"	۱۷	مقصود است بدلائل است	مقصود است بدلائل است
"	"	ذکر در بیان	ذکر در بیان	۲۳۷	۲۳	هر دو	هر دو
۲۳۸	۱	ای مرتبه - لایها	ای مرتبه - لایها	"	۲۴	و ظل	و ظل
"	۱۴	خود سوئے	خود سوئے	۲۳۸	۳	اعتبار فی	اعتبار فی
۲۳۹	۱	حادث	حادث	"	۱۲	المعصية	المعصية
"	۱۴	ولو وجود	ولو وجود	"	"	او مجهول	او مجهول
"	۲۴	که مفعول او است	که مفعول او است	۲۳۹	۳	موجودات	موجودات
"	۲۴	بمجاوزه مخلوق است	بمجاوزه مخلوق است	"	۲۰	آنکه از ظل است	آنکه از ظل است
۲۴۰	۲	شیء	شیء	"	۲۳	خمسه و می یابد تمام او را	خمسه و می یابد تمام او را
"	۱۰	لحتاج	لحتاج	"	"	و می یابد	و می یابد
"	۱۸	در ویرد	در ویرد	۲۴۰	۱۲	لیست بحاشیه	لیست بحاشیه
"	۱۹	وجود که	وجود که	"	۱۸	مومن آئینه مومن	مومن آئینه مومن
"	۲۲	بتاخر رتبی	بتاخر رتبی	"	"	است	است
"	۲۴	بیان علم	بیان علم	"	۲۴	مذکور آمده	مذکور آمده
"	۲۵	بتاخر رتبی است	بتاخر رتبی است	"	۱۰ ح	براست	براست
۲۴۱	۵	التصديق	التصديق	"	۱	للمنقصة	للمنقصة
"	۱۸	فروضن	فروضن	"	۱۱	و یتشابه	و یتشابه
۲۴۲	۳	بجنا	بجنا	"	۱۹	آنچه گفته شد	آنچه گفته شد
"	۱۵ ح	بذات	بذات	"	"	نیز	نیز

صفحہ نمبر	صفحہ نمبر	صفحہ نمبر	صفحہ نمبر	صفحہ نمبر	صفحہ نمبر	صفحہ نمبر	صفحہ نمبر
من ارہم	من ارہم	۲۸۴	ح ۵	من ارہم	من ارہم	۲۸۴	ح ۵
اللہ تعالیٰ نے سورہ تحریمہ	اللہ تعالیٰ نے سورہ تحریمہ	۲۸۴	ح ۵	عالم و دانا ہیں	عالم و دانا ہیں	۲۸۴	ح ۵
تحریمہ	تحریمہ	۲۸۴	ح ۵	فرمایا اللہ تعالیٰ نے	فرمایا اللہ تعالیٰ نے	۲۸۴	ح ۵
ذکر بیان لفظیم	بیان ذکر لفظیم	۲۸۴	ح ۵	سورہ احزاب رکوع	سورہ احزاب رکوع	۲۸۴	ح ۵
برے خطاب	بروئے خطاب	۲۸۴	ح ۵	ہجرت میں صلاکات الخ	ہجرت میں صلاکات الخ	۲۸۴	ح ۵
من ارہم	من ارہم	۲۸۴	ح ۵	من نقبہ	من نقبہ	۲۸۴	ح ۵
مشاجرت	مشاجرت	۲۸۴	ح ۵	ترجمہ و تباہ	ترجمہ و تباہ	۲۸۴	ح ۵
مشاجرت	مشاجرت	۲۸۴	ح ۵	کیری بیٹی کا تخت حکم	کیری بیٹی کا تخت حکم	۲۸۴	ح ۵
سیاہم فی وجہ ہم من اثر	سیاہم فی وجہ ہم من اثر	۲۸۴	ح ۵	رسول صلعم ہونا	رسول صلعم ہونا	۲۸۴	ح ۵
مختص ہا	مختص ہا	۲۸۴	ح ۵	و بیان لفظیم	و بیان لفظیم	۲۸۴	ح ۵
دیکھو تو فرق	دیکھو تو فرق	۲۸۴	ح ۵	و ہم ازینجا است	و ہم ازینجا است	۲۸۴	ح ۵
زیرین	زیرین	۲۸۴	ح ۵	چہ نیست	چہ نیست	۲۸۴	ح ۵
مقتدری ثابت است	مقتدری ثابت است	۲۸۴	ح ۵	منع رفع صوت	منع رفع صوت	۲۸۴	ح ۵
حدیث	حدیث	۲۸۴	ح ۵	دلالت ہو رہی ہے	دلالت ہو رہی ہے	۲۸۴	ح ۵
استعجاباً	استعجاباً	۲۸۴	ح ۵	ترجمہ کسانیکہ	ترجمہ کسانیکہ	۲۸۴	ح ۵
خدائی را عزوجل	خدائی را عزوجل	۲۸۴	ح ۵	ذات اللہ سبحانہ	ذات اللہ سبحانہ	۲۸۴	ح ۵
ازینجا رد و تخریر است	ازینجا رد و تخریر است	۲۸۴	ح ۵	بواسطہ غیرہ سبحانہ	بواسطہ غیرہ سبحانہ	۲۸۴	ح ۵
مشاجرت	مشاجرت	۲۸۴	ح ۵	نفی ہو سکتی	نفی ہو سکتی	۲۸۴	ح ۵
منتسب	منتسب	۲۸۴	ح ۵	میں	میں	۲۸۴	ح ۵
نہ در کثرت اعمال	نہ در کثرت اعمال	۲۸۴	ح ۵	و صدر ازینجا و غیر	و صدر ازینجا و غیر	۲۸۴	ح ۵
متنازعہ کا نتیجہ چند	متنازعہ کا چند	۲۸۴	ح ۵	خود است	خود است	۲۸۴	ح ۵
تعمیم منع ضروری	تعمیم ضروری	۲۸۴	ح ۵	اور یہ ہے عقیدہ ادب	اور یہ ہے عقیدہ ادب	۲۸۴	ح ۵
یا ثبات است	یا ثبات	۲۸۴	ح ۵	اور خیر کیلئے عقیدہ	اور خیر کیلئے عقیدہ	۲۸۴	ح ۵
حضور کی والدین	حضور والدین	۲۸۴	ح ۵	گرمی کو دور کنند	گرمی کو دور کنند	۲۸۴	ح ۵
اقتضای	اقتضای	۲۸۴	ح ۵	لابد منہ سے	لابد منہ سے	۲۸۴	ح ۵

صحیح	غلط	صحیح	غلط	صحیح	غلط	صحیح	غلط
اور جو دین انکی خاص کر	اور جو دیں	۹۷	۲۶۲	ادار و ترک میں	ادار و ترک میں	۱۶	۳۲۸
میں نصیلت				بیان شان نزول کہ یہ	حاشیہ		
الشقاۃ	الشاطا	۱۳	۱۶۳	ساکنات لبشر الخ			
ہیچے میں	پہنچے ہیں	۳۷	=	اولیٰ تر	ادلی تر	۵	۲۵۰
ہوئی ہے	ہوئی	۲۷	۲۶۲	ہو وے	ہوئی	۲۰	=
بھیجنے میں	پہنچنے میں	۳۷	=	یہ کہ ان دونوں	یہ اور دونوں	۲۵	=
اور الیصال منتظر کو	اور منتظر کو	=	=	شامل ہے + اس تغیر	شامل ہے +	۲۷	۳۵۲
کہانا اور کہلانا	کہانا کہلانا	۲۷	۲۶۵	پر عبارت نظم شریف			
ہر وقت میں سب کے لیے	ہر وقت میں سب کو	۱۵	۲۶۷	کہ یہ کی یہ ہوگی ولیفوق			
درست ہو جیسے کسی نے جو	شامل ہے			بالمیت العنیق یعنی			
احد ایشمال سے در سبجاری				اور چاہیے کہ وہ اللہ کا			
کر کے خود بھی انہیں تعلیم کی				طواف واسطہ بیت			
اور دوسروں کو بھی درس کیا				عنیق کریں -			
اور آئینہ کیلئے اسکا صرف بھی				تبرک فعل	تبرک	۵	۳۵۴
مقرر کر دیا پس یہ خبر ہر قسم کی				اشارہ ہے	اشارہ	۲۱	=
خیر کو یعنی مالی و دینی و روحی				عمل حکیم علی ثابت ہوگا	عمل نیک ثابت ہوگا	۲۵	۲۷
ہر شخص کے واسطہ خواہ آپ ہو				اگر لفظ بہا میں	اگر بہا میں	۱۳	۲۵۵
یا خیر زندہ ہو یا موتی ہر وقت				کرنا ممکن ہے	کرنا ناممکن ہے	۲۳	۲۵۷
میں سب کو شامل ہے				و اگر ہر انا	و اگر ہوا انا	۶	۳۵۸
اسپر اور زیادہ	اسپر زیادہ	۲۵	=	و المحققون	و المحققون	۷	=
کر دند ہر کر	کر دند و ہر کر	۱	۲۶۸	قائدی اسکی متلو	قائدی اسکی متلو	۱۸	۳۵۹
یا شد پس او	بل شد او	=	=	والطرقان لم تحیدوا	والطرق	۱۶	۳۶۱
القصات	القصات	۲	=	و المیش	و المیش	۲	۳۶۲
در شب عید برأت	در شب برأت	۷	۳۶۹	پنا پر	پنا پر	۵۷	=
ایسا کہ	ایسا ہو کہ	۱۷	۳۷۱	راجع	رجع	۶۷	=

صفحه	سطر	عناط	صحیح	صفحه	سطر	عناط	صحیح
۲۱۰	۱۶	شد اجمال	شد اجمال	۲۶۱	ح ۱۸	قیاس تقسیم و تفریع و ذکر	قیاس تقسیم و تفریع و ذکر
۲۱۱	۲۵۷	قیاس	وقیاس	۲۶۲	۲۴	بر جی که نیگو	بر جی که نیگو
۲۱۱	۷	بیارض	بیارض	۲۶۲	۱۳۳	فوت عمل شود و	فوت عمل شود و
۲۱۲	۸	التخصیص بالخصه	التخصیص بالخصه	۲۶۲	۱۷	خدا می صلعم	خدا می صلعم
۲۱۲	۲	الذی	الذی	۲۶۳	۷	علیه وسلم	علیه وسلم
۲۱۳	۱۰	لا یبطأ	لا یبطأ و حتی لا یقطل	۲۶۳	۱۲	چاره	چاره
۲۱۳	۳۰۳	بشار	بشار	۲۶۴	۹	آب شنی	آب شنی
۲۱۴	۲۴۷	باطل نه کند	باطل نه کند و تا آنکه	۲۶۴	۲۰	این حدیث را	این حدیث را
۲۱۴	۲۱	فرمود صلعم در بنام	فرمود صلعم در بنام	۲۶۴	۲۱	ساخته کرد	ساخته کرد
۲۱۴	۳۰	یوسف حجازی لا یقطل	یوسف حجازی لا یقطل	۲۶۴	ح ۳۰	احادیث در ثبوت و قو	احادیث در ثبوت و قو
۲۱۴	۱۹	المؤكد یعنی عمل بود را	المؤكد یعنی عمل بود را	۲۶۴	۱۹	او صلعم بر قبور مرثی	او صلعم بر قبور مرثی
۲۱۴	۲۳	باطل نه کنی	باطل نه کنی	۲۶۴	۱۹	و کسب دیگر	و کسب دیگر
۲۱۴	۲۳	برائی	برائی	۲۶۴	۲۱	یعنی سلامتی باد	یعنی سلامتی باد
۲۱۴	۱	الفرض المطلق	الفرض المطلق	۲۶۴	۲۳	پیشینیان و	پیشینیان و
۲۱۴	۱	یعنی المؤمن	جزء المطلق اولی	۲۶۴	۲۳	پشتیان	پشتیان
۲۱۴	۵	الاجزاء و قیاسی	الاجزاء و قیاسی	۲۶۴	۵	با جنتهم	با جنتهم
۲۱۴	۱۱	المؤمن	المؤمن	۲۶۴	۱۱	عند الاسطوانة	عند الاسطوانة
۲۱۴	۵	و المنظر و التماثل	و المنظر و التماثل	۲۶۴	۲۳	و همین است	و همین است
۲۱۴	۱۶	او صای الد	او صلی الله	۲۶۴	۱۶	در و آوری	در و آوری
۲۱۴	۱	کرا بیه	کرا بیه	۲۶۴	۱۳	افضل مراتب	افضل مراتب
۲۱۴	۱۷	قیام کردند	قیام کنند	۲۶۴	۸	بصده	بصده
۲۱۴	۱۱	قیاس این تعینید	قیاس این تعینید	۲۶۴	۱۵	حالت حیات	حالت حیات
۲۱۴	۱۵	بند سوزی	بند سوزی	۲۶۴	۲۲	بگوشت	بگوشت

[illegible]

صحیح	غلط	صحیح	غلط	صحیح	غلط
مقید	مقید	۱۵	۴۸۳	صلعم را و داخل کرد	صلعم را و دال
بیان نقص تاویلات در	۲	۱۷	۴۸۳	اورا در جوف کعبه	او اور جوف کعبه
کریمہ مذکورہ				دروغ بشتن برادر	دروغ بشتن برادر
و چون در لحد	چون در لحد	۲۲	۴۸۴	اسد عتہا گفت حضرت	اور رضی اللہ عنہا
مارتا ہے	مارتا ہے	۱۸	۴۸۴	عائشہ رضی اللہ عنہا	
وہ طلب	وہ مطلب	۱۲	۴۹۰	قیام شکر از صلعم بر	(چھوٹ گیا)
ذکر بیان تفسیر	ذکر بیان تفسیر	۱۰	۴۹۱	ختم قرآن بروایت ابوہریرہ	
از انجملہ	الی از انجملہ	۱۲	۴۹۵	و ابو جعفر از جبر و پند خود	
مع من احببت	مع احببت	۷	۴۹۸	رضی اللہ عنہم	
طرف	طرف	۱۲	۴۹۸	شکرہ صلی اللہ علیہ وسلم	شکرہ
از سچا ست	از انجاست	۵	۵۰۰	الضمری ای الزجیع	الضمری
از متشا بہات	متشا بہات	۸	۵۰۱	و فرود دہندہ	شردہ دہندہ
نظر کے	نظر کر کے	۱۵	۵۰۱	و مقضی مراد	و مقضی مراد
رسول سے تھا بغرض ہوا	رسول سے تھا	۱۷	۵۰۲	القضا	القضا
نفس دلیل اختیار کرنا نہیں	ای حضرات			حقائق معنی کریمہ تحقیق	(چھوٹ گیا)
ہو سکتا ہے یعنی فعل حضرت				الفاظ چنانچہ اذا بشرط	
عثمان رضی اللہ عنہ ہوا کہ				مخصوص برمانہ عام و	
نفس کے لیے دلیل نہیں گردانا				محقق الوقوع است	
جا سکتا جو مصداق دین کی				و تعلیم و معاشرتی کردار	
ضرورت پر مبنی نہ کہ مقبول				قرابت مخصوص صلی	
اسکا بعث رسول صلعم سے				شود	
تھا۔ ای حضرات				استعارہ	استعارہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست مباحث تذكرة الحق از حضرت مصنف رحمه الله عليه

صفحه	مباحث کتاب	صفحه	مباحث کتاب
۴	و بیا شرح	۶۱	اصل ذکر کیفیت اللفظ
۵	و بیا کتاب	۶۲	اصل ذکر کیفیت الاسم والفعل والحرف
۶	عزیز داشت بسوی محبوب باریک الله تعالی فی جماله	۶۳	اصل ذکر کیفیت الصفت
۷	ذکر کیفیت عقائد اهل سنت و جماعه رضی الله تعالی عنهم جمیع	۶۴	اصل ذکر کیفیت الاسناد
۸	ذکر کیفیت اصول العاصم عن خطیئات الفهم فی الحقائق	۶۵	اصل ذکر کیفیت معارض الثابت
۹	اختصار الكلام فیها +	۶۶	اصل ذکر کیفیت النقیض بالضم و المتخالف
۱۰	اصل ذکر کیفیت حقائق الاشیاء ثابته	۶۷	اصل ذکر کیفیت الامر
۱۱	اصل ذکر کیفیت الاقتضای +	۶۸	اصل ذکر کیفیت النہی
۱۲	اصل ذکر کیفیت الاختصاص -	۶۹	اصل ذکر کیفیت المخلافات
۱۳	اصل ذکر کیفیت المحو و العرض	۷۰	اصل ذکر کیفیت المعارض یا المخلافات
۱۴	اصل ذکر کیفیت معنی المصداق	۷۱	اصل ذکر کیفیت العکس
۱۵	اصل ذکر کیفیت الوجود	۷۲	اصل ذکر کیفیت الوجود الخارج
۱۶	اصل ذکر کیفیت الثبوت	۷۳	اصل ذکر کیفیت الوجود الذمینی
۱۷	اصل ذکر کیفیت العدم	۷۴	اصل ذکر کیفیت الوجود البدیعی
۱۸	اصل ذکر کیفیت النقیض	۷۵	اصل ذکر کیفیت الوجود النظری
۱۹	اصل ذکر کیفیت السلب	۷۶	اصل ذکر کیفیت تغییر الخارج و الذمینی
۲۰	اصل ذکر کیفیت الوضع	۷۷	اصل ذکر کیفیت تغییر البدیعی و النظری +

صفحة	مباحث كتاب	صفحة	مباحث كتاب
١٣٧	مطلب ان مفهوم الذات وصداني الخ	١٤٥	الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكاة وهم
١٣٥	مطلب ما عرفناك حق معرفتك الخ		راكعون ه ومن يقول الله ورسوله والذين آمنوا
"	مطلب عرفناك حق معرفتك الخ		فان حرب الله الفالين ه في سورة المائدة -
١٣٤	ذكر كيفية اثبات مرتبة الحجاب بين القديم	١٨١	مطلب فان لم يفضل بالاستقلال والاضافت الخ
١٣٤	والحدوث المخلوق +	"	مطلب التولي بالولي يلزم تبعه الخ
١٣٢	ذكر كيفية تحقيق حقيقة القرآن المجيد -	١٨٧	تفسير كريمه ولواهم اذ ظلموا انفسهم جاؤك فاستغفروا
١٣٤	ذكر كيفية معرفة الله تعالى وقربته واحاطة بخلقته		الله واستغفر لهم الرسول لوجدهم اسدوا بارحيا
١٣٣	ذكر كيفية نسخ تغيير النبوي من ذات الله سبحانه		في سورة النساء -
١٣٣	والصور من خلقه -	١٨٤	تفسير الحديث الشريف من له حاجة فليحسن وضوء
١٥٨	ذكر كيفية الرسالة والنبوة والولاية والاخبار		وليصل ركعتين واليقرا اللهم اني اسئلك ان تجعل
١٣٣	والكرامة والاستدراج والاستئانة وما فيها		اليك بينك محمد بنى الرحمة يا محمد اني توجهت بك
	بمطلب الخ		الى ربى في حاجتي هذه لتقتضى الى اللهس
"	مطلب في الرسالة والنبوة والولاية وصفتهم غشيم		نفسه في الحديث
١٢٥	مطلب بذليل يذات على دعوى رساله الرسول الخ	١٨٩	مطلب استقص الحصر في اياك نستعين في سوته
١٢٤	مطلب انما النبوة صفة مائة للنبى صلعم في اخبار الخ		الفاشحة وتفسيره -
١٢٩	مطلب الولاية التابعة صفة مائة الخ هي كرامته -	"	تفسير كريمه ولا يتبع من دون الله لا ينفك ولا يضر
١٤٠	مطلب الايمان وصف مانع الخ فهو معونة	١٩٠	تفسير كريمه وان يمسك الله يضر فلا كاشف له الا الله
١٤١	مطلب الكفر وصف مانع الخ فهو استدراج		وان يدرك بخير فلا راد لفضله ط
١٤٢	مطلب ان الاستعانة تقتضى الدعوة الخ	١٩٢	مطلب فالاستعانة بالانبياء ونذاهم
	ليست بشرك محض	١٩٣	مطلب واما الاستعانة بالاولياء ونذاهم
"	تفسير كريمه يا ايها الذين آمنوا كونوا الصبار الله كما	"	اثبات سماعت الموتى عقلا ونقلا من الآيات
	قال عيسى بن مريم للمخاري من نصارى الى الله		القرآنية والاحاديث الشريفة
	في سورة الصف -	٢٠٥	الحجة القاطعة في سماعة الموتى
١٤٥	تفسير كريمه انما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا		

نمبر	مباحث کتاب	نمبر	مباحث کتاب
۳۴۰	مطلب تفسیر حدیث شریف قال دخل رسول الله صلى الله عليه وآله حائطاً للنضارى الى ان قال فقال رسول الله صلى الله عليه وآله لا ينبغي لاحد ان يسجد لاحد الا لله تعالى .	۳۴۳	مطلب ایصال نفع اعمال از اجبار بموات -
۳۴۱	مطلب تفسیر حدیث شریف عن قیس ابن سعد رضی قال انبت الحبیرة الى ان قال فقال لی امرأت لو مررت بقبری اکتلت شهیداً انه فقلت لا فقال لا تفعلوا	۳۴۵	و از اموات با حیار و از اموات بموات -
۳۴۲	مطلب در آنچه فقهاء راجع فرمودند -	۳۴۶	تفسیر کریمه کل نفس بما کسبت رهینة -
۳۵۰	مطلب در کیفیت طواف و تفسیر کریمه ولیطوفوا بالبيت العتیق الایه -	۳۴۷	و ان لیکن للانسان الا ما سئی -
۳۵۱	و ان ایضاً والمرقة من شعائر الله الخ	۳۴۸	و از ملائکه بالنسان و از انسان بملائکه -
۳۵۲	مطلب بیان دخول علیه لاجتراح -	۳۴۹	و از تسبیح سبزه برگزیده بصاحب گور -
۳۵۳	مطلب بیان شعائر -	۳۵۰	و تفسیر حدیث شریف ان رسول الله صلى الله علیه وعلیه وسلم هو علی قبرین الخ
۳۵۴	مطلب بیان انتساب لغیر الله تعالی بوجه تعالی و فصل تخصیص موهوب به و موهوب له و موهوب	۳۵۱	مطلب در تحقیق معنی کریمه قاتل اهل بی غیر الله و ما اهل لخیار الله بیه
۳۵۵	مطلب تفسیر کریمه یا ایها الذین امنوا اذا ناجیتم الرسول فقیضوا بین یدی	۳۵۲	مطلب معنی کریمه ما جعل الله من بحیرة ذکر کیفیت فضل ذکر میلاد حضرت سید العالم صلی الله علیه و سلم
۳۵۶	مطلب تفسیر کریمه و افعلوا الخیر الخ	۳۵۳	مطلب وقت الموالدات اکرم الاوقات بکرامه کلینه فیومها و لیلها و شهرها -
۳۵۷	مطلب تفسیر حدیث شریف لا تشددوا الرجال الخ	۳۵۴	مطلب البرقة کلها سینه و تفسیر الحدیث کل بدیعة ضلالة
۳۵۸	مطلب تفسیر کریمه و افعلوا الخیر الخ	۳۵۵	مطلب بیان المفسد لقول عمر بن الخطاب علیه السلام
۳۵۹	مطلب تفسیر حدیث شریف لا تشددوا الرجال الخ	۳۵۶	مطلب فی اثبات ان ذکر ولادته صلعم حسن الذکر و تفسیر کریمه و اذکروا نعمة الله علیکم و ما انزل علیکم من الکتب و الحکمة یعظکم بیه
۳۶۰	مطلب تفسیر حدیث شریف لا تشددوا الرجال الخ	۳۵۷	مطلب التعظیم لصلعم بما ادینا الله تعالی -

صفحه	مباحث کتاب	صفحه	مباحث کتاب
۴۹۱	مطلب انکار اجابت دعا کفر است	۴۹۶	تفسیر حدیث شریف لا تتخذوا قبری عیدا
۴۹۱	ذکر کیفیت تفسیر حدیث شریف لا تتخذوا قبری عیدا	۴۹۷	تفسیر کرمه یا بنی اذ صعدوا من بینکم عند کل مسجد الا
"	حدیث شریف لا تتخذوا قبری عیدا	"	بیان آنکه هجوم و زینت بخود حضرت مسمی نامکرم است
"	تفسیر حدیث شریف لا تتخذوا قبری عیدا	"	ذکر کیفیت منع نوشیدن قرآن مجید از نجاست و سون
۴۹۷	تفسیر حدیث شریف اللهم لا تجعل قبری و ثنای	"	آن بادیگر مطالب

فهرست مطالب ترجمه ماهیة الحق کتاب تذکرة الحق از جانب حسین

۱	دیباچه کتاب ماهیة الحق ترجمه تذکرة الحق از ترجم	۴۶	اصل ثبوت حقائق اشار و معانیش مع اشغال و
۲	ترجمه دیباچه شرح مع علامات و روابط		حدود و غیره و معنی وسم-
۳	ترجمه دیباچه من کتاب	۵۰	اصل تحقیق انتزاع مع اقسام و معنی او- و ثبوت
۴	عرضداشت مصنف کتاب بسو و محبوب بابرک		قیام مع اقسام او- و تقریف نفی و التزام
	السدقانی فی جماله-	۵۲	اصل بیان اختصاص مع حدود و اقسام شان الخ
۵	ذکر کیفیت عقائد اهل سنت و جماعت مبنی بر کتاب	۵۵	اصل بیان جوهر و عرض و تقریف شان مع کیفیت
	الانقائیه نظامیه ترجمه حضرت مولانا محمد فخر الدین		جزر لا یتجزی و کیفیت قیام حقیقی و مجازی در بیان
	دہلوی رحمة الله علیه از فقه اکبر حضرت امام اعظم		شان- و آنکه اطلاق شان در حوادث است نه
	ابو حنیفه کو فی رضی الله عنه مع محقق		در ذات- و آنکه صفات باری تعالی توقیفی اند-
	دیباچه مصنف رح-	۵۷	اصل بیان معنی صمد و تقریف و مراتب و تقدیم
۱۳	ترجمه دیباچه کتاب عقائد نظامیه حضرت مولانا		و تاخر او بر فعل-
	محمد روح رم مشتمل بیک صد و سه عقیده-	۵۸	اصل بیان وجود و الهی پر و بیان ضدا و باریت او
۴۹	ذکر کیفیت اصول عاصمه الخ مشتمل بر فایده و یک اصول		

ردیف	مطالب کتاب	فصل	مطالب کتاب
	فصل صد و نهم در تئیه است -		بش با اتحاد مجازی است نه حقیقی -
۶۹	اصل بیان آنکه خلاف وجود مثل وصف و عکس او باشد بلکه غیر مثل او باشد خلاف خلاف و اجتماع هر دو ضلالت در محل واحد -	۶۹	ثبوت تجرد و تجدد بدیهه مفهوم جدید بر بقای مفهوم قدیم و تعلیق بینهما بجهت تجدد نه از دیگر اگر چه باشد -
۷۰	اصل بیان معارض و اقسام او مع تاویل و عدم تاویل	۷۰	بیان ظهور حدوث از تجدد و بعد از سابق و حالت وجود حارث و زمان حال -
۷۱	اصل بیان عکس که وجود مثل او است بعکس	۷۱	تعریف تشخص مع فانی و بقای و اقسام او -
۷۲	اصل بیان وجود خارج و اقسام او بمصادیق متقدم و متاخر و تعریف هر دو مع دلایل -	۷۲	بیان حقیقت تجدد و مثل فانی و نفی وجود و بقای غیر محتاج مع دلایل بسیطه -
۷۳	اصل بیان حصول وجود و ذهنی و احتیاج و ثبوت او بر مصادیق متقدم و آنکه ذهنی را وجودی است نیست	۷۳	دلیل اول نفی خود فانی و بقای غیر محتاج -
۷۴	اصل بیان بدیهی مع تعریف و تقسیم مادی و اقوال دیگر بر دو نظر آن با دلایل -	۷۴	محل غواض اقامت به است نه اقامت فیه که بدو اول بقای شال متعین است بسبب قیام حقیقی -
۷۵	اصل بیان وجود نظری و انتزاعی در علم و تعریف بذات او و آنکه خارج از علم بدیهی است با دلایل و امثال انتزاع و نسبت و انباء و جبهین و بطوریکه و آنکه نظری را حالت قبله است قبل نیات و اجتماع هر دو بنیاد ثبوت او که -	۷۵	قیام ماهیت بنفس خود است حاجت محل ندارد و فانی نفس او غیر مسلم -
۷۶	اصل بیان تغییر خارج و ذهنی بوصف شال که در آن لحاظ علم است بوجود شال -	۷۶	و برای ماهیت محل اقامت فیه لغو است -
۷۷	اصل بیان تغییر بدیهی و نظری بوصف شال که در آن لحاظ وجود است فقط -	۷۷	بیان آنکه محل را محل نیست -
۷۸	اصل بیان تجدد مثل و غیر و غیره با مطالب دیگر از تجدد صفت متجدد است که در غواض مع الذات بقیا حقیقی باشند نه صفت وجود سابق از - و تجدد	۷۸	دلیل دوم نفی خود فانی و بقای غیر محتاج مع وجود دهر بر اس دهر -
۷۹		۷۹	بیان وجود و ظهور با صنی و مستقبل -
۸۰		۸۰	تجدد و مثل بدیهی است و فانی فانی بنفس خود است
۸۱		۸۱	تفسیر آیه مَا نَسْتَعِزُّ مِنْ آيَةٍ اَوْ نُنْجِهَا نَا تِ بِخَيْرٍ وَصَحِّحَ الخ -
۸۲		۸۲	تفسیر کرمیه اَفْضَيْتَ يَا خَلْقُ لَوْلَا طَبْلُ هُمْ فِي لَيْسَ الخ -
۸۳		۸۳	بیان تجدد هستی و نظری -
۸۴		۸۴	بیان تفسیر درود شریف که از مصنف رحم است

صفحه	مطالب کتاب	صفحه	مطالب کتاب
	واجب از بمقابل کل خود و افراد بمقابل در میان خود پس نیست یکی دیگریست.	۱۰۴	تقریب حارث و آنکه غیر ماده از عدم کیفیت مجهول آمده و لا تجزئ بنفسه و بغیره است و قدم بر می است مع دلائل.
۹۴	اصل بیان مفهوم جنس که بر افراد است در فرد و احد بمقابل یک در موصوف بعینیه منطبقه با غیر منطبقه بنا بر توصیف وصفی که عارضی باشد یا اصلی یا مجازی در میان شان که شرط مثبت است مفهوم جنس را مع تقریب و بیان افراد حقیقی و مجازی او و مصدر جعلی و اصلی و حاصل و وصفی او	۱۰۵	تقریب و صفت جامع و مانع
۱۰۰	اصل بیان مفهوم نوع مع حد و وصفی او و اصل بیان هویتی و صورت بمقابل ماهیت و عارضی نسبت بقیام حقیقی که ثابت با ماهیت است مع اقسام عرض و اگر عارض بقیام مجازی است از ماهیت مسلوب است و از صفات مسلوب بر ماهیت نظر نمی تواند که اجتماع اعداد لازم آید	۱۰۶	مرتبۀ ذات حاصل نمیشود مگر بعد از عرض او و مرتبۀ او و مرتبۀ او مقدم است و همین واسطه احوال است و در دو است تا از صفات بنا بر زیادت بر ذات کم مرتبۀ لا عین است.
۱۰۲	اصل بیان اطلاق و تقیید و معرفت شان.	۱۰۷	مرتبۀ احدیت نه واسطه احوال نه در و تا از صفات بنا بر لزوم عینیت نه غیریت.
۱۰۳	اصل بیان اضافت و معرفت او.	۱۰۸	متوجه بود وجود خود لزوم وحدت و اورد و تقدیر انشا
	اصل بیان دلالت و تصدیق و تسلیم و یقین مع اقسام یقین و معنی شان.	۱۰۹	تقریب توافق مع اقسام او.
	اصل بیان حکم تصدیق و ایمان اجمالی و تفصیلی مع اجمال و تفصیل مصدق و وجود واحد و کثرت و تعدد کثر و عکس بر او.	۱۱۰	توافق متوافقتین و متساوین.
۱۰۵	ترجمه متن ذکر بیان توضیحی سبانه توضیح.	۱۱۱	تقریب تقرض.
۱۰۶	شرح و توضیح مع ایراد متن بر تفصیل	۱۱۲	اشترک در نفس نسبت بقیام نیست و در نسبتین برای قیام وجود مشترک یا شده و نه وجود برای وجود ثابت گردد که به نسبت دیگر ثابت آید.
	لوقت علم قدیم بدالات حادث.	۱۱۳	تحقیق معنی وحدت در کثرت و عکس او.
		۱۱۴	تحقیق معنی مثل.
		۱۱۵	ترکیب لفظ سبب و فاعله

صفحه	کتاب	کتاب
۱۱۸	آنکه این نفس منتهی به فهم و ادب الهی	آنکه این خدایه ذات است و اینها هم از این
۱۱۹	خارج از این است +	خارج از این است +
۱۲۰	آنکه این نفس منتهی به فهم و ادب الهی	آنکه این خدایه ذات است و اینها هم از این
۱۲۱	خارج از این است +	خارج از این است +
۱۲۲	آنکه این نفس منتهی به فهم و ادب الهی	آنکه این خدایه ذات است و اینها هم از این
۱۲۳	خارج از این است +	خارج از این است +
۱۲۴	آنکه این نفس منتهی به فهم و ادب الهی	آنکه این خدایه ذات است و اینها هم از این
۱۲۵	خارج از این است +	خارج از این است +
۱۲۶	آنکه این نفس منتهی به فهم و ادب الهی	آنکه این خدایه ذات است و اینها هم از این
۱۲۷	خارج از این است +	خارج از این است +
۱۲۸	آنکه این نفس منتهی به فهم و ادب الهی	آنکه این خدایه ذات است و اینها هم از این
۱۲۹	خارج از این است +	خارج از این است +
۱۳۰	آنکه این نفس منتهی به فهم و ادب الهی	آنکه این خدایه ذات است و اینها هم از این
۱۳۱	خارج از این است +	خارج از این است +
۱۳۲	آنکه این نفس منتهی به فهم و ادب الهی	آنکه این خدایه ذات است و اینها هم از این
۱۳۳	خارج از این است +	خارج از این است +
۱۳۴	آنکه این نفس منتهی به فهم و ادب الهی	آنکه این خدایه ذات است و اینها هم از این

صفحہ	مطالب کتاب	مطالب کتاب
۱۳۷	قاعدہ حرف اذا و اخوات او کہ متضمن معنی شرط و موضوع برای زمان است	ذکر بیان تحقیق حقیقت قرآن مجید
۱۳۸	بیان آنکہ امر و ارادت و قول او تعالی از فعل قدیم او بہ تعلقی کہ در بیان شان است و بقا مدیہ	میان آنکہ یکے قرآن مجید کلام قدیم و صف نفس قدیم او است تعالی زائد بر ذات
	اذا حادثی است ظاہر از فعل فاعل قدیم زحار است کائن اثر امر الخ	بیان آنکہ شنیدن کلام قدیم و ادراک حقیقت او از حادث ممکن نیست و این کم و بیش نمی شود و نہ بعضی تواند و نہ نفی
	تعریف حادث ظاہر کہ از فعل فاعل قدیم است	بیان آنکہ یکی قرآن مجید حادث غیر مخلوق است در مرتبہ
	تعریف حادث کائن کہ اثر امر است	حجاب مع حروف و ترکیب صوت ایچہ لائق او است
	بیان حادث غیر مخلوق کہ حجاب است در میان فعل فاعل قدیم و حادث مخلوق	تعالی و انہم و صف نفس کریم قدیم او زائد بر صفت ذاتیہ
۱۳۹	بیان آنکہ حادث مخلوق دلیل است بر حجاب قدیم	معنی کریمہ ماکان لبشر ان یکلمہ اللہ الا وحیاً الخ
	بیان آنکہ حجاب واسطہ تعلق است میان قدیم و حادث و بغیر او حفظ حدین عقلاً منقطع است	بیان تکلم روح بصفت ذاتیہ است کما فی انفسکم
	بیان آنکہ امر و اثر او قدیم نیست مع دلائل او	الایہ کہ بچو کلام حجابی است
	معنی حدیث شریف کان اللہ و لکلمہ بمعنی الخ	کلام حجابی بسبع عالم مثال شنیدہ می شود و حقیقتش مفہوم بنفس کریمہ
	بیان آنکہ کونیت حادثہ اثر امر است	و تفسیر کریمہ لا یسمی الا المظہر و ان الایہ و الخ لا یسمیہ بمعنی مضارع است
۱۴۰	تفسیر کریمہ لا الہ الا الخ و الا امر الخ	دایں کلام حجابی کم و بیش میشود و بعضی تواند و ہم نفی
	بیان آنکہ محلی مذکورہ کریمہ فلما یخشی ربہ للمحجیل الخ حجاب حادث است	کتاب ہادی او تعالی و کلام او باینبار و اولیاء و غیرہ حادث غیر مخلوق مع عروض و مجرہ است حسب حیثیت او است کہ لائق شان او است تعالی از مرتبہ حجاب
۱۴۱	بیان آنکہ حجاب معبر بطل است بقیام حقیقی بری ظل چنانچہ قول او سبحانہ کیف مذل الیظل الایہ و مخلوق ظل الیظل او	دلیل بر کلام حجابی حدیث حضرت عبدالمطلب بن سعود رض است اذا تکلم اللہ بالوحي سمع اهل سماو الدنيا کجملہ السلسلۃ الخ
	بیان امکان آنکہ ظل کہ در کریمہ است ہر دو ظل تعبیر شود بتفاوت لحاظ قیام حقیقی و مجازی	

ردیف	مطالب کتاب	نوع	مطالب کتاب
۱۵۳	بیان آنکه عارض زائد بر صفت ذاتیه بقیام حقیقی عرض ماهیت است بواسطه صفت ذاتیه و این از هر دو حادث است مع امثال -	۱۵۷	برای هیولی قدیمه که باطل است و اثباتش هم بزرگ آمده - در صورت عدم تسلیم تفسیر مذکوره و اقرار حدوث اجتماع نقیضین در هیولی بصورت متضاده پیش آید که اینهم معقول نیست -
۱۵۴	بیان آنکه ماهیت آنست که قائم بنفس خود باشد و عارض باو در معنائی خود -	۱۵۸	ادعای وحدت وجود هیولی قدیمه مع صورت اقیانام مجازی یا فاعلی وجود غیر این باطل است -
۱۵۵	بیان ماهیت و عارض هر دو با هم نسبت بقیام حقیقی دارند نه نسبت بقیام مجازی -	۱۵۹	ماهیت با هم چنانکه بطور عرض عارض نشود و نه ماهیت بجز نام نهاده شود - و نه در هر دو قیام مجازی باشد - و نه ماهیت برای ماهیت بقیام حقیقی عارض است پس صورت برای هیولی چگونه است -
۱۵۶	معاوضه هیولی و صورت در ذات و صفات او سبحانه بمرتبه حجاب موافق آید ولیکن ایا اجتماع معاوضه مثال در کلام نباید -	۱۶۰	ذکر بیان رسالت و نبوت و ولایت و اعجاز و استدراج و استقامت و آنچه در و است بادیگر مطالب -
۱۵۷	نور او صلعم که مخصوص نباتات اوست مخلوق است از عدم که منسوخ از موجودات قدیمه بقیام مجازی بطور مشبه است -	۱۶۱	بحث رسالت و نبوت و ولایت و صفت و لغت آنها - معنی لغوی رسالت و نبوت مع حاصلش - معنی اصطلاحی هر دو مع حاصلش - بیان وقوع مرکز و منشأ لغینات این هر دو - بحث لغینات که در و مقدم لغین ذات است میان لغین صفات حقیقیه - بیان لغین صفات شانیه - بیان لغین صفات فعلیه - بیان لغین صفات تنزیهیه - بیان منشأ اولی العزیز و غیر اولی العزیز و لغین رسالت و نبوت و ولایت - الخ -
۱۵۸	نور او صلعم همچنین از و است صلعم که از لغین موجودات او صلعم یا از لغین مسلوبات ملزم بوجودات او استزاع یافته و مخلوق از عدم است	۱۶۲	بیان حقیقت ابراهیمی اولیت منشأ نموده اوست میدود منشأ او
۱۵۹	تفسیر هیولی از موجودات قدیمه و صورت از نور او صلعم و غیر او موافق نیاید مگر در حد ذات او و عوارض او صلعم بسبب قیام حقیقی و برود -		
۱۶۰	در این صورت مذکوره که تفسیر هیولی و صورت از ذات و عوارض او صلعم شود هر دو حادث مخلوق اند و نه انکار آید از مرتبه خلق که او بدلائل لغیه و عقلیه ثابت مذکور آمده - یا از موم مسلوبات آید		

ردیف	مطالب کتاب	ردیف	مطالب کتاب
۱۴۱	بحث تفریع و حقیقت کفر و استدراج یقیناً و طنائی بنا بر سجده مجبوری در ازل -		نه یعنی محبت و قرب که اول واجب است مقصوداً و سبباً و دوم با اضطرار
۱۴۲	استدراج از کفر غیر منقطع است یقیناً و طنائی	۱۴۸	بیان آنکه ایاحت با اختیار است
۱۴۳	آنچه از وصفت کافر در هیچ وقت یافتن نشود است از خداست عزیز و حکیم -	۱۴۹	بیان آنکه تولی با اعتبار منعی و ولایت علم را با اختیاری خواهد بنا بر شعور و قدرت
۱۴۴	تاریق در میان اعجاز و کرامت و معنویت و استراج بهمین وصف مانع است +	۱۵۰	بیان ترکیب کیمیه مذکوره بالا آنکه اولی که با آن کیمیه بیان آنکه اعجاز و کرامت گاهی بعلم واقع شود و گاهی بجهل و غلبه یقینی هدایتی راست که ظهورش بتضمن از صفات او در اضافات اولی - و نه از خطاب تقسیم ولایت علم برای خدا باطل و چگونه عجز است سومی که اسے خلق فعل عباد و شرک مخصوص سومی رسول و مؤمن بعفت جامع
۱۴۵	بیان آنکه اعراض از نصرت نبی کفر است -	۱۵۱	بحث آنکه در مستحکم با استقلال و امانت اگر نصرت نکرده شود در استقلال عدم شرک و مجاز شرک لازم نیست
۱۴۶	تفسیر کریمه یا ایها الذین آمنوا کونوا انصارا لله الخ	۱۵۲	استقامت و نصرت بفضل استقلال و امانت با اختیار ثابت و تحقق آید و خلافتش مآول -
۱۴۷	تفسیر کریمه انما اولیکم الله و ما ستولوه و الذین آمنوا الخ -	۱۵۳	بحث آنکه تولی بولی ترجیح ولی را لازم کند و نصرت برین موقوف که شورش با حقیر آمده -
۱۴۸	بیان معنی لغوی ولایت و تحقیق و تخصیص و اتحاد مقصودیت عامه برای خدا و رسول و مؤمنین صاحبین ازین آیه کریمه بالا اشارت و انتقاد را - و تخصیص ایمان بر کونج بعضی ولایت یهود و نصاری کنایه است +	۱۵۴	استقامت از کافر جائز نیست اگر چه سومی کفر نکند و از مؤمن فاسق تا آنکه سومی ضیق نکند بکرامت چهارم نیست - و از اولیاء و اعیان و بخلت و قرب و نکو سببائی شای اولی ترجیح بیان نفوس آیات و ترکیبیه شان -
۱۴۹	تفاوت بین عبادات بدیهه و زکوة و عبادات الهیه و صلاح و تقوی و خشنود عارفانه - و اینکه تولی با حقیر بعلوم سبب اعتبار صفات حیجیات و احوال و احوال در هر حال و زمان و مکان برای اینها با شایستگی و حرمت و اقتضای این کریمه بالان -	۱۵۵	تفسیر کریمه و کونوا انصارا لله الخ
۱۵۰	بیان آنکه تولی حقیر بکمال حیثیت است بنا بر توفیق		

[illegible]

ردیف	مطالب کتاب	ردیف	مطالب کتاب
	موتی وَمَنْ فِي الْقُبُورِ كافران مراد از وفات اسماع یعنی مجاز انفعال یا اسماع در وجه مقصود ایمان بر لغت مراد از تخصیصاً که در تعلیم ایمان معنی موضوع است بر لال یعنی قرآنی + تفسیر کریمه وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعَصَى الخ که درین از اعمی معنی مجاز مراد از نه موضوع که ابتدا اعلی از قرآن ثابت است بیان آنکه اسماع برای لغت مخصوص مآول بمعنی مجاز یعنی انفعال یا جابت الحق بالاسماع است در نه بمعنی مجاز صحت نفی و لغت نیاید و محال لغت ثابت و بدیه است مقصود لغت و ایمال لغت نبود بیان معنی موتی از روی موضوع و مجاز تفسیر کریمه لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمِعُ الصُّمَّ اللَّهُ عَالِمُ الخ + بیان معنی موضوع عام اسماع که به لغت مختص نشوند که این لغت بجز و آخر است از هر لغت + بیان مآول معنی مختص اسماع بمعنی مجاز که افعال یا جابت حق است بجهت سبب بجای سبب آمده بیان معنی موت و موتی و قسم و عا و ادبار و توابع مجاز و حقیقتاً الخ بیان اختلاف کیفیت تشبیه موتی و قسم و عی بنا بر اختلاف مشبه و شبه و بیان تفاوت و فرقی نسبتاً بهم حاصل ترجمه آیت کریمه فَإِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى	۱۰۵ = = ۱۰۶ = ۱۰۸ = = ۱۰۹ = ۱۱۰ = ۱۱۱ = ۱۱۲ = ۱۱۳ = ۱۱۴ = ۱۱۵ = ۱۱۶ = ۱۱۷ = ۱۱۸ = ۱۱۹ = ۱۲۰ = ۱۲۱ = ۱۲۲ = ۱۲۳ = ۱۲۴ = ۱۲۵ = ۱۲۶ = ۱۲۷ = ۱۲۸ = ۱۲۹ = ۱۳۰ = ۱۳۱ = ۱۳۲ = ۱۳۳ = ۱۳۴ = ۱۳۵ = ۱۳۶ = ۱۳۷ = ۱۳۸ = ۱۳۹ = ۱۴۰ = ۱۴۱ = ۱۴۲ = ۱۴۳ = ۱۴۴ = ۱۴۵ = ۱۴۶ = ۱۴۷ = ۱۴۸ = ۱۴۹ = ۱۵۰ = ۱۵۱ = ۱۵۲ = ۱۵۳ = ۱۵۴ = ۱۵۵ = ۱۵۶ = ۱۵۷ = ۱۵۸ = ۱۵۹ = ۱۶۰ = ۱۶۱ = ۱۶۲ = ۱۶۳ = ۱۶۴ = ۱۶۵ = ۱۶۶ = ۱۶۷ = ۱۶۸ = ۱۶۹ = ۱۷۰ = ۱۷۱ = ۱۷۲ = ۱۷۳ = ۱۷۴ = ۱۷۵ = ۱۷۶ = ۱۷۷ = ۱۷۸ = ۱۷۹ = ۱۸۰ = ۱۸۱ = ۱۸۲ = ۱۸۳ = ۱۸۴ = ۱۸۵ = ۱۸۶ = ۱۸۷ = ۱۸۸ = ۱۸۹ = ۱۹۰ = ۱۹۱ = ۱۹۲ = ۱۹۳ = ۱۹۴ = ۱۹۵ = ۱۹۶ = ۱۹۷ = ۱۹۸ = ۱۹۹ = ۲۰۰ = ۲۰۱ = ۲۰۲ = ۲۰۳ = ۲۰۴ = ۲۰۵ = ۲۰۶ = ۲۰۷ = ۲۰۸ = ۲۰۹ = ۲۱۰ = ۲۱۱ = ۲۱۲ = ۲۱۳ = ۲۱۴ = ۲۱۵ = ۲۱۶ = ۲۱۷ = ۲۱۸ = ۲۱۹ = ۲۲۰ = ۲۲۱ = ۲۲۲ = ۲۲۳ = ۲۲۴ = ۲۲۵ = ۲۲۶ = ۲۲۷ = ۲۲۸ = ۲۲۹ = ۲۳۰ = ۲۳۱ = ۲۳۲ = ۲۳۳ = ۲۳۴ = ۲۳۵ = ۲۳۶ = ۲۳۷ = ۲۳۸ = ۲۳۹ = ۲۴۰ = ۲۴۱ = ۲۴۲ = ۲۴۳ = ۲۴۴ = ۲۴۵ = ۲۴۶ = ۲۴۷ = ۲۴۸ = ۲۴۹ = ۲۵۰ = ۲۵۱ = ۲۵۲ = ۲۵۳ = ۲۵۴ = ۲۵۵ = ۲۵۶ = ۲۵۷ = ۲۵۸ = ۲۵۹ = ۲۶۰ = ۲۶۱ = ۲۶۲ = ۲۶۳ = ۲۶۴ = ۲۶۵ = ۲۶۶ = ۲۶۷ = ۲۶۸ = ۲۶۹ = ۲۷۰ = ۲۷۱ = ۲۷۲ = ۲۷۳ = ۲۷۴ = ۲۷۵ = ۲۷۶ = ۲۷۷ = ۲۷۸ = ۲۷۹ = ۲۸۰ = ۲۸۱ = ۲۸۲ = ۲۸۳ = ۲۸۴ = ۲۸۵ = ۲۸۶ = ۲۸۷ = ۲۸۸ = ۲۸۹ = ۲۹۰ = ۲۹۱ = ۲۹۲ = ۲۹۳ = ۲۹۴ = ۲۹۵ = ۲۹۶ = ۲۹۷ = ۲۹۸ = ۲۹۹ = ۳۰۰ = ۳۰۱ = ۳۰۲ = ۳۰۳ = ۳۰۴ = ۳۰۵ = ۳۰۶ = ۳۰۷ = ۳۰۸ = ۳۰۹ = ۳۱۰ = ۳۱۱ = ۳۱۲ = ۳۱۳ = ۳۱۴ = ۳۱۵ = ۳۱۶ = ۳۱۷ = ۳۱۸ = ۳۱۹ = ۳۲۰ = ۳۲۱ = ۳۲۲ = ۳۲۳ = ۳۲۴ = ۳۲۵ = ۳۲۶ = ۳۲۷ = ۳۲۸ = ۳۲۹ = ۳۳۰ = ۳۳۱ = ۳۳۲ = ۳۳۳ = ۳۳۴ = ۳۳۵ = ۳۳۶ = ۳۳۷ = ۳۳۸ = ۳۳۹ = ۳۴۰ = ۳۴۱ = ۳۴۲ = ۳۴۳ = ۳۴۴ = ۳۴۵ = ۳۴۶ = ۳۴۷ = ۳۴۸ = ۳۴۹ = ۳۵۰ = ۳۵۱ = ۳۵۲ = ۳۵۳ = ۳۵۴ = ۳۵۵ = ۳۵۶ = ۳۵۷ = ۳۵۸ = ۳۵۹ = ۳۶۰ = ۳۶۱ = ۳۶۲ = ۳۶۳ = ۳۶۴ = ۳۶۵ = ۳۶۶ = ۳۶۷ = ۳۶۸ = ۳۶۹ = ۳۷۰ = ۳۷۱ = ۳۷۲ = ۳۷۳ = ۳۷۴ = ۳۷۵ = ۳۷۶ = ۳۷۷ = ۳۷۸ = ۳۷۹ = ۳۸۰ = ۳۸۱ = ۳۸۲ = ۳۸۳ = ۳۸۴ = ۳۸۵ = ۳۸۶ = ۳۸۷ = ۳۸۸ = ۳۸۹ = ۳۹۰ = ۳۹۱ = ۳۹۲ = ۳۹۳ = ۳۹۴ = ۳۹۵ = ۳۹۶ = ۳۹۷ = ۳۹۸ = ۳۹۹ = ۴۰۰ = ۴۰۱ = ۴۰۲ = ۴۰۳ = ۴۰۴ = ۴۰۵ = ۴۰۶ = ۴۰۷ = ۴۰۸ = ۴۰۹ = ۴۱۰ = ۴۱۱ = ۴۱۲ = ۴۱۳ = ۴۱۴ = ۴۱۵ = ۴۱۶ = ۴۱۷ = ۴۱۸ = ۴۱۹ = ۴۲۰ = ۴۲۱ = ۴۲۲ = ۴۲۳ = ۴۲۴ = ۴۲۵ = ۴۲۶ = ۴۲۷ = ۴۲۸ = ۴۲۹ = ۴۳۰ = ۴۳۱ = ۴۳۲ = ۴۳۳ = ۴۳۴ = ۴۳۵ = ۴۳۶ = ۴۳۷ = ۴۳۸ = ۴۳۹ = ۴۴۰ = ۴۴۱ = ۴۴۲ = ۴۴۳ = ۴۴۴ = ۴۴۵ = ۴۴۶ = ۴۴۷ = ۴۴۸ = ۴۴۹ = ۴۵۰ = ۴۵۱ = ۴۵۲ = ۴۵۳ = ۴۵۴ = ۴۵۵ = ۴۵۶ = ۴۵۷ = ۴۵۸ = ۴۵۹ = ۴۶۰ = ۴۶۱ = ۴۶۲ = ۴۶۳ = ۴۶۴ = ۴۶۵ = ۴۶۶ = ۴۶۷ = ۴۶۸ = ۴۶۹ = ۴۷۰ = ۴۷۱ = ۴۷۲ = ۴۷۳ = ۴۷۴ = ۴۷۵ = ۴۷۶ = ۴۷۷ = ۴۷۸ = ۴۷۹ = ۴۸۰ = ۴۸۱ = ۴۸۲ = ۴۸۳ = ۴۸۴ = ۴۸۵ = ۴۸۶ = ۴۸۷ = ۴۸۸ = ۴۸۹ = ۴۹۰ = ۴۹۱ = ۴۹۲ = ۴۹۳ = ۴۹۴ = ۴۹۵ = ۴۹۶ = ۴۹۷ = ۴۹۸ = ۴۹۹ = ۵۰۰ = ۵۰۱ = ۵۰۲ = ۵۰۳ = ۵۰۴ = ۵۰۵ = ۵۰۶ = ۵۰۷ = ۵۰۸ = ۵۰۹ = ۵۱۰ = ۵۱۱ = ۵۱۲ = ۵۱۳ = ۵۱۴ = ۵۱۵ = ۵۱۶ = ۵۱۷ = ۵۱۸ = ۵۱۹ = ۵۲۰ = ۵۲۱ = ۵۲۲ = ۵۲۳ = ۵۲۴ = ۵۲۵ = ۵۲۶ = ۵۲۷ = ۵۲۸ = ۵۲۹ = ۵۳۰ = ۵۳۱ = ۵۳۲ = ۵۳۳ = ۵۳۴ = ۵۳۵ = ۵۳۶ = ۵۳۷ = ۵۳۸ = ۵۳۹ = ۵۴۰ = ۵۴۱ = ۵۴۲ = ۵۴۳ = ۵۴۴ = ۵۴۵ = ۵۴۶ = ۵۴۷ = ۵۴۸ = ۵۴۹ = ۵۵۰ = ۵۵۱ = ۵۵۲ = ۵۵۳ = ۵۵۴ = ۵۵۵ = ۵۵۶ = ۵۵۷ = ۵۵۸ = ۵۵۹ = ۵۶۰ = ۵۶۱ = ۵۶۲ = ۵۶۳ = ۵۶۴ = ۵۶۵ = ۵۶۶ = ۵۶۷ = ۵۶۸ = ۵۶۹ = ۵۷۰ = ۵۷۱ = ۵۷۲ = ۵۷۳ = ۵۷۴ = ۵۷۵ = ۵۷۶ = ۵۷۷ = ۵۷۸ = ۵۷۹ = ۵۸۰ = ۵۸۱ = ۵۸۲ = ۵۸۳ = ۵۸۴ = ۵۸۵ = ۵۸۶ = ۵۸۷ = ۵۸۸ = ۵۸۹ = ۵۹۰ = ۵۹۱ = ۵۹۲ = ۵۹۳ = ۵۹۴ = ۵۹۵ = ۵۹۶ = ۵۹۷ = ۵۹۸ = ۵۹۹ = ۶۰۰ = ۶۰۱ = ۶۰۲ = ۶۰۳ = ۶۰۴ = ۶۰۵ = ۶۰۶ = ۶۰۷ = ۶۰۸ = ۶۰۹ = ۶۱۰ = ۶۱۱ = ۶۱۲ = ۶۱۳ = ۶۱۴ = ۶۱۵ = ۶۱۶ = ۶۱۷ = ۶۱۸ = ۶۱۹ = ۶۲۰ = ۶۲۱ = ۶۲۲ = ۶۲۳ = ۶۲۴ = ۶۲۵ = ۶۲۶ = ۶۲۷ = ۶۲۸ = ۶۲۹ = ۶۳۰ = ۶۳۱ = ۶۳۲ = ۶۳۳ = ۶۳۴ = ۶۳۵ = ۶۳۶ = ۶۳۷ = ۶۳۸ = ۶۳۹ = ۶۴۰ = ۶۴۱ = ۶۴۲ = ۶۴۳ = ۶۴۴ = ۶۴۵ = ۶۴۶ = ۶۴۷ = ۶۴۸ = ۶۴۹ = ۶۵۰ = ۶۵۱ = ۶۵۲ = ۶۵۳ = ۶۵۴ = ۶۵۵ = ۶۵۶ = ۶۵۷ = ۶۵۸ = ۶۵۹ = ۶۶۰ = ۶۶۱ = ۶۶۲ = ۶۶۳ = ۶۶۴ = ۶۶۵ = ۶۶۶ = ۶۶۷ = ۶۶۸ = ۶۶۹ = ۶۷۰ = ۶۷۱ = ۶۷۲ = ۶۷۳ = ۶۷۴ = ۶۷۵ = ۶۷۶ = ۶۷۷ = ۶۷۸ = ۶۷۹ = ۶۸۰ = ۶۸۱ = ۶۸۲ = ۶۸۳ = ۶۸۴ = ۶۸۵ = ۶۸۶ = ۶۸۷ = ۶۸۸ = ۶۸۹ = ۶۹۰ = ۶۹۱ = ۶۹۲ = ۶۹۳ = ۶۹۴ = ۶۹۵ = ۶۹۶ = ۶۹۷ = ۶۹۸ = ۶۹۹ = ۷۰۰ = ۷۰۱ = ۷۰۲ = ۷۰۳ = ۷۰۴ = ۷۰۵ = ۷۰۶ = ۷۰۷ = ۷۰۸ = ۷۰۹ = ۷۱۰ = ۷۱۱ = ۷۱۲ = ۷۱۳ = ۷۱۴ = ۷۱۵ = ۷۱۶ = ۷۱۷ = ۷۱۸ = ۷۱۹ = ۷۲۰ = ۷۲۱ = ۷۲۲ = ۷۲۳ = ۷۲۴ = ۷۲۵ = ۷۲۶ = ۷۲۷ = ۷۲۸ = ۷۲۹ = ۷۳۰ = ۷۳۱ = ۷۳۲ = ۷۳۳ = ۷۳۴ = ۷۳۵ = ۷۳۶ = ۷۳۷ = ۷۳۸ = ۷۳۹ = ۷۴۰ = ۷۴۱ = ۷۴۲ = ۷۴۳ = ۷۴۴ = ۷۴۵ = ۷۴۶ = ۷۴۷ = ۷۴۸ = ۷۴۹ = ۷۵۰ = ۷۵۱ = ۷۵۲ = ۷۵۳ = ۷۵۴ = ۷۵۵ = ۷۵۶ = ۷۵۷ = ۷۵۸ = ۷۵۹ = ۷۶۰ = ۷۶۱ = ۷۶۲ = ۷۶۳ = ۷۶۴ = ۷۶۵ = ۷۶۶ = ۷۶۷ = ۷۶۸ = ۷۶۹ = ۷۷۰ = ۷۷۱ = ۷۷۲ = ۷۷۳ = ۷۷۴ = ۷۷۵ = ۷۷۶ = ۷۷۷ = ۷۷۸ = ۷۷۹ = ۷۸۰ = ۷۸۱ = ۷۸۲ = ۷۸۳ = ۷۸۴ = ۷۸۵ = ۷۸۶ = ۷۸۷ = ۷۸۸ = ۷۸۹ = ۷۹۰ = ۷۹۱ = ۷۹۲ = ۷۹۳ = ۷۹۴ = ۷۹۵ = ۷۹۶ = ۷۹۷ = ۷۹۸ = ۷۹۹ = ۸۰۰ = ۸۰۱ = ۸۰۲ = ۸۰۳ = ۸۰۴ = ۸۰۵ = ۸۰۶ = ۸۰۷ = ۸۰۸ = ۸۰۹ = ۸۱۰ = ۸۱۱ = ۸۱۲ = ۸۱۳ = ۸۱۴ = ۸۱۵ = ۸۱۶ = ۸۱۷ = ۸۱۸ = ۸۱۹ = ۸۲۰ = ۸۲۱ = ۸۲۲ = ۸۲۳ = ۸۲۴ = ۸۲۵ = ۸۲۶ = ۸۲۷ = ۸۲۸ = ۸۲۹ = ۸۳۰ = ۸۳۱ = ۸۳۲ = ۸۳۳ = ۸۳۴ = ۸۳۵ = ۸۳۶ = ۸۳۷ = ۸۳۸ = ۸۳۹ = ۸۴۰ = ۸۴۱ = ۸۴۲ = ۸۴۳ = ۸۴۴ = ۸۴۵ = ۸۴۶ = ۸۴۷ = ۸۴۸ = ۸۴۹ = ۸۵۰ = ۸۵۱ = ۸۵۲ = ۸۵۳ = ۸۵۴ = ۸۵۵ = ۸۵۶ = ۸۵۷ = ۸۵۸ = ۸۵۹ = ۸۶۰ = ۸۶۱ = ۸۶۲ = ۸۶۳ = ۸۶۴ = ۸۶۵ = ۸۶۶ = ۸۶۷ = ۸۶۸ = ۸۶۹ = ۸۷۰ = ۸۷۱ = ۸۷۲ = ۸۷۳ = ۸۷۴ = ۸۷۵ = ۸۷۶ = ۸۷۷ = ۸۷۸ = ۸۷۹ = ۸۸۰ = ۸۸۱ = ۸۸۲ = ۸۸۳ = ۸۸۴ = ۸۸۵ = ۸۸۶ = ۸۸۷ = ۸۸۸ = ۸۸۹ = ۸۹۰ = ۸۹۱ = ۸۹۲ = ۸۹۳ = ۸۹۴ = ۸۹۵ = ۸۹۶ = ۸۹۷ = ۸۹۸ = ۸۹۹ = ۹۰۰ = ۹۰۱ = ۹۰۲ = ۹۰۳ = ۹۰۴ = ۹۰۵ = ۹۰۶ = ۹۰۷ = ۹۰۸ = ۹۰۹ = ۹۱۰ = ۹۱۱ = ۹۱۲ = ۹۱۳ = ۹۱۴ = ۹۱۵ = ۹۱۶ = ۹۱۷ = ۹۱۸ = ۹۱۹ = ۹۲۰ = ۹۲۱ = ۹۲۲ = ۹۲۳ = ۹۲۴ = ۹۲۵ = ۹۲۶ = ۹۲۷ = ۹۲۸ = ۹۲۹ = ۹۳۰ = ۹۳۱ = ۹۳۲ = ۹۳۳ = ۹۳۴ = ۹۳۵ = ۹۳۶ = ۹۳۷ = ۹۳۸ = ۹۳۹ = ۹۴۰ = ۹۴۱ = ۹۴۲ = ۹۴۳ = ۹۴۴ = ۹۴۵ = ۹۴۶ = ۹۴۷ = ۹۴۸ = ۹۴۹ = ۹۵۰ = ۹۵۱ = ۹۵۲ = ۹۵۳ = ۹۵۴ = ۹۵۵ = ۹۵۶ = ۹۵۷ = ۹۵۸ = ۹۵۹ = ۹۶۰ = ۹۶۱ = ۹۶۲ = ۹۶۳ = ۹۶۴ = ۹۶۵ = ۹۶۶ = ۹۶۷ = ۹۶۸ = ۹۶۹ = ۹۷۰ = ۹۷۱ = ۹۷۲ = ۹۷۳ = ۹۷۴ = ۹۷۵ = ۹۷۶ = ۹۷۷ = ۹۷۸ = ۹۷۹ = ۹۸۰ = ۹۸۱ = ۹۸۲ = ۹۸۳ = ۹۸۴ = ۹۸۵ = ۹۸۶ = ۹۸۷ = ۹۸۸ = ۹۸۹ = ۹۹۰ = ۹۹۱ = ۹۹۲ = ۹۹۳ = ۹۹۴ = ۹۹۵ = ۹۹۶ = ۹۹۷ = ۹۹۸ = ۹۹۹ = ۱۰۰۰ = ۱۰۰۱ = ۱۰۰۲ = ۱۰۰۳ = ۱۰۰۴ = ۱۰۰۵ = ۱۰۰۶ = ۱۰۰۷ = ۱۰۰۸ = ۱۰۰۹ = ۱۰۱۰ = ۱۰۱۱ = ۱۰۱۲ = ۱۰۱۳ = ۱۰۱۴ = ۱۰۱۵ = ۱۰۱۶ = ۱۰۱۷ = ۱۰۱۸ = ۱۰۱۹ = ۱۰۲۰ = ۱۰۲۱ = ۱۰۲۲ = ۱۰۲۳ = ۱۰۲۴ = ۱۰۲۵ = ۱۰۲۶ = ۱۰۲۷ = ۱۰۲۸ = ۱۰۲۹ = ۱۰۳۰ = ۱۰۳۱ = ۱۰۳۲ = ۱۰۳۳ = ۱۰۳۴ = ۱۰۳۵ = ۱۰۳۶ = ۱۰۳۷ = ۱۰۳۸ = ۱۰۳۹ = ۱۰۴۰ = ۱۰۴۱ = ۱۰۴۲ = ۱۰۴۳ = ۱۰۴۴ = ۱۰۴۵ = ۱۰۴۶ = ۱۰۴۷ = ۱۰۴۸ = ۱۰۴۹ = ۱۰۵۰ = ۱۰۵۱ = ۱۰۵۲ = ۱۰۵۳ = ۱۰۵۴ = ۱۰۵۵ = ۱۰۵۶ = ۱۰۵۷ = ۱۰۵۸ = ۱۰۵۹ = ۱۰۶۰ = ۱۰۶۱ = ۱۰۶۲ = ۱۰۶۳ = ۱۰۶۴ = ۱۰۶۵ = ۱۰۶۶ = ۱۰۶۷ = ۱۰۶۸ = ۱۰۶۹ = ۱۰۷۰ = ۱۰۷۱ = ۱۰۷۲ = ۱۰۷۳ = ۱۰۷۴ = ۱۰۷۵ = ۱۰۷۶ = ۱۰۷۷ = ۱۰۷۸ = ۱۰۷۹ = ۱۰۸۰ = ۱۰۸۱ = ۱۰۸۲ = ۱۰۸۳ = ۱۰۸۴ = ۱۰۸۵ = ۱۰۸۶ = ۱۰۸۷ = ۱۰۸۸ = ۱۰۸۹ = ۱۰۹۰ = ۱۰۹۱ = ۱۰۹۲ = ۱۰۹۳ = ۱۰۹۴ = ۱۰۹۵ = ۱۰۹۶ = ۱۰۹۷ = ۱۰۹۸ = ۱۰۹۹ = ۱۱۰۰ = ۱۱۰۱ = ۱۱۰۲ = ۱۱۰۳ = ۱۱۰۴ = ۱۱۰۵ = ۱۱۰۶ = ۱۱۰۷ = ۱۱۰۸ = ۱۱۰۹ = ۱۱۱۰ = ۱۱۱۱ = ۱۱۱۲ = ۱۱۱۳ = ۱۱۱۴ = ۱۱۱۵ = ۱۱۱۶ = ۱۱۱۷ = ۱۱۱۸ = ۱۱۱۹ = ۱۱۲۰ = ۱۱۲۱ = ۱۱۲۲ = ۱۱۲۳ = ۱۱۲۴ = ۱۱۲۵ = ۱۱۲۶ = ۱۱۲۷ = ۱۱۲۸ = ۱۱۲۹ = ۱۱۳۰ = ۱۱۳۱ = ۱۱۳۲ = ۱۱۳۳ = ۱۱۳۴ = ۱۱۳۵ = ۱۱۳۶ = ۱۱۳۷ = ۱۱۳۸ = ۱۱۳۹ = ۱۱۴۰ = ۱۱۴۱ = ۱۱۴۲ = ۱۱۴۳ = ۱۱۴۴ = ۱۱۴۵ = ۱۱۴۶ = ۱۱۴۷ = ۱۱۴۸ = ۱۱۴۹ = ۱۱۵۰ = ۱۱۵۱ = ۱۱۵۲ = ۱۱۵۳ = ۱۱۵۴ = ۱	

صفحه	مطالب کتاب	صفحه	مطالب کتاب
	در ذوق و رازق و مرزوق به و آنچه و او نشانرا مطلق و عام است بمعنوم نشان و آناں از بیرات امر اند +	۲۲۵ =	ذکر بیان غیب و علم او - آنچه در و است + اقسام غیب و تعریف او که بمعنی حضور و شهود است تعریف خلاف و غیب که بمعنی خلاف حضور است + تعریف معنی غائب و حاضر و استعمال مجازی او + بیان جواز و عدم جواز استحضار و جودش و تنبأ غیب و غائب مع تعریف حقیقی نشان - اقوال در تعریف غیب و غائب وجوب استحضار غیب و غائب و علم او سبحانه بیان غیب بمعنی خلاف شهود بیان فضیلت نشان از ملائکه و تماثر عزت شهود و مثال در و و تماثر ظاهر و باطن + بیان شناخت قدیم و ایمان غیب و اوتقائی - بیان فرق غیب خلاف شهود و خلاف حضور تفسیر عالم الغیب و الشهادة - بیان حضور غائب بمعنی خلاف حاضر - بیان حضور غائب بمعنی خلاف شهود بیان انکشاف مغیبات که بر رفع حجاب است با آنچه که رسول آورد و اینکه انجمن کشف را رسول اولی است و رسول مصلح اعلی و خدای برتر احق و احاطه آل بعلم آتی و جوباً غیر او تقالی را ممنوع و بطور جواز با مصلح در آن جائز + بیان آنکه کشف مغیبات در خلاف حکم خدا در و استدراج است که موصل بمساوات است و مشترک الاسم و در ادائی حکم الهی موصل بوجودات و مشترک الوصف +
۲۲۱	بیان آنکه حیات و جملة صفات ذاتیه روح با مقتول و غیر مقتول بهر کسی عموماً در بر رخ باقی مانند علی السویه بخلاف حیاتی که بر اسے مقتول مخصوص فی سبیل الله است +	=	
۲۲۲	بیان آنکه از موت تعطل برای جسد لازم نیاید بیان آنکه در قتل نفس که از قتل جسد اولی و اعظم است تعریف جسد مشهودی و مثالی مسئله نیست و انبیاء و بنابر اصل اعلی الحیات از قتل نفس فی سبیل الله + قتل نفس جهاد اکبر است از قتل جسد در ساه خدا که جهاد اصغر است + بیان آنکه انبیاء در گورهای خود زنده و نماز خوانا هستند بجسد و روح و تصرف و سیر در ملکوت و این عالم همچنان میکنند که پیش از وفات و زمین جسدشان نمی خورد و بیا مسئله قطعی است بتواتر اخبار + تفسیر کریمه و اعید ذلک حتی یأتیک الیقین + بیان آنکه از یقین موت مراد نیست لیکن بر مقصودی مراد شود و از موت عبادت مطلقه ساقط نشود بلکه سقوط من و وجوب عبادت و یقین +	۲۲۸ ۲۲۹ =	
		۲۳۳	

عالمی	عالمی	عالمی
۲۲۲	۲۲۲	۲۲۲
۲۲۲	۲۲۲	۲۲۲
۲۲۲	۲۲۲	۲۲۲
۲۲۲	۲۲۲	۲۲۲
۲۲۲	۲۲۲	۲۲۲
۲۲۲	۲۲۲	۲۲۲
۲۲۲	۲۲۲	۲۲۲
۲۲۲	۲۲۲	۲۲۲
۲۲۲	۲۲۲	۲۲۲
۲۲۲	۲۲۲	۲۲۲
۲۲۲	۲۲۲	۲۲۲
۲۲۲	۲۲۲	۲۲۲
۲۲۲	۲۲۲	۲۲۲
۲۲۲	۲۲۲	۲۲۲
۲۲۲	۲۲۲	۲۲۲
۲۲۲	۲۲۲	۲۲۲
۲۲۲	۲۲۲	۲۲۲
۲۲۲	۲۲۲	۲۲۲
۲۲۲	۲۲۲	۲۲۲
۲۲۲	۲۲۲	۲۲۲
۲۲۲	۲۲۲	۲۲۲

صفحه	مطالب کتاب	صفحه	مطالب کتاب
۲۴۷	بیان آنکه بعد از نظری جائز است بعد حقیقی و نه فنانی حقیقی -	۲۵۳	بیان آنکه مثل تقیید متزل و صورت بر هیولی آنچه تفاوت جهل احقاق است نیست اما تقیید ذات بصفات لا غیر با و متزل ذات بصفات لا عینها و متزل صفات امریه حجاب متغین در حد خود با صحیح است و صورت بر هیولی بر مرتبه حجاب مع اصل خود صادق
۲۴۸	کیفیت شهودی -	۲۵۴	تقیید و متزل در ذات بحث و نه هیولی مرتبه سفلیه تحت امر که تفاوت جهل احقاق امریه بیان اعتقاد و در مسئله وحدت وجود -
۲۴۹	بیان معنی حدیث شریف من عرف ربه کمل لسانه - و المؤمن مرءة المؤمن در ضمن کلام	۲۵۵	بیان آنکه اختلاف صوفیه در مسئله وجود و شهودی یکیش راجع به حدیث تقیید با متزل حقیقی و مجازی از گفته قیامیه است که معتقد بودند نه در قدیم با سواد و صفات او مگر پیوسته به کیفیت صفات در عین و غیر ذات پس در اصل بیان الهی توجیه که بغیر کیفیت ربط است تراعی نیست و لیکن از خطا در تفصیل بطمان صحت صواب اجمال است -
۲۵۰	اکشاف مریه حجاب -	۲۵۶	بیان کافر و عابدیت او و معتبر برای او و غذایان و وجود کافر و تعلق غذایان
۲۵۱	اکشاف بامیت بنا بر علت -	۲۵۷	بیان حجاب کافر از موجودات بنا بر وصل و رجوع باصل خود -
۲۵۲	بیان وجود خاص و عام -	۲۵۸	بیان معنی حدیث شریف کل شیء یرجع الی اصله المحدث و کل مصیر لما خلق له الحدیث و من عرف نفسه عرف ربه الحدیث در ضمن کلام +
۲۵۳	اکشاف بامیت و تقیید بوصف صادق نمی آید -	۲۵۹	بیان اطلاق و تقیید و متزل و صورت بر هیولی در باب قدم و صورت او -
۲۵۴	اطلاق نیست زایوت بخلاف تقیید که تراید بر امیت -	۲۶۰	اطلاق نیست زایوت بخلاف تقیید که تراید بر امیت -
۲۵۵	خداوند سبحان از اطلاق و تقیید در ذات و صفات خود منزله است -	۲۶۱	اطلاق بامیت و تقیید بوصف صادق نمی آید -
۲۵۶	اطلاق و تقیید بر امیتین نیامید و نه قدم و صورت او -	۲۶۲	اطلاق و تقیید بر امیتین نیامید و نه قدم و صورت او -

صفحہ	مطالب کتاب	صفحہ	مطالب کتاب
۲۷۲	تفسیر کریمہ النبیؐ اُولٰٓئِکَ بِالْمُؤْمِنِیْنَ اَلْقِسْمِ صَحْرَ الْاٰیَةِ +	۲۷۷	الخ و دلائل پر تعظیم و ادب حضور صلعم۔ تفسیر کریمہ فَاَمَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بِهِمْ وَعَزَّرُوْهُ وَنَصَرُوْهُ الخ مذکورہ آیہ کی تائید میں۔
۲۷۳	بیان یہ کہ نبی کو مطلق بہتری حاصل ہے ہرگز پر ہر وجہ میں ولایت کے معنی لغوی اعتبار سے بصراحت و اقتضاء و التزام آیت +	۲۸۰	و بیان تعظیم و توقیر حضور صلعم میں۔ و بیان جوع صائم کا حضور صلعم کی طرف سے دلائل و توضیح بیان مذکورہ۔
۲۷۴	بیان رد اسیات کا کہ وہ دنیوی امور میں اپنی مصاحت میں حضور صلعم سے زیادہ دانا ہیں دلیل حدیث سے حالانکہ حدیث بمقابلہ نصارت میں ماول موع بیان تاویل +	۲۸۱	تفسیر کریمہ یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ لَا تَقْدِمُوْا عَلَیْکُمْ اللّٰهُ وَرَسُوْلُهُ وَاَنْتُمْ اَللّٰهُ الخ۔ تفسیر کریمہ یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اَلَا تَرَ کَیْفَ اَصَوَّا تَکُمْ فَوْقَ صَعَتِ النَّبِیِّ الخ
۲۷۵	بیان اسکا کہ حکم خدا و رسول کے بعد اختیار و خدمت نہیں سوائے تعمیل حکم کے بغیر کریمہ مَا کَانَ لِلْمُؤْمِنِیْنَ وَلَا لِلْمُؤْمِنٰتِ اِذْ اَقْضٰی اللّٰهُ وَ رَسُوْلُهُ اَمْرًا الخ +	۲۸۲	بیان رد کلام آنکہ تعظیم حضور صلعم سچو تعظیم برادگان است یہ دلیل حدیث شریف کہ اَنْ مَآوِلَ بَاشِرِ بُوْحَی وَرَزْمَارِضِ بَعْضِ قَطْعِی شُوْد تفسیر کریمہ اِنَّ الَّذِیْنَ یُعِزُّوْنَ اَصْوَابَهُمْ عِنْدَ رَسُوْلِ اللّٰهِ الخ۔
۲۷۶	بیان یہ کہ محبوبیت بقدر محبت حضور صلعم ہے اور یہ کہ حضور کے حقوق ہماری آپس کے حقوق کے ہر وجہ میں غالب ہیں اور یہی صحت ایمان ہے بحکم حدیث۔	۲۸۳	ذکر بیان ایضاً حضرت حبیب الرحمن صلعم کہ جب نقصان ہر دو جہان بہت سے فوائد دیگر۔ تفسیر کریمہ اِنَّ الَّذِیْنَ یُؤْذُوْنَ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهُ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فِی الدُّنْیَا وَ الْاٰخِرَةِ الخ وَوَالَّذِیْنَ یُؤْذُوْنَ الْمُؤْمِنِیْنَ وَ الْمُؤْمِنٰتِ یَعْلَمُ مَا لَکُمْ سُوْرَ الخ +
۲۷۷	قول حضرت صدیق رفیع علیہ حقوق پر حضرت صلعم کے سبب علیہ محبت و ایمان کے تمام اشیاء پر تفسیر کریمہ وَلَا یُکْرِهُوْا بِالْاَنْفُسِ صَحْرَ عَنِ نَفْسِہِ الْاٰیَةِ۔	۲۸۵	سبب آنکہ مصداق آخرت ایمانی بحضور صلعم منع بہت رد دلیل حدیث بمقابلہ آیت ماول اِنَّ اَکْبَرُ نَفْسٍ خُودِ خَاصِ صَلْعَم و ایمان بر غیر فرق بین و تخصیص رسول ظاہر۔

۲۹۵	وَمَا تَقْضِيهِمْ لَكَ أَجْرٌ إِنْ كُنْتَ مُرَبِّيًا	۲۹۵	وَمَا تَقْضِيهِمْ لَكَ أَجْرٌ إِنْ كُنْتَ مُرَبِّيًا
۲۹۶	وَمَا تَقْضِيهِمْ لَكَ أَجْرٌ إِنْ كُنْتَ مُرَبِّيًا	۲۹۶	وَمَا تَقْضِيهِمْ لَكَ أَجْرٌ إِنْ كُنْتَ مُرَبِّيًا
۲۹۷	وَمَا تَقْضِيهِمْ لَكَ أَجْرٌ إِنْ كُنْتَ مُرَبِّيًا	۲۹۷	وَمَا تَقْضِيهِمْ لَكَ أَجْرٌ إِنْ كُنْتَ مُرَبِّيًا
۲۹۸	وَمَا تَقْضِيهِمْ لَكَ أَجْرٌ إِنْ كُنْتَ مُرَبِّيًا	۲۹۸	وَمَا تَقْضِيهِمْ لَكَ أَجْرٌ إِنْ كُنْتَ مُرَبِّيًا
۲۹۹	وَمَا تَقْضِيهِمْ لَكَ أَجْرٌ إِنْ كُنْتَ مُرَبِّيًا	۲۹۹	وَمَا تَقْضِيهِمْ لَكَ أَجْرٌ إِنْ كُنْتَ مُرَبِّيًا
۳۰۰	وَمَا تَقْضِيهِمْ لَكَ أَجْرٌ إِنْ كُنْتَ مُرَبِّيًا	۳۰۰	وَمَا تَقْضِيهِمْ لَكَ أَجْرٌ إِنْ كُنْتَ مُرَبِّيًا

صفحہ	مطالب کتاب	صفحہ	مطالب کتاب
۲۹۸	بیان وجوب تعظیم و محبت سلطان عادل	۳۰۳	پس بخلاف حقیقت چگونہ متضمن شرکت شہود
۲۹۹	بملاحظہ نسبت دائرہ تاحضر صلعم نبوی صلوٰۃ علیہ وسلم	۳۰۴	آذن زبیرت مقتضی ایمان است و مشرکین را ممنوع مبض قرآن۔
۳۰۰	بیان معانی عالی و جانی کہ الفاظ حدیث اند	۳۰۵	بیان آیات و احادیث متوافق نسبت نفاست نسب اجداد نبوی صلعم
۳۰۱	تفسیر کریمہ اخفَضَ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ	۳۰۶	تفسیر کریمہ الذی یریدک حین تقوم لا و نقبلک فی الشّاکدین ۵ مع حدیث متوافق مصمون در باب نگاہداشت نبوی صلعم بصلب ساجدین۔
۳۰۲	و این مجموعہ مگر انجہ قطعیات معلوم در اعتقادات است برای محاصرتہ در مقابل	۳۰۷	بیان آنکہ البوت از رسم الکفر ممنوع المغفرت نسبت بابرہیم علیہ السلام حقیقتاً صحیح نیاید مگر مجازاً از آنکہ پدر حقیقی تاریخ است و از رحم کہ مشہور و محقق است +
۳۰۳	بیان فضیلت متنازعہ حدیث +	۳۰۸	تفسیر حدیث شریف جس میں حضور کے والدین کی نسبت آپ کا سوال ہے ان کے لیے اعطاء حق کا ثرہ۔
۳۰۴	بیان تحقیق نزول کریمہ ماکان للنبی والذین امنوا ان یشغفوا الخ	۳۰۹	حدیث احیاء و ایمان آوردن والدہ او صلعم۔
۳۰۵	البوطالب را است نسبت والدین حضور صلعم	۳۱۰	حدیث احیاء و اسلام آوردن والدین او صلعم ہر دو بروایت بعض اصحاب۔
۳۰۶	بیان آنکہ کلیہ است کہ اجتماع دو امر در یک وقت مستلزم اشتراک بہرہ نہ ہوتا مگر اشتباہ ہے تواند آورد کہ بقابلہ وجہ اتحاد و اختلاف رنمش نوازند شد۔	۳۱۱	قاعدہ تقدم دخول جنت نوازند شد منع خروج مگر تقدم دخول بار بخرج لازم پس رفع تعارض نسبت ایمان است +
۳۰۷	منع ضروری استغفار بتقصی نسبت بانی طب در تعظیم منع ضروری استغفار مشرکین را با اتحاد حقیقت بالغ شرکت نتواند شد۔	۳۱۲	قاعدہ بعد ثبوت اخبار نبوی صلعم و آثار قولی و فعلی و حالی فالذی المسکونین صلعم اخبار دخول نار
۳۰۸	تخصیص جوں در تعظیم با اتحاد حقیقت مندرج	۳۱۳	مخرج لازم نتواند شد و دخول از دلجہ بر اولاد مخلوق بجا ایمان متواتر شد۔

نمبر	مطالب کتاب	مطالب کتاب
۳۱۶	بیان یہ کہ اعتبارات شخص نہ رہے میں رویت حج کا فرق نہ ہے گا۔	بیان آنکہ مکہ معظمہ محل نور حجابی و مسجود الیہ است مع تفصیل نور حجابی۔
۳۱۷	بیان فضیلت انبیاء کا اولیاء پر۔	۳۱۷
۳۱۸	بیان نماز تراویح میں رکعت۔	۳۱۸
۳۱۹	بیان یہ کہ بمقام اہل بدعتین دیگر آثار اہل سنت و جماعت اور بھی ایسے ہیں جو مذکورہ بالا پر محصور نہیں ہو سکتے۔	۳۱۹
۳۲۰	ذکر بیان تعظیم و محبت شہداء و رسول و غیرہ تعظیم و محبت قبلتین بمض کریمہ اور جو ان دونوں سے متعلق ہیں۔	۳۲۰
۳۲۱	تعظیم و محبت کتب منزلہ حق۔	۳۲۱
۳۲۲	تعظیم و محبت دین خدا بافہام بقاوت مرتب تعظیم و سجود مع حقوق متعلقہ سبب بمض کریمہ بیان ممالک بے ادبی شہداء و انبیاء کریمہ تعظیم و محبت آثار انبیاء و اولیاء اور تبرک از ان بادلائل +	۳۲۲
۳۲۳	تعظیم و تبرک آثار رسول اللہ تعالیٰ صلعم بمض حدیث۔	۳۲۳
۳۲۴	تعظیم و تبرک آثار صحابہ رضویہ و پیران طریقت بدلیل عمل صحابہ و بمض کریمہ کہ نسبت تابوت سکینہ است +	۳۲۴
۳۲۵	تعظیم و محبت مدینہ منورہ و مکہ معظمہ بمض احادیث اخلافت فضیلت در بیان مدینہ و مکہ مکرمہ و معظمہ بمض حدیث مع قول فیصل +	۳۲۵
۳۲۶	۳۲۶	۳۲۶

<p>شماره</p>	<p>مطالب</p>	<p>۳۲۵</p>	<p>اشتراک صفت کفایت</p>
<p>۳۲۴</p>	<p>اشتراک صفت کفایت</p>	<p>۳۲۴</p>	<p>اشتراک صفت کفایت</p>
<p>۳۲۳</p>	<p>اشتراک صفت کفایت</p>	<p>۳۲۳</p>	<p>اشتراک صفت کفایت</p>
<p>۳۲۲</p>	<p>اشتراک صفت کفایت</p>	<p>۳۲۲</p>	<p>اشتراک صفت کفایت</p>
<p>۳۲۱</p>	<p>اشتراک صفت کفایت</p>	<p>۳۲۱</p>	<p>اشتراک صفت کفایت</p>
<p>۳۲۰</p>	<p>اشتراک صفت کفایت</p>	<p>۳۲۰</p>	<p>اشتراک صفت کفایت</p>
<p>۳۱۹</p>	<p>اشتراک صفت کفایت</p>	<p>۳۱۹</p>	<p>اشتراک صفت کفایت</p>
<p>۳۱۸</p>	<p>اشتراک صفت کفایت</p>	<p>۳۱۸</p>	<p>اشتراک صفت کفایت</p>
<p>۳۱۷</p>	<p>اشتراک صفت کفایت</p>	<p>۳۱۷</p>	<p>اشتراک صفت کفایت</p>
<p>۳۱۶</p>	<p>اشتراک صفت کفایت</p>	<p>۳۱۶</p>	<p>اشتراک صفت کفایت</p>
<p>۳۱۵</p>	<p>اشتراک صفت کفایت</p>	<p>۳۱۵</p>	<p>اشتراک صفت کفایت</p>
<p>۳۱۴</p>	<p>اشتراک صفت کفایت</p>	<p>۳۱۴</p>	<p>اشتراک صفت کفایت</p>
<p>۳۱۳</p>	<p>اشتراک صفت کفایت</p>	<p>۳۱۳</p>	<p>اشتراک صفت کفایت</p>

۳۲۶

۳۲۸

۳۲۹

۳۳۰

۳۳۱

۳۳۲

۳۳۳

۳۳۵

تفسیر حدیث حضرت ابی خزیمه در مورد رباب سجده نمودن بر چنین مبارکش صلعم بنابر تصدیق رویار -

تفسیر حدیث شریف از حضرت عاقله بن سحر شتر و سوال صحابه و جواب آنحضرت صلعم مع ثبوت سجده نیت بدلائل مستنبطه حدیث ومع رد و قدح بتظیم +

بیان جواز سجده نیت و قیام دست بسته و سلام یا کتف و تدریجی و قربانی برای اکرام مکرّم -

تفسیر حدیث شریف حضرت انس در سجده غنم مع جواب حضرت صلعم بر سوال حضرت صدیق

نسبت سجده نیت مع بیان رد و قدح در جواز بیان استعمال آنکه لفظ یتبعی و لا یتبعی در محل جواز است و در وجوب -

تفسیر حدیث شریف حضرت قیس بن سعد در قیاس سجده نیت رسول بر سجده برای مرزبان و سوال از صلعم و جواب بر مبنی مشتمل بجواز مع رد و قدح بجواز +

بیان آنکه منع که بعضی دیگر مخصوص است نه در دانش آن منع مخصوص بسبب منع عموم ثابت قوی را معارض نشود -

تفسیر حدیث شریف از حضرت صهیب نسبت به نماز روضه در سجده نیت بحضور صلعم بر قیام

بیهود و نصاری کی بر ائمه علماء و غطای خود میگردند بیان احکام در سجده نیت و عبودیت آنچه فقهای فرمودند -

سجده نیت در زمین بوسی پیش سلطان گناه کبیره است نه کفر - از عبارت فتاوی هندیه -

سجده عبودیت سلطان کفر است - از جوهر خطای در سجده عبودیت با کراه سجده نه کردن افضل است چنانکه اقرار کفر با کراه صبر افضل است از گفتن و در سجده نیت و تظیم با کراه سجده کردن افضل است - از فتاوی قاضی خان -

زمین بوسی پیش علماء و وزما و فعل جهل است و فاعل در صحتی گنهگار اند - از غرائب -

سوائی سجده تظیم بر قسم چون قیام و دست بستن و خمیدن برای عزیز بطور خدمت جائز است - از غرائب +

حاصل و مختار آنکه سجده نیت کفر نیست و در وجوب نزاع نیست ولیکن بر کبیره بودنش اتفاق است صحت و ثبوت اصل بر آن است +

حکم کفر بر سجده بدون تحقق نیت مخالف حدیث لا تعمالا بالنیکیات و نیز دلیل بر کفر بودنش بایر بر قول ابو جعفر رح -

استادن و خمیدن و دست بردن گرفتن بچو اکیا است باقاریت جائز است بجز را و بنیت عبادت کفر نیست بر استثنای سجده از جواز دلیل با بر آورد +

صفحه	مطالب کتاب	صفحه	مطالب کتاب
۳۵۶	جسم شریف انبیاء و بعض اولیاء اعدا شرف رست از صفا و مزه از آنکه محل قلب است و قلب محل نور حجابی بر او است است بچوبیت عینی در اجز	۳۶۱	نذر و نسبت بغیر خدا مشرف و لا بد منه است و تفسیر کریم یا ایها الذین امنوا اذا تاجیکتم الرسول الخ
۳۵۷	قاعده ثبوت شئی بشئی لزوم نفی بما در شئی نکته تا نفی صریح نباشد الخ	۳۶۲	صدقه هدیه رسول معظم صلعم را مقبول لکن ... صدقه غیر هدیه محذور
۳۵۸	بیان جواز طواف قبر مؤمن صلح و اولویت طواف برای اعیان صالحین	۳۶۳	اثبات استدلال عرض حاجت و مناجات و هدیه بمضور صلعم بقایای حیات و تصرف و نفرت دامی صلعم
۳۵۹	بیان اختلاف علمای مشهور و محققین در تحریم و کراهت و در اباحت و استحباب طواف	۳۶۴	هدیه مخصوص برای معظم مکرم تعظیماً و تکریماً اولی است
۳۶۰	قبر شریف و تقبیل آستانه علیاء و حقار برود مالیدن دس و دیوار و غلطیدن بر آستانه و غیره و آنکه حکم تحریم و کراهت بخرض احتیاط سبب کراهت و کراهت است	۳۶۵	بیان فتنل تخصیص موهوب و موهوب به بیان آنکه تعیین زمانی سفت مستقیم است و ایضا
۳۶۱	ذکر بیان جواز انتساب غیر فدائی را برای وجه اول تعالی و فصل تخصیص موهوب به و موهوب	۳۶۶	ثواب و نذر و نیاز و زیارت جواز زیارت قبر و ایصال ثواب و شرکت اعراضی و اولویت قریب را و ایصال معتذر را
۳۶۲	ذکر بیان جواز انتساب غیر فدائی را برای وجه اول تعالی و فصل تخصیص موهوب به و موهوب	۳۶۷	روز سوم بخانه اهل عزرا فتن و دعای خیر کردن او طعام فرستادن سنت است
۳۶۳	ذکر بیان جواز انتساب غیر فدائی را برای وجه اول تعالی و فصل تخصیص موهوب به و موهوب	۳۶۸	تعیین روز سوم موتی و فاقه خواندن بطعام پیش از خوردن در دفع بدین وسیع برود و تقسیم و اعلام و ایضا
۳۶۴	ذکر بیان جواز انتساب غیر فدائی را برای وجه اول تعالی و فصل تخصیص موهوب به و موهوب	۳۶۹	ثواب از خدمات مالی و غیره همه سنت است بیان تفسیر کرمیه و افسادیه آنکه کرمیه الخ
۳۶۵	ذکر بیان جواز انتساب غیر فدائی را برای وجه اول تعالی و فصل تخصیص موهوب به و موهوب	۳۷۰	تحریمات از روزه در هر وقت نموده دست است روز سوم و چهارم و پنجم و ششم و غیره بخوردن نهی سنت است
۳۶۶	ذکر بیان جواز انتساب غیر فدائی را برای وجه اول تعالی و فصل تخصیص موهوب به و موهوب	۳۷۱	تحریمات از روزه در هر وقت نموده دست است روز سوم و چهارم و پنجم و ششم و غیره بخوردن نهی سنت است

نمبر	مطالب کتاب	نمبر	مطالب کتاب
۳۸۳	اللَّهُ - وَمَا أَهْلَ لَعْنِ اللَّهِ بِهِ -		العين است تا آنکه غیر ماکول اللهم هم منزلی شود در حد خود نه بهم خوردن -
"	معنی لغوی اطلاق و تفخیر و تقدیر و تعذیر و غیره - و معنی جمله و مقوله و غیره مع امثال -	۳۸۹	تفسیر و معنی کریمه ما ذیج علی النصب و آنکه تعیین مکان ذیج سبب حرمت و کراهیت نیست -
۳۸۴	بیان تقدیر اطلاق بر جی با قول مفسرین -		بجز افعال بت به نیت و توافق کفار -
۳۸۵	بیان وجوه و اقسام اطلاق به نیت خدا و غیر خدا بنام خدا و بنام غیر خدا - و تفصیل حکم حلت حرمت بر او +	۳۹۰	توافق و تفارق بر سر کریمه ما ذیج علی النصب و ما اهل به لعی الله الخ و ما اهل لعی الله به -
۳۸۶	حاصل معنی کریمه ما اهل به لعی الله به عموم جمله و فاعل با افاده نسبت صله لام -	۳۹۱	تعلق معنی آیه ما ذیج علی النصب بتوافق مفسرین معنی ذلک فیما مضی بمحاطه خطاب مؤمنین مع افادت صراحت و اشارت معنی ذلک
"	حاصل معنی کریمه ما اهل به لعی الله به و خصوص جمله مع عموم فاعل با افاده نسبت از صله لام +	"	تفسیر معنی کریمه ما جعل الله من بخیته و لا ساریة و لا وصیة و لا حاکم -
"	رجوع ضمیر منقول سوی بعید خلاف نص است بغير فاعله ملاغت مرام -	۳۹۲	سایه و هم جانور که مرفوع الانتقاع بغير خیر گذاشته شوند همچو سائیه حرام نیند و در حق اقرار هیچ کفار است - و همچنان جانور که بنام بزرگان مخصوص باشند حرام نیند و در حکم سائیه اند +
۳۸۸	ثبوت افاده نسبت از صله لام -	۳۹۳	همه افعال ظاهر و باطن لوجه الله معلق بغير او تعالی هستند بجز ایمان و نماز و روزه و مع متعلقات او بنفس حدیث و امثال -
"	اقوال عظیمه نفیه تخصیص است در نه لزوم اجمال ضمیمه است -		خروج بذاته شی از ملک مخرج بشرط بقبض فالحق غیرش نیست مگر بعرض قصد بشرط بیان حقیقت فیض که امر معنوی است بطرف حدیث حقیقت فیض بجهت معرفت از روح معنوی است و این فیض
"	از اهل برانستاب که امر معنوی است و لا نیست پس بر بنای معنی نسبت از اهل ثبوت حرمت نیست +	۳۹۴	در مقابل مخصوص عظیم تهیم لغت غیر مختار است پس زعم تهیم ما موصوله مرقع است -
۳۸۹	تسمیه بالله شرط ذیج و ذکر کی مزکی غیر مجس	۳۹۵	

مستطاب

مستطاب

مستطاب

مستطاب

۱۰۰۰ ...
 ۱۰۰۱ ...
 ۱۰۰۲ ...
 ۱۰۰۳ ...
 ۱۰۰۴ ...
 ۱۰۰۵ ...
 ۱۰۰۶ ...
 ۱۰۰۷ ...
 ۱۰۰۸ ...
 ۱۰۰۹ ...
 ۱۰۱۰ ...
 ۱۰۱۱ ...
 ۱۰۱۲ ...
 ۱۰۱۳ ...
 ۱۰۱۴ ...
 ۱۰۱۵ ...
 ۱۰۱۶ ...
 ۱۰۱۷ ...
 ۱۰۱۸ ...
 ۱۰۱۹ ...
 ۱۰۲۰ ...

۱۰۰۰ ...
 ۱۰۰۱ ...
 ۱۰۰۲ ...
 ۱۰۰۳ ...
 ۱۰۰۴ ...
 ۱۰۰۵ ...
 ۱۰۰۶ ...
 ۱۰۰۷ ...
 ۱۰۰۸ ...
 ۱۰۰۹ ...
 ۱۰۱۰ ...
 ۱۰۱۱ ...
 ۱۰۱۲ ...
 ۱۰۱۳ ...
 ۱۰۱۴ ...
 ۱۰۱۵ ...
 ۱۰۱۶ ...
 ۱۰۱۷ ...
 ۱۰۱۸ ...
 ۱۰۱۹ ...
 ۱۰۲۰ ...

نمبر	مطالب کتاب	مطالب کتاب
۴۰۶	بیان مراد قول حضرت عمر رضی الله عنه و فطش رضی الله عنه از جماعت اعاده است در برعت -	حسن هموست که در کتاب و سنت است بطرح و اقتضای یا باشاره یا قیاس بقول رضی الله عنه قیاس بر حسن حسن است در ضمن اكمال دین است
۴۰۷	تقریف برعت و مسامحت به تنبیه حسنه - در بیان اثبات آنکه ذکر ولادت او صلعم حسن و کرامت و تفسیر کریمه	از رفتار و اكمال تا قیاس است در رفتار بر احادیث شریفه حریه - تقریف عدالت - و اینکه برعت در اصول اولیه مسئله بنیافته شده و اجماع بزرگ میلاد بقول او صلعم
۴۰۸	و اذ کروا تعقیب الله الخ - و کریمه لفظ من الله علی المؤمنین اذ بعثت فیهم خیرا ذکر او صلعم فرض مؤبر است و او صلعم نیست خدا است	برعت حسنه بقول او صلعم ثابت نه بلکه حسن و سنت حسنه - خواب ثقات هم دلیل صحت عمل و اینکه حسن است بر اصل حدیث که او را بنیفته بخواب دید و عمل حضرت مصنف رحمه الله
۴۰۹	ذکر فضائل و شمایل صلعم و سبیل تقرب خدا عموما و اخصا هم از اینها است - و در مجالس انبیاء و اهل بیت که هم ذکر بود نفس کریمه و سبیل و شمایل ذکر است با خلاف احکام	روای مصنف رحم در احادیث او صلعم بخواب بانی محفل میلاد شریف - و روایت او صلعم بخواب روایت حقه است
۴۱۰	و افعالت و ولادت او صلعم اعظم اعجاز از غیر مستحبه بعضی نقل و بعضی ذکرش موجب شفا و رحمت و استغفار طایفه	امر بخواب دلیل صحت عمل است و دلیل عمل باو بخش کریمه - ذکر ولادت شریف بعد از ای فرض مطلق مستحب است و هر که او را ملازم گرفت باطل نکند و فرد نگذارد و بخش کریمه - مهرت شخص او صلعم - و تفریق است و او بزرگ ولادت و ابوبن او صلعم بر آید
۴۱۱	ذکر ولادت در قرون اولی ثابت و حسن است بر حاصل شرح مع دلائل اصولی اخباری حدیث نقالی صحاح و تقریف او که حسن است	۴۱۲
۴۱۲	بنابر سنت حسنه موجب حصول اجر خود و آسیر عامل او است - و حسن نزد مسلمانان حسن نزد خدا است - و اگر است او صلعم بر ضیالالت جمع نه سوره	۴۱۳

ردیف	مطالب کتاب	مطالب کتاب
۴۴۸	بیان اتفاق علما بر حیات و علم او صلعم در قبر شریف و زود آوردن باو و پشت دادن بکعبه و خطیب را پشت بکعبه بنست و غیره را استدلال بکعبه و استقبال بحدس مستحب است	بیان آداب زیارت اهل بیت نبوت و سلام بر ابرار
۴۴۹	بیان دست راست بر چپ نهادن در زیارت یحیی	بیان آداب زیارت ابرار و تقریب که هر دو حرام کرده و دم کرده شده اند - ولیکن بیان افراط در تعظیم الخ
۴۵۰	بیان اتفاق جمهور بر وقوف زائر بنی صلعم بهیت نماز - وقوف زیارت بنی صلعم همچو وقوف عرفه و مزدلفه و مشاعر عظام است که خدای راست -	بیان امور مشتمله در بیان افراط و تقریب که در دو دلائل معارض آمده و اقوال مختلف
۴۵۱	احادیث و آثار بسلام و در سلام بحضور و از حضور صلعم و علم او صلعم از و - تاکید آداب و نشتن در زیارت شریفه بحضور قلب	بیان راه صواب در بیان افراط و تقریب طاعت آقا مستنده
۴۵۲	و جوارح طریق صلوة و سلام بر او و بر اصحاب و آل او -	بیان آنکه در احادیث بنی قیام و ثبوت قیام پنج تناسبت نیست و بیان ضعف و تاویل آنها -
۴۵۳	طریق سلام بحضور سرور عالم صلی الله علیه و سلم از صلحا و علماء و -	قول شیخ الاسلام حافظ ابن حجر در شرح و تفسیر حدیث قُومُوا إِلَى سَيِّدِكُمْ
۴۵۴	بیان طریق ادب و سلام در زیارت حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه	جواب طبری بحديث لا تقفوا مواكحا تقفوا
۴۵۵	بیان طریق ادب و سلام در زیارت حضرت عمر فاروق رضی الله عنه	الاعاجم الخ و من احب ان يقتل الخ
۴۵۶	بیان بازگشتن سوسه نزد روی بنی صلعم و از و بزرگوار دستفراغ دانستن عاصی خور - و زیارت حضرت سیده ریحی الله عنها و آداب زیارت	جواب ابن قتیبه در معنی حدیث عدم قیام که همچو عجیبان است -
۴۵۷	بیان آداب زیارت اهل بیت و شهداء اعدای رضی الله عنهم	حجت ابن بطال در جواز قیام از حدیث حضرت عائشه رضی الله عنها نسبت حضرت سیده -
۴۵۸		قول علامه طاهر فتنی در استحباب قیام مع تاویل آن معنی حدیث قُومُوا إِلَى سَيِّدِكُمْ
۴۵۹		قول قاضی در تاویل احادیث بنی قیام مع تاویل تفسیر طاعی قاضی در حدیث قُومُوا إِلَى سَيِّدِكُمْ مع اقوال تاویل علمای
۴۶۰		

نمبر	مطالب کتاب	نمبر	مطالب کتاب
۴۸۴	ذکر بیان دعا و اجابت مع دیگر مطالب	۴۸۴	بیان آنکه از خیر و شر و نفع و ضرر از و تقالی راجع بسوی حکمت معلوم از تقالی است نه بواسطه وحق و غرض که مستلزم جبر و اضطرار باشد بمقتضای کرم و رحم او سبحانه و کرامتی بحال بعض حقی خیر واجب که شایسته از وجوب دارد در دقوله که بحق فلاں گفتن ممنوع است تا بر و تقالی از کسی حقی نباشد الخ
۴۸۵	بیان حقیقت دعا آنکه عبادت و خلاصه عبادت کیفیت اجابت دعا	۴۸۵	تفسیر حدیث شریف لا یُرَدُّ الْقَضَاءُ إِلَّا بِاللَّهِ ع
۴۸۶	تحقیق معنی قضاء و دعا مع حدود	۴۸۶	بیان قضا بمعنی اجراء
۴۸۷	قضا قدر هر یک صفت مخصوصه بمعنی مخصوصه	۴۸۷	است نه بمرتبه اجمال و تفصیل
۴۸۸	تفسیر آیت کریمه و اِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ	۴۸۸	تفسیر آیت کریمه و اِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ
۴۸۹	ترجمه کریمه از مصنف رحمه الله	۴۸۹	مطلب و خلاصه از مترجم
۴۹۰	بیان آنکه ایمان صفت اختیاری بنده است	۴۹۰	مقائن معنی کریمه تحقیق الفاظ چنانچه از شرط مخصوص بزبان عام و محقق الوقوع است
۴۹۱	و تقسیم دعا بطریق که در و قربت مخصوص حاصل شود	۴۹۱	ترکیب نحوی آیه کریمه مذکوره
۴۹۲	آیات و احادیث دیگر در تأیید دعا در باب دعا	۴۹۲	و استیجاب بواسطه او صلعم
۴۹۳	بیان دفع دخل از دیگر معانی آیه مذکوره	۴۹۳	بیان نقص تا و بلاست در کریمه مذکوره
۴۹۴	دلیل توسل و استغاثت از بی کریمه بواسطه انبیاء و اولیاء و ملائکه - و به توسل مقیمان عالم ارواح و مشهود و برزخ مع ثبوت باحادیث نبویه	۴۹۴	بیان لطائف یا اختیار لفظ و شن با حروف و تشبیه و اسم غیر صفت را به ترتیب مفعول اول مفعول ثانی آمدن منع اهمیت

رَبِّهِ كِتَابُ الْوَحِيدِ الْحَقِّ تَرْجُمَةُ تَذَكُّرَةِ الْحَقِّ الرَّبِّهِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي هدى بنا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله * فأرسل
رسوله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله * ولو كفر المشركون
والصلاة والسلام على جيبه * ورسوله محمد المصطفى رحمة للعالمين خاتم
الأنبياء نور من نور الله * فهو سيد المرسلين شفيع المذنبين حبيب
على المؤمنين شاهدا ومبشرا ونذيرا * ذلك من اتخذ عند الرحمن عهدا
لقد من الله على المؤمنين إذ بعث فيهم رسولا من أنفسهم يتلو عليهم
آياته ويزكيهم ويعلمهم الكتب والحكمة * ومن آمن بالله وبنوره
فقد استمسك بالعمدة الوثقى * والله يهدي من يشاء إلى صراط مستقيم
فل بفضل وبرحمته فبذلك فليفرحوا هو خير مما يجمعون * وعلى الله و
أصحابه نجوم الهدى ومصابيح الدنيا والآخرة * خصوصا خلفاء
الراشدين المهديين وبقية العشرة المبشرة * والسبطين المقبولين
الخبويين مع إمام الزهراء البتول الطاهرة بنت رسول الله * وجميع
أهل البيت المؤمنين أزواج خير خلق الله * وعلى أتباعهم التابعين و
تبع التابعين خيار أهل الأرض إلى يوم الآخرة * وأولئك الذين آمنوا
وعملوا الصالحات سيجعل لهم الرحمن ودا * لهم ما يشاؤون عند ربهم
فبذلك خلصهم ربهم من رحمة * ذلك هو الفوز المبين * رضوان الله تعالى

[illegible]

شرمسار که نه بهره ادب و نه از علم نایب دار - و شوق دامگیر که بگریز آید - کنگار آید - پس بکیم یا گمی و از
 بے استغرافی خود در خود نگویسار - و از محبت و شوق خود بقتل و کرم حق افتتاح کار را طلبگار -
 سحر اند که نسیم رحمت حق و زید و غنچه باب امید شگفتند و اگر دید شمع رحمت هزار جان بامید مآلی
 محروم از درت نه شود هیچ سائل - ناچار دیدم بعض مسائل که بزبان فارسی بعبارت سهل آمده نظر
 بر چینم و اورا بزبان اردو نگاشتم شمع هر چه هست از قامت ناساز و بے اندام ما است - و در نشر
 تو بر بالائے کس کوتاه نیست - و همت و فیضان حضرت مصنف رحمہ اللہ کہ مؤیدین اللہ است یا
 آید رہبری فرمود و بسوی اشتہای شوقم افزود کشاں کشاں بتدبر و تفکر برگوشه کتاب در هر مسئلہ
 مخوف آن دم همت کیم کار فرما آمد - اگر چه حل مشکل از هر چه باید نیامد اما ترجمه اش بزبان اردو از فارسی
 و بعباری از عربی کرده آمد - آنقدر بر استغداد خود سنجیدم از بیرون یافتم - شکر نعمت باری بجا آوردم
 شمع مشت منہ کہ خدمت سلطان ہمکنم - دست بردار اینکه بخدمت برداشت -
 باز دوسه بار نظر نمودم تبہج در آوردم - رحمت خدا برو باد کہ ہمیش مرا یار آمد ورنہ ازین بے مایه چه
 آید - الحمد للہ علی ذلک - پس کتاب تذکرۃ الحق با ترجمه اش کہ ناش صاہیۃ الحق باد هر دو
 بترتیب فوق و تحت علیحدہ علیحدہ ازین ناچیز دوست محمد اجمیری کہ یکے از بندگان خواجه بزرگ
 جیدب اللہ محمد معین الدین حسن چشتی ہجری اجمیری است قدس اللہ سرہ العزیز
 نوشته آمد - و درین مجلد دو فهرست نہادیم یکی از مصنف رحمہ اللہ تعالی کہ برای اصل کتاب ترتیب داده -
 و دوم از مترجم کہ اورا بسط نموده تا ہر کی را در طلب مقصود آسانی شود و باللہ التوفیق و هو خیر
 الرقیق تمنا از انصاف مندان ناظرین است کہ اگر سہوے و خطائے در ترجمہ این بسایہ بمطالعہ کتاب
 ملاحظہ فرمایند بخوبی کہمید اذ اصرؤ باللغو و اگر آما خنب دعائی متن صحت فرمودہ بجان مت نہند
 العفو عنہ کرام الناس و امولہ را کلمہ فرمودہ در گزارند کہ انسان پشیمان نہ آید - و چون ازین جمہ
 کشف مطالب کتاب بر آید و بهره از وی بپا بند و حظ و نفع بردارند از دعای خیر این فرومایہ را فراموش
 نہارند و اللہ و لی التوفیق یهدی من کثیرا و انہ لذو الفضل العظیم - و الحمد للہ رب العالمین آمین

الیہ صفتا و از موصوف متو و از صفت صدف و از مینر هم و از تمیز تم
 و از ذوالحال فی پیوستہ و از حال حا و از معطوف علیہ صفع و از
 معطوف صفع و از متعلق بہ متعجب و از متعلق صفع و از مزد و ہر
 و از مزد وید تو و از بدل منہ صبد و از بدل بدہ و از اسم ان و شلہا لغم و از
 خبر ان و شلہا حجب بر لفظ و از من ہم و از شرح متن شش و از حاشیہ ح میان سطر و از
 رابطہ ہر گرامت ہندسہ موافق بر نیش و از مقدم ہم و از موخر رخ بر علامت و از
 مرکب در مرکب خطی۔۔۔ بر علامتین و از مرجع ضمیر ہندسہ موافق زیر نیش ہفتی تا نہ در
 متن و در شرح جدا ازال و در حاشیہ جدا ازال۔ و باید کہ ترتیب نگاہ دارد و بطور
 رجوع بدو رسابق تکرار ہندسہ و چون بسر آید از سر آید و ین اللہ العلی التوفیق
 اللہ صلی و بارک وسلم علی محمد بنی الرحمة و علی جمالہ کما تحبہ و ترضاہ
 و شفعا فینا و ترحمنا

ترجمہ الیہ کی صفتا و از موصوف کی متو و از صفت کی صدف و از مینر کی ہم و از تمیز کی تم و از
 ذوالحال کی فی پیوستہ و از حال کی حا و از معطوف علیہ کی صفع و از متعلق بہ کی
 متعجب و از متعلق کی صفع و از مزد و ہر و از بدل منہ کی صبد و از بدل کی بدہ و از
 اسم ان اور اسکے مثل کی لغم و از خبر ان اور اسکے مثل کی حجب یہ علامتیں مذکورہ لفظ کے اوپر ہیں۔
 و از من کی ہم و از متن کے شرح کی شش و از حاشیہ کی ح یہ سطر کے درمیان ہیں۔ اور علامت کی آپس
 رابطہ کی غرض ہے انہر اسی کے موافق ہندسہ کر دیا گیا ہے اور علامت مقدم کی ہم و از موخر کی رخ علامت
 کے اوپر۔ اور علامت مرکب در مرکب کی ایک خط ایسا۔۔۔ دو علامتوں پر ہے۔ اور مرجع کی ضمیر کا
 موافق ہندسہ اسی ضمیر کے نیچے کہ نہ ۹ تک پورا ہوتا ہے متن میں علیحدہ ہے اور شرح میں اس سے جدا
 اور حاشیہ میں اس سے جدا۔ اور چاہیے کہ ترتیب نگاہ رکھیں اور ضرورت کی صورت میں تکرار ہندسہ کا
 اسی پہلے دور پر رجوع کرتا ہے کہ جب عدد مذکور نہ ۹ تک تمام ہوتے ہیں تو ابتدا سے شروع ہوتے
 ہیں۔ اور خدا سے برتر سے ہے توفیق کا ملنا۔

خداوند رحمت اور برکت اور سلامتی بھیج محمد صلی اللہ علیہ و علی آلہ وسلم پر جو نبی رحمت ہیں اور آپ کے جمال پر
 جیسا تو اس محبوب رکھتا ہے اور اس پر رحمت ہی اور اسکو ہم میں شفیع کر اور اس کے سبب ہی ہم پر رحم کرے

و حضرت علی کرم اللہ تعالیٰ وجہہ تفضلہ آن و کفایت کرد در صفات اصحاب و آل
رضی اللہ تعالیٰ عنہم بر ترتیب تخصیص حقیقہ شان کہ موقوف این اسرار را در مجلس تواند
در یافت والا کار دشوار تر از دشوار۔

ہم اما بعد این مکتوب مسنی بتذکرۃ الحق از درویند عائد موسوم بہ محمد عبد الوحید
از والدیہ نش ابن محمد نور الاحد ابن مولوی محمد حسین ابن قاضی محمد نعیم ابن مولوی محمد
عبد القادر رحمہم اللہ تعالیٰ ہم و مخاطب بہ امیر از مرشدیہ نش یعنی جناب حضرت
سید شاہ غلام رسول رضی اللہ تعالیٰ عنہ و جناب حضرت مولوی محمد عبد الرزاق رضی
اللہ تعالیٰ عنہ ہم قریشی نسباً کیانی لقباً نش از عمی حضرت عبد الاحد رحمہ اللہ
تعالیٰ شنیدم کہ یکی را از بنار حضرت جعفر طیار رضی اللہ تعالیٰ عنہ سلطنت کیاں مسلم
از اولادش ہستیم ازین باعث قریشی نسب و کیانی لقب ہستیم واللہ تعالیٰ اعلم بالصواب
ہم کرسوی وطن نش کرسی قضیہ است قریب لکنو۔ ہم اجبری مسکن نش
بامر خواجہ غریب نواز حضرت محمد معین الدین حسن رضی اللہ تعالیٰ عنہ بدار الخیر اجبری مسکن گرفتہ

نویسندہ اور حضرت علی کرم اللہ وجہہ تفضلہ اسکے ہیں۔ اور اصحاب اور آل رضی اللہ عنہم کی صفات میں انکی حقیقت
کی ترتیب تخصیص پر کفایت کی یعنی ایسی خاص ترتیب پر کہ انکی حقیقت مرتبہ کہ صاحب توفیق ان مجید و مکمل کے
محل میں معلوم کر سکا ہے ورنہ کام مشکل سے بھی زیادہ مشکل ہے۔

اسکے بعد معلوم ہو کہ یہ کتاب جس کا نام تذکرۃ الحق رکھا گیا اس درویند عائد یعنی پناہ ڈھوڑھن و آل
سوی مسکن نام والدین کی طرف سے محمد عبد الوحید ہے۔ اس نسب نامہ کے ساتھ کہ ابن محمد نور الاحد ابن مولوی محمد
ابن قاضی محمد نعیم ابن مولوی محمد عبد القادر رحمہم اللہ تعالیٰ اور لفظ اصابر کے ساتھ اپنے دونوں مرشد یعنی
حضرت سید شاہ غلام رسول رضی اللہ تعالیٰ عنہ۔ اور جناب حضرت مولوی محمد عبد الرزاق رضی اللہ تعالیٰ عنہ کی طرف
خطاب پای ہو رہی ہے۔ نسب میں قریشی اور کیانی ہے۔ کہ میرے چچا حضرت عبد الاحد رحمہ اللہ تعالیٰ سے
ہے سنا ہے کہ حضرت جعفر طیار رضی اللہ تعالیٰ عنہ کی اولاد سے کسی ایک کو کیانی سلطنت مسلم و حاصل مٹی
ہم انکی اولاد سے ہیں اسی باعث سے قریشی نسب اور کیانی لقب ہیں واللہ تعالیٰ اعلم بالصواب۔ اور وطن
کے اعتبار سے کرسوی کہ کرسی ایک قضیہ ہے لکنو کے قریب اوپر مسکن کے اعتبار سے اجبری ہے کہ حضرت
خواجہ غریب نواز محمد معین الدین حسن رضی اللہ تعالیٰ عنہ کے حکم سے دارالخیر اجبری مسکن اختیار کیا۔

اللَّهُمَّ أَنْتَ حَقٌّ وَخُحُّ الْحَقِّ فَيَا أَيُّهَا النَّاطِرُ لَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ قَالَ
وَانْظُرْ إِلَى مَا قَالَ تَنْبِيهِهِ بآيدو انست خیر کثیر کہ عبارت است از علم حقائق خبر با

تجستہ کما قال سبحانه ذلک الکتاب لا ریب فیہ ۛ ہدای
المتقین ۛ الایہ۔ پس بے ادب را نہ سزد کہ تقصیباً یا کلام مند دروینہ درجہ دلالت لفظی بے

علم باہیت مختصہ نتواند شد۔ ہانا کریمہ یضیل بہ کثیراً ویھدی بہ کثیراً
وما یضیل بہ الا الفاسقین ۛ الذین یتفنون عهد اللہ من

بعدا یشاققہ ۛ الایہ تنبیہ فرماست بیت معشوقہ چوں نقاب زرخ بر

نہ کردہ است ۛ ناداں حکایتے بقصور چرا کند ۛ وظاہر انست ہر آنچه نداند صبر چوں

تواند آں آداب دانی فائز الحقائق مؤید العلم اگر در تحقیق حقائق ۛ یا تعبیرش

خطائے دریا بد بکرم عیم در اصلاح التفات فرمودہ بے نحو عبارت محررہ رابط

مناسب تحریر فرماید بجان منت ازاں انصاف مند و دعا بخیرش ازیں درو مند

ترجیح کمال اے میرے خدا تو حق ہے اور حق کو حق کرتا ہے۔ اور اے دیکھو والے تو اس کتاب

میں یہ نہ دیکھ کہ کس نے کہی بلکہ جو کچھ کہا اُس میں نظر کر۔ تنبیہ سمجھنا چاہیے خیر کثیر کہ عبارت حقائق کے

علم سے ہے وہ بجز آداب دانوں کے غیر کو نہیں بخشتے ہیں جیسا کہ فرمایا حق سبحانہ ذلک الکتاب الذی یعنی یہ وہ

کتاب ہے جس میں شک و شبہ نہیں ہے پر ہیزگاروں کے واسطے رہنمائی ہے۔ پس بے ادب کو لائق نہیں کہ درو مند

کے کلام میں تقصیب کی راہ سے اُچھے کی لفظی دلالت بغیر علم باہیت کے معقدہ نہیں ہو سکتی ہے یعنی خصوصیت

نہیں پائی ہے۔ یہی وجہ ہے کہ کریمہ یضیل بہ کثیراً ویھدی بہ کثیراً الہ جو سورہ بقرہ ۛ میں تنبیہ

فرما رہی ہے۔ یعنی اُسی سے بہتر نہ گراہ کرنا ہو اور بہتر نہ راہ پر لانا ہو۔ اور نہیں گمراہ کرنا ہو اس سے گمراہیں بچوں

کو جو خدا کے عہد کو مضبوط کر کے بعد میں توڑ ڈالتے ہیں بیت معشوقہ نے نقاب نہ الٹا ابھی رخ سے ۛ

نادان بات کرتا تصور یہ کیسے ۛ اور یہ بات ظاہر ہے کہ جو چیز نہیں جانتا ہے اُس پر صبر کیسے کر سکتا ہو۔ آں

کوئی آداب دال کہ حقائق کو پہنچا ہو اور علم سے قاید پائے ہو وہ ہو اگر حقائق کی تحقیق یا اُس کی

تعبیر میں کچھ خطا معلوم کرے تو تجسّش عام سے اصلاح میں التفات فرما کر لکھی ہوئی عبارتہ

کو بغیر مثلے مناسب رابط کے ساتھ تحریر فرمادیو سے تو اُس صاحب انصاف کا احسان جان پر

ہے اور دعائے خیر اُسکے لیے اس درد مند سے ہے ۛ

۱۰۰
 و این است که در این کتاب آمده است که هر کس که بخواهد از این کتاب استفاده کند باید که اولاً به خداوند تعالی حمد و ثناء بخشد و بعد از آن به این کتاب توجه کند و در آخر از او طلب عفو نماید

خدا اس کے حسن و جمال میں بے گنہگار نہ ہو

عزیز! ارشد! حضرت! ابو! محبوب! ایک
اندیشہ نگار! فیہمکال۔

باشد کہ ہیں بہانہ روز کے چہ بر خط نگری و یادیم آری چہ روئے ندارم کہ
تراخواہم روئے داری کہ مراخواہی۔ وَالْعُدَّةُ عِنْدَ الْمَحْبُوبِ مَقْبُولَةٌ
وَالرَّحْمَةُ مِنْهُ مَأْمُولٌ كُلُّ يَكْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ
وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى مَنْ لَدَيْكَ۔ اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلٰی مُحَمَّدٍ
نَبِيِّ الرَّحْمَةِ وَعَلَى اَجْمَالِهِ كَمَا تُحِبُّهُ وَتَرْضَاهُ وَشَفِّعْهُ فِينَا وَتَرْحَمْنَاهُ۔

ذکر کیفیہ عقاید اہل سنت و جماعت رَضِيَ اللهُ تَعَالٰی عَنْهُمْ اَجْمَعِينَ
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

نَحْمَدُ اللّٰهَ وَنُسْتَعِیْنُهُ وَنُصَلِّیْ عَلٰی رَسُوْلِهِ مُحَمَّدٍ وَنَسْتَغْفِرُهُ وَعَلٰی
اٰلِهِ وَاصْحَابِهِ وَاتَّبَاعِهِ اَجْمَعِیْنَ۔ دہریں وقت مراط مستقیم صحتہ عقائد مجاہد
اہل سنت و جماعت بحجتہ و معرقتہ محبوب حقیقی تعالیٰ شانہ کہ از مبلغ کمال تحقیق حق است
بخاشاک اختلاف مبتدیان محرومش و اختلاط مطالب شان مستور شد

ترجمہ کسی دن اس بہانہ سے تو شاید مراط دیکھ لے اور بار کرے یہ تیرا کیا سنہ جو حق پر جانوں یہ
تیری ہی خوبی اور ذہن روی ہے جو میری پریش و آبرو ہے۔ اور قدر محبوبیت سامنے مقبول ہے۔ اور حجتہ
اس سے امید موصول ہے۔ ہر کوئی اپنے ڈھنگ کا کام کرتا ہے۔ اور سلائی تجاہد اور پیر جو تیرے پیسے
ہو جو اللہ وصل وسلم علی محمد بنی الرحمة و علی اجماله کما تحبہ و ترضاه و شفعہ فینا و ترحمنا

ترجمہ

یہ ذکر اہل سنت و جماعت کے عقیدوں کے بیان میں ہر خدا کے برتر اسے رضی و خوشنود ہے

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

نَحْمَدُ اللّٰهَ وَنُسْتَعِیْنُهُ وَنُصَلِّیْ عَلٰی رَسُوْلِهِ مُحَمَّدٍ وَنَسْتَغْفِرُهُ وَعَلٰی اٰلِهِ وَاصْحَابِهِ وَاتَّبَاعِهِ اَجْمَعِیْنَ
اس زمانہ میں سیدھا راستہ مجاہد اہل سنت و جماعت کے صحیح عقیدوں کا محبوب حقیقی تعالیٰ شانہ کی محبت و فرست
کی طرف جو تحقیق کی پوری حد کو پہنچ کر حق ہے۔ وہ اس کے مبتدیان محروم یعنی بدعتی
لوگوں کے خاشاک اختلاف کے سبب اور ان کے مطالب کے اس میں مل جانے سے
پوشیدہ ہو رہا ہے۔

ذکر کیفیہ عقاید اہل سنت و جماعت
رضی اللہ تعالیٰ عنہم اجمعین

یہ ذکر کیفیہ عقاید اہل سنت و جماعت
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
نَحْمَدُ اللّٰهَ وَنُسْتَعِیْنُهُ وَنُصَلِّیْ عَلٰی رَسُوْلِهِ مُحَمَّدٍ وَنَسْتَغْفِرُهُ وَعَلٰی اٰلِهِ وَاصْحَابِهِ وَاتَّبَاعِهِ اَجْمَعِیْنَ
اس زمانہ میں سیدھا راستہ مجاہد اہل سنت و جماعت کے صحیح عقیدوں کا محبوب حقیقی تعالیٰ شانہ کی محبت و فرست
کی طرف جو تحقیق کی پوری حد کو پہنچ کر حق ہے۔ وہ اس کے مبتدیان محروم یعنی بدعتی
لوگوں کے خاشاک اختلاف کے سبب اور ان کے مطالب کے اس میں مل جانے سے
پوشیدہ ہو رہا ہے۔

۲۰ پیر، شنبه، پنجشنبه، چهارشنبه، سه‌شنبه، دوشنبه، یکشنبه

سید الشہداء علیؑ کے ساتھ ہجرت کی خبر پر حضرت علیؑ فرمایا: میں نے اپنے رب سے یہ دعا کی ہے کہ میری قوم میں سے جو شخص میری شہادت دے گا، میں اس کو جہنم میں داخل کروں گا۔

وہی ہے جو کہ

[illegible][illegible]

یہ ہے

အရှင်အလောင်း

۱۳۳۵ خرداد ۱۱

အဘိုးအဘွားတို့ကလည်း

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن ابي طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نضر بن معد بن عدنان بن فاسر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نضر بن معد بن عدنان

مسجد جامع قزوین - قزوین

[illegible]

عقائد نظامیہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حاجید و ثنائی بیحد و خالق و دودجل شانہ راہ و درودنا محمد و در محمد
گوین رسول الثقلین محمد مصطفیٰ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم و برآل و اصحاب و
اما بعد ہر گاہ این مؤلف بے بضاعت محمد فخر الدین کہ تولید صوری و معنوی
در بین السالکین شیخ المشائخ تاج الواصلین محمد العاشقین حضرت نظام الدین
اورنگ آبادی قدس ستر کا عزیز دارد و برائے زیارت قدوۃ العارفین
حریق الجنۃ شیخ الاسلام و المسلمین حضرت مخدوم فرید الدین شکر یار سعود الاجود
ایمانی اللہ بطیفہ الحنفی و الحسلی کہ در حق طالبان حق کبریت احمر است از اورنگ آباد
نجمتہ بنیاد حضرت پاک پٹن رسیدہ بہرہ یاب سعادت جناب ہدایت مآب گشت اکثر
اعزہ آنحضرت از راہ کرم و عنایت فرمودند کہ عقائد اہل سنتہ و جماعتہ کہ پنج قدوہ انام

ترجمہ کتاب عقائد نظامیہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تعریف جس کا پانہ ہو اور تہا جسکا شمار نہ ہو خاص خالق و دودجل شانہ کو یعنی پیدا کرنے والے کو کہ دوست و ہرمان ہو
اسکی بہت بڑی شان ہی۔ اور سجدہ و درود محمد و گوین یعنی دودجل شانہ کے سر ہو پیر اور رسول الثقلین یعنی عرب و انسا
ہر دو مخلوق کیلئے پیچ ہو کہ نام پاک آپ محمد مصطفیٰ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم ہی اور آپکی آل و اصحاب پر ہو جو ہو سکے
بیان ہے کہ جب یہ مؤلف ہمایہ محمد فخر الدین جنکی ظاہری اور باطنی پدائش میں السالکین شیخ المشائخ تاج الواصلین
فخر العاشقین حضرت نظام الدین اورنگ آبادی قدس ترہ عزیز ہو ہی ہے زیارت کیلئے قدوۃ العارفین حریق الجنۃ
شیخ الاسلام و المسلمین حضرت مخدوم فرید الدین شکر یار سعود اجود صلی کی (خدا بزرگ کے لطف حق و صلی سومی رہی مدد کری)
کہ زیارت حق کے طلبکار ہو کہ حق میں کبریت ام یعنی الیسیہ اورنگ آباد نجمتہ بنیاد و درگاہ پاک پٹن میں بیچا و اصحاب ہدایت
مآب کی سعادت بہرہ یاب ہوا اس شانہ کے اکثر اعزہ نے کرم و عنایت کی راہ فرمایا کہ اہل سنتہ و جماعتہ کے عقیدے
جو خلق کے پیشوا

ترجمہ کتاب عقائد نظامیہ راہ
فخر صاحب رحمۃ اللہ علیہ

ترجمہ کتاب عقائد نظامیہ

[illegible]

عقیدہ - اصل توحید و مایضہ الاعتقاد یہ ترجمہ نیز کہ صحت
می یابد اعتقاد بآں بد این است کہ زبان را موافق دل ساخته بگوید کہ ایمان آوردن
بتوحید حق تعالی در ذات و تفرید در صفات و بلا لنگہ کہ بندہ مائے حق تعالی اند و
مبرا اند از ذنوب و معاصی و منترہ اند از ذکورت و انوثت و بجا بہائے حق تعالی
مثل نوریت و انجیل و زبور و فرقان و غیر ما بلا تعین عدد و جمیع انبیا و رسل و بندگان
بعد موت و آمدن قیامت و تقدیر خیر و شر از اللہ تعالی یعنی تقرر جمیع مخلوقات
بمرتبہ کہ یافتہ می شود بش صمیم عاید بسوئے مرتبہ ہم از حسن و قبح و نفع و ضرر
بش اینہ بیان مرتبہ بصلہ از بیانہ ہر بقید زمان و مکان - **عقیدہ** حساب
افعال و ترازوئے اعمال و بہشت و دوزخ و صراط و حوض حق است -

عقیدہ حق تعالی واحد است بش نہ بطریق عدد کہ توہم شود بعد
او دیگر ہر یعنی کسے اور اشریک نیست نہ در ذات و نہ در صفات - **عقیدہ**
و مشابہ نیست اور کسی از مخلوقات قال نعیم ابرحماذ من شب اللہ بشی من خلقہ

ترجمہ - **عقیدہ** توحید کی اصل اور جس سے اعتقاد صحیح ہوتا ہے یہ ہو کہ زبان کو دل کے موافق کر کے
یوں کہو کہ میں ایمان لایا حق تعالی کو ذات میں ایک جانی پر اور صفات میں یکتا سمجھتا ہوں۔ اور میں ایمان لایا ہوں
پر کہ وہ حق تعالی کے بندہ ہیں۔ اور گناہوں اور نافرمانیوں سے برہیں ہیں۔ اور مرد اور عورت ہونے سے پاک ہیں اور میں
ایمان لایا حق تعالی کی کتابوں پر جیسے نوریت اور انجیل اور زبور اور قرآن مجید وغیرہ جکا شمار تقریب
اور میں ایمان لایا تمام نبیوں اور رسولوں پر۔ اور میں ایمان لایا ہر نیکی بعد زندہ ہونے پر۔ اور میں ایمان
لایا قیامت پر۔ اور میں ایمان لایا خداے تعالی کی طرف سے نیکی اور بدی کے اندازہ کر دینے پر
یعنی تمام مخلوقات کا ایسے مرتبہ میں ٹھہرا جس میں زبان و مکان کی فید کے ساتھ بھلائی اور برائی اور
نفع اور نقصان پایا جاتا ہے۔ **عقیدہ** فعلوں کا حساب اور عملوں کی ترازو اور بہشت اور
دوزخ اور بیل صراط اور حوض کوثر حق ہے **عقیدہ** حق تعالی ایک ہے نہ ایسا کہ کئی کی طرح
اُس کے بعد دوسرے کا وہم پیدا ہو یعنی کوئی اُس کا شریک نہیں ہے نہ ذات میں اور نہ صفات میں۔
عقیدہ اُس کا مخلوق سے کوئی مشابہ نہیں ہے کہ کہا ہے نعیم ابن حمار نے جس نے خدا تعالی کو
اُسکی مخلوق سے کسی کے ساتھ مشابہ کیا یا تشبیہ دی کسی چیز کے ساتھ اُس کی مخلوق میں سے

عقیدہ ۵۔ صفات حق تعالیٰ ازلی اند غیر حادث و نہ مخلوق ہے پس ہر کہ گفت صفات حق تعالیٰ مخلوق اند یا حادث یا توقف کرد یا شک کرد درین مسئلہ برابریست کہ طرفین او مستوی باشند یا ترجیح و ہر یک طرف را پس کا فر است عقیدہ ۶۔ قرآن مجید لفظی درینجا از قرآن مجید کلام نفسی مراد است از شرح فقہ اکبر ملا علیؒ ہر کہ شان او از ہمہ بزرگ است در مصاحف مکتوب است پرستہا بواسطہ نقوش حروف و اشکال کلمات و رد ہا محفوظ است نزدیک تصور معنیات لفظی آنچہ غائب باشد و شاید کہ این لفظ معنیات باشد ہر بالفاظ متجملات و برزبانہا مقروم است از حروف محفوظ کہ مسموع می شود و بر نبی صلی اللہ تعالیٰ علیہ و علی آلہ وسلم منزل است بواسطہ حروف مفردات و مرکبات در حالات مختلفات۔ عقیدہ ۷۔ تلفظ باقرآن مجید مخلوق است و کتابتہا ماقرآن مجید را و خواندنہا بے لفظی شاید کہ بجای لفظ خواندنہا لفظ حفظ باشد از شرح فقہ اکبر ملا علیؒ ہر ماقرآن شریف را مخلوق است

ترجمہ ۸۔ عقیدہ ۸۔ حق تعالیٰ کی صفات سب ازلی ہیں۔ حادث اور مخلوق نہیں ہیں تو جس نے کہا کہ حق تعالیٰ کی صفات مخلوق ہیں یا حادث ہیں یا اس مسئلہ میں توقف کیا یا شک کیا خواہ حالت شک میں آکر شک کی دونوں طرفیں برابر ہوں مآں اور نہیں کہنے میں یا شک کی ایک طرف کو ترجیح دیتا ہو حادث کے مآں یا نہیں کہنے میں تو وہ کافر ہے۔ عقیدہ ۹۔ قرآن مجید کہ اس سے مراد بیان کلام نفسی خدا تعالیٰ ہی جیسا شرح فقہ اکبر ملا علی قاری میں ہے۔ اسکی شان سب سے بڑی ہے۔ کتابوں میں حقوق کو لکھا گیا ہر نقوش حروف کے واسطہ سے کلونکی صورتوں میں۔ اور دلو میں حفظ کیا گیا ہے غائب چیزوں کا تصور کر کے یا معنی دار کا تصور کر کے خیالی لفظوں میں۔ اور زبانوں پر پڑھا جاتا ہے انھیں خیالی لفظوں کے حروف کے ذریعہ سے کہ سننے میں آتا ہے۔ اور نبی صلی اللہ تعالیٰ علیہ و علی آلہ وسلم پر مختلف حالتوں اور وقتوں میں مفرد اور مرکب حروف کے وسیلہ سے اتارا گیا ہے اور نازل ہوا ہے عقیدہ ۱۰۔ ہمارا لفظ یعنی لفظ کر کے بولنا قرآن مجید کو مخلوق ہے اور ہمارا لکھنا قرآن مجید کو۔ اور ہمارا پڑھنا یا حفظ کرنا جیسا شرح فقہ اکبر ملا علی قاری میں ہے قرآن شریف کو مخلوق ہے۔

حقیقت ۱۶۔ تحقیق بود اللہ تعالیٰ متکلم در اول و نہ بود کلام باموسی بل اصل موسیٰ۔ **حقیقت ۱۷**۔ تحقیق بود اللہ تعالیٰ خالق در ازل پیش از پیداکردن خلق **حقیقت ۱۸**۔ ہر گاہ کلام کرد اللہ تعالیٰ باموسی کلام کرد اللہ تعالیٰ موسیٰ را بکلام قدیم خود کہ حق تعالیٰ را قبل از خلقت موسیٰ بود۔ **حقیقت ۱۹**۔ صفات حق تعالیٰ بنامہا واقع اند بخلاف صفات مخلوقین کہ صفات ایشان ہیچ وجہ مشابہت بخلاف منترہ نیستند اگرچہ اشتراک اسمی واقع است۔ **حقیقت ۲۰**۔ اللہ تعالیٰ میدانہ حقائق اشیاء و کلیات اشیاء را و جزئیات اشیاء و ظاہر اشیاء را و باطن اشیاء را بعلم ذاتی کہ ازلی است و ابدی است نہ مانند علم ماتمیر کہ مابعد انیم اشیاء را بالآلات و تصور صورتہائے کہ در ذہنہا موافق فہمائے ما حاصل آید۔

حقیقت ۲۱۔ قادر است اللہ تعالیٰ نہ مانند قدرت مازیر کہ قدرت اقدیم است بدون آلات و بدون مشارکت و با مخلوقان قادر نیستیم مگر بر بعضی اشیاء انہم بالآلات و مددگار۔

ترجمہ ۱۔ **حقیقت ۲۲**۔ بیشک خدا تعالیٰ متکلم تھا ازل میں اور یہ کلام موسیٰ علیہ السلام کے ساتھ تھا بلکہ اصل موسیٰ علیہ السلام کے ساتھ تھا۔ **حقیقت ۲۳**۔ بیشک خدا تعالیٰ خالق تھا ازل میں مخلوق کے پیداکرنے سے پہلے **حقیقت ۲۴**۔ جب خدا تعالیٰ نے موسیٰ علیہ السلام کو کلام کیا تو اسے کلام قدیم کے ساتھ خدا تعالیٰ نے کلام کیا کہ وہ کلام قدیم حق تعالیٰ کا موسیٰ علیہ السلام کی خلقت سے پہلے کا تھا۔

حقیقت ۲۵۔ حق تعالیٰ کی ساری صفاتیں مخلوقات کی صفتوں کے برخلاف واقع ہوئی ہیں کہ ان کی صفتیں کسی وجہ میں اس جناب پاک کے مشابہ نہیں ہیں اگرچہ اسمی یعنی فقط نام کا اشتراک واقع ہے **حقیقت ۲۶**۔ خدا تعالیٰ جانتا ہے چیزوں کی حقیقتوں کو اور ان کی کلیات کو اور ان کی جزئیات کو اور ان کے ظاہر کو اور ان کے باطن کو علم ذاتی سے جو ازلی اور ابدی ہے۔ ہمارے جاننے کی مانند کیونکہ ہم چیزوں کو جانتے ہیں اپنے حواس کے آلوں سے اور ضرورتوں کے تصور کرنے سے جو موافق ہمارے فہموں کے ذہنوں میں آتی ہیں۔ **حقیقت ۲۷**۔ خدا تعالیٰ قادر ہے نہ ہماری قدرت کی طرح کیونکہ اس کی قدرت قدیم ہے بدون آلوں کے اور بدون مشارکت کے کہ اس کو ان کی احتیاج نہیں۔ بخلاف ہمارے کہ ہم مخلوق قادر نہیں ہیں مگر بعض چیزوں پر وہ بھی آلوں کے وسیلہ سے اور مددگاروں کی مدد سے ۴

[illegible][illegible]

اثبات وجود ذات حق تعالیٰ بغیر جسم و بغیر عرض و جوہر است چنانچہ اشار
صاحب جسم اند و عرض اند و جوہر۔ و حق تعالیٰ از ہنم منزہ است و لا شریک
لہ در ذات و در جمیع صفات۔ **عقیدہ ۲۳**۔ نیست حد و نہایت حق تعالیٰ
و نیست ضد و منازع و مانع در بدایت نہ و نہایت و نیست شبیدہ حق تعالیٰ
عقیدہ ۲۴۔ حق تعالیٰ را بد است و وجہ است و نفس است چنانچہ لائق
ذات او است **مَا ذَكَرَ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ مِنْ ذِكْرِ الْوَجْهِ** كَقَوْلِهِ
تَعَالَى **كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ**۔ **وَالْيَدِ كَقَوْلِهِ تَعَالَى**
يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ وَالنَّفْسِ كَقَوْلِهِ تَعَالَى **حَكَايَاتُ عَن**
عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ تَعَلَّمُوا مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ
وَلَهُ صِفَاتٌ بَلَا كَيْفَ تَرْجِمُهُ از آنجہ ذکر کردہ تعالیٰ در قرآن از
ذکر وجہ یعنی رومثل فرمودن او تعالیٰ ہر چیز فانی شونده است مگر روئے او۔ و
از ذکر بد یعنی دست مثل فرمودن او تعالیٰ دست خدا بردستہائے شان است۔
و از ذکر نفس مثل فرمودن او تعالیٰ حکایت از حضرت عیسیٰ علیہ السلام میدانی آنجہ نفس است

ترجمہ ۲۵۔ ذات حق تعالیٰ کی وجود ہستی کا اثبات بغیر جسم اور بغیر عرض اور جوہر کے ہر جیسا اشار
صاحب جسم اور عرض اور جوہر ہیں۔ اور حق تعالیٰ ان سے پاک ہے۔ اسکا ذات میں اور تمام صفات میں کوئی
شریک نہیں ہے۔ **عقیدہ ۲۵**۔ حق تعالیٰ کی حد اور انتہا نہیں ہے۔ اور ضد اور منازع یعنی کوئی جھگڑ
والا اور مانع یعنی کوئی متح کرئیو الا اسکا نہیں نہ ابتدا میں نہ انتہا میں۔ اور نہ حق تعالیٰ کے کوئی شبیدہ و شکل ہے
عقیدہ ۲۶۔ حق تعالیٰ کے بد اور وجہ اور نفس مبارک ہے جیسا اسکی ذات کے لائق ہے
ہے سب سے کہ خدائے برتر نے قرآن مجید میں ذکر کیا ہے وجہ یعنی منہ کی نسبت یہ ذکر چنانچہ
اُس کا قول ہے **كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ** یعنی ہر شے ہلاک ہونے والی ہے مگر روئے مبارک
اُس کا۔ اور بد یعنی ماتحت کی نسبت یہ ذکر جیسا اُس کا قول ہے **يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ**
یعنی خدا کا ماتحت ان کے ماتحتوں کے اوپر ہے۔ اور نفس کی نسبت یہ ذکر جیسا خدا تعالیٰ کا یہ قول
کہ عیسیٰ علیہ السلام کی بابت بطور حکایت ہی **تَعَلَّمُوا مَا فِي نَفْسِي** یعنی تو جانتا ہے جو میرے جی میں ہے

حالانکہ خلقت بعض اشیاء از مواد منافی عقیدہ سابق نیست ویرا کہ اصل مواد از مخلوقی غیر موجود است۔ عقیدہ ۳۱۔ بود اند تقالی عالم در ازل باشیاء قبل وجود اشیاء در اں حال کہ مفتر کرده است اشیاء را موافق ارادہ خود و حکم کردہ مطابق علم خود در اشیاء پس علم اللہ تقالی قدیم است و بعض متعلقات آن علم حادث است چنانچہ نص صریح دال اوست وَلَا یُعْرَبُ عَنْهُ مَثْقَالُ ذَرَّةٍ فِی السَّمَوَاتِ وَلَا فِی الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِی کِتَابٍ مُّبَیِّنٍ ترجمہ پوشیدہ نگردد از و برابر ذرہ در آسمانها و نہ در زمین و نہ خورد تر از اں و نہ بزرگتر از اں مگر آنکہ مکتوب است در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ خلاصہ از تفسیر حسینی۔ عقیدہ ۳۲۔ نمیشد در دنیا و نہ در آخرت هیچ موجودی حادث در جمیع احوال مگر بمشیت او و علم او و قضای او یعنی حکم او و قدر او یعنی بمقدار تقدیر او و کتابت او در لوح محفوظ کہ بوصف است نش اے بوصف موجود حادث ہر نہ حکم یعنی نوشتہ است تحت تقالی در جمیع اشیاء

ترجمہ ۳۱۔ تو اس کلیہ میں مادہ بھی داخل ہے اور مادہ کا خالق بھی وہی ہے پس ابتدا ہر چیز کی بے مادہ ہے۔ حالانکہ پیدائش بعض چیزوں کی بعض مادوں سے پہلے عقیدہ کی نفی نہیں کرتی کیونکہ اصل مواد مخلوق کا غیر موجود ہے۔ عقیدہ ۳۲۔ خدا تعالیٰ جانتا تھا اشیاء کو ازل میں اشیاء کے وجود کے پہلو اس حال میں کہ مفتر کیا ہے اشیاء کو اپنی ارادہ کے موافق اور حکم کیا مطابق اپنے علم کے اشیاء میں۔ پس علم خدا تعالیٰ کا قدیم اور اس علم کے بعض متعلقات حادث ہیں جیسا نص صریح اسکی دال ہے کہ سورہ سبأ میں ہے وَلَا یُعْرَبُ عَنْهُ مَثْقَالُ ذَرَّةٍ فِی السَّمَوَاتِ وَلَا فِی الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِی کِتَابٍ مُّبَیِّنٍ اور اس سے چھپا نہیں رہتا ہر ذرہ برابر آسمانوں میں اور نہ زمین میں اور نہیں ہے اں سے خرد تر اور نہ اس سے بزرگتر مگر یہ کہ کھا ہوا ہے کتاب روشن میں یعنی لوح محفوظ میں۔ یہ خلاصہ ہر تفسیر حسینی کا عقیدہ ۳۲۔ نہیں رہتا ہے یا ہوتا ہے دنیا میں اور نہ آخرت میں کوئی موجود حادث تمام احوال میں مگر اس کی مشیت اور اس کے علم اور اس کی قضائے یعنی اس کے حکم سے۔ اور اس کے قدر سے کہ موافق مقدار اس کے اندازہ کرنے کے ہے۔ اور اس کے نگہ دینے کے ہے اور محفوظ میں جو موافق وصف موجود حادث کے ہے۔ نہ موافق حکم کے۔ یعنی حق تعالیٰ نے ساری اشیاء کے حال میں یہ بات نگہ رکھی ہے کہ

و امثال آل از افعال پیدا می شود در مخلوقین ۳۶ - پیدا کرد حقیقتاً
 خلق را سادہ از آثار کفر و انوار ایمان باینکہ گردانید ایشان را قابل اینکہ ازینہا
 عصیان و احسان نش عبادت بحضور دل هر واقع شود بعد از ان خطاب
 کرد حق تعالی ایشان را در وقت تکلیف نش اینوقت در شرع بلوغ است
 کہ تقدیر کردندش علماء یہ پانزدہ سال ہر عبادت و امر کرد ایشان را با ایمان و طاعت
 و منع کرد ایشان را از کفر و معصیت پس ہر کہ کفر کرد کفر کرد بہ فعل خود و اختیار خود
 و انکار خود و اصرار خود بر جہل و استکبار خود بخدایان اللہ تعالی یعنی ترک نصرت
 اللہ تعالی اورا و ہر کہ ایمان آورد بفعل خود و انقیاد خود و اقرار بر زبان خود و
 تصدیق بچنان پس بفتح جیم بمعنی دل ہم خود موافق امر اللہ تعالی از توفیق
 اللہ تعالی آنرا و یاری اللہ تعالی اورا بمقتضائے فضل خود حکما قال اللہ تعالی
 اِنَّ اللّٰهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَی النَّاسِ ترجمہ تحقیق اللہ تعالی ہر آئینہ صاف
 فضل است بر آدمیان ۳۷

ترجمہ ۳۷ اور اس جیسے افعال کے مخلوقات میں پیدا ہوتا ہے۔ محقق ۳۶ پیدا کیا حق
 تعالی نے خلق کو سادہ آثار کفر اور انوار ایمان سے یعنی بے رنگ کفر و ایمان اس طرح کہ انکو قابل اسکے
 بنادیا کہ انہے عصیان اور احسان واقع ہووے یعنی نافرمانی اور عبادت جو حضور دل سے ہو۔ بعد
 اسکے خطاب کیا حق تعالی نے انکو تکلیف کے وقت میں عبادت کے ساتھ۔ اور وقت تکلیف کا شرع
 میں بلوغ ہے جس کا اندازہ علمائے پندرہ برس کیا ہے۔ اور حکم کیا انکو ایمان اور طاعت کا اور منع
 کیا انکو کفر و معصیت سے۔ پھر جس نے کفر کیا کفر کیا اپنے فعل سے اور اپنے اختیار سے اور اپنے
 انکار اور اپنے اصرار سے اور اپنے جہل و استکبار پر یعنی نادانی اور غرور پر خدا تعالی کے خدایان
 سے یعنی اسکے لینے خدا تعالی کی نصرت و مدد کے ترک یعنی چھوٹ جانے سے۔ اور جو گویا ایمان
 لایا ایمان لایا اپنے فعل سے اور اپنے تابعدار اور پیغمبر ہونے سے اور اپنی زبان پر اقرار کرنے اور
 اپنے دل سے تصدیق کرنے یعنی سچ ماننے سے موافق حکم خدا تعالی کے خدا تعالی کی توفیق
 اور اسکی مدد سے اسکے لیے اپنے فضل کے موافق جیسا فرمایا خدا تعالی نے اِنَّ اللّٰهَ لَذُو فَضْلٍ
 عَلَی النَّاسِ یعنی یقینی خدا تعالی البتہ صاحب فضل ہے لوگوں پر ۳۷

[illegible]

حقیقہ ۳۹۔ جبر نہ کر دہا است ہیچکس را از خلق خود بر کفر و نہ بر ایمان و سپردا
نہ کر دہا است اللہ تعالیٰ ایشان را مومن و نہ کافر بلکہ پیدا کر دہا است ایشان را
اشخاص **حقیقہ ۴۰**۔ ایمان و کفر فعل عبد است یعنی باعتبار اختیار ایشان نہ
برود بہ اضطرار **حقیقہ ۴۱**۔ می دانداست تعالیٰ شخصی را کہ کفر میکند کافر
در حالت کفر و ہر گاہ ایمان می آرد بعد از ارتکاب کفر میدانداست تعالیٰ او را
مومن در حال ایمان او از غیر تغیر علم او تعالیٰ و صفۃ او تعالیٰ بش یعنی غضب
و رضاء چنین است در شرح فقہ اکبر ملا علی۔ ہم یعنی از کفر بندہ و ایمان بندہ علم
حق تعالیٰ متغیر نمی شود و نہ صفۃ او تعالیٰ بش یعنی غضب و رضاء ہر۔

حقیقہ ۴۲۔ جمیع افعال عباد از کفر و ایمان و طاعت و عصیان کسب ایشان
است بر سبیل حقیقہ و نیست بر طریق مجاز و نہ بر سبیل اکراہ و غلبہ بلکہ اختیار ایشان است
بر فعل ایشان باعتبار اختلاف و میلان ذاتہائے ایشان لہما ما کسبت و
علیہما ما اکسبت ترجمہ ہر اکراہ باشد آنچه کسب کرد از بیکوہیہا و برود باشد آنچه کسب کرد

ترجمہ **حقیقہ ۳۹**۔ خدا تعالیٰ نے جبر نہیں کیا ہے کسی کے لیے اپنی مخلوق کو کفر پر اور نہ
ایمان پر اور نہ انکو مومن پیدا کیا ہے اور نہ کافر بلکہ پیدا کیا ہے انکو اشخاص۔ **حقیقہ ۴۰**۔ ایمان
و کفر بندہ کا فعل ہے یعنی باعتبار ان کے اختیار کے نہ اضطرار کی وجہ پر **حقیقہ ۴۱**۔ خدا تعالیٰ
اس شخص کو جو کفر کرتا ہے کافر جانتا ہے کفر کی حالت میں۔ اور جب کفر اختیار کر نیکی کے بعد ایمان
لاتا ہے تو خدا تعالیٰ اسکو مومن جانتا ہے اس کے ایمان کے حال میں بغیر متغیر ہونے خدا تعالیٰ کے
علم کے اور خدا تعالیٰ کی صفت کے یعنی صفۃ غضب و رضاء کے۔ شرح فقہ اکبر ملا علی قاری ہیں اسی
طرح ہے۔ یعنی بندہ کے کفر و ایمان سے حق تعالیٰ کا علم متغیر نہیں ہوتا ہے اور نہ اسکی صفۃ غضب
و رضاء۔ **حقیقہ ۴۲**۔ بندوں کے تمام افعال خواہ کفر و ایمان کے ہوں خواہ طاعت اور
عصیان اپنی بندگی اور نافرمانی کے حقیقت کی راہ سے یہ انھیں کا کسب ہی۔ اور مجاز کے طریق
پر نہیں ہے اور نہ زبردستی اور غلبہ کی راہ سے بلکہ ان کے فعل میں انکا اختیار ہونے کے اختلاف کے
اعتبار سے اور ان کی ذاتوں کے اسطرح میلان کرنے سے لہما ما کسبت و علیہما ما اکسبت
یعنی جو کچھ نیکیاں انھوں نے کسب کیں وہ انھیں کے لیے ہو گئی اور جو کچھ کوشش کر کے ہوئی

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

یَحِبُّ الْكَافِرِينَ ۝ ترجمہ تحقیق اللہ تعالیٰ دوست بنیدارد کافران را دوستند
 معاصی بر سنار حق تعالیٰ لقولہ تعالیٰ وَلَا یَرْضَی لِعِبَادِهِ الْکُفْرَ سورہ زمر
 رکوع ۱۰ نہ بامراو تعالیٰ چنانچہ در کلام مجید واقع است اِنَّ اللّٰهَ لَا یَهْدِی الْفَاسِقَ
 ترجمہ تحقیق اللہ تعالیٰ حکم نمی فرماید بہ ہجیائی بد عقیدہ جمع انبیاء علیہم
 السلام پاک اند از صغائر و کبائر و قباہ ما ندر قتل و زنی و لو اطت و سرقہ و قذف
 محصنہ و سحر و فرار از جہاد و ظلم بر عباد و قصد فساد در بلادش عہدا و سہوا از
 کبائر نہ سہوا از صغائر بعد تشرف بہ نبوت نہ قبل و معصوم اند از کفر قبل از نبوت
 و این ہمہ بالا جماع است خلاصہ از شرح فقہ اکبر ملا علی حم

عقیدہ - تحقیق بود از بعض انبیاء علیہم السلام قبل از ظهور نبوت یا بعد
 مناقب رسالت زلات و خطیبات - عقیدہ محمد رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم ابن عبد اللہ ابن عبد المطلب ابن ہاشم

ترجمہ یَحِبُّ الْكَافِرِينَ یعنی یقینی خدا تعالیٰ کافر و مکذوب و ستم نہیں رکھتا ہے۔ او
 معصیتیں خدا تعالیٰ کی رضا اور خوشنودی سے نہیں ہیں بسبب فرمانے خدا تعالیٰ کے سورہ زمر
 اول رکوع میں وَلَا یَرْضَی لِعِبَادِهِ الْکُفْرَ یعنی خدا تعالیٰ اپنے بندوں کے لیے کفر کو پسند نہیں کرتا ہے
 اور نہ یہ خدا تعالیٰ کے حکم سے ہیں جیسا کلام مجید میں واقع ہے اِنَّ اللّٰهَ لَا یَهْدِی الْفَاسِقَ
 یعنی خدا تعالیٰ بے حیائی کے لیے حکم نہیں دیتا ہے عقیدہ تمام انبیاء علیہم السلام صغیرہ
 اور کبیرہ گناہوں اور برائیوں سے پاک ہیں جیسے قتل اور زنا اور لو اطت اور چوری۔ اور پارسی
 عورتوں پر ہتھیاں باندھنے۔ اور جادو اور جہاد سے بھاگنے۔ اور بندوں پر ظلم کرنے۔ اور شہر و
 دیہات چھیلانے سے انہیں کبیرہ گناہوں سے جانکر اور بھوکہ و توں طرح گناہ کرنے سے انہیں پاک
 رہی۔ اور صغیرہ سے جانکر پاک ہیں دھوکہ لکر نبوت سے بزرگی حاصل کرنے کے بعد یعنی نبی ہونیکے بعد
 اس سے پہلے۔ اور معصوم ہیں انبیاء کفر سے نبی ہونیکے پہلے بھی۔ اور یہ سب مسائل بالا جماع ثابت ہیں۔
 اور یہی خلاصہ ہے شرح فقہ اکبر ملا علی قاری کا۔ عقیدہ بیشک ہمیں بعض انبیاء علیہم السلام سے زلات
 یعنی لغزشیں اور خطیبات یعنی خطا میں تیرہ ظاہر ہوئے ہیں پہلے یا مناقب رسالت کے بعد یعنی رسالت کے اوصاف حمیدہ کے بعد
 عقیدہ محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ابن عبد اللہ ابن عبد المطلب ابن ہاشم

بنام خداوندگار عالم که در این روزگار
بهر کس که خواهد بود که در این روزگار
بهر کس که خواهد بود که در این روزگار
بهر کس که خواهد بود که در این روزگار
بهر کس که خواهد بود که در این روزگار
بهر کس که خواهد بود که در این روزگار
بهر کس که خواهد بود که در این روزگار
بهر کس که خواهد بود که در این روزگار
بهر کس که خواهد بود که در این روزگار
بهر کس که خواهد بود که در این روزگار

بنام خداوندگار عالم که در این روزگار
بهر کس که خواهد بود که در این روزگار
بهر کس که خواهد بود که در این روزگار
بهر کس که خواهد بود که در این روزگار
بهر کس که خواهد بود که در این روزگار
بهر کس که خواهد بود که در این روزگار
بهر کس که خواهد بود که در این روزگار
بهر کس که خواهد بود که در این روزگار
بهر کس که خواهد بود که در این روزگار
بهر کس که خواهد بود که در این روزگار

عقیدہ - بعد خلفاء اربعہ رضی اللہ تعالیٰ عنہم باقی دوام بتبعیت حق
اند چنانچہ بودند در زمان ماضی یعنی حضور جناب نبوی صلی اللہ تعالیٰ علیہ و علی آلہ
وسلم تغیر حال ایشان و نقصان در کمال ایشان بش نقصان عظیم است بر
تغیر یعنی بے نقصان ہمیں بوقوع مشاجرات وغیرہ تغیرے بحال و نقصان
در کمال واقع نشد **عقیدہ** دوست پیدار ہم با اصحاب رضی اللہ تعالیٰ عنہم
راش ال نیز شامل اصحاب است ہم وزشت نمیگوئیم کہ را از ایشان بخلاف
روافض و خواص بقولہ تعالیٰ وَ السَّائِقُونَ إِلَّا وَلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ
وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ
وَرَضُوا عَنْهُمْ ترجمہ پیشی کنندگان پیشینان کہ از ہجرت کنندگان انداز
کہ بعدینہ و اند مددگار ان کہ اہل مکہ را مدد کردند و آنانکہ متابعت کردند سابقان را در
ایمان و طاعت مراد سائر صحابہ خوشنود شد خدا تعالیٰ از ایشان بقبول طاعت ایشان
و خوشنود شدند ایشان از خدا تعالیٰ با نچہ یافتند از نعم و مینویہ خلاصہ از تفسیر حسینی

ترجمہ - **عقیدہ** بعد چاروں خلیفہ یعنی اللہ تعالیٰ عنہم کے باقی اصحاب حضور صلعم کے ہمیشہ
حق کی پیروی پر ہیں جیسا گذشتہ زمانہ یعنی حضور جناب نبوی صلی اللہ تعالیٰ علیہ و علی آلہ وسلم میں تم بغیر تغیر ہوئے انجو
حال کے اور بدون نقصان کے انکے کمال میں ہیں مشاجرات وغیرہ معرکوں کے واقع ہونے کے سبب کچھ تغیر انکے ظاہر
اور کچھ نقصان انکے کمال میں نہیں واقع ہوا۔ **عقیدہ** ہم اصحاب رضی اللہ تعالیٰ عنہم کو پست
رکھتے ہیں۔ اور آل بھی شامل اصحاب میں ہیں۔ اور ہم ان میں سے کسی کو برا نہیں کہتے ہیں۔ بخلاف افضیال
اور خارجیوں کے کہ اول اصحاب کی جناب میں اور دوم آل کے حضور میں گستاخ و بے ادب ہیں۔ اور ان کی
دوستی اس فرمان خدا تعالیٰ کے سبب **وَالسَّائِقُونَ إِلَّا وَلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُمْ**
انگوں میں آگے رہنے والے مہاجرین جو مکہ سے ہجرت کرنے والے ہیں مدینہ کو اور انصار یعنی مدد کرنے والے
حضور نے اہل مکہ کی جو مہاجر ہو کر آئے تھے مدد کی۔ اور جنہوں نے آگے رہنے والوں کی متابعت اور پیروی کی
ایمان اور طاعت میں کہ مراد تمام صحابہ ہیں رضی ہو گیا خدا تعالیٰ ان سے انکی طاعت کو قبول فرما کر۔ اور رضی ہو
وے خدا تعالیٰ سے اس چیز پر جو دینی اور دنیوی نعمتیں انھوں نے پائیں۔ یہ خلاصہ ہے تفسیر حسینی کا۔

شش اسے وصفت ایمان از شرح فقہ اکبر ملا علی ہم چنانچہ مقررہ گویند شش کہ مرتکب کبیرہ بیرون شود از ایمان و نہ در آید در کفر پس ثابت نمیکند مرتبہ میان کفر و ایمان بآنکہ اتفاق دارند برینکہ صاحب کبیرہ ہمیشہ در دوزخ ماند از شرح فقہ اکبر ملا علی ہم بلکہ نام میداریم مرتکب کبیرہ را مومن از روی حقیقتہ از روی مجاز۔ **عقیدہ ۵۸**۔ نمیکوئیم کہ ضرر نمیکند مومن را گناہ بعد حاصل شدن ایمان و مومن گنہگار داخل نخواهد شد در دوزخ شش چنانکہ مرجیہ و ملاحدہ و آیات گفتہ اند از شرح فقہ اکبر ملا علی **عقیدہ ۵۹**۔ مسح بر خفین ثابت است از سنت برای مقیم یک روز و یک شب و برای مسافر سه شب و روز۔ **عقیدہ ۶۰**۔ تراویح در شبہائے ماہ رمضان سنت است۔ **عقیدہ ۶۱**۔ نماز عقب صالح و طالح از مومن جائز است۔ **عقیدہ ۶۲**۔ مومن گنہگار ہمیشہ در دوزخ نخواهد ماند اگرچہ فاسق باشد در حال کہ مردہ باشد بحسن خاتمہ **عقیدہ ۶۳**۔ ماقال نیستیم باینکہ تحقیق حسنات ما مقبول اند و سیئات ما مغفور مانند قول مرجیہ

نتیجہ ۱۔ جیسا مقررہ کہتے ہیں کہ گناہ کبیرہ کر نیوالا ایمان سے باہر ہو جاتا ہے اور نہ کفر میں داخل ہوتا ہے پس روئے در میان ایمان اور کفر کے ایک مرتبہ ثابت کرتے ہیں۔ باوجود اسکے انکار سیات پر اتفاق ہے کہ مٹا کبیرہ ہمیشہ دوزخ میں رہتا ہے چنانچہ شرح فقہ اکبر ملا علی قاری میں اسی طرح ہے۔ بلکہ گناہ کبیرہ کر نیوالو کا نام ہم مومن رکھتے ہیں حقیقت کی راہ سے و مجازی روئے۔ **عقیدہ ۶۴**۔ ہم نہیں کہتے ہیں کہ مومن کو بعد ایمان حال ہو نیکی گناہ ضرر نہیں کرتا ہے اور مومن گنہگار دوزخ میں داخل نہ ہوگا جیسا کہ فرقہ مرجیہ اور ملاحدہ اور اباحتیہ نے کہا ہے۔ اسی طرح شرح فقہ اکبر ملا علی قاری میں ہے **عقیدہ ۶۵**۔ مسح بوزنوں پر سنت ہے ثابت ہے مقیم کے لیے ایک دن اور رات اور مسافر کے لیے تین رات دن۔ **عقیدہ ۶۶**۔ تراویح ماہ رمضان کی راتوں میں سنت ہے۔ **عقیدہ ۶۷**۔ مومن نیک بخت اور گنہگار دونوں کے پیچھے نماز جائز ہے۔ **عقیدہ ۶۸**۔ مومن گنہگار ہمیشہ دوزخ میں نہیں رہے گا اگرچہ فاسق ہو وے مگر اس وقت کہ اچھے خاتمہ کے ساتھ مرا ہو وے۔ **عقیدہ ۶۹**۔ ہم اس بات کے قائل نہیں ہیں کہ سہاری نیکیاں یعنی مقبول ہیں اور برائیاں بخشداری یعنی ہیں مانند قول مرجیہ کے۔

باینکہ دیگر سیئات الباطل حَسَنات نمیکند از مخرج فقہ اکبر طاعلی ص ۶۳
معجزات از انبیاء علیہم السلام و کرامات از اولیاء رضی اللہ تعالیٰ عنہم ثابت
گردیده است از کتاب و سنت - عقیدہ ۶۲ - خرق نش دریدن یعنی خلافت
عادت هم عادت کہ ظاہر شود از اعدائے حق تعالیٰ مثل ابلیس در طغی ارض و فرعون
در روانی نیل و دجال در کشتن و زنده کردن و چنین روایت کرده شدہ است
در اخبار کہ بودند بعضی خوارق از ایشان پس نام مبنی نہیم آل خوارق را بمعجزات
ذہیر کہ معجزات محض با نبیاء علیہم السلام اند و نہ بکرامات ذہیر کہ کرامات
محض با صغیا اند لیکن نام میذاریم انخوارق را از قضا و حاجات مراعدارا
از روی استدراج مکتوبہ فی الدنیا و عقوبۃ لہم فی الآخرۃ
ترجمہ فریب است بآنها در دنیا و عذاب است برائے آنها در آخرت بدکھا
قال اللہ تعالیٰ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ترجمہ نزد

ترجمہ اس بات کہ کہ دوسر گناہ نیکو کو باطل نہیں کرتے ہیں جیسا شرح فقہ اکبر طاعلی قاری ہیں - عقیدہ ۶۱
معجزے نبیاء علیہم السلام کے اور کرامتیں اولیاء رضی اللہ تعالیٰ عنہم کی ثابت ہو چکی ہیں کتاب اور سنت سے -
عقیدہ ۶۲ - خرق عادت - خرق کے معنی لغت میں پھٹنے کے ہیں اور مراد یہاں خلافت عادت کی ہیں جو حق تعالیٰ
کے دشمنوں سے ظاہر ہوتی ہیں مانند ابلیس کے زمین کے ٹکے کرنے میں اور فرعون کے دریائے نیل جاری کرنے میں اور
دجال کے ارڈائے اندر جلانے میں اور اسی طرح اخبار میں یعنی حدیثوں میں مروی ہے کہ ان سے بعض خوارق ہو
میں - پس ہم ان خوارق کو معجزات کے نام سے نہیں پکارتے ہیں کیونکہ کرامات انبیاء علیہم السلام کے ساتھ خاص
ہو گئے ہیں - نہ ان کا نام ہم کرامات رکھتے ہیں کیونکہ کرامات اصغیا یعنی برگزیدہ اور پیرہیزگار لوگوں کے
ساتھ خاص ہو گئے ہیں - لیکن ہم ان خوارق کو استدراج کہہ کر پکارتے ہیں اور یہ دشمنانِ خدا کے لیے
انہی حاجتیں فوری کر کے خدا تعالیٰ کا انکو دھیل میں ڈال رکھنا ہے گویا مکتوبہ فی الدنیا و عقوبۃ
لہم فی الآخرۃ دنیا میں ان کے ساتھ فریب ہے اور آخرت میں ان کے لیے عذاب ہے مکتوبہ فی الدنیا و عقوبۃ
لہم فی الآخرۃ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ جیسا فرمایا خدا تعالیٰ نے عنقریب ہم انکو آہستہ آہستہ
یعنی بتدریج اٹھوڑا کر کے پکڑے لیتے ہیں اور ہلاکت سے نزدیک کیے دیتے ہیں ایسے دھنگ سے کہ وہ بخان بکریں گے

[illegible]

و انچه در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است

[illegible]

عقیدہ ۲۹ ایمان اہل ایمان از ملائکہ و اہل جنت و اہل زمین از انبیاء و اولیاء و سایر مؤمنین زیادت و نقصان نمی پذیرد **عقیدہ ۳۰** - جمیع مؤمنین مستوی اند در اصل ایمان توحید و متفاضل اند در اعمال - **عقیدہ ۳۱** - اسلام تسلیم نش اے قبول باطن هم و انقیاد نش فرمانبری ظاہر هم امر و نہی اللہ تعالیٰ را میگویند پس در طریق لغت اسلام و ایمان فرق است لیکن در شریعت یافتہ نمی شود و ایمان بغیر اسلام پس ایمان و اسلام مانند شے است کہ ہرگز نیک دیگر جدا نمی شود چنانچہ پشت باشکم - **عقیدہ ۳۲** - دین اطلاق نش گفتن یا صدقہ فقید هم کردہ میشود برایمان و اسلام و شریعت بتجامہ -

عقیدہ ۳۳ - می شناسیم حق تعالیٰ را چنانکہ حق معرفت است حسب مقدور خود و طاقت خود چنانچہ وصف کردہ است حق تعالیٰ نفس خود را بتمام صفات ثبوتیہ - نش اے صفاتی کہ در ذات اوست تعالیٰ هم و سلبیہ نش اوصافی کہ در ذات او تعالیٰ نیست هم در کتاب خود و در قرآن مجید آئینہ است

ترجمہ - **عقیدہ ۲۹** ایمان ایمان والوں کا کم و زیادہ نہیں ہوتا ہر جسے فرشتوں میں و پہلے یا جنت والوں میں سے یا زمین والوں میں سے از قسم انبیاء ہوں خواہ اولیاء یا تمام مؤمنین **عقیدہ ۳۰** تمام ایمان والے اصل ایمان توحید میں برابر ہیں اور اعمال میں ایک دوسرے پر فضیلت رکھتے ہیں - **عقیدہ ۳۱** - اسلام خدا تعالیٰ کے امر و نہی کے تسلیم کرنے یعنی باطن یا دل سے قبول کرنے اور انقیاد یعنی ظاہر میں حکم بجالانے کو کہتے ہیں - پس لغت کے طریق سے ایمان اور اسلام میں فرق ہے لیکن شریعت میں ایمان بغیر اسلام نہیں پایا جاتا ہے - پس ایمان اور اسلام مانند ایک شے کے ہے کہ ایک ہونے سے ہرگز جدا نہیں ہوتا ہے جیسے پیٹھ پیٹ سے - **عقیدہ ۳۲** دین اطلاق کیا جاتا ہے یعنی یوں لیا جاتا ہے یا بے قید ہوتا ہے ایمان اور اسلام اور تمام شریعت پر سبکیو **عقیدہ ۳۳** ہم حقتعالیٰ کو پہچانتے ہیں جیسا پہچاننے کا حق ہوا اپنے مقدر اور اپنی طاقت کے موافق جیسا کہ وصف کیا ہے حق تعالیٰ نے اپنے نفس کا تمام صفات ثبوتیہ اور سلبیہ کے ساتھ اپنی کتاب میں - ثبوتیہ وہ صفات ہیں جو خدا کے تعالیٰ کی ذات میں موجود ہیں اور ثابت ہیں اور سلبیہ وہ صفات ہیں جو خدا تعالیٰ کی ذات میں موجود نہیں ہیں بلکہ اُس سے منسوب ہیں - اور قرآن مجید میں آیا ہے

[illegible]

عقیدہ ۷۔ اللہ تعالیٰ فضل کثندہ است بر بعض بندگان بفضیل خود و عذاب کثندہ است بر بعض بندگان بعد از خود بے زیادت بر استحقاق و گناہ عطا میکند از ثواب و اجر و چنداں چیزیکہ مستحق ہست ہاں از فضل خود و گناہ ہے می پوشد گناہ از فضل خود بواسطہ شفاعتہ و بلا واسطہ۔ **عقیدہ ۸۔** شفاعتہ جملہ انبیاء علیہم السلام و شفاعتہ پیغمبر مصلی اللہ علیہ و علی آلہ وسلم برائے مؤمنین گنہگار ان و برای اہل کبار از مؤمنین کہ مستوجب عقاب اند حق است۔ **عقیدہ ۹۔** شفاعتہ ملائکہ و علماء و اولیاء و شہداء و فقراء و اطفال مؤمنین صابرین علی البکوی ثابت ہست **عقیدہ ۱۰۔** وزن اعمال بر ترازو کہ ہر دو کفہ خواہد داشت در روز قیامت حق است **عقیدہ ۱۱۔** قصاص میان نوع انسان در روز قیامت حق است یعنی حنات ظالم مظلوم خواہند داد بمقابلہ ظلم اذ لیس هناك الدارہم والدنائر ترجمہ برائے اینکہ نیست اینجا در مہا و دینار با **عقیدہ ۱۲۔** حنات اگر نخواہد بود ظالم راستیات مظلومین بگردن ظالمین بہاد حق است۔

ترجمہ ۱۔ عقیدہ ۱۱ خدا تعالیٰ فضل کربوا لا ہے بعض بندوں پر اپنی فضل سے۔ اور عذاب کربوا لا ہے بعض بندوں پر اپنے فضل سے بیز زیادت کے استحقاق پر۔ اور کبھی عطا کرتا ہے دو گنا ثواب اور اجر ان چیز کا جسکے کو مستحق ہیں اپنے فضل سے۔ اور کبھی چھپاتا ہے گناہ کو اپنی فضل سے بواسطہ شفاعتہ یا بلا واسطہ۔ **عقیدہ ۱۲۔** شفاعت تمام انبیاء علیہم السلام کی اور شفاعت ہمارے پیغمبر مصلی اللہ علیہ و علی آلہ وسلم کی گنہگار مؤمنین کے لیے اور مؤمنین کو گناہ کبیرہ کرنے والوں کے لیے کہ لائق سزا ہیں حق ہے۔ **عقیدہ ۱۳۔** شفاعت ملائکہ و علماء و اولیاء و شہداء و فقراء و اطفال مؤمنین صابرین کی یعنی ان مؤمنین کے بچوں کی جتنکے والدین نے انکی وفات پر صبر کیا اپنے والدین کے لیے علی البکوی ثابت ہے یعنی اس شفاعت کے ثابت ہونے پر سب کا اتفاق ہے **عقیدہ ۱۴۔** اعمال کا وزن ہونا یعنی ثلث ترازو نہیں جسکے دو پل ہونگے قیامت کے دن حق ہے۔ **عقیدہ ۱۵۔** قصاص یعنی بدلہ ملنا در میان بنی نوع انسان کے قیامت کے دن حق ہے یعنی نیکیاں ظالم کی مظلوم کو دینگے مقابلہ ظلم اذ لیس هناك الدارہم والدنائر اسلئے کہ وہاں درہم اور دینار نہ ہونگے کہ اسے انکا بدلہ ہو سکے۔ **عقیدہ ۱۶۔** اگر ظالم کی نیکیاں نہ ہونگی تو بدلہ ظلم میں مظلوم کی بریاں ظالموں کی گردن پر رکھنا حق ہے۔

عقیدہ (۸۸) سوال متکرو و بکیر صبح ربک و صا دینک و من نبیک
 ترجمہ - کیت ریت تو وحیت دین تو و کیت پیغمبر تو در قبر یا برستقر
 شائے جائے قرار یعنی ہر جا کہ باشد چنانکہ عزیز و حریق و خوردہ اگر گنہ
 مرتحق است عقیدہ (۸۹) - اعادہ روح بسوی جسد بندہ در قبر حق است
 عقیدہ (۹۰) - صغطہ شش ہندی دانا - صغطہ قبر برای مومن مانند معاف
 مادر مشفقہ است از شرح فقہ اکبر طاعلی ہر قبر جمیع مومنان راحق است
 عقیدہ (۹۱) - عذاب قبر حق است جمیع کافران را و بعضی عصات مومنین را -
 و بعضی تنہیم بعض مومنین حق است عقیدہ (۹۲) - تغیر تمام اسماء کہ ذکر کردہ
 اند از اعلام از زبان فارسی از صفات حق تعالی عزت اسماء و تعالت صفاتہ
 جائز است مگر یکد کہ تغیر یکد بفارسی جائز نیست - عقیدہ (۹۳) - جائز است
 کہ گوید بروئے خدا بلا تشبیہ و بلا کیف - عقیدہ (۹۴) - نیست قرب اللہ
 تعالیٰ از ارباب طاعت و بعید اللہ تعالیٰ را از اصحاب معصیت

ترجمہ - عقیدہ (۸۸) سوال متکرو و بکیر صبح ربک و صا دینک و من نبیک حق ہے
 یعنی کون ہے تیرا رب - اور کیا ہے تیرا دین - اور کون ہے تیرا نبی - قبر میں یا برستقر میں یعنی ٹھہرنے کی جگہ
 جہاں کہیں کہی ہو وہ جیساکہ دیکھا میں ڈوبا ہوا - اور آگ میں جلا ہوا اور پھیرے کا کھایا ہوا وغیرہ
 عقیدہ (۸۹) - روح کا قبر میں بندہ کے جسد کی طرف خود کرنا حق ہے عقیدہ (۹۰) - صغطہ قبر
 یعنی دانا قبر کا نسب مومنین کے لیے حق ہے - مومنین کے لیے صغطہ قبر شفیق مال کے گلے
 لگا لینے کی مانند ہے شرح فقہ اکبر طاعلی قاری میں اسی طرح ہے عقیدہ (۹۱) - قبر کا عذاب سب
 کا قبول کے لیے حق ہے اور بعض گنہگار مومنین کے لیے - اور اسی طرح بعض مومنین کو نعمت
 دینا حق ہے عقیدہ (۹۲) - تمام نام باری تعالیٰ کی صفات کے عزت اسماء و تعالت
 صفاتہ یعنی غالب اور بزرگ میں نام اسکے اور بزرگ میں صفات اسکے - علماء نے جسکی بغیر
 فارسی میں بیان کی ہے وہ بغیر اسماء کی جائز ہے مگر یکد کہ بغیر یکد کی فارسی میں دست کے ساتھ
 جائز نہیں ہے عقیدہ (۹۳) - جائز ہے کہ کہے بروئے خدا بلا تشبیہ و بلا کیف یعنی خدا کی رو کے سانچے بغیر
 تشبیہ اور بدون کیف کے ہر عقیدہ (۹۴) - خدا تعالیٰ کی نزدیکی فرمان برداروں سے اور دوری گنہگاروں سے

ولیکن بعض آیات را فضیلت ذکر و مذکور است مانند آیت الکرسی زیرا کہ مذکور در
آیت الکرسی جلالت و عظمت اللہ جل جلالہ و صفۃ اللہ تعالیٰ است کہ خاص بآیت
حق تعالیٰ است پس مجتمع شد در آیت الکرسی دو فضیلت یکی فضیلت ذکر و دوم فضیلت
مذکور و بعضی آیات را فضیلت ذکر است فقط نہ فضیلت مذکور چنانچہ سورہ تہمت
پیدا و مانند این از احوال عجیبہ ۹۸۔ اسماء اللہ تعالیٰ چنانچہ اللہ و احمد
وصفات حق تعالیٰ چنانچہ لہ الملائکہ ولہ الحمد بتامہ مستوی اند در فضیلت و
عظمت شش مطلقاً یعنی بقطع نظر از وجوہ فضیلت بعض بر بعض ہم نیست
تفاوت در اطلاق آنها بر ذات و صفات حق تعالیٰ و این منافق عظمیٰ بعضی
اسماء و صفات بر بعضی اسماء و صفات نیست شش عظمیٰ جزئیہ یعنی مع لحاظ
وجہ فضیلت و عظمت بعض بر بعض ہم عجیبہ ۹۹۔ والدین رسول اللہ تعالیٰ
صلی اللہ علیہ وسلم مژدہ بر کفر شش درین مسئلہ اختلاف علماء است و جاز
صحیحہ ایمان والدین المکرمین صلعم مرتج بدلائل و زیادۃ فریق است ہم

ترجمہ ولیکن بعض آیات کو ذکر و مذکور دو نوع کی فضیلت ہو جیسے آیت الکرسی اسلیک کہ آیت
الکرسی میں خدا کے جل جلالہ کی جلالت و عظمت اور اسکی اس صفت کا ذکر ہے جو حق تعالیٰ کی ذات کے
ساتھ خاص ہے۔ پس آیت الکرسی میں دو فضیلتیں جمع ہو گئیں ایک فضیلت ذکر کی دوسری فضیلت مذکور کی
اور بعض آیات کو فقط فضیلت ذکر حاصل ہے نہ فضیلت مذکور جیسا سورہ تہمت پیدا ہو۔ اسی جیسی اور
آیتیں پرکاروں کے احوال کی نسبت۔ عجیبہ ۹۸۔ خدا تعالیٰ نے نام جیسے اللہ و احمد اور
خدا تعالیٰ کی صفیت جیسے لہ الملائکہ اور لہ الحمد یعنی اسی کے لیے رکب ہو اور اسی کے لیے حمد
ہے۔ یہ مطلق فضیلت اور عظمت میں برابر ہیں یعنی ان وجوہ سے قطع نظر کہ جس وجہ سے بعض کی
بعض پر فضیلت ہے۔ اور ذات و صفات حق تعالیٰ پر ان کے بولے جانے میں تفاوت نہیں ہے۔ اور
یہ مساوات منافق نہیں ہے بعض اسماء و صفات کی عظمت کی جو ان کو بعض اسماء و صفات پر جزئی
عظمت کے طریق پر ہے یعنی مع لحاظ وجہ فضیلت و عظمت بعض کے بعض پر۔ عجیبہ ۹۹۔ والد
رسول خدا تعالیٰ صلی اللہ علیہ وسلم فوت ہوئے کفر پر۔ اس مسئلہ میں علماء کا اختلاف ہے ولیکن
حنوف صلی اللہ علیہ وسلم کے والدین مکرمین کے ایمان صحیح ہونکی جانب دلیلوں کی ترجیح پائی ہوئی ہے

۲۰۰۰

151

عقیدہ خروج و جمال و یا جوج و طلوع و غروب و نزول
عیسیٰ علیہ السلام از آسمان و ستار علامات روز قیامت بنا بر چیزیکہ وارد است
بآں اخبار صحیحہ بلکہ آیات صریحہ حق است و ثابت است۔

عقیدہ ۳۰۔ اللہ تعالیٰ ہدایت میکند ہر کس را کہ می خود اہر لبس و صراط
ستقیم نشانی ختم شد عبارت فقہ اکبر از شرح ملا علی۔ زیر پس
دعا است از مترجم و صلوة از درود سند

اللَّهُمَّ اهْدِنَا صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا وَدِينًا قَيِّمًا
يُخْرِجُهُ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ
اللَّهُمَّ صَلِّ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ دَائِمًا أَبَدًا
عَلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِكَ وَحَبِيبِكَ وَعَلَى
آلِوَارِهِ كَمَا تَحِبُّهُ وَتَرْضَاهُ وَ
شَفِّعْهُ فِينَا وَتَرْجُمْنَا بِهِ

ترجمہ عقیدہ ۳۰ خروج یعنی نکلنا و جمال کا۔ اور یا جوج مارجوج کا۔ اور طلوع ہوا وقت
کا مغرب سے اور اترتا عیسیٰ علیہ السلام کا آسمان سے۔ اور ستاری علامتیں روز قیامت
کی جن میں اور ثابت ہیں اس بنا پر کہ اخبار صحیحہ حدیث کے بلکہ صاف آیتیں اسکی نسبت وارد ہیں
عقیدہ ۳۱۔ اللہ تعالیٰ جس کیلئے چاہتا ہے سیدے رت کی طرف ہدایت کرتا ہے۔ عبارت
فقہ اکبر شرح ملا علی قاری کی ختم ہو گئی۔ اس کے بعد مترجم کی دعا ہے اور درود کی درود
دعا کے مترجم

اللَّهُمَّ اهْدِنَا صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا وَدِينًا قَيِّمًا يَخْرِجُنَا مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ
اللَّهُمَّ صَلِّ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ دَائِمًا أَبَدًا
عَلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِكَ وَحَبِيبِكَ وَعَلَى
آلِوَارِهِ كَمَا تَحِبُّهُ وَتَرْضَاهُ وَ
شَفِّعْهُ فِينَا وَتَرْجُمْنَا بِهِ

فِي الْفَهْمِ فِي
 الْعَالَمِ الْأَصُولِ
 الْحَقِيقَةِ الْحَقِيقَةِ وَالْحَقِيقَةِ الْحَقِيقَةِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وذكر كيفية الوصول الى صاحبها من طريقها في القسم الثاني في الحقائق
الحقيقية والاطلاقية منها.

والعلم بها متحقق بش فيه اشارة الى ثبوتها بل ثبوتها بالاحصافه
اذا العلم لا يتحقق بالعدم فاذا تحقق فصح الحكم فالحقيقة
اما بمعنى الذي هو مصداق متقدم حصول شبه لصنع شيء
فهو ثابت. واما بمعنى علت معلول كما في قيام محتاج بمحتاج
اليه فبما حقيقيا او مجازيا وهو اظهر من اي لا يحتاج الى
دليل. واما بمعنى ماهية شيء وهي وجود نفسا الواقع
فان تكن وهمية اي متحصلة من وهم فمعنى وهمية
اما ان لا يكون لها وجود مطلقا فالعدم مجهول فكيف حكمه
واما ان يكون لها وجود منتزعا غير مستقر بذاته فالوجود
بهذا الوجه واقع ش وان لم يكن واقعا فالعلم به منتفع

ترجمه

و علم بانها متحقق است. و درین اشارت است ثبوت حقایق اشیا بلکه ثبوت هر دو بنا بر
ربط اضافت از آنکه علم بعد از متحقق نمی شود و هرگاه که تحقق یافت پس حکم صحیح شد که آن هر دو ثابت اند یعنی اشیا
و حقایق اشیا. اکنون حقیقت یا معنی آنکه او مصداق متقدم است برای حصول شبه صنع سخی را یعنی چیزی
پیش شنوده که از برای صنع و ساخت دیگر شیئی شبه حاصل کنند تا او مصداق یعنی تصدیق کننده پیشین باشند
و ثابت است و در شبه از کجا حاصل آید. یا حقیقت بمعنی علت معلول است یعنی علت اشیا چنانچه در قیام
محتاج بمحتاج الی این علت ظاهر تر است که احتیاج دلیل ندارد و خواه قیام حقیقی باشد چوں قیام عرض بخواه بر اقل
بصفت و صفت بذات. یا محاذی چوں قیام حادث بقدم و سیاهی بکافور یا حقیقت بمعنی ماهیت سخی است و
او بودن نفسی است که واقعی باشد. پس اگر آن ماهیت و سخی است یعنی از وهم حاصل شده چنانچه بعض
عقیده کردند پس معنی و همیه یا آنکه او را وجود مطلق نباشد. پس عدم مجهول است در حکم چگونه باشد
و یا آنکه او را وجودی منتزع باشد که غیر مستقر بود بذات خود یعنی بذات خود قرار پذیر نباشد
پس درین وجه وجودی که منتزع است گو بذات خود قرار ندارد اما واقعی است چرا که اگر واقع
نست پس علم به و منتفع است حال آنکه علم به است پس این وجود ضرور واقع است.

فاما الكلام في وجود خارج من علم ووجود ذهني فان لم
يكن لمعلومات حادثة وجود خارج فالحس اي المكس وان كان
منزعا بقيام مجازي من حاس وحسوس او بقيام حقيقي من روح و
جسد باطل لان الحس لا يوجد الا في وجود خارج وهو مجمع على
وجوده به اهتيا. واما بمعنى اثر شي في مثالا في مبرد برودت فان
قيل الاثر بالنسبة لا بالحقيقة فتحقق الاثر بالنسبة بسلب الاثر
بالحقيقة من الطرفين باطل فكيف واما الثبوت متقدم
على السلب لئلا السلب لا يوجد الا يتقدم الثبوت
محقق انه ثابت بحقيقته ومسلوب بنسبة ش
لان الحقيقة اقدم من النسبة اذ النسبة لا تقوم
الا بالحقيقة واما التأثير وسلبه بالنسبة لا بالحقيقة.

نترجمه. ليكن سخن است در وجود خارج از علم ووجود ذهني. پس برائے معلومات حادثة اگر چه
خارج نیست. پس حس يعني مكس كه سودن است باطل باشد اگر چه اين حس از حاس و محسوس بقيام
مجازي منزع است يا بقيام حقيقي از روح و جسد اذ انكه اين حس يافته نه شود مگر در وجود خارج
حالا انكه بر وجود او مجمع است كه او از بهر اهت است.
يا حقيقت بمعنى اثر شئ است چون در مبرد برودت يعني خنكي در خنك شئ. و اگر گفته شود كه اثر ثابت
بسنبت است بحقيقت كه قول بعض حكما است اين چگونه راست آيد. اذ انكه تحقق اثر كه بسنبت است بسلب
بحقيقت از طرفين باطل است و به ثبوت بهر ميوسته كه اثر بحقيقت از ازا هر دو اشيا كه در و اين سنبت قائم
است اگر سلب بود بدو نش اثر به سنبت. تحقق يا بهر پس اثر به سنبت بدون اثر بحقيقت ممكن است شود
و بدين است كه ثبوت متقدم است يعني ميش مشونده بر سلب و تا وقتيكه ثبوت پيشتر نه آيد سلب
از كجا آيد لهذا سلب بغير تقدم ثبوت يافته نه شود. پس حق است كه اثر ثابت بحقيقت خود
است و مسلوب به سنبت است اذ انكه حقيقت از سنبت اقدم يعني پيشتر است زيرا كه سنبت
بدون حقيقت قيام نيايد. و جز اين نيست كه تاثير و سلب تاثير به سنبت آمده نه بحقيقت.

پیش از این در کتابهای مختلف

[illegible]

ان الله لا يهدي القوم الظالمين
والذين آمنوا وعملوا الصالحات
اولئك هم المفلحون
ولما فرغنا من انشاء الكتاب
قالوا يا ايها النبي ارجعنا
الى اولادنا لعلهم يحسنوا
فارجعنا الى اولادنا ولا نجعل
في قلوبنا غم ولا حزن
فارجعنا الى اولادنا ولا نجعل
في قلوبنا غم ولا حزن

و الزیادت شرطیه فیہ لان الاشتساب لا یحقق الا فی
الموجودین و مجازی و هو لیس كذلك ش ای کتحقق
النسبة بالعینة بوجه مع الزیادت هر بل مع المغایرت
ولا یحقق الا یحقق واسطه ما بالقیام الحقیقی الذی یسببه
فهو حاجب موصل بین القایم والقایمیه - فاما من جهة
ش ان الانتزاع الذی یحقق من جهة هر اما تضمنی
وهو انتزاع من وجود من حيث ترتب الوجود تضمنانه
فاما قیاما حقیقا کالفعل من الصفة والصفة من الذات
فلزم حد و تشمما ش ای المنتزع والمنتزع منه
هر او قدما سببا علی حکم منتزع منه وحدوث منتزع
کوجود الحاجب الموصل وقدّم منتزع منه علی سألها

ترجمه

و وجه زیادت در قیام حقیقی اوان شرط کرده ش که انتساب متحقق نیاید
مگر در موجودین پس نسبت در میان موجودین که مشوب و مشوب الیه باشند زیادت را میجویم
و قیام حقیقی عینیه را و دیگر قیام مجازی که او تمجین نیست که مذکور آمد یعنی تحقق نسبت بعینیه
و وجه زیادت بلکه تحقق این نسبت با مغایرت آمده - و این نسبت متحقق نباشد مگر تحقق واسطه
چیزه که با مشوب الیه قیام حقیقی دارد و مشوب مجازی را هم در خود فرد گیر و یعنی او را گنجایش
و فراخی دارد پس او حاجب موصل است که در میان قائم و قائم به وصل و پیوند دهد و نیز حجاب
آورد - و او نیز است که از جهت متحقق - یا تضمنی است و آل انتزاع و اتخاذ است یعنی بیرون کشیدن و
خراگرفتن بحیثیت ترتب وجود از وجودی بضمفش در گرفته یعنی این انتزاع با اینطور است که در وجود
از وجودی ترتب دادن است بعضی او در گرفته - و در این انتزاع تضمنی با قیام حقیقی است چون
فعل از صفت و صفت از ذات پس بقیام حقیقی حدوث هر دو لازم یا قدّم هر دو بنا بر حکم منتزع
منه و منتزع یعنی اگر منتزع منه قدیم است قدّم منتزع هم لازم آید و اگر آل حادث این هم حادث
و حدوث منتزع چون وجود حاجب موصل و قدّم منتزع منه چون ذات و صفات واجب
بقائنی پس در حدوث یا در قدّم هر دو در حال خود اند +

محکمہ صحت (۱۰) محکمہ صحت

اصل و ذکر کیفیت و مختصات

ش ای الاختصاص الحقیقی هر لا محتاج فیما فیہ ش
ای فیما وقع فی الاختصاص الحقیقی هر الی اختصاص محض
فی شرط علم محتاج من جهة محتاج الیه ضرورتا ش ای
وجوبا هر لا عکسه و هذا ش ای الاختصاص الحقیقی هم بمقتضی
ربط بینهما ش ای بین الشیئین او بین المحتاج والمحتاج الیه
هر و هنا الاختصاص بمعنی لازم ش ای الذي بمقابله متعد
هر و بمعنی اختصاص محض ایضا فی شرط علمها بربطهما
الدائر ش ای بینهما قیل اختصاص المحض هر و هنا
الاختصاص بمعنی متعد ش ای الذي بمقابله لازم هر فی شبه
مجازی ش ای الذي بمقابله الحقیقی هم و مجازی و هو اختصاص
مخصص شیئا بشیء ولا احتیاج بینهما قیاما حقیقا ولا مجازیا

ترجمه در این اختصاص حقیقی محتاج بسوی اختصاص محض نباشد یعنی بسوی خاص گردانید خاص
کننده در اینجا که او در این اختصاص حقیقی واقع آمده پس علم محتاج از جهت محتاج الیه ضرورتا شرط باشد یعنی
این شرط واجب است نه عکس او یعنی از جهت محتاج علم محتاج الیه که این شرط واجب نیست و این اختصاص
حقیقی بمعنی ربط است در میان روشنی یا در میان محتاج و محتاج الیه و اینجا اختصاص بمعنی لازم است یعنی
خاص شدن که مقابل متعدی باشد چون اختصاص فعل به صفت و صفت بذات که در این اختصاص لازم
بسبب ربط در بیانی ذات را علم صفت یعنی دانستن صفت واجب است نه عکس او و این اختصاص حقیقی
معنی اختصاص محض هم آید پس بسبب ربطی که پیش از اختصاص محض در میان هر دو دائر است علم
محتاج و محتاج الیه هر دو شرط باشد و اینجا اختصاص بمعنی متعدی است یعنی خاص گردانیدن که مقابل
لازم باشد و این اختصاص مشابه مجازی میشود که در مقابل حقیقی آید که بیان شد می آید چون اختصاص
اسم زبیر به زبیر که پیش از محض باو خاص است پس در این اختصاص متعدی مشابه مجازی
و نسبت اختصاص محض را علم ذات و اسم هر دو بسبب ربطی که در میان ذات و اسم پیش از اختصاص
محض دائر است مشروط باشد همچنین علم اختصاص لفظ الله بذات واجب
دوم مجازی و او خاص کردن محض چیزی را بچیز است و در میان این هر دو احتیاج قیام حقیقی و مجازی نیست

هم في تحقق الاختصاص بتحقيق شرط المعلومات معا وقت
 الاختصاص لا بشرط المعلومات معا قبل الدلالة والى الممكن
 ليس كذلك نش اي تقايب العلم الى محتاج اليه هو الممكن
 محتاج ليس بضروري لعدم حصول الدلالة القطعية
 فيتحقق الاختصاص بتحقيق شرط المعلومات معا وقت الاختصاص
 مع شرط المعلومات قبل الدلالة وفي ما يشبه بحقيقى يكون
 تقدم علم للماهيتين معا ضروريا والبحث مشتمل في
 اختصاص الذى بدلالة والذى لا بها نش اي بدلالة هم
اصل - ان الجوهر والعرض موجودان معا بان بالخصوصية
 نش اي خصوصية النسبة فيهما وخصوصية اللفظ للمعنى
 هو الا فاهيتان موجودتان وبالحال لا حاجة في تعبير ماهية
 بالما جوهر او عرض فقد يطلق لفظ الجوهر على عينها لا يراد فيها
 الخصوصية المذكورة فهي التي لا يتجزى اذ هي غير متجزية

٤ اصل ذكر كيفية
 الجوهر والعرض

لترجيحها ليس اي اختصاص محض هو شرطه بل هو شرطه معا وقت اختصاص تحقق بائنه زمان شرط
 كالمعلومات معا فيش از دلالت تحقق باشد وسوكن اين چنين نيست يعنى تقايب علم بسوكن محتاج اليه كالمعلومات
 است محقق را بسبب عدم حصول دلالت قطعية ضروري نيست - ليس اي اختصاص محقق مى شود باين شرطه كالمعلومات
 معا وقت اختصاص محقق باشد بشرطه كالمعلومات بائنه از دلالت موجود باشد ودر آنچه كه مشابه حقيقى است
 تقدم علم بر اى هر دو ماهيت معا ضروري باشد و اين بحث مشتمل است در اختصاص كرم او بدلالة است و انك
 بدلالة نيست -

اصل بر آينه جوهر و عرض هر دو البته موجود اند كه تغيير كرده شوند بخصيصيت نسبت كرم
 هر دو است و خصوصيت لفظ برائى معنى - ورنه ليس دو ماهيت اند كه هر دو موجود اند - و در بيان
 در تغيير ماهيت باين كه ايس ماهيت جوهر است يا عرض حاجت نيست - و كاسه لفظ جوهر
 بر عين ماهيت گفته شود كه در و خصوصيت مذكوره مراد نه بود - ليس اوها نسبت كه لا
 يتجزى باشد يعنى جزر جزر نه شود -

اصل كيفية جوهر و عرض
 و تعريف شان مع كيفية
 و حقيقة جزر لا يتجزى و
 كيفية قيام حقيقى و مجازى
 فيما بين شان و اينكه
 اطلاق شان در جواهر
 است نه در ذات و صفات
 باري تعالى كه آل توفيقى اند -

[illegible][illegible]

والمسئلة تشير الى مسئلة قیام الة فعال بالصفات والصفات
 بالذات والصورة بالهیولی فی وجه القیام تلخیصاً فاقصرت علی
 الاشارة فان قصدت فهمت لکنهما یطلقان فی حوادث
 واسمائیه وصفائیه سبحانه توقیفیه فلا یجوز اطلاقهما فی ذات
 وصفائیه واسمائیه سبحانه. او محجراً فی الحال موجود واقع لا
 نأید بل مغائر فی حقیقته لا تحقق عینیه فالجواز لا یحقق
 الا بان یتضمنه باقیام حقیقی فی موجود اخر وهو استعدادہ لقیام
 النسبة به والاخر یجوزها شئ ای یعبر بجوهر هو وهو محل
 قیام عرض فقط فالدرجاء لا یحقق بمرتبة قدیمه.

اصل ان المعنی المصدر هو صفة لمنبئ علیه من فعل
 فاعله لانه منشاء انتزاعه فهو قوة واستعداد بالفعاله فی فاعله
 ولا نعیا لله

ترجمه واین مسله در وجه قیام بطور تلخیص اشارت میکند سوی مسله قیام افعال باصفات حقیقیه ووقفا
 حقیقیه باذات. و قیام صورت باهیولی پس برین اشارت کوتاه کردم اگر قصد کنی نفی. و لیکن هر دو یعنی
 جوهر و عرض در حوادث اطلاق کرده شوند. و تمام وصفات حق سبحانه توقیفی هستند یعنی بواقف گردانیدن شایع
 متوقف آمدند و ازین غیر که شایع از وجود داده گفته نشدند اگرچه در وجود محدود محصور نیامدند پس اطلاق آن هر دو یعنی
 جوهر و عرض در ذات و صفات و اسمائی حق سبحانه جائز نیست. یا قیام عرض بجوهر خود کایس جوهر از وجود
 دیگر است بطور محجراً باشد بخلاف قیام حقیقی که او چنانست که گذشت. پس این عرض که یا خود قیام مجازی داریم
 در حال موجود و واقع است نه زائد بلکه در حقیقت خود مغایر که عینیتش متحقق نمیشود. پس این مجاز متحقق نمیشود
 باینکه متضمن باو نمیزی باشد که در موجود آخر قیام حقیقی است و هموست استعداد او بر قیام نسبت باو. ولی
 آخر که موجود دیگر است بجوهر تعبیر کرده شود. و بهر حال وجوای قیام عرض است فقط و پس محجراً بمرتبه قدیمه ثابت نشود.

اصل بر آئینه معنی مصدر که اوصفت است که از فعل فاعل او برود البته آگهی کرده آید از آنکه آن معنی مصدر
 انتزاع فعل را خواستار نیست که نشود فعل از اینجا است پس آن معنی مصدر قوت و استعداد است بافعال خود در فاعل
 فعل یعنی قوت و استعداد فعل در آمدن و بکار بردن خود است در فاعل فعل. و نیز قوت و استعداد است بافعال
 افعال فاعل بافعال یعنی بر کار کردن فاعل بواسطه قوت افعال معنی مصدر. حاصل آنکه معنی مصدر قوت

اصل ذکر کیفیت
 معنی مصدر

اصل کیفیت معنی
 که تعبیر و مرتب و
 نقد و تاخرش بر فعل
 در وجود کور است

ولا يقتضي نقياً بمقابلته الا سلباً فالشكوت هو بموضع
خارجاً بمقابلته سلباً عن موضع فالشكوت بدقيق
اصل ان العدم كعدم الوجود فلا يقتضي الوجود ولا يمتنع
به فنبني عليه من معدوم حقيقي او حكمي شك الحقيقي لعدم
لاحق والحكمي بعدم سابق هو ملزماً بوجود حادث من جهة
حدوثه لا منترع منه لان الانتزاع لفي اتحاد فالعدم
نظري

اصل ذكر كيفية العدم

اصل ان النفي لا يجري على عين ثابت وشك
الواو الحالية لبيان حالت الثبوت وحكمته في ضمن
الثابت عطفاً على الثبوت المنفي عليه منه ثابت
ولا على عدم فقط شك لانه عليهما عيب بمعقول

اصل ذكر كيفية النفي

ترجمه واثبات ثبوت بمقابلته نقياً را سلباً بر سلب را پس ثبوت آنکه او بموضع باشد بطور خارج
بمقابلته خود از موضع (يعني ثبوت در خارج بموضع است که سلبش بمقابلته او از موضع است پس ثبوت
سلبش بموضع خود در خارج ثابت بر مبی آمده از آنکه بر ثبوت از ثبات آگهی است بنا برین در ضمن ثابت
او هم ثابت است) پس معلوم شد که این ثبوت که بر او از ثبات آگهی است بر مبی است

اصل كيفية عدم وضع
او واگهی بود و تخریف
معدوم حقیقی و حکمی و
اینکه عدم نظری است

اصل بر اینکه عدم البینه ضد وجود است پس وجود را نمی خواهد و نه باو گرد آید (که متجاوز حدین
منع است) و او از معدوم حقیقی یا حکمی منفي عليه است یعنی آگهی داده شده یا اینکه این عدم ملزم آمده
یعنی لازم شده است وجود حادث را از جهت حدوث آن وجود نه از منترع است از آنکه انترع و عدم
یعنی گرفتن شیء ز شیء بر آئینه در اتحاد آید (و در وجود و عدم مغایرت کلی است بعد پس اتحاد چگونه بر آئینه
وجود حادث را این عدم از جهت حدوث انترام یافته که حدوث را از عدم سابق و لاحق چاره نیست معلوم
حقیقی آن باشد که عدم و لاحق بود یعنی بدیناقتن پیوسته و باو هم شده باشد و حکمی آنکه در سابق او عدم
یعنی عدم پیش او سبقت کرده پیشش حکم عدم کرده شد پس معلوم شد که این عدم ذکر بر او از معدوم حقیقی
و حکمی آگهی است بالترام وجود حادث) نظری است نه بر مبی

اصل كيفية نقی و شک
بمقدم و ذمینی و شرافر
او و اینکه نظری است كيفية
آگهی بود و آنکه نقی بر ثبات

و ثبوت عدم جاری نمی شود و اگر
بر مرتب اثر متاخره و آنکه نقی بوصف می شود نه ذات و نه وصف

ولا بالوصف المنطبق بالذات عيناً اذ هو مع الذات عين
 ثابت **اصل** - ان السلب لا يجري الا على ثبوت الذي
 هو منبئ عليه من ثابت ويقضي به قبله وبمقابلته خارجاً
 فالسلب هو عن موضع بمقابلة ثبوت بموضع خارجاً فمبني
 عليه من مسلوب ملزماً بثبوت مما ثبت **ش** اي بثبوت
 حاصل مما ثبت **ش** فالسلب نظري **اصل** ان الواضع بالتخصيص
ش شيئاً لشيء حال الوضع **ش** لتحقيق دلالة **ش** من شيء
 على شيء **ش** ليقضي دلالة استلزماً والدلالة لا توجد الا بالوضع
ش المعارف على وصف التخصيص **اصل** ان اللفظ بالوضع
 الدال ان اعتبر فيه دلالة على معنى مفرد فهو كلمة ولو
 كان مركباً على اصل معنى فان دل على معنى اي مفرد اقام بنفسه
 ولم يفهم به تقيد زمان كالذات فهو اسم

اصل ذکر کیفیت السلب

اصل ذکر کیفیت الوضع

اصل ذکر کیفیت اللفظ

ترجمه و زنی از وصفی باشد که با ذات منطبق بعین باشد از آنکه او یا ذات عین ثابت است و ثابت
 نفی نکرده شود - حاصل وصفیکه از ذات منطبق بعین باشد در ثابت پیچو ذات است و نفی از عوارض
 باشد نه از ذات و نه از وصفیکه با ذات منطبق بعین باشد چرا که ذات بحث کرده نشود مگر از عوارض +
اصل - بر آئینه سلب جاری نمیشود مگر بر ثبوتیکه و نفی علیه ثابت است یعنی از ثابت برواگهی است - و این سلب ثبوتی
 در خارج پیش از خود نموده و بمقابل خود - پس سلب آنست که او سلب است از موضع بمقابل ثبوت که او در خارج است
 موضوعی - و این سلب از مسلوب منبئ علیه است یعنی از مسلوب برواگهی است - و این ملزم آمده یعنی لازم شده است
 ثبوت را که او از چیز حاصل است که ثابت آمده - پس سلب معلوم که نظری است نه بری چرا که از مسلوب برواگهی است
 و اینکه او بر ثبوت ملزم آمده که از ثابت برواگهی حاصل است - **اصل** بر آئینه وضع که خاص کردن چیز بر روی چیز است
 تا دلالت از چیزی بچیز ثابت و تحقق شود این وضع دلالت را البته بطور استلزام میخورد اما میچیز لازم گرفتن - باینوجه که
 دلالت نیافته شود مگر باینوضع - پس این وضع بنابر وصف تخصیص معروف است یعنی خاص کردن چیزی بچیز معروف حاصل
 کرده معرکه کرده شده و همین است که بلام تقریب اینجا آورده شده **اصل** بر آئینه لفظی که بنا بر وضع دلالت کننده است
 چون در و دلا بر معنی مفرد اعتبار کرده شود پس آن کلمه است اگر چه آن لفظ بر اصل معنی مرکب باشد - و اگر دلالت کند بر معنی

اصل کیفیت سلب و اگر
بر روی اینکه نظری است
و تعریفش و التزام

اصل ذکر کیفیت تحقیق
وضع و دلالت و لزوم
نیایین و تخصیص
وضع -

اصل ذکر کیفیت تحقیق
و اقسام او و حدود
و اسم و فعل و حرف و کلام
مشبه مع دلالت حق و تحقیق قیام بعین

* * * * *
 واما قوله تعالى
 وَتِلْكَ اٰيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ
 فَاُولَٰئِكَ اَتَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ
 وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ
 فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُمْ
 اَنَّهُمْ فِي سَبِيلٍ
 اَنذَرْتَهُمْ يَوْمَئِذٍ
 اَنَّهُمْ لَآتَيْنَ
 سُبُلَ الْمَوْتِ
 ثُمَّ لَا يَرْجِعُونَ
 اِلَيْهِمْ
 وَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُمْ
 اَنَّهُمْ فِي سَبِيلٍ
 اَنذَرْتَهُمْ يَوْمَئِذٍ
 اَنَّهُمْ لَآتَيْنَ
 سُبُلَ الْمَوْتِ
 ثُمَّ لَا يَرْجِعُونَ
 اِلَيْهِمْ
 وَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُمْ
 اَنَّهُمْ فِي سَبِيلٍ
 اَنذَرْتَهُمْ يَوْمَئِذٍ
 اَنَّهُمْ لَآتَيْنَ
 سُبُلَ الْمَوْتِ
 ثُمَّ لَا يَرْجِعُونَ
 اِلَيْهِمْ

اصل از کتب معتبره الیهم والفعول و الحرف

اصل بیست و یکم که در اصل از صورت آن کلمه
است و همچنین از لغت کلمه بیست و یک
ترفع از خود و در وقت و آن که بیست و یک
اصل کلمه اند و کلمه بیست و یک است

اصل ذکر کیفیت الحقیقه

اصل ان الصفة تكون عيناً للذات من وجه قيامها الحقيقي بها فبها الاخبار اثباتاً او نفياً فقد تكون عيناً منطبقاً بالذات من

اصل ذکر کیفیت الاستناد

اصل ان الاستناد هو اقامة نشئ على المجاز مرشئ بشئ نوعان نشئ احدهما الاستناد الحقيقي وهو بقيامه الحقيقي بمسند اليه واخره التكرار بمسند به اصلاً فيحكمه مقررراً وتخصيصاً على حكم مسند اليه عرضاً ونشئ

ثانيهما الاستناد المجازي وهو بقيامه المجازي بمسند اليه ولكن الاستناد المجازي لا يتحقق الا بان يضمنه ما بالاستناد الحقيقي فهما يصحان في المعرفة بالاصل

اصل کیفیت اخبار صفت
بشيء واثبات بوجه قيام
وعشيت ذات وبيان
منطبقه بذات وعدم امر
لشيء از وجه

ترجمه اصل هر آينه صفت براي ذات عين باشد بوجه قيام حقيقي خود بذات پس بدو است اخبار بطريق اثبات بالشيء يعني خبر دادن اثبات ونفي بصفت است وليس - وگذاير اين صفت عين باشد منطبق بذات چون وجود - پس نفي اين صفت نمی تواند بود بسبب لزوم نفي ذات را يعني اين صفت با ذات چنان منطبق عين باشد که نفي اين صفت نفي ذات لازم آرد - پس بسبب لزوم نفي صفت نفي ذات را نفي اين صفت ممکن نباشد حالانکه اخبار از ذات است يعني از ذات خبر داده شود بواسطه صفت از آنکه ذات خود بحث کرده نشود مگر بعوارض پس اخبارش ازو بعوارض وصفات باشد و از آل صفات که هم بذات منطبق بعين باشد چون کل صفات خبر داده شود لکن اين صفات که بطور عين منطبق بذات شده اند نفي کرده نمیشوند مثل ديگر صفات که از آنها اثبات ونفي هر دو کرده آيد -

اصل کیفیت استناد
وحد او و لزوم تمکيد
و تعريف و تخصيص
مع استناد و تفصيل
و تخصيص و تمکيد و معرف
و تعريف معرف و تمکيد
تمکيد و تخصيص معرف و معرف

اصل هر آينه استناد که اوقا هم کردن چيز کوچکتر است بنا بر مجاز او بر دو قسم است یکی از آل هر دو استناد حقيقي است و او بمسند اليه بقيام حقيقي خود باشد و او را نکره بودن لازم است باسند به بطور اصل يعني مسند به فعل و صفت باشد و او استناد بر دو کرده شود بسبب لزوم استناد بمسند به که در اصل خود نکره است استناد حقيقي را نکره بودن نیز بر دو لازم است - پس بنا بر قيام حقيقي حکم کرده شود بر حکم مسند اليه از وجه تعريف و تخصيص بطور عرض - و دوم از آل هر دو استناد مجازی است و او بمسند اليه بقيام مجازی خود باشد وليکن استناد مجازی ثابت و تحقق نباشد مگر با نيکه منقضي باشد و چيزی که باسناد حقيقي است - پس هر دو معنی استناد حقيقي و مجازی صحیح می

تمکيد و تخصيص معرف و معرف

و بقریه رجل قائم - والمجازي هذا الغلام للرجل و
الغلام لرجل - وغلام رجل فالقصد في الكلام بالاستناد
المخصص بقريه من هو قائم - ومن هو مملوك لرجل ما ليكه
لا الجنسية فتعلق العلم بالمعلوم بوجه الذي لا يزيل العموم
هو فالترقيف تعيين من حيث الذات فلا يقبل التعميم أصلاً
فالمعرف منه - والتشكك بتعيين من حيث الوصف فلا يقبل
التعيين أصلاً فالمنكر منه - والتخصيص تعيين يقتضي العموم
بمقابلته لا يزيله - فتعريف المعرف تأكيد وتعريف المنكر
ش لاقتضائه التعميم أصلاً فالتمارض ولكن جاز
تخصيصه لاقتضائه العموم

ترجمه وبقريه رجل قائم بجواب قريه من هو قائم يعني بجواب کسی که پرسید کیست که او
استاده است گفته شد مرد استاده است - وپس هرگاه مثل استاده تحقیق از دو جهت محتمل یافته - و مثال استاده
مجازی و مخصص مذکور نیست چون با اسم هذا الغلام للرجل یعنی این غلام برای مرد است و معرف و
الغلام لرجل یعنی غلام خاص برای مرد است - و بقريه غلام لرجل بجواب قريه من هو مملوك
لرجل مالکة یعنی کیست او که ملک کرده شد برائے مردی که مالک اوست گفته شود
غلام لرجل یعنی غلام مرد است - وپس هرگاه مثل استاده مجازی از دو جهت محتمل پذیرفته
پس مقصود درین کلام با ستاد که بقريه خاص کرده شده بقريه من هو قائم است یعنی کیست
که او قائم است و بقريه من هو مملوك لرجل مالکة است یعنی کیست که او مملوك است
برائے مردی که مالک اوست - پس مقصود در کلام ازین قرائن تخصیص است نه جنسیت که تخصیص
نشاید و بسبب تشکک استاده ممل گردد - پس علم بالمعلوم با چنین وجهی متعلق شده که عموم را آنچه جزا می کند
پس حاصل آنکه تعریف تعیین است یعنی مقرر کردن است از جنسیت ذات پس تعریف آن تعیین از دو جهت
پذیرد و از دو جهت این معرفت - و تشکک تعریف است یعنی عام کردن است از جنسیت وصف پس تعیین را در ممل و در مالک
می پذیرد - و این منکر مرد است - و تخصیص تعیین است که عموم را بمقابل خود می آورد و از آن نمیکند آن تعیین - و تعریف
مالک است - و تعریف منکر ممل است از آنکه خواست او تعریف است و تعریف از دو جهت است - پس تعارض پیدا می شود و بر این تعمیم
و تعریف - و تعمیم که اصل از منکر است تعریف را یعنی بهر حال گرداند - و چون تخصیص منکر جاز است بجز او و عموم را

حد تعریف و تشکک و تخصیص
و مقصود تعریف معرف
و تخصیص معرف و منکر

[illegible][illegible]

لا شئ يجوز ان المنكر المحض بالاسم والحرف اذ
 هما كصفتين ثابتين في نفس ثابته لا نفى عن نفس ثابت
اصل ان معارض الثابت باول بها لا يعارضه
 لا الثابت لتقدمه على المعارض والا الثابت باطل
 وكيف بطلانه -

اصل ذکر کیفیت معارض
 اثبات +

اصل - ان نفياً بضد ثابت باطل شئ اذ لا يجري
 نفى بضد ثابت على ثابت فعدم والعدم لا يحكم باطل
 وبتخالفه شئ اى ثابت هر ما دل شئ اذ له الوجود
 فيحكم بتاويل هر ما لا يعارض ثابتاً فليتأمل في الضد و
 التخالف فيضيب ان شاء الله تعالى - **اصل** ان الامر طلب
 لترتيب اثر جائز امكان من ثبوت ذهني صالح له حاصل
 من ثبوت متقدم خارج معلوم شئ امر و ما مور

اصل ذکر کیفیت نفی
 بالعدم و التخالف

اصل ذکر کیفیت الامر

ترجمه و نفی منکره که باسم و حرف مخصوص یعنی خاص کرده شده است جائز نیست از آنکه آن اثر
 در ثابت بجز معروف بالذات اند - نیست نفی از نفس ثابت یعنی از نفس ثابت نفی نیاید - **اصل** هر آنچه
 معارض ثابت تاویل کرده شود با آنچه که آن ثابت را معارض نباشد نه ثابت تاویل کرده شود که او بر معارض
 تقدم و پیشی یافته است و نه ثابت باطل است و بطلان او چگونه می شود که از پیشتر ثابت آمد
اصل - هر آینه نفی که ضد ثابت است نفیش باطل است از آنکه آن نفی بر ثابت جاری
 نمی شود پس آن نفی عدم است و عدم حکم کرده نه شود پس باطل آمد - و نفی که بتخالف
 ثابت است ما ولی است از آنکه براسه او وجود است پس تاویل حکم کرده شود با آنچه که ثابت
 را معارض نباشد پس باید که در ضد و بتخالف فکر کنی و اگر خواست خدا تعالی است پس سبی
اصل - هر آینه امر طلب است برای ترتیب اثر جائز امكان یعنی آن اثر که ترتیب شد
 بر اثرات و در امكان بود - از ثبوت ذهنی که آن براسه ترتیب اثر صلاحیت دارد و آن از
 از ثبوت متقدم حاصل شده باشد - و این ثبوت که در خارج متقدم
 از ثبوت ذهنی است معلوم امر و ما مور باشد +

اصل کیفیت در تاویل معارض
 ثابت و نه ثابت بسبب طلب

اصل کیفیت نفی بنسبت نفی تخالف
 و بطلان نفی بنسبت عدم

اجرای حکم بعدم و اثبات نفی تخالف
 و امکان تاویل او بنا بر وجود او

و عدم معارضت ثبوت -

اصل کیفیت تقریباً هر تغییر
 بسبب وجود آن و این ظاهر و عدم اختیار
 جواز ما مور و امر و تحدید امر برین

موجود معارض و بر مخرج امکان بنا بر

طلب و ترتیب اثرات و ترتیب خطاب

براه تاویل - امر برای مجهول ثبوت متقدم و این که

نظر داشت - و امر بر ضد تاویل که در

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

سورہ بقرہ

حاصل من ثبوت متقدم خارج معلوم بشی ناه و منهی
 ممن در اهل المنع و یقصد و لا یجوز الجوز باختیار
 للمنهی و لا دلیل علی استعلاء المنع و عدم استعلاء ظاهر
 فمن هو لا یقصد تنبیه احتمالاً لا مکان القصد لا المنع
 فالتمی عن عین موجود معلوم و عن ممنوع امکان منعی و
 ترتب الغو و قصد ایضاً بشی ای ممنوع امکان قصد لغو
 ممکنه قد یأول تشریفاً بالخطاب و عن مجهول ثبوت متقدم
 خارج موجوداً او معدوماً متنع فالتمی به نظری + اصل
 ان الخلاف خلافه شی الضمیر الی الخلاف ای وجود غیر مثله
 و لیس بصدده فیقتضی وجوداً غیر مثله هر و لیس بعکسه
 فهو جدان فی حیل واحد +

اصل ذکر کیفیت الخلاف

ترجمه و از ثبوت متقدم حاصل شده باشد - و این ثبوت که در خارج متقدم از ثبوت نهی است معلوم نمی شود
 باشد یعنی آنکه منع کننده است و آنکه منع کرده شده است با دو انشعاب باشد پس این منع ترتیب از آن کسی است که او را
 منع آن الهیت داشته باشد و در یک قصدش بداند و این برای آنست یعنی نهی کرده شده جو از اختیار را جایز نماید
 یعنی نهی را بعد از آنکه نهی اختیار نیست و در جواز تعلیل و برای استعلاء منع یعنی بر غلبه آن و بر استعلاء نبودن آن از روی
 ظاهر و لکن ثابت نیست پس از آن کسیکه او منع ترتیب اثر را قصد نمیکند یا نهی تنبیه است برای قصد کردن بنا بر احتمال برای
 امکان قصد یعنی تنبیه از این احتمال است که ممکن است که قصد کند و باز نماید نهی در صورتی برای قصد کردن اگر نهی
 نهی برای منع است پس نهی از عین موجود معلوم و از ممنوع امکان که از روی منع و ترتیب است یعنی آنکه منع و ترتیب
 غیر ممکن و محال است لغو باشد و از ممنوع امکان قصد یعنی آنکه قصدش غیر ممکن و محال است نهی از روی لغو باشد اگر
 باشد در آن قصد گاه بنواویل کرده شود چنانچه با تن فرموده لکن آن قصد که ممنوع امکان است از روی تشریف خطاب
 گاه بر او تاویل کرده شود و نهی از مجهول ثبوت متقدم خارج که از راه موجود باشد یا معدوم متنع است یعنی تنبیه
 در خارج متقدم است و مجهول ای نهی که ثبوتش خواه از موجودش بود یا از معدومش نهی متنع است پس نهی آن
 نظری است + اصل بر اینست خلاف خلاف خلاف است یعنی وجودی که غیر مثل او باشد و شش نباشد و قصدش
 نباشد پس وجود در او غیر مثل خود و این خلاف خلاف است پس این بر روی خلاف در محل یافته شود

اصل کیفیت خلاف که از جودش و قصدش از نباشد
 که در مثل او باشد خلاف خلاف و در محل هر دو خلاف
 محال و اینست

[illegible]

۱۰۰

وَلَا يُمْكِنُ أَنْ يُقَالَ لَيْسَ لِلذَّهْنِ وَجُودٌ أَيْ وَجُودٌ مُسْتَقِلٌّ وَ
 أَنْ يُقَالَ لِلذَّهْنِ وَجُودٌ أَيْ وَجُودٌ غَيْرُ مُسْتَقِلٍّ فَإِنْ يُفْهَمُ
 كَذَا فَلَا نَزَاعَ وَالْأَقْوَلُ أَنْ يَطْلُبَ وَعِلْمُهُ مِنْ هَذَا أَنَّ
 الذَّهْنَ فِي حَالٍ مَعْلُومِيَّتِهِ خَارِجِيٍّ لَا لَهُ مَصْدَقٌ مُتَقَدِّمٌ
 لِمَا فِي عِلْمِهِ شَيْءٌ أَيْ لِلذَّهْنِ هُوَ مَصْدَقٌ مُتَقَدِّمٌ أَيْ عِلْمُ آخِرُهُ
 مَرَّةً لَا يَحْصُلُ الذَّهْنُ إِنْ كَانَ مَصْدَقٌ مُتَقَدِّمٌ مَعْدُومًا
 لَا مُتَأَخِّرًا **أصل** أَنَّ الوجودَ البدیّیَّ مَا تَحَقَّقَ وَجُودُهُ وَفَعَلًا
 حَسْمًا أَوْ غَيْرِهِ وَأَنْ لَمْ يُمْكِنْ غَيْرُ حَسْمٍ بَدَلِيًّا فَمَا أُطْلِقَ عَلَى
 اِسْتِزَاعِيٍّ مِنْهُ شَيْءٌ أَيْ قَوْلُهُمَا أَنَّ الْبَدِيَّیَّ مَا يَدْرِكُ بِنَفْسِهِ
 وَالنَّظَرِيَّ مَا يَدْرِكُ بِدَلَالَةِ فَحْسِيٍّ بَدِيَّیٍّ وَغَيْرِ حَسْمٍ نَظَرِيٍّ فَيَقُولُ
 الْحَكِيمُ إِنْ لَمْ تَنْظُرْ فِي تَعْرِيفِ النَّظَرِيَّ وَجَدْتَهُ بِعَرَضٍ دَلَالَتِيٍّ
 وَتَفَكَّرَ كَمَا قَالُوا تَوَقَّفَ ادْرَاكُهُ عَلَى دَلَالَةٍ وَتَفَكَّرَ فَقَطْ

اصل ذکر کیفیت الوجود
 البدیّی +

ترجمه و آری روشن است گفته شود که برای ذهنی وجودی نیست یعنی مستقل نیست و اینکه گفته شود
 ذهنی را وجودی است یعنی غیر مستقل پس اگر بچنین گفته شد فهمیده شود در و نرا می نیست و نه پس هر دو قو
 باطل اند و آری دانسته شد اینکه ذهنی در حال معلوم شدن خود خارجی است از آنکه این ذهنی مصادق متقدم
 است برای آنچه که در علم است که برای این علم آمده یعنی این علم آخر که برای ذهنی است این علم آخر ذهنی
 مصادق متقدم واقع شده و آری وجود ذهنی حاصل نیاید اگر مصادق متقدم معدوم باشد مصادق
 متاخر یعنی این وجود ذهنی برای حصول شیء خود موقوف بر مصادق متقدم است زیرا مصادق متاخر
 پس بر وجود مصادق متقدم حاصل نیاید بلکه در حصول شیء باو محتاج است لهذا در صورت معدوم شدن
 باشد و بر مصادق متاخره او را اختیاجی است و نه بر موقوف است + **اصل** هر آینه وجودی
 آنکه وجودش از روی واقع بطور حسی یا غیر حسی متحقق آمده و اگر غیر حسی بدیّی نباشد پس بر وجودش اثری
 که از غیر حسی است چه گفته و اطلاق کرده شود یعنی قول آنان اینکه بدیّی آنست که بنفس خود ادراک
 شده باشد و نظری آنکه بدالات ادراک شود پس حسی بدیّی است و غیر حسی نظری و میگوید
 حزن که تقریف نظری اگر تو نظری نظری را بعرض دالات و تفکر با بی موقوف بعارض شدن اینها او را بدیّی
 چنانچه گفته اند که ادراکش بدالات و تفکر موقوف آمده و پس

اصل کیفیت بدیّی
 مع تقریف تقسیم او
 و اقوال دیگر آن که گفته
 او است و نظر بر این
 مع دلائل +

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳

هذا التعريف بذاته ^{بشيء} اعم مما قال في المتن فاذا تحقق وجود
 ما هو بائناؤه خارجا من علم فواقع بوصفه فهو في الحال بدیهی
 بل قال ما قال ففيه نكتة ای ما هو بالانتزاع في علم حكما عقليا
 الى ان يتحقق انتزاعيته خارجة من علم نظري فاذا تحققت
 خارجة من علم فواقع بوصفها فهو في الحال بدیهی لان منشاء
 الثبوت للنظر هو الانتزاع الحال بين المنتزع والمنتزع منه
 لا وجود المنتزع المتحقق ولكن كما تحقق فتتحقق انتزاعيته
 خارجة من علم بمجمله به بدیهی و كذلك بنسبة و انباء
 مثل مثلا ان الملك مفهوم انتزاعي من جهتين من مالک و مملوك
 فالى وان لا يتحقق خارجا من علم نظري فاذا تحققت انتزاعيته
 خارجة من علم فهو في الحال بدیهی فمثال للنسبة والانتزاع
 والا نباء كلهما في الجهتين ومثلا ان فعلا لا نرما مفهوم انتزاعي
 من جهة من صفته وذات

فترجمه این است: تعریف وجود نظری که بذات اوست - بدانکه در این تعریف نظری که گفته شد این
 نگفت که چون وجودیکه او با انتزاع خود خارج از علم تحقق شد پس بوصف خود واقع آمد پس او فی الحال
 بدیهی است - لیکن گفت آنچه گفت که درون نکتة است یعنی آنچه که او با انتزاع است و در علم از روی حکم
 عقلي تا آنکه انتزاعیتش خارج از علم متحقق شود نظری است و چون خارج از علم متحقق شد پس
 بوصف خود واقع آمد پس او فی الحال اسے در این حال بدیهی است از آنکه منشاء ثبوت
 بر مبنای نظریه انتزاع است که در میان منتزع و منتزع منه حال است یعنی فرو و آئیده -
 نه وجود منتزع متحقق - و لیکن چون متحقق و ثابت شد پس ثبوت و تحقق انتزاعیتش خارج
 از علم متحقق خروج از علم او بدیهی گرداند - و همچنین اسے نسبت و انباء - مثلا آنکه ملک معنوم
 انتزاعی است از جهتین که از مالک و مملوک است پس تا آنکه او خارج از علم متحقق نیاید نظری است
 و چون انتزاعیتش خارج از علم متحقق شد پس او در این حال بدیهی است - و این مثال نسبت
 و انتزاع و انباء و بهر که درجهتین باشد - و مثلا آنکه فعل لازم که مفهوم انتزاعی از جهت است که از صفت و ذات

هو ان السجّيع النظري والبداهة شئ واحد اي ما هو بلا تنازع
في علمه تجوابه انما اذا كان النظري قبل البداهة فما استجهمها
هو على الاصل العلميات بدهيية في حدها

اصل - ان تعبير الخاج والذهني بوصفهما مع لحاظ العلم
بوجودهما اصل - ان تعبير البدهي والنظري
بوصفهما بالحاط وجودهما فقط ولو لا الجهولين

اصل - ان التجدد لا يوجد بوجود الذي وجود
الا بوجود الذي يتجدد مجازاً ^{مقتله ١٢} تشييز من تجدد
الذي مصدر لفعله اي تجدد او مجازاً هم مشابه
باجزاء مجازي لا حقيقيتاً تشييز من تجدد الذي

عناص

ترجمه اینجا این توهم پیدا اند که نظری و بداهت هر دو جمع آمده شی واحد برآمد یعنی نظری و بداهت
شی واحد است که جمع آوردن آن نیست یعنی آنچه که اجاباً متراع است و علم هرگاه که در علم نظری نماید و چون
خارج از علم شد بدیهی هستند پیش و احداً باعتبار محل نامش بود که فتنه در نه در خارج همان اند که در علم بود پس
باین پس است که چون نظری پیش از بداهت ثابت شد فما استجهم لهما یعنی نظری و بداهت هر دو
مضمون اینچه که او با متراع است جمع نیارود از آنکه نظری پیش از بداهت است و این پیشی پس
در میان هر دو قاری است - و این قاعده مسلم بر بنای اصل است که علمیات در حد خود همه بدیهی هستند

اصل - هر آینه تعبير خارج و ذهني بوصف خود ما بالحاط علم است بوجود هر دو یعنی
تعبیر خارج و ذهني بوصف این هر دو است مع لحاظ علم بوجود هر دو

اصل - هر آینه تعبير بدیهی و نظری بوصف خود ما بالحاط وجود هر دو است فقط
اگر چه هر دو مجهول نیند یعنی تعبير بدیهی و نظری بوصف همین هر دو است فقط بالحاط وجود
هر دو اگر چه مجهول هر دو نیستند و لحاظ علم درین هر دو در کار نیست

اصل - آینه تجدد یافته نشود بوجودی که یافته شد که بوجودی که متجدد میشود از روی تجدد مجازاً
وجودی که یافته شد سبب اتحاد مجازی - نه بوجودی که از راه تجدد حقیقی تجدد میشوند نه با آنکه از راه مجازی

اصل ذکر کیفیت تعبير الخاج و البدهي

اصل ذکر کیفیت تعبير البدهي و النظري

اصل ذکر کیفیت التجدد

اصل کیفیت تعبير خارجي و ذهني که بوصفشان شد
در این لحاظ علم است بوجودشان

اصل کیفیت تعبير بدیهی و نظری
که هم بوصف است و در اینها
لحاط وجود است فقط

اصل کیفیت تجدد
و غیره بمطابق دیگر

गद्यः शब्दः किञ्चित् शब्दः किञ्चित्

2000+

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

[illegible][illegible]

تاریخ ہندوستان

[illegible][illegible]

ای وجود الزمان بحال صرح بقاء تشخص حاصل نہ اندک علی
 الماہیۃ منہا ولا هو عین نفسہا بل تشخص هو لغین معیار
 من غیر اعتبار عرض بآئی وجہ من زیادتی علی الماہیۃ فلا
 یجدد معہا او عینیتہ بالماہیۃ فی تجدّد معہا ہر التجدّد
 بمثل فانی حق لا یعود فانی عن محل و آن لم یس
 ای ان لم یکن التجدّد بمثل فانی و هو یستلزم عدلاً سابقاً
 حقاً و کان عود الفانی عن المحل ہر بقاء غیر محتاج فی
 مستقر بمثل المحرور متعلق ثابت خبر المبتداء فجزاء
 الشرط ہر فنی جہۃ الموجود شرک افعال و فی جہۃ
 الموجد تعطل و ہذا باطل

ترجمہ وجود زمان حال از نیاست۔ و آنچالت مع بقا تشخص حاصل کہ از ماہیت
 است و اندر ماہیت است۔ و داین تشخص عین نفس ماہیت است یعنی حادث را در میان عین و نفس
 و لاحق کبری ہر و بجا دت آگہی محل آید حالتی است فرارکنندہ کہ گاہی اورا قرار نیست و ہمیں حالت وجود
 زمان حال است یا وجود آنچالت تشخص را باقی ماند و این تشخص عین نفس ماہیت نیست بلکہ زاید بر ماہیت
 است حالانکہ از ماہیت حاصل است۔ و این تشخص کہ او لغین معین است کہ معین از غیر اعتبار عرض ہیج
 و جہی آمدہ یعنی تشخص لغین معین است حالانکہ آن معین از غیر اعتبار عرض ہیج و جہی معین آمدہ
 است ای در لغت خود آل معین ہیج و جہی اعتبار عرض ندارد۔ این تشخص یا از زیارت است بر ماہیت
 پس با ماہیت متجدّد نشود از عینیت است با ماہیت پس با ماہیت متجدّد باید کہ تشخص کہ بمثل فانی است
 حق است نہ یعود فانی از محل یعنی تشخص بہ تشخص کہ کچھ شئی فانی یا شر حق است نہ اینکه تشخص یعود فانی یا شر
 بعد فاشان شرفانی خود کرد و تشخص یعود فانی شد این لغو است ہرگز راست نیاید و حق نباشد۔ و اگر
 تشخص بمثل فانی است حق نباشد حالانکہ او عدم سابق را مستلزم است و از پیش خواہد بلکہ عود فانی باشد از محل یعنی
 تشخص کہ از محل فانی شدہ عود کرد پس فانی از محل عود کرد در خصوص بقا و غیر محتاج ماہیت درستقر باشد یعنی در قرار گاہ
 ثابت آید کہ محتاج کسی نباشد۔ پس در جہت موجود یعنی مخلوق شرک افعال پذیر آید و در جہت ہر وجود یعنی فانی
 کہ از آردنہ مخلوق است تعطل و انما ید یعنی بیکار ماندن و این بقاے غیر محتاج درستقر باطل است

تقریف تشخص من فانی و

بقاے او و اقسام او

و تحقیق تشخص و تشخص فانی

و نفسی وجود و بقاے غیر

محتاج مع دلائل بسیطہ

چند اسماء و کنایات و بیانیات که در این کتاب آمده است، به شرح زیر است:

[illegible]

١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤
 ١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧
 ١٠٨
 ١٠٩
 ١١٠
 ١١١
 ١١٢
 ١١٣
 ١١٤
 ١١٥
 ١١٦
 ١١٧
 ١١٨
 ١١٩
 ١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠
 ٢٠١
 ٢٠٢
 ٢٠٣
 ٢٠٤
 ٢٠٥
 ٢٠٦
 ٢٠٧
 ٢٠٨
 ٢٠٩
 ٢١٠
 ٢١١
 ٢١٢
 ٢١٣
 ٢١٤
 ٢١٥
 ٢١٦
 ٢١٧
 ٢١٨
 ٢١٩
 ٢٢٠
 ٢٢١
 ٢٢٢
 ٢٢٣
 ٢٢٤
 ٢٢٥
 ٢٢٦
 ٢٢٧
 ٢٢٨
 ٢٢٩
 ٢٣٠
 ٢٣١
 ٢٣٢
 ٢٣٣
 ٢٣٤
 ٢٣٥
 ٢٣٦
 ٢٣٧
 ٢٣٨
 ٢٣٩
 ٢٤٠
 ٢٤١
 ٢٤٢
 ٢٤٣
 ٢٤٤
 ٢٤٥
 ٢٤٦
 ٢٤٧
 ٢٤٨
 ٢٤٩
 ٢٥٠
 ٢٥١
 ٢٥٢
 ٢٥٣
 ٢٥٤
 ٢٥٥
 ٢٥٦
 ٢٥٧
 ٢٥٨
 ٢٥٩
 ٢٦٠
 ٢٦١
 ٢٦٢
 ٢٦٣
 ٢٦٤
 ٢٦٥
 ٢٦٦
 ٢٦٧
 ٢٦٨
 ٢٦٩
 ٢٧٠
 ٢٧١
 ٢٧٢
 ٢٧٣
 ٢٧٤
 ٢٧٥
 ٢٧٦
 ٢٧٧
 ٢٧٨
 ٢٧٩
 ٢٨٠
 ٢٨١
 ٢٨٢
 ٢٨٣
 ٢٨٤
 ٢٨٥
 ٢٨٦
 ٢٨٧
 ٢٨٨
 ٢٨٩
 ٢٩٠
 ٢٩١
 ٢٩٢
 ٢٩٣
 ٢٩٤
 ٢٩٥
 ٢٩٦
 ٢٩٧
 ٢٩٨
 ٢٩٩
 ٣٠٠
 ٣٠١
 ٣٠٢
 ٣٠٣
 ٣٠٤
 ٣٠٥
 ٣٠٦
 ٣٠٧
 ٣٠٨
 ٣٠٩
 ٣١٠
 ٣١١
 ٣١٢
 ٣١٣
 ٣١٤
 ٣١٥
 ٣١٦
 ٣١٧
 ٣١٨
 ٣١٩
 ٣٢٠
 ٣٢١
 ٣٢٢
 ٣٢٣
 ٣٢٤
 ٣٢٥
 ٣٢٦
 ٣٢٧
 ٣٢٨
 ٣٢٩
 ٣٣٠
 ٣٣١
 ٣٣٢
 ٣٣٣
 ٣٣٤
 ٣٣٥
 ٣٣٦
 ٣٣٧
 ٣٣٨
 ٣٣٩
 ٣٤٠
 ٣٤١
 ٣٤٢
 ٣٤٣
 ٣٤٤
 ٣٤٥
 ٣٤٦
 ٣٤٧
 ٣٤٨
 ٣٤٩
 ٣٥٠
 ٣٥١
 ٣٥٢
 ٣٥٣
 ٣٥٤
 ٣٥٥
 ٣٥٦
 ٣٥٧
 ٣٥٨
 ٣٥٩
 ٣٦٠
 ٣٦١
 ٣٦٢
 ٣٦٣
 ٣٦٤
 ٣٦٥
 ٣٦٦
 ٣٦٧
 ٣٦٨
 ٣٦٩
 ٣٧٠
 ٣٧١
 ٣٧٢
 ٣٧٣
 ٣٧٤
 ٣٧٥
 ٣٧٦
 ٣٧٧
 ٣٧٨
 ٣٧٩
 ٣٨٠
 ٣٨١
 ٣٨٢
 ٣٨٣
 ٣٨٤
 ٣٨٥
 ٣٨٦
 ٣٨٧
 ٣٨٨
 ٣٨٩
 ٣٩٠
 ٣٩١
 ٣٩٢
 ٣٩٣
 ٣٩٤
 ٣٩٥
 ٣٩٦
 ٣٩٧
 ٣٩٨
 ٣٩٩
 ٤٠٠
 ٤٠١
 ٤٠٢
 ٤٠٣
 ٤٠٤
 ٤٠٥
 ٤٠٦
 ٤٠٧
 ٤٠٨
 ٤٠٩
 ٤١٠
 ٤١١
 ٤١٢
 ٤١٣
 ٤١٤
 ٤١٥
 ٤١٦
 ٤١٧
 ٤١٨
 ٤١٩
 ٤٢٠
 ٤٢١
 ٤٢٢
 ٤٢٣
 ٤٢٤
 ٤٢٥
 ٤٢٦
 ٤٢٧
 ٤٢٨
 ٤٢٩
 ٤٣٠
 ٤٣١
 ٤٣٢
 ٤٣٣
 ٤٣٤
 ٤٣٥
 ٤٣٦
 ٤٣٧
 ٤٣٨
 ٤٣٩
 ٤٤٠
 ٤٤١
 ٤٤٢
 ٤٤٣
 ٤٤٤
 ٤٤٥
 ٤٤٦
 ٤٤٧
 ٤٤٨
 ٤٤٩
 ٤٥٠
 ٤٥١
 ٤٥٢
 ٤٥٣
 ٤٥٤
 ٤٥٥
 ٤٥٦
 ٤٥٧
 ٤٥٨
 ٤٥٩
 ٤٦٠
 ٤٦١
 ٤٦٢
 ٤٦٣
 ٤٦٤
 ٤٦٥
 ٤٦٦
 ٤٦٧
 ٤٦٨
 ٤٦٩
 ٤٧٠
 ٤٧١

١٠٠

(V7)

۱۰۵

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or title, located at the bottom of the page.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

ॐ नमो भगवते वासुदेवाय
 श्रीमद्भगवद्गीता

لان التجدد واقع في نفس المتجدد لا من حيث انتقال من المكان والزمان والقيام فيها ولزم البقاء غير محتاج لعدم التجدد في نفسها و
 التجدد باطل **بش** ان تقرر انتقال المكان والزمان والقيام
 فيهما فالجديد الذي انما لا يقع الا في نفس المتجدد باطل **و** ليس
 المحل للحل **بش** ولو من ما قامت به او ما قامت فيه لان المحل
 متجدد وليس له محل اخر لقيام ما فني **و** ان العلم بالمعلوم
 في حده ان انتقال منه فعاد اليه فكيف في علم المعلوم الذي لا
 ينفك عنه **و** لو لا الجهل في حده من الانتقال الى العود **بش** و
 ان معطوف على ان مجرور اللام علة نفي عود فاني ومن الابتداء
 الانتقال والى لغاية العود **و** فالدهر موجود واقعا في زمان
 حال واقعا **بش** لان التجدد لا يقع الا في وجود واقعا في زمان حال

ترجمه از آنکه تجدد واقع است بنفس متجدد نه از حیث انتقال از مکان و زمان و نه از حیث قیام
 درین پردوست. و بقای غیر محتاج بسبب عدم تجدد و نفس بایست لازم آید. و تجدد باطل شود باینکه اگر
 انتقال مکان و زمان و قیام درین پردوست کرده شود پس تجددی که او جز این نیست که واقع نشود مگر بنفس
 متجدد باطل است. و در آن محل نیست اگر چه از ما قامت به یا از ما قامت فيه باشند
 از آنکه هر آینه محل متجدد است و برای او محل دیگر نیست بسبب قیام ما فنی یعنی محل تجدد
 را محلی دیگر نیست از آنکه قیام بجزی است که فانی شد در تجدد خود. این اول و دلیل از مصنف بر آن
 نفي عود فانی از محل. و بر آن نفي بقا در محل از محل که سابق در شرح عبارت عربی بدو اشارت
 فیه از الفاظ تعلیل نفي عود فانی الخ و در ترجمه هندسه اینجا او را با تمام رسانیده.

دلیل دوم نفي عود فانی و بقا
 غیر محتاج به وجود و باطل
 بر آن دهریه +

و دلیل دوم بطور عطف از اینجا در بیان آورد چنانچه گفت. و ازینکه هر آینه علم به معلوم در حد
 خود است اگر از او منتقل شده باز سوئی او عود کرد پس چگونه این انتقال و عود است در علم معلومی که از
 معلوم انفکاک نمی پذیرد یعنی جدائی نمی یابد اگر چه در حدی که از انتقال تا عود است جهل نیست
 پس این دهر است که موجود واقع است در زمان حال که واقع است او از آنکه تجدد واقع
 نمی شود مگر در موجود واقع در زمان حال +

مَا نَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ فَأَعْلَمَ أَنَّ النِّسْخَ يَتَنَاوَلُ بِخَيْرِ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا لَا شَيْءَ أَحْكَمُ تَنَاوُلَ هَرِ الْجَدِّ إِلَّا يَصِدُّ بِمِثْلِهَا فَقَطْ فَبَخَيْرِ مِنْهَا وَالْقَدِيرُ هُنَا يَدْفَعُ لِبَسِّ عَجَزٍ فِي خَلْقِ الْعُودِ شَيْءٌ يَتَخَلَّقُ بِلِبَسٍ هَرِ كَمَا قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَفَعَيْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لِبَسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ هَمْ يَرْجِعُ إِلَى مَشْخَصَاتٍ مَوْجُودَةٍ بَعْدَ فَا فِي وَفِي لِبَسٍ أَى التَّبَاسِ بِالْعَانِي بِجَدِّ مِثْلِهِ ذُنَا وَعَرَضًا أَوْ فِي لِبَاسٍ أُخْرٍ قَبْلُ لَتُرْفِي أَوْ هُمْ إِلَى الْكُفَّارِ وَفِي لِبَسٍ أَى فِي شَيْءٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ أَى خَلْقٍ يَوْمَ الْبَعْثِ قَبْلُ لَا ضَرَابَ عَلَى قَوْلِ الْعَرَبِ

ترجمہ مَا نَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (در سورہ بقرہ رکوع ۱۳) یعنی چون مآتی نسخ و موقوف کنیم یا اور فراموش گردانیم بہتر از او یا مثل او یا بر ہم برابریم یا انداختی کہ ہر آئینہ خدا تو بہتر بر ہم چیز قادر و بزرگ است۔ پس بدانکہ ہر آئینہ نسخ و مٹاؤں و مٹاؤں شود بخیرِ مِثْلِهَا أَوْ مِثْلَهَا را یعنی بہتر از او یا مثل او۔ نہ تجدید کردہ ہمگی و مٹاؤں نہیں شود مگر صادق شود فقط مِثْلِهَا را یعنی تجدید بمثل است و بس۔ و لفظ بَخَيْرِ مِنْهَا و لفظ قَدِيرٌ اینجا لبس عجز در خلق مجدد و رجوع را دفع و دور میکند یعنی التباس و شک عجز در خلق مجدد یعنی نو آمدہ کہ از عود و پیدای شد از بس ہر دو الفاظ دفع میشود چنانچہ فرمود خدا و سبحانہ (در سورہ ق رکوع ۱) أَفَعَيْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لِبَسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ یعنی آیا پس ماندہ شدیم یا فراموشی اول۔ انجین نیست۔ بلکہ ایشان از آفرینش نو در لبس یعنی شک افتادند۔ اینجا ضمیر ہم سوئی شخصاً و دیگر دو کہ بعد فانی موجود آمدہ۔ و مراد از فی لبس التباس است بقافی سبب تجدید بمثل او کہ از خود ذات و عرض است۔ یا مراد بہ فی لبس فی لباس آخر است یعنی در لباس دیگر است و لفظ بَلْ برائے ترقی است۔ حاصل اینکه ما ماندہ نشدیم از خلق اول بلکہ این شخصاً موجودہ کہ بعد فانی از خلق جدید ماندہ در لباس دیگر ماند۔ یا این شخصات موجودہ بعد فانی اول سبب تجدید بمثل خود و التباس و شک ماند بقافی کہ آیا فانی شدہ اند یا نہ۔ یا ضمیر ہم راجع کفار است۔ و بہ فی لبس مراد فی شایء یعنی خالق جدید است یعنی خلق یوم البعث۔ و بَلْ برائے ترقی است یعنی روگردانیدن از قول کفار۔ حاصل اینکه ما ماندہ نشدیم از خلق اول بلکہ کفار در شک و شبہ ماندہ اند از خلق

تفسیر مَا نَسَخَ مِنْ آيَةٍ

تفسیر آيَةٍ أَفَعَيْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ

[illegible][illegible]

۱۵۶

ॐ नमो भगवते वासुदेवाय ॥

[illegible]

ش لا نهما ان تغايرتا حقيقةً فالالاتحاد بينهما محالاً فكيف المتغاير
في حدهما يتحدان حقيقةً يارب الأجزاء بوصف جامع صر
حقيقة واحدة لا تقتضي التغاير والاتحاد في حدها فكيف هي دائرة
فيما به الامتياز وهو التغاير وفي ما به الاتحاد وهو في شيئين
يارب واما اشتراك العارضين فالعارضان اما بقيام حقيقي
واما بقيام مجازي على حقيقة او حقيقتين فيما منع اشتراك
الحقيقيين من منع الأجزاء ومن دونه ان يكن العارضان في
ماهية قديمة فلزم حدوها بتغيرهما عن حدهما فرضاً
باطلاً ^{بما} لان الاشتراك يغيرهما عن حدهما الذي يمتازان
به وهما لا يتغيران ^{اي عارضين} وان يكونا في ماهية حادثة ^{في زمان}
فانقضاء لا يمس لهما حتى يستجيلا وماترى مستجيلاً
ش كما في قوله تعالى

[illegible]

— یہاں سے لے کر —

[illegible][illegible]

وَعَلَى الْقَائِلِ أَنْ يَأْتِيَ عَلَيْهِمَا بَدَلِيلٌ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا. **اصل** - ان البرزخ فی المتغایرین تغایرهما فهو وصف مانع فی نفسه لا الثالث بینهما مستجمع بوصفهما والدلیل علیه لفظاً وجود المتغایرین ومعنا مفهومه وهذا برزخ حقیقی ولا یحتاج الی غیرهما للفرق والمعرفة وإن یکن ثالثاً بینهما مستجمعاً بوصفهما کقولهم فقولهم لا مستجمع المتغایرین فی وجه التغایر وهو مانع فلا یکن ان یكون عین الآخر مثل ای التغایر الاخر هم فلما کان التغایر بما هیة عینها فلا یکن عینها بوصف التغایر الاخر انتهى وإن یکن ثالثاً بینهما مستجمعاً بوصفهما علی وجه مجهول بقیامهما الحقیقی به او المجازی فالوجود مستجمع المتغایرین فی نفسه ومتغایر المتغایرین غیریة فلزم برزخ بینهما مستجمع لتغایرهما فكان التسلسل والدور.

ترجمه و بر گوینده است اینک بر قنای محل و استحکام هر دو دلیل آورد - و ان الظن لا یغنی من الحق شیئاً (در سوره بقره کو ۲۶) یعنی و هر آینه ظن از حق و راستی هیچ بیه نیاز نمیکند ای در بندی او را نکل کام نآید و هیچکس با **اصل** بر آنست برزخ و متغایرین تغایر هر دو متغایرین است و ال تغایر صقی است - مانع که نفس آن بر دو است و ثالث است در میان هر دو که وصف آن هر دو را مستجمع یعنی گرد آورده باشد - و دلیل بر و از روی لفظ وجود هر دو و غیر است و از روی معنی مفهوم او - و این برزخ حقیقی است و این برای فرق و معرفت سوی غیر آن هر دو واجب نباشد - و اگر این برزخ در میان هر دو ثالث باشد همچو قول شال مستجمع بوصف هر دو - پس قول شال آنکه در وجه تغایر این ثالث هر دو متغایر را مستجمع نیست که تغایر مانع است پس ممکن نیست که تغایر عین تغایر دیگر باشد - و هر گاه که تغایر با همیت عین با همیت باشد پس عینیت او بوصف تغایر دیگر ممکن نباشد یعنی وصفیکه همان تغایر است چون عین با همیت یکی باشد پس ممکن نباشد که عینیت با همیت وصف تغایر دیگر باشد ای چون تغایر عین با همیت باشد پس غیر از آنکه عینیت با همیت است که تغایر است و وصف تغایر دیگر گردان نیست - و اگر این برزخ در میان هر دو متغایر ثالث است مستجمع بوصف هر دو و وجه مجهول بقیام حقیقی هر دو و ثالث یا بقیام مجازی - پس این ثالث وجودی است که مستجمع متغایرین است و نفس خود و هم متغایر متغایرین است که هر دو

اصل ذکر کفیه
البرزخ

در سوره بقره کو ۲۶ و بر گوینده است اینک بر قنای محل و استحکام هر دو دلیل آورد - و ان الظن لا یغنی من الحق شیئاً (در سوره بقره کو ۲۶) یعنی و هر آینه ظن از حق و راستی هیچ بیه نیاز نمیکند ای در بندی او را نکل کام نآید و هیچکس با **اصل** بر آنست برزخ و متغایرین تغایر هر دو متغایرین است و ال تغایر صقی است - مانع که نفس آن بر دو است و ثالث است در میان هر دو که وصف آن هر دو را مستجمع یعنی گرد آورده باشد - و دلیل بر و از روی لفظ وجود هر دو و غیر است و از روی معنی مفهوم او - و این برزخ حقیقی است و این برای فرق و معرفت سوی غیر آن هر دو واجب نباشد - و اگر این برزخ در میان هر دو ثالث باشد همچو قول شال مستجمع بوصف هر دو - پس قول شال آنکه در وجه تغایر این ثالث هر دو متغایر را مستجمع نیست که تغایر مانع است پس ممکن نیست که تغایر عین تغایر دیگر باشد - و هر گاه که تغایر با همیت عین با همیت باشد پس عینیت او بوصف تغایر دیگر ممکن نباشد یعنی وصفیکه همان تغایر است چون عین با همیت یکی باشد پس ممکن نباشد که عینیت با همیت وصف تغایر دیگر باشد ای چون تغایر عین با همیت باشد پس غیر از آنکه عینیت با همیت است که تغایر است و وصف تغایر دیگر گردان نیست - و اگر این برزخ در میان هر دو متغایر ثالث است مستجمع بوصف هر دو و وجه مجهول بقیام حقیقی هر دو و ثالث یا بقیام مجازی - پس این ثالث وجودی است که مستجمع متغایرین است و نفس خود و هم متغایر متغایرین است که هر دو

تغایر بر آنست برزخ و متغایرین تغایر هر دو متغایرین است و ال تغایر صقی است - مانع که نفس آن بر دو است و ثالث است در میان هر دو که وصف آن هر دو را مستجمع یعنی گرد آورده باشد - و دلیل بر و از روی لفظ وجود هر دو و غیر است و از روی معنی مفهوم او - و این برزخ حقیقی است و این برای فرق و معرفت سوی غیر آن هر دو واجب نباشد - و اگر این برزخ در میان هر دو ثالث باشد همچو قول شال مستجمع بوصف هر دو - پس قول شال آنکه در وجه تغایر این ثالث هر دو متغایر را مستجمع نیست که تغایر مانع است پس ممکن نیست که تغایر عین تغایر دیگر باشد - و هر گاه که تغایر با همیت عین با همیت باشد پس عینیت او بوصف تغایر دیگر ممکن نباشد یعنی وصفیکه همان تغایر است چون عین با همیت یکی باشد پس ممکن نباشد که عینیت با همیت وصف تغایر دیگر باشد ای چون تغایر عین با همیت باشد پس غیر از آنکه عینیت با همیت است که تغایر است و وصف تغایر دیگر گردان نیست - و اگر این برزخ در میان هر دو متغایر ثالث است مستجمع بوصف هر دو و وجه مجهول بقیام حقیقی هر دو و ثالث یا بقیام مجازی - پس این ثالث وجودی است که مستجمع متغایرین است و نفس خود و هم متغایر متغایرین است که هر دو

و هو علم مستجمع مثال الطرفين فاما لان لا يتحدان فيما يتماثلان
 به الا بجانزا و ش المثال هو الواحد لا يوافق لمصدر ايتين
 متقدمين لعلم الا لمصدر اتي متقدم ومتاخر لصنع بتواتر
 مجازي بجامعية لا حقيقي بمانعية ولا يساويان في حد هبها و
 ان كانا ماهية واحدة فلزم الدوران بان الماهية ش الالف
 واللام للعهد الذهني صرحت ماخذ وجود الشبه فالشبه
 ش الالف واللام للعهد الذهني صرحت ماخذ وجودها
 ومثال الذي لصنع ليحتاج الى مثال الذي لعلم وفي المثال
 برزخ حقيقي كما ذكر ولطافة المقاصد في البحث لا يدرك الا
 اللطيف اصل ان المنع ليس بخصوصيته على تعميم مسلم
 في وجه الاشتراك لان الممنوع منه فكيف ش اي فكيف
 المنع على المسلم الا في وجه غير مشترك *

اصل ذكر كيفية المنع

ترجمه و او علم است متجمع مثال طرفین پس این هر دو مثال در آنچه که بدو شناخته شود
 هر دو متحد نشوند مگر مجازاً و این مثال واحد موافق نمیشود بر آن هر دو مصداق که برای علم هر دو متقدم
 اند مگر موافق آید بر آن مصداق متقدم و متاخر که برای صنع است بتواتر مجازی که بجامعیت است
 بتواتر حقیقی که بمانعیت هست و هر دو مصداق متقدم و متاخر در حد خود مساوی نباشند
 و اگر هر دو مصداق مذکوره ماهیت واحد باشند پس دور لازم آید باینطور که این ماهیت
 معهود ذهنی ماخذ وجودش شبه باشد و این شبه که برای معهود ذهنی است ماخذ وجود
 او باشد و ماخذ مثالی که بر آن صنع است بر آئینه محتاج سوئی مثالی شود که برای علم است
 و درین هر دو مثال برزخ حقیقی است چنانچه مذکور آمد و لطافت مقاصد که درین بحث
 است ادراک کننده مگر لطیف

اصل کیفیت برآئینه مسلم از تعمیم
 در وجه اشتراک

اصل برآئینه منع نیست بخصوصیتش بر تعمیم مسلم در وجه اشتراک که تعمیم مسلم است بر مسلم
 از خصوصیتش منع نیاید از آنکه ممنوع از و است که مسلم است یعنی مسلم آنست که منع از و
 ممنوع است مگر در وجه مشترک یعنی در وجهیکه اشتراک نباشد *

[illegible]

اصل ذکر شدہ شخصیت

والمستثنى شامل لقسمه لا الوجه الاستثناء فتناء ووجه
 الاستثناء بالاضداد للمعنى المذكور وتفسير المستثنى
 منه والمستثنى بالمتشابهات ضروريان وان لم يطل الاستثناء
 باهمل معناه فلا استثناء يفيد الحصر وتحقيق لما فيه من اثبات لا من نفي
 اذ ليس الحصر والتحقيق الا في موجود
 مثلاً جاء في زبدة العال
 الا عمرون الباهل
 وعكسه

ترجمه: مستثنی هر دو را تعلق دارند لیکن نه برابر و وجه استثناء یعنی تعلقی شال هر دو بر وجه استثناء
 نیامد پس تعبیر استثناء در فاعل و مفعول و در وصف شال باشد که قیام و وصف بفاعل فی
 باشد و با مفعول به و مجازاً نیز وجه استثناء و وصف آید و مستثنی استثنی است و در فاعل مفعول و در واکه
 در جمل باشد برای هر دو شال بر وجه استثناء و پس تفسیر وجه استثناء را برای معنی مذکور
 ضروری و تفسیر مستثنی منه و مستثنی استثنای است یعنی هر دو جمله استثناء متغایر یکدیگر باشند که
 در این متغایرت وجه استثناء را معنی خدا را اول ضروری باشد و مستثنی منه و مستثنی را در این متغایرت معنی خدا
 باشد که ضروری است و اگر چنین نباشد گفته شد در وجه متغایرت بالاضداد و بالاختلاف ضروری پس استثناء
 باطل شود و معین عمل گردد و این استثناء برای آنچه که در و از اثبات است حصر تحقیق را قائده در و در
 نفی است زیرا که حصر و تحقیق نیست مگر در موجود و پس استثناء در جمله مثبت هر کند و در تحقیق گردانند
 منفی را از آنکه همه و تحقیق در ثابت موجود آید در نفی که او غیر موجود است مثلاً جاء فی من باهل
 العالم الا عمرون الباهل یعنی زید که عالم است نردم آمد مگر عمر که جاهل است نیاورد و عکس این چنین
 جاء فی عمر الباهل الا زید که عالم است نردم نیاورد مگر زید که عالم است نیاورد
 است و استثناء را در صورت انفراد نسبتی استثنای متشابهات مثلاً جاء فی من باهل الباهل و در انفراد
 و انقطاع فیهین مذکور است و تفصیل چون در انقطاع مثلاً جاء فی القوم الا عمرون الباهل یعنی قوم نردم
 الا عمرون الباهل که در جنسیت قوم و کار انقطاع است که از جنس نیند و با هم فصل دارند و در انقطاع چون لا یملکون
 الشفاعة الا من اتى الله عند الموت و عمره اربعین یا خیار ندارد خواستن کس را مگر با اختیار دارد کسی که
 استوار گرفت از رحمت کند و عالمیان بیان که تفصیلش در تفسیر این آیه است اما چون از تفسیر این آیه که

ترجمه: مستثنی هر دو را تعلق دارند لیکن نه برابر و وجه استثناء یعنی تعلقی شال هر دو بر وجه استثناء
 نیامد پس تعبیر استثناء در فاعل و مفعول و در وصف شال باشد که قیام و وصف بفاعل فی
 باشد و با مفعول به و مجازاً نیز وجه استثناء و وصف آید و مستثنی استثنی است و در فاعل مفعول و در واکه
 در جمل باشد برای هر دو شال بر وجه استثناء و پس تفسیر وجه استثناء را برای معنی مذکور
 ضروری و تفسیر مستثنی منه و مستثنی استثنای است یعنی هر دو جمله استثناء متغایر یکدیگر باشند که
 در این متغایرت وجه استثناء را معنی خدا را اول ضروری باشد و مستثنی منه و مستثنی را در این متغایرت معنی خدا
 باشد که ضروری است و اگر چنین نباشد گفته شد در وجه متغایرت بالاضداد و بالاختلاف ضروری پس استثناء
 باطل شود و معین عمل گردد و این استثناء برای آنچه که در و از اثبات است حصر تحقیق را قائده در و در
 نفی است زیرا که حصر و تحقیق نیست مگر در موجود و پس استثناء در جمله مثبت هر کند و در تحقیق گردانند
 منفی را از آنکه همه و تحقیق در ثابت موجود آید در نفی که او غیر موجود است مثلاً جاء فی من باهل
 العالم الا عمرون الباهل یعنی زید که عالم است نردم آمد مگر عمر که جاهل است نیاورد و عکس این چنین
 جاء فی عمر الباهل الا زید که عالم است نردم نیاورد مگر زید که عالم است نیاورد
 است و استثناء را در صورت انفراد نسبتی استثنای متشابهات مثلاً جاء فی من باهل الباهل و در انفراد
 و انقطاع فیهین مذکور است و تفصیل چون در انقطاع مثلاً جاء فی القوم الا عمرون الباهل یعنی قوم نردم
 الا عمرون الباهل که در جنسیت قوم و کار انقطاع است که از جنس نیند و با هم فصل دارند و در انقطاع چون لا یملکون
 الشفاعة الا من اتى الله عند الموت و عمره اربعین یا خیار ندارد خواستن کس را مگر با اختیار دارد کسی که
 استوار گرفت از رحمت کند و عالمیان بیان که تفصیلش در تفسیر این آیه است اما چون از تفسیر این آیه که

[illegible]

۱۲۰

قلنا ان يتغاير المستدرك منه من المستدرك فيذكر وجود
الاستدراك والمستدرك والمستدرك منه وجوباً بعدد دلالة
عليه بنغايهم بش مثلاً جاء في زيد لكن عمر اذهب الى
خالد هو اول يتغاير بش المستدرك منه هو فقد يحذف
جوازاً فصاحة بوجود الدلالة عليه بتوحد شيئاً ما
جاء في زيد لكن ذهب الى عمرو ولكنه ذهب الى هو وقد
يحذف وجه الاستدراك العام بش الذي ما يستقيم
المعنى به هو في الجملة المستدرك وجوباً فصاحة وبلاغة
لتوسعه بش مثلاً ما زيد الا عالم هو وان كان تغاير وجه
الاستدراك بالضد للمعنى المذكور فله ان لم يتغاير المستدرك
منه من المستدرك

توضيح ليس ادراك مستدرك منه از مستدرك متغاير باشد و در بعض صورت واجب است که وجه
استدراک و مستدرك و مستدرك منه هر سه مذکور آید که بسبب تغايرت مثال دالات برین سه مانده
چون زید نزد آمد لکن عمرو سوئی خالد رفت - یا مستدرك منه متغایر نباشد و در بعض صورت جائز است که در
رومی فصاحت گاهی آن حذف کرده شود که بوجه یکسانگت و توحیدش دالات بر وجود است چون
زید نزد آمد لکن عمرو سوئی خالد رفت - اینجا وید که مستدرك منه است در جمله ثانی بوجه اتحاد محذوف
شد - و هم جائز است که ضمیر بجایش آورده مذکور گردد چون زید نزد آمد لکن او سوئی
عمرو رفت - و حضرت مصنف هر دو امثال مذکور را در عبارت شرح کتاب یکجا جمع آورده
بجمله فرمود مثلاً صاحباً فی زید لکن ذهب الى عمرو ولكنه ذهب اليه یعنی زید نزد آمد
ولیکن سوئی عمرو رفت ولیکن او رفت الخ - و گاهی وجه استدراک که عام باشد چنانکه معنی بدو است
آید و قیام برین در جمله مستدرك که از روی فصاحت و بلاغت واجب است که برای توضیح وجه استدراک
حذف گردد چون زید نیست مگر عالم اینجا وجه استدراک در جمله اولی مستدرك - و در جمله ثانی مستدرك منه
بر دو محذوف است یعنی مستدرك منه بوجه توحید - و وجه استدراک بسبب عموم معنی مستقیمه یا و که اصلش چنین است
یا زید عالم یعنی زید جاهل نیست لیکن زید عالم است - و اینجا در وجه استدراک تغاير بالجلالت است
و مستدرك و مستدرك منه متغایر و اگر تغاير وجه استدراک بر معنی مذکور باشد یعنی وجه استدراک زید و وجه

توضیح اینست که مستدرك منه از مستدرك متغایر باشد و در بعض صورت واجب است که وجه استدراک و مستدرك و مستدرك منه هر سه مذکور آید که بسبب تغايرت مثال دالات برین سه مانده چون زید نزد آمد لکن عمرو سوئی خالد رفت - یا مستدرك منه متغایر نباشد و در بعض صورت جائز است که در رومی فصاحت گاهی آن حذف کرده شود که بوجه یکسانگت و توحیدش دالات بر وجود است چون زید نزد آمد لکن عمرو سوئی خالد رفت - اینجا وید که مستدرك منه است در جمله ثانی بوجه اتحاد محذوف شد - و هم جائز است که ضمیر بجایش آورده مذکور گردد چون زید نزد آمد لکن او سوئی عمرو رفت - و حضرت مصنف هر دو امثال مذکور را در عبارت شرح کتاب یکجا جمع آورده بجمله فرمود مثلاً صاحباً فی زید لکن ذهب الى عمرو ولكنه ذهب اليه یعنی زید نزد آمد ولیکن سوئی عمرو رفت ولیکن او رفت الخ - و گاهی وجه استدراک که عام باشد چنانکه معنی بدو است آید و قیام برین در جمله مستدرك که از روی فصاحت و بلاغت واجب است که برای توضیح وجه استدراک حذف گردد چون زید نیست مگر عالم اینجا وجه استدراک در جمله اولی مستدرك - و در جمله ثانی مستدرك منه بر دو محذوف است یعنی مستدرك منه بوجه توحید - و وجه استدراک بسبب عموم معنی مستقیمه یا و که اصلش چنین است یا زید عالم یعنی زید جاهل نیست لیکن زید عالم است - و اینجا در وجه استدراک تغاير بالجلالت است و مستدرك و مستدرك منه متغایر و اگر تغاير وجه استدراک بر معنی مذکور باشد یعنی وجه استدراک زید و وجه

[illegible][illegible]

وان له يتغايرو وجهه الاستدراك للمعنى المذكور من جهة
الا استينافاً لمقصود آخر الذي يذكروا له يذكرون شراً وجهه
الاستدراك هو وجود الدلالة عليه بعدم التغاير
فصاحته جواراً مثلاً مثلاً لو شئت لضررتكم لكن
لا كما امكرو لو شئت لضررتكم لأن اذ فيكم زيدا
ما ضررتكم لا كما امكروا ان فيكم زيدا
اصل - ان في المفضل والمفضل عليه تغايراً
حقيقياً واتحاداً حجازياً مثلاً كما نريد اعلم من عمرو
هو قد يحذف المفضل عليه للتوسيع
مثلاً كما الله اكبره والا فبطلاً

توجيه - واگر استدرک برای معنی مذکور متغایر نیست پس مهمل است مگر بطور جمله استینافاً
یعنی جمله نو برای مضمود دیگر ذکر کرده شود و وجه استدراک در صورت جائز است که برائے
فصاحت نیاید که سبب متغایر نبودن و از منتهی حدش دلالت بر وجود است چون اگر خواستی
بر آئینه زومی شمارا لکن برای اکرام شما - و اگر خواستی البته زومی لکن برای آنکه زید در میان شما هست
یعنی من شمارا نیز و برای اکرام شما - و برای اینکه زید در میان شما هست - این آخر جمله مایه مستأنف
اند که در هر دو مثال مذکور به حدت وجه استدراک بنا بر نحو حدش بالا جمال آمده بود و با وجود تغایر
وجه استدراک هر دو جمله مستند بر بنا بر استیفاف بمقصد آخر رفع ایهالش نموده راست آورد
در نه ایهال ظاهر است اصل - هر آینه در مفضل و مفضل علیه یعنی فضیلت داده شده
و آنکه بر و فضیلت داده شود - تغایر حقیقی و اتحاد مجازی است چنانچه نماند اعلم من عمرو یعنی
زید از عمرو و انا قنات - پس زید و عمر که اول مفضل و دوم مفضل علیه است تغایر حقیقی و در
ظاهر است و در فضیلت باید که اتحاد مجازی است - و اگر مفضل علیه بنا بر توسع حذف کرده شود
چنانچه الله اکبر یعنی خدا از همه بزرگتر است - اینجا مفضل علیه محذوف شده توسع آورد - و در نه در
عدم تقرضی توسع ابطال هر دو باید یعنی مفضل و مفضل علیه چرا که مفهوم تفصیل که متوقف بر تقابل
است از حدت یکی تقابل نماند و توقف مفهوم تفصیل بر و پس نه مفضل باشد نه مفضل علیه -
و این درست نه آید مگر در گرفتن توسع در صورت حذف مفضل علیه +

اصل ذکر کیفیت المفضل و المفضل علیه

اصل کیفیت مفضل و مفضل علیه و اتحاد
باید که در ظاهر و باطن مفضل علیه +

سید محمد علی میرزا و سید محمد علی میرزا - (۱۳۰۰)

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

سید احمد علی

۱۰۰
 ۱۰۱

فضل ذکر کتبیتہ الکعبہ و انشا کہ یہ ہے

اصل **بأن الذات لا تبحث بنفسها** لمفهوميتها بالوجودان
 علما بالضرورة ألا يعوارضها فلا تتبع إلا يعوارضها وهكذا
 العوارض لا تتبع بنفسها إلا بما قامت به لا فلا تقوم إلا بما هيته
 والعرض على العرض ممنوع وإن اقترأ ماهية فالعرض مفقود وإن
 وجد فإقول - **اصل** أن التعميم لا يقع في الذات نفسها إلا
 في اختصاصها بوجه جائز نش **نش** هي ليست بضرورة فيجب
 سلبها مر أو واجبة نش هي كانت ضرورة فلا يجوز سلبها هم
اصل إن التبیین يقع من العوارض لا من الذات فمن
 عوارض جائز نش هي ليست بضرورة فيجب سلبها هم لرفع
 الألبام في وجه مخصوص ومن واجبة نش هي كانت ضرورة
 فلا يجوز سلبها من لرفع الجمل عن وجه مخصوص

رشد
سنته

اصل ذکر کیفیت التعمیم

اصل ذکر
کیفیت التبیین

ترجمه - **اصل** - هر آنکه ذات بنفس خود بحث نمیکرد و شود از آنکه مفهوم نیست یعنی ذات
 شدن و فهمیدن ذات وجودان است بطور علم ضروری از آنکه وجودان بعلم است پس ضروری است
 که ذات را بعلم دیدار مگر ذات بحث کرده شود بعوارض خود پس ذات تبع کرده نشود مگر بعوارض خود
 و چنین عوارض بنفس خود تابع و پیرو نمی شود مگر به ما قامت به یعنی چیزی که با و قائم اند از آنکه
 عوارض قیام نمی یابند مگر با هیت - و هر آنکه عرض بر عرض ممنوع است - و اگر با هیت اقرار کرده شود
 پس بر عرض مفقود و کم است - و اگر یافته شود پس انجیز است که ما میگوئیم یعنی ما هیت ۴

اصل کیفیت که از خود
بنفس خود بحث نیاید
مگر بعوارض من و لایق

اصل هر آنکه تعمیم در ذات واقع نمی شود نفس ذات مگر در اختصاص اول وجود
 جائز یعنی تعمیم در ذات نفس ذات واقع نگردد مگر این تعمیم در ذات واقع گردد در خاص شدن
 او از وجه جائز ۲ که نیستند ضروری پس سلبش جائز است یا از وجه واجبه آنکه ضروری
 هستند پس سلبش جائز نیست ۴

اصل کیفیت تعمیم که در ذات نفس
ذات واقع نگردد مگر این
اول وجه جائز یا واجبه
سلب و عدم سلب ۴

اصل هر آنکه تبیین بیان کردن از عوارض واقع شود از ذات پس یا واقع شود از عوارض جائز آنکه
 ضروری نیستند و سلبش جائز باشد این تبیین مذکور بر آنکه اینها یعنی برداشتن شک و پیچیدگی است در وجه
 از آنکه عرض واجبه آنکه ضروری هستند سلبش جائز باشد این تبیین از عوارض که بر آنکه جمل است از وجه مخصوص
 و وجه و تمایز در تبیین من و وجه
 واجبه است و وجه و وجه من

اصل کیفیت تبیین بیان کردن از عوارض واقع
شود از ذات خواه از عوارض جائز
بر آنکه اینها در وجه مخصوص یا
از واجبه بر آنکه جمل است از وجه مخصوص
و وجه و تمایز در تبیین من و وجه
واجبه است و وجه و وجه من

و از آنکه در این کتاب آمده است که هر کس که این کتاب را بخواند...

و از آنکه در این کتاب آمده است که هر کس که این کتاب را بخواند...

و از آنکه در این کتاب آمده است که هر کس که این کتاب را بخواند...

و از آنکه در این کتاب آمده است که هر کس که این کتاب را بخواند...

و از آنکه در این کتاب آمده است که هر کس که این کتاب را بخواند...

و از آنکه در این کتاب آمده است که هر کس که این کتاب را بخواند...

و از آنکه در این کتاب آمده است که هر کس که این کتاب را بخواند...

و از آنکه در این کتاب آمده است که هر کس که این کتاب را بخواند...

مکان مایہ مفہوم جزئیہ لہ موجود حکمیاً شی ای غیر
موجود متفرضاً بالوجود ہر غیر ضروری فی حدیہ تبعاً بوجود
مایہ مفہوم کل ان لم یکن امکان جواز وجود ہمتفا
وہو افراد حکمیۃ وآن کان مایہ مفہوم جزئیہ موجوداً
حقیقتاً ضروریاً فی حدیہ وہو افراد حقیقیۃ فکان مایہ
مفہوم کل موجوداً حکمیاً شی ای غیر موجود متفرضاً
بالوجود ہر غیر ضروری فی حدیہ تبعاً بوجود مایہ مفہوم جزئیہ
ان لم یکن امکان جواز وجود ہمتفا وہو واحد حکمی فان لم یکن
التبع لا متناع الوجود الحکمی فالتوقف شی الفاء لتقید المعنی
على التبع والتجزئ لشرط مقداری ای اذا لم یکن التبع بافتناع الوجود الحکمی
بطل بعضہما فلم یکن التوقف بینہما المتوقف علی وجودہما م بطل
مفہوم کل وجزئیہ لعدم وجود بعضہما لعدم التبع ولعدم وجوبہما لعدم التو

ترجمہ پس ایچہ کہ باو مفہوم جزئیہ است برای ایچہ کہ باو مفہوم کل است موجود حکمی غیر ضروری باشد
در حد خود بطور تبع بوجود ایچہ کہ مفہوم کل باو است از آنکہ موجود حکمی تبع باشد موجود حقیقی را۔ اگر امکان جواز
وجود موجود حکمی متنع نباشد و آن موجود حکمی افراد حکمیۃ است یعنی افراد اند غیر موجودی کہ بوجود فرض
کرده اند و اگر ایچہ کہ باو مفہوم جزئیہ است موجود حقیقی ضروری در حد خود باشد حالانکہ او افراد حقیقیۃ
از او مفہوم کل۔ پس ایچہ کہ باو مفہوم کل است موجود حکمی باشد یعنی غیر موجودی کہ بوجود فرض کرده
کہ غیر ضروری است در حد خود کہ حکمی است۔ بطور تبع بوجود ایچہ کہ مفہوم جزئیہ باو است
اگر امکان جواز وجود او متنع نباشد و آن موجود حکمی واحد حکمی است۔ پس اگر بنا بر امتناع وجود حکمی این
تبع کہ یکی را بر دیگری است نہ باشد بعضی ہر دو باطل گرد و پس توقفی کہ متوقف است بر وجود ہر دو
در میان ہر دو یکی را بر دیگری نہاید۔ و بدون توقف مفہوم کل و جزئیہ باطل گردد از آنکہ بسبب
عدم تبع۔ وجود بعض ہر دو مفہوم مفہوم عدم توقف وجود ہر دو مفہوم
شود۔ یعنی بسبب امتناع وجود حکمی متنع نہاید و از ال ہر دو بعض باطل شود پس این توقف کہ در بیان
ہر دو است کہ یکی بر دیگری متوقف است نہ باشد و بسبب نبودن این توقف وجود ہر دو مفہوم کل و جزئیہ

تذکرۃ الحق

اصل ذکر کیفیت
مفہوم جنس

اصل ان مفہوم جنس شش ثابت ہوا کہ حقیقیہ
شش ای لہا وجود واقع ہوتا ہے متقابلہ موصوف
بعینہ منطقہ توصفا عارضیا بوصف بمعنی مصداق
جعلی او اصلی مبنی علیہ لہا یکون اتحاد مجازی
بینہا فلا یفرق شش ای لا یثبت مفہوم جنس بفرق
واحد ہر فلا اتحاد المجازی شرط مثبت مفہوم جنس
فمغایرت مجازیہ فی افراد مجازیہ شش ای مآلہا وجود
واقع ہر لا تحقق افرادیت حقیقیہ فبطل مفہوم جنس حقیقیہ
الا مجازا فافراد الوصف المقیدۃ بافراد موصوفہ بہ توصفا
عارضیا موصوفہ توصفا ذاتیا جنس ایضا

ترجمہ اصل ہر آئینہ مفہوم جنس کہ ثابت است ہر افراد حقیقیہ یعنی افراد
کہ برای آنها وجود واقع است و آل افراد حقیقیہ متقابل یعنی متقابل ہمدگر باشند و توصوف
بمعینت منطقہ یا غیر منطقہ بطور توصیف عارضی بوصفی باشد یعنی اس موصوف شدہ افراد
بطور عارضی بوصفی باشد بمعنی مصدر جعلی یا اصلی است کہ بمعنی بآں افراد حقیقیہ کہی می شود اس
مفہوم جنس در میان افراد اتحادی مجازی باشد پس مفہوم جنس از فرد واحد ثابت نمی شود۔ مراد
آنکہ مفہوم جنس کہ ثابت ہر افراد حقیقیہ می باشد یعنی از آل افراد کہ وجود آنها واقع باشند از فرد واحد
او اتحادی بہت مجازی در میان ہمال افراد کہ آنها با ہم تقابل دارند و آنکہ بعینت منطقہ یا غیر منطقہ
بطور عارضی وصف شدہ موصوف بوصفی نہ کہ بمعنی مصدر جعلی آید یا اصلی کہ انبار و انگی برآں
مصدر ہر افراد حاصل شود۔ پس اس اتحاد مجازی شرط مثبت یعنی ثابت کنندہ آمد برای مفہوم
جنس۔ و مغایرت مجازیہ ہر افراد مجازیہ یعنی افرادیکہ آنها را وجود واقع نیست
افرادیت حقیقیہ متحقق و ثابت کنند پس مفہوم جنس حقیقتا باطل گردد کہ مجازا۔ و افراد
وصفیکہ مفید ہر فردی بہت کہ موصوف برآں وصف از راہ توصیف عارضی اند یعنی بطور
شدن عارضی آل افراد وصف مقید کہ موصوف از راہ توصیف ذاتی یعنی بطور وصف شش ذاتی انہم از جنس
انہم یعنی چنانکہ افراد بوصفی از راہ توصیف عارضی موصوف شدہ مفہوم جنس درمی یابند کہ اگر
بہمال افراد اس وصف مفیدہ مذکورہ از راہ توصیف ذاتی برآں موصوف شدہ نیز ہنس می باشند

اصل ذکر کیفیت
مفہوم جنس
بمعنی مصداق
جعلی او اصلی
مبنی علیہ لہا
یکون اتحاد
مجازی بینہا
فلا یفرق شش
ای لا یثبت
مفہوم جنس
بفرق واحد
ہر فلا اتحاد
المجازی شرط
مثبت مفہوم
جنس
فمغایرت
مجازیہ فی
افراد
مجازیہ شش
ای مآلہا
وجود واقع
ہر لا تحقق
افرادیت
حقیقیہ
فبطل
مفہوم
جنس
حقیقیہ
الا
مجازا
فافراد
الوصف
المقیدۃ
بافراد
موصوفہ
بہ
توصفا
عارضیا
موصوفہ
توصفا
ذاتیا
جنس
ایضا

وَأَنَّ كَانَ مُرَادًّا عَلَى صِفَةٍ ذَاتِيَّةٍ بَقِيَامٍ حَقِيقِيٍّ بِهَا حَصْلًا
لِمُنْشَأَنِهَا لَهُ فَبِالْمَاهِيَةِ عَرْضًا بِوَاسِطَةِ الصِّفَةِ الذَّاتِيَّةِ
فَهُوَ حَادِثٌ مِنْهَا شَيْءٌ كَمَا زَيْدٌ قَائِمٌ وَقَاعِدٌ فَلَا تَعْبُرُ صِفَتُهُ وَلَا
بَاهِيَتُهُ لِذَاتِيَّةٍ لَكِنْ تَغْيِيرُ قِيَامِهِ وَقَعُودُهُ قَائِمَانِ بَقِيَامٍ حَقِيقِيٍّ
بِصِفَتِهِ الذَّاتِيَّةِ أَصْلًا لِمُنْشَأَنِهَا لَهُمَا فَبِالْمَاهِيَةِ بِوَاسِطَةِ
صِفَتِهِ الذَّاتِيَّةِ عَرْضًا فَهِيَ مَا يَحْدُثُ مِنْهَا هِيَ هِيَ فَهِيَ هِيَ بَقِيَامٍ
مَجَازِيٍّ لَيْسَ بِصَوْرَةٍ لَهَا إِذَا هُوَ مَاهِيَةٌ أَوْ عَارِضٌ فَإِنْ كَانَ
مَاهِيَةً فَهِيَ قَائِمَةٌ بِنَفْسِهَا فِي مَعْنَاهَا شَيْءٌ أَيْ مَاهِيَةٌ
لَا عَارِضٌ هُوَ وَإِنْ كَانَ عَارِضًا فَلَهُ مَحَلٌّ قِيَامِهِ قَائِمٌ
بَقِيَامٍ مَجَازِيٍّ وَهُوَ مَاهِيَةٌ قَائِمَةٌ بِنَفْسِهَا فِي
مَعْنَاهَا فَهِيَ عَلَى سَبِيلِ بَقِيَامٍ حَقِيقِيٍّ بَيْنَهُمَا فِي
مَعْنَى هَيُولَى وَصُورَةٍ فَلَا عَلَى سَبِيلِ بَقِيَامٍ مَجَازِيٍّ

ترجمه و اگر آن عارض زاید بر صفت ذاتیه است بقیام حقیقی آن صفت بطور اصل بنا بر آنکه
برای عارض آن صفت منشأ واقع شده پس این عارض بواسطه صفت ذاتیه عارض ماهیت
آمده و او حادث است از هر دو یعنی از ماهیت و صفت ذاتیه او - چنانچه زید قائم و قاعد
است پس درین مثال متغیر نمی شود و صفت ذاتیه و نه ماهیت زید را ولیکن قیام و وقوع او متغیر
شده که بود و بقیام حقیقی بصفت ذاتیه بطور اصل قائم اند از آنکه این صفت ذاتیه برای هر دو
منشأ ظهور و جاسه نشو است پس بواسطه صفت ذاتیه با پیشش بطور عارض قائم اند -
پس بود و قیام و وقوع از هر دو یعنی از ماهیت و صفت ذاتیه حادث می شوند - پس آنچه که او
بقیام مجازی است نیست صورت برای او یعنی براسه ماهیت از آنکه او ماهیت است
یا عارض - پس اگر او ماهیت است پس او قائم است بنفس خود در معنای خود یعنی در معنای ماهیت است
و عارض - و اگر او عارض است پس براسه او است محل قیام که قائم بقیام مجازی است
و این محل ماهیت است قائم بنفس خود در معنای خود - پس هر دو یعنی عارض مع محل که ماهیت است بنا بر
نسبت بقیام حقیقی اند که در میان هر دو است معنی هیولی و صورت و نیستند بنا بر نسبت بقیام مجازی و در میان هر دو

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

اصول ذکر کیفیت الطلاق و التفتیه

۲۹ اصل

ان الاضافة لا تضم بين عام و خاص و عامين
 و لا بين موجود و معدوم و معدومين و لا بين موجودين
 خاصين فغليك تامل في البيان اصل انما الدلالة
 الى مدلولها قاطعة عن غيره فمتضمنة اخبار محتمل تصديق
 ش لا تكذيب هم فالصدق متضمن تسليم فحصل
 يقين ش هو علم يد يد اي واقع هو فقد يكون
 ش تامل هو علم اليقين باضافة الى مفعول وقد
 عين اليقين باضافة بيانية ش اي نفس اليقين هم
 وقد حق اليقين باضافة الى فاعل للمحصل اصل الحكم
 هو تعيين شيء يد و بين فاعل و مفعول فحكم كصدق
 باجمال مصدق هو لازم تفصيل وجود واحد في حد
 تفصيل مصدق لازم اجمال وجود متكرر في حده

۴۴ اصل ذكر كيفية الاضافة

۴۵ اصل ذكر كيفية الدلالة

۱۵ اصل ذكر كيفية الحكم

ترجمه - اصل بر آينده اصاف يعني نسبت درميان عام و خاص و درميان

و عام صحت نمي پذيرد و نه درميان موجود و معدوم و معدوم مگر درميان دو موجود
 كه هر دو خاص باشند پس در بين بيان بر تو تامل لازم است -

اصل

دالات همين است كه سوئي مدلول خود از غير او قاطع باشد يعني بر نه - پس
 اين دالات متضمن اخبار باشد يعني خبري از و حاصل آيد كه محتمل تصديق باشد نه تكذيب
 و تصديق متضمن تسليم است پس يقين حاصل آمد كه او علم بديهه است يعني واقع - و اين يقين
 كه هر علم اليقين باشد باضافت سوئي مفعول يعني در اجمال اصافت علم مصدر سوئي
 يقين مفعول بمعني يقين را و استنبه است - و گاهي عين اليقين باضافت بيان يعني
 نفس يقين - و گاهي حق اليقين باضافت سوئي فاعل بر او حاصل كنده يعني حاصل كنده يقين را
 يقين محقق شد - اصل حكم او يقين يعني مقرر كردن چيزي است كه دائر باشد درميان فاعل و

۴۶ اصل كيفية دالات و تصديق و تسليم و يقين و علم اليقين و عين اليقين و حق اليقين و معنى شان

۵۱ اصل

كيفية حكم تصديق و ايمان
 اجمال و تفصيل مع اجمال و تفصيل
 مصدق و وجود واحد و متكرر و
 واحد و متكرر و عكس او

مستول - پس حكم تصديق مع اجمال مصدق كه آن اجمال تصديق شده لازم تفصيل است در حد خود
 وجود واحد است - و تفصيل مصدق كه لازم اجمال است اين در حد خود وجود و متكرر است يعني بسيار شونده

تذکره فی توحید الله سبحانه و تعالی عما یصِفون و یُشَرِّحون

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تَحْمَدُ اللَّهَ وَتُسْتَعِينُهُ وَبُضْعَى عَلَى أَسْئَلِهِ مُحَمَّدٍ وَنَسْتَنْفَعُهُ
وَعَلَى آلِهِ وَاصْحَابِهِ وَاتَّبَاعِهِ أَجْمَعِينَ بِرَأْعِلِ الْقَوْلِ عَمَّنْ
يَهْدِينِ أَنَّ الْحَادِثَ يَقْتَضِي قَدِيمًا وَاحِدًا أَحَدًا مَوْجِدًا
بِضُرُورَةٍ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ فَالْحَادِثُ مَمْدُوحٌ وَالتَّوَافُقُ مُسْتَمْتَعٌ

تذکره فی توحید الله سبحانه
و تعالی عما یصِفون و یُشَرِّحون

متن کیفیت توحید

نتیجه تذکره کیفیت توحید خدا که پاکیزگی است او را برتری از آنچه که وصف میکند متن شرح و ترجمه
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ متن بتفصیل

تذکره فی توحید
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تا پیش کنیم خدای را و باری خواهیم از او و در دو خوانیم بر رسول او محمد صلعم و برو شفاعت خواهیم و بر آل او و پیروان او
بسم الله الرحمن الرحيم متن بتفصیل
پس اینها را در این کس است که مراد است میکند اینک هر آینه حادث بالضرور و تدریم و احداً متوحد را بخواند و در
پس اینها را در این کس است که مراد است میکند اینک هر آینه حادث بالضرور و تدریم و احداً متوحد را بخواند و در
باطل و حدوث حادث منقطع و هم و صورت نبودن قدیم یا وجود از هم متمایز در و زمان هم حادث او وجود و اینها را در
موجود ظاهر و پدید است پس چگونه ممکن شود و گوی قدیم و وحدت چگونه آید و ناچار باشد که این حادث قدیم موصوف بالضرور و مقتضی شود
و توافق متعین است یعنی اگر قدیم و احد متوحد نباشد و چند شرکای قدیم اتفاق آفریده توافق نموده است این توافقش بوجوه
منتهی آید یا بطوریکه آنهمه با هم موافقت دارند یا مخالفت و در وحدت موافقت جانرا باشد که ایشان بنا بر رفع معارضت توافق کرده
انرا که احتیاج برود اشتند یا معارضت قدرت نداشته اند اگر سبب رفع معارضت محتاج توافق آمدن این لزوم احتیاج
قدرت قدیم را باطل میکند چو قدرت قدیم باطل شد قدیم هم نماند پس توافقش چگونه آید و بنا بر عدم قدرت
بر معارضت عجز ایشان ظاهر است و این غیر قدرت قدیم و قدیم هر دو را باطل میکند و از ابطالان قدیم و قدیم ابطالان
توافق پیدا و در صورت مخالفت از آنکه توافق متخالفین در اینجا ایشان مخالفت نموده اند بوجه مخالفت شان توافق
با هم چگونه بند و همدار و همیکه ایشان مخالفت روا داشته اند توافق متخالفین ممکن است
پس توافق قدیم در هر دو صورت موافقت و مخالفت ممکن آمد و قدیم بجز واحد احد متوحد نیاید
و شرکت و کثرت در و ممنوع و توافق ممکن است

۱۰۰

[illegible]

۱۰۰

6. 10. 1954

ॐ नमो भगवते वासुदेवाय

کتابخانه عمومی

الحمد لله الذي هدانا لهذا

وَأَمَّا الْفُلُ فَأَنزَلْنَاهُ ذِي الْقُرْبَىٰ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمَ يَافَثَ ۚ

وَأَمَّا الْفُلُ فَأَنزَلْنَاهُ ذِكْرًا لِّعِبَادِنَا إِنَّهُ كَانَ كِسْفًا مِّنْ ثَمَرٍ

بن الحنفیة فی الفقه

॥ श्रीगणेशाय नमः ॥

فشرح الله
 اعلم انما علم توحيد قديم يتوقف على دالة الحوادث بنفسه
 اليه فقال هم ان الحوادث شئ اعلم ان معرفته حدوث
 وقد يتوقف بعد ما بين ح اي عدم سابق وعدم
 لاحق شئ فالحادث ما هو بين عدمين و العدم
 بالتغير بدائي فكيفية خلقه مجهولة والمادة له معدومة
 ولا يتجزئ بنفسه ح اي لا ينقسم شئ ولا يتغير ح اي لا
 يتركب شئ من بدو ووجوده من عدم ح سابق شئ الى
 فناءه الى اعلام ح لاحق شئ وجوبا و التجزئ بغيره لازم
 تركب والترک يقع في الاجسام لاني البساط

ترجمه - اکنون شرح او است یعنی ترجمه شرح مع متن وحاشیه و غیره تفصیل بزبان پارسی

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از آوردن حمد و صلوة و تسلیم بدانکه یقینی است که دانستن توحید قدیم بر دلالت حادث توقف یافته تا آنکه
 بنفس خود جانب قدیم دال نباشد فهم علم توحید محال باشد پس علم حادث مقدم باشد بر او دلالت
 لهذا حضرت امان حادث را مقدم فرمود و گفت ان الحوادث یعنی تحقیق این حادث بدانکه هر آینه
 معرفت حدوث و تقدم متوقف است بر بازمانده است که یکی از احوال عدم سابق باشد و دیگری لاحق - پس
 حادث آنست که در میان عدمین واقع شود - و عدم که اهل و آخر حادث است از تغییر حادث واقعی معلوم
 می شود که ظاهر است - و کیفیت آفرینش حادث مجهول است باینکه ابتدای خلق حادث از عدم واقع
 شده - و باده برای او معدوم از آنکه باده سبقت میجو اهر و عدم سابق از خلق است پس باده
 در عدم معدوم - و متوجهی است که حادث از ابتداء آفرینش خود از عدم سابق تا قیاس
 بعدم لاحق نتواند که بنفس خود جزو وجود شود و که منقسم باشد و نه بغيرش اجزا پذیرد که مرکب
 باشد - زیرا که بغير خود اجزا گرفتن ترکب را لازم گرداند - و ترکب در اجسام
 واقع شود نه در بساط

شرح متن مذکور که علم توحید
 بر دلالت حادث
 متوقف است و توقف
 حادث و خلق او
 مجهول و باده
 بغير خود
 نباشد و عدم سابق
 مع دلالت

توضیح شرح و حاشی مع
 ایراد متن بالتفصیل -

توقف علم توحید
 بر دلالت حادث

تقریف حادث و آنکه
 غیر ماده از عدم
 کیفیت مجهول آنکه
 و لا تجزئ بنفسه
 بغيره
 نمی توانست و عدم
 دالالت

فالكلام في تحقيق كيفية تجزئته بنفسه وبغيره فانها في
 مرتبة تشخيص زائد على ماهية لا في مرتبة تشخيص ماهية اذ هي
 سرية في فناءها كما يفهم ان في ذكر كيفية الاصول
 ذكر كيفية تجدد شئ حتى تمهل للتركب ففي حال التماس
 ماهية التي في مرتبة يدا وجودها غير متجزئة مطلقا
 بنفسه وبغيره شئ ولو جوده الى غيره محتاج كما قال
 سبحانه بديع السموات والارض والابديع من مخلوق
 المخلوق من غير مادة كما قال سبحانه امر خلقوا من غير
 شئ هو عدم اعلم ان الشئ يطلق على ماله وجود فغيره
 عدم فثبت خالق بوصف مانع وبوجوده بتخليق من
 عدم ما يمتنع

كيفية تجزئته بنفسه
 وبغيره

الاهم

تفسير آية امر خلقوا
 مع اختلاف معني غير شئ

ترجمه زير اين است در تحقيق كيفيت تجزئتي بنفسه وبغيره والبتة اين هر دو در مرتبه تشخيص هستند كه بايد
 بايست است نه در مرتبه تشخيص بايست زير كه بايست در مقام خود چنان سبك سيرا است كه براي تركب است
 نمي يابد چنانچه در ذكر كيفيت اصول باصل ذكر كيفيت تجدد مفهوم نمي شود پس در وقت تركب آن بايست كه
 در مرتبه يدا وجود خود است مطلقا غير تجزئتي است يعني جزو جزو پذير نيست زير نفس خود و نه بغيرش - ويرا
 وجود خود جانب بغيرش محتاج - زير كه هر چه از عدم بوجود آيد خود نيايد مگر با احتياج غير چنانچه فرموده است
 در سورة انعام ركوع ۳۱ - بديع السموات والارض يعني نژاد زنده آسمانها وزمين است - اينجا
 لفظ امر يعني زمين زمين سمع نفس هم دلالت بر كثرت از سموات ميكنند اگر جمع آمده خلاف فصاحت است
 وكلام الهي جل جلاله يعني بر كمال فصاحت و بلاغت است - و بديع كسي است كه آفريننده خلق را بغير ماده ايشان
 چنانچه فرموده سبحانه در سورة طه ركوع ۲ - امر خلقوا من غير شئ آيا آفريننده شده انا از غير شئ كه انا علم
 است چنانچه ايد انك شئ اطلاق كرده نشود و گفته شود بر چيزي كه دور وجود باشد پس غير او عدم باشد
 انكول ثابت شده بغير ماده از عدم آفريننده همان خالق است كه وصف مانع ملود و متوحد باشد
 زير كه از عدم بوجود آوردن سوائه خالق حقيقي ديگر بر محال است پس چنين خلق را فاعل متخص به
 متوحد بايد كه وصفش بغير ممنوع و براي غير مانع باشد و توحدش توسع را نه خواص را نه

در بيان كيفيت تجزئتي
 و بغيره

يعني بديع

تفسير آية امر خلقوا
 مع اختلاف معني غير شئ
 و تعريف شئ

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

تقریباً نصف چائے و ملائعہ

میقتضی ش لا احتیاج وجوده ص قداماً ش ای مثلاً هو ليس
 بین عدسین فکیفیه قدمه مجهولة و آنری بلا بدلیت و آیدی بلا
 نهایت و ليس له مواد ولا یحتاج لوجوده الی غیره و لا یختم به
 واحداً ش هو یتمصف بصفات لها زائدۀ علی ذات بقیۀ
 منها الخائزها بنفسها هنا فکانها محدث و لا یقابلہ عدد و هو
 واسطۀ احداث لها علیته ح اللام الجارة لعلۀ والضمیر
 المضاف الیه الی واحد ش لفظاً ح تمیز من الفاعلیة
 ای بناء علی لفظ فاعل الذی یستعمل لحدوث فعل فهدا
 دلیل علی معنی کانها محدث ش ومعنا ح معطوفه ای
 بناء علی معنی فاعل الذی یحتاج الی شبه مفعول

ترجمہ یقتضی قداماً میخوابد قدیم را یعنی اقتضای حادث برائی قدیم بنا بر احتیاج وجود است
 و قدیم است کہ در میان عدسین بنا شد پس کیفیت قدم او مجهول است - و آنری است بی بدایت از آنکہ
 حد برایت میز است از عدم سابق - و آیدی است بی نهایت از آنکہ حد نهایت میز است از عدم لاحق - و
 نیست برای او اودادۀ چه عدم مادی نتواند کرد و وجودی باشد که وجودی نام نہادہ شود حالانکہ او الخالی و
 الوجود است - و احتیاج ندارد بر کسی وجود خود جانب غیر خود - و نہ متحد می شود بغیر خود چه اتحاد
 ششیں ممکن است فلکیک اتحاد الحادث بالفقدیم الجمع الصدیرین یعنی اتحاد حادث با قدیم با
 منع اجتماع فندین چگونه صورت بندد - بناء علیہ فرمود و احداً یعنی آن قدیم کہ مطلوب حادث است
 و احداً است - و او موصوف است بصفات کہ برای آنها بر ذات ازال صفات زیادت باشد کہ از ذات غیر
 دارند چه غیر نیست بصفات متمايز است پس گویا این صفات حدوث یافته حالانکہ این حدوث زیادت
 می باشد - و او را عدد مقابل باشد یعنی ثانی و غیره - و او واسطۀ احداث است بنا بر فاعلیت خود از رو
 لفظ معنی - چه در لفظ لفاعلیتہ لام جارہ بر جر علت آمد - و تمیز لاحقہ بمقتضای راجع بر اثر واحد و لفظاً کہ شرح
 است تمیز از فاعلیت - یعنی صفت واحد واسطۀ احداث است بر بنا بر لفظ فاعل کہ مستعمل میشود بر امری
 فعل - پس این دلیل است بر این معنی کہ گویا آنها حادث می شوند - و لفظ معنای معطوف است از لفظاً
 مذکور یعنی صفت واحد واسطۀ احداث است ہم بر بنا بر معنی فاعل کہ محتاج بجانب شبه مفعول می شود

وتمت هذه الرسالة في شهر ربيع الثاني سنة ١٢٨٠ هـ

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰

پیشانی و صورت و تن و اندام است و اینها را
و اندام است و اینها را و اندام است و اینها را

نشد و معنای معطوفه ای بنیان علی معنی احدیه فیها
 لیس تمایز صفات بلزومها بعیدیتو فلا یحصل شبهه لصنع
 من ذات فلا تكون واسطه احداث هر متوحدا نش
 هو تلزمه وحده فی وجوده فلیس بمتعدد هر ضروری
 نش متعلق بفعل یقتضی هر وان لم یکن نش
 التواو حالیه فحال من قدیم او للعطف علی الحمله
 وان شرطیه و کم یکن تامه و الضمیر المستتر
 الی قدیم واحد واحد متوحد فاعله او ناقصه
 فوجود اخبره محدوف و فالحادث ممنوع نش
 فهذا الحادث بعدم القدیم او بتنازع فیہ لعدم وحدت
 ممنوع الوجود و انما هو بدیهی و التوافق ممنوع

متوحد و در خود خود
 لزوم وحدت دارد

ترجمه و تلفظ معنای اینجا معطوف بر لفظ مذکور است که تمیز از لزوم است یعنی بر بنای معنی احدیت
 که در تمایز صفات نیست بسبب لزوم صفات که بعیدیت است. پس برای صنع شبه از ذات فاعله نشود
 که او خود صفت مشبه بذات است پس واسطه احداث نخواهد شد. متوحد و نیز صفت متوحد قدیم را ضروری
 و او نیست که وحدت و یکسانی در وجود او لازمی نبود پس قدر در و نگنجید بصرفه و این متعلق بفعل
 یقتضی است که خبر حادث است یعنی ناجاری خواهد. از آنکه حادث را بجانب قدیم که واحد احد و متوحد
 ضرورتاً احتیاج است. و اگر نگردد آن قدیم که واحد احد و متوحد است اگر آن قدیم موجود نیست اینجا و او حالیه است
 که از قدیم حال است و برای عطف بر جمله و آن شرطیه بنا بر استدلال قدیم از حادث. و لم یکن فعل تام که
 فاعله ضمیر مستتر است راجع جانب قدیم و واحد احد متوحد یا فعل ناقص که موجود آخرش محذوف است
 فالحادث محذوف پس راجع این حادث ممنوع بود یعنی اگر آن قدیم و واحد احد متوحد است بنا شد پس
 وجود این حادث بسبب عدم قدیم یا بوجه تنازع در و یعنی در قدیمین متمنعین که در احداث حادث بنا
 عدم وحدت لازمی است ممنوع خواهد شد حال آنکه حادث را بالبداهت ایست با لواقعی موجود است
 و التوافق ممنوع و توافق ممنوع است

متوحد بود و خود از خود
 دارد و بعد در انشای

تشریف تہذیبی مع باطنی -

مکتبہ اچینہ پتہ لاہور
- پتہ لاہور

تقریباً تمام حلقہ

ما دلیل علی المتوافقین شی لانّ لیس اشتراک فی نفس نسبة قیام و لو حقیقتاً او مجازاً و لیس الوجود مشترکاً فی نسبتین لقیامه و لا یتحقق وجود الوجود محقق بین نسبة اخرى و ان تفرض خالق فرداً لكل فرد و هم لا یعارضون فی خلق علی وجه مفارقة نسبة قیام فاحتیاج رفع معارضة ظاهر و لا دلیل علی المتوافقین الا علی واحد - هو المتوحد لیس بمتعدد شی الی و او کالاولی و الجواب عن التثلیث ای المتوحد لا یقبل التثلیث عدداً و اعلم انّ حدثاً فی کثرت و عکسها فنعناها اما انّ حدثاً فی نفس کثرت ای فی نفس کثرت و عکسها ای انّ کثرتاً فی نفس و حدیث شی فباطل و اما انّ حدثاً فی کثرت ای فی نفس کل فرد من الافراد تقتضیهم فجوک عکسها

ترجمه ما دلیل علی المتوافقین - دلیل بر متوافقین نیست از آنکه در نفس نسبت قیام خواه حقیقتاً باشد یا مجازاً اشتراک نیست ورنه وجودی میان دو نسبت برای قیام خود مشترک باشد و نه وجودی برائے وجود که محقق شد از نسبت دیگر ثابت گردد - و اگر فرض کرده شود که برای هر فرد خالق علی وجه هست و ایشان با هم در دافینش معارض نمیدهند چرا که نسبت قیام هر فرد جداگانه آمده در احوال احتیاج رفع معارضة ظاهر چنانچه بر بطلان قدرت قدیم و قدم و توافق از لزوم احتیاج رفع معارضة مذکور شد پس بر متوافقین هیچ دلیلی دانسته نشود مگر بر واحد و این فرض واقعی باطل است هیچ نوع پسندیدگی و پندیرائی را نشانید و المتوحد لیس بمتعدد - و متعدد متعدد نیست - این دو هم بنا بر عطف بر جمله است - و این جمله جواب از تثلیث هست یعنی متوحد بطوریکه در جز و جزو نمی تواند و تجسّری نمی پذیرد و بدانکه هر آینه وحدت در کثرت و کثرت در وحدت پس مراد از ال یا وحدت در نفس کثرت و کثرت در نفس وحدت است و ال باطل است - قیام مراد از وحدت در کثرت اینک وحدت در نفس هر فرد از افراد است که کثرت آنها را میخواهد پس حق است نه عکس او

اشتراک در نفس نسبت قیام
نیاید و خود در نسبتین برای
قیام مشترک نیاید و نه وجود
برائے وجودی ثابت شود
که نسبت دیگر ثابت آید

حقیقتی است و وحدت در کثرت و عکس آن

اشتراک در نفس نسبت قیام
نیست - و نه در نسبتین برای
قیام وجود مشترک باشد
و نه وجود برای وجودی
ثابت گردد که بر نسبت
ثابت آمده

تحقیق معنی وحدت
در کثرت و عکس آن

۴۰۰

[illegible][illegible]

تحقیق معنی

وَأَعْلَمُ أَنَّ الْمَثْلَ يَقْتَضِي اتِّحَادًا وَتَغَايُرًا وَلَكِنَّ التَّغَايُرَ حَقِيقِيًّا
وَالِاتِّحَادَ مَجَازِيًّا فَإِنْ فَقَدَ أَحَدُ الْوَجْهَيْنِ بَطَلَ الْمَثْلُ
فَقَيْدٌ وَالْكَدْبُ بَعْضُ وَصْفِهِ لِأَنَّ الْإِتِّحَادَ أَقْوَى فِي وَجْهِ
التَّثْبِيهِ وَالْجَمْعُ لِأَنَّهُ وَجْهُ تَشْبِيهِ فِي الْمَثْلِ وَهُوَ مَقْصُودُ
وَالضَّمِيرُ فِيهِمَا إِلَى الْقَدِيمِ **وَاللَّهُمَّ اللَّهُ وَاحِدٌ**
شِ الْوَاوُ حَالِيَةٌ عَنْ مَقُولَةِ الْقَوْلِ أَوْ كَالْأَوَّلَى فَمَا ثَبَتَ
بَعْدَ الرَّدِّ بِالْحَقِيقِ **إِنَّمَا اللَّهُ** وَتَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ
شِ هَذَا تَخْفِيفُ الْكَلَامِ عَلَى سَبِيلِ الْمَجَاوِزَةِ أَيْ سَبَّحْتَ سُبْحَانَ
وَالْوَاوُ حَالِيَةٌ وَاجْمَلَةُ الْفَعْلِيَّةِ حَالٌ عَنْ ضَمِيرٍ لِحَقِّ فِي سُبْحَانَ
وَضَمِيرٌ مُسْتَرٌّ فِي يَصِفُونَ عَامٌّ إِلَى مَعْنَى ذَهَبِي -

ترتیب لفظ سبوحانہ

اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَرَحْمَةُ وَ عَلَى الْوَارِثَةِ كَمَا
يُحِبُّهُ وَتَرْضَاهُ وَشَفَعَهُ فِينَا وَتَرْجَحْنَا بِهِ -

تحدید معنی

ترجمہ لہذا ہے کہ مثلاً اتحاد و تغایر را می خواہد لیکن باید کہ تغایر حقیقی باشد و اتحاد
مجازی - پس اگر کسی ازین دو وجه فقداں باید مثل باطل گردد پس قید و تاکید و صفت بمثل
ازین سبب آمد کہ وصف اتحاد در وجه تثبیت و جمع قوی تر است زیرا کہ در مثل همین تشبیه
واقع شد و همین مقصود است - و ضمیر در تثبیت و جمع جانب قدیم است - **وَاللَّهُمَّ اللَّهُ**
وَاحِدٌ - حال آنکہ این لفظی است کہ اسدالہ واحد است - این واو حالیہ است از مقولہ قول
یا مثل سابق عطف است - پس آنچه ثابت شد بعد از تحقیق همین است کہ **اللَّهُمَّ** است **إِلَهُ**
وَاحِدٌ و نجوید یکتا و کسی دیگر معبودیت و پرستش را نہ سبزو - **سُبْحَانَكَ وَتَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ**
برای ستودم و اورا چنانکہ پاک است حال آنکہ او برتر است از آنچه کہ وصف میکنند در توصیفش یا آنچه میگویند
وصف میکنند بوصف محدود - این تخفیف کلام در سبوحانہ بر سبیل مجاوزہ است کہ از سبوحانہ
سبوحانہ آمده - پس این واو حالیہ است کہ بعرض جمله فعلیہ حال ماقع شدہ از ضمیر لاحقہ کہ در
سبوحانہ آمده - و ضمیر مستتر در یصفون عام است کہ سو می معبود ذہنی است - **اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ**
وَسَلَامٌ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَرَحْمَةُ وَ عَلَى الْوَارِثَةِ كَمَا يُحِبُّهُ وَتَرْضَاهُ وَشَفَعَهُ فِينَا وَتَرْجَحْنَا بِهِ

ترتیب لفظ سبوحانہ

ترتیب لفظ سبوحانہ

وَأَنَّ مَفْهُومَ كُلِّ مَتَوَقَّفٍ عَلَى مَفْهُومٍ جُزْئِيٍّ لَهُ فَإِنْ
 كَانَ مِثْلَهُ مَفْهُومٌ كُلِّ مَوْجُودٍ أَحَقِّقًا ضَرُورِيًّا
 فِي حَدِّهِ وَهُوَ وَاحِدٌ حَقِيقِيٌّ فَكَانَ مِثْلَهُ مَفْهُومٌ
 جُزْئِيٍّ لَهُ مَوْجُودٌ أَحْكَمِيًّا غَيْرَ ضَرُورِيٍّ فِي حَدِّهِ تَبَعًا
 بِوُجُودِ مِثْلِهِ مَفْهُومٌ كُلِّ إِنْ لَمْ يَكُنْ امْكَانُ جَوَائِزِ
 وَجُودِهِ هَمْتَعًا وَهُوَ أَفْرَادٌ حَكْمِيَّةٌ وَمَفْهُومٌ جُزْئِيٍّ
 لَا يَتَحَقَّقُ إِلَّا بِمُقَابَلَةِ مِثْلِهِ وَهُوَ جُزْئِيٌّ فَلَا يَحْصِلُ إِلَّا بِأَفْرَادٍ

تحقیق مفہوم کل
 وجہ و ہر صحت
 است

بجای تحقیق مفہوم
 کل وجہ و ہر صحت
 و کسی وجہ و ہر صحت
 و ہر صحت

ترجمہ و آیتہ اینکہ مفہوم کل متوقف است بر مفہوم جز و کہ برای کل است پس آن چیز کہ مفہوم
 کل است اگر حقیقتاً موجود باشد کہ ضروری است در حد خود و او واحد حقیقی است پس آن چیز کہ مفہوم
 جز است برای او حکماً موجود شود کہ غیر ضروری است در حد خود بسبب تبع وجود آن چیز کہ بدو مفہوم کل
 است بشرطیکہ امکان جواز وجودش ممکن نباشد و او افراد حکمی است - و از اینجا معلوم شد کہ مفہوم
 کل بے مفہوم جز متواتر است ہر کہ ہم ہر واحد دیگر متوقف آمد - اگر کسی موجود حقیقی باشد دیگر برای
 ہم آن بنا بر توقف ہم کی دیگر مبعاً موجود حکمی خواہد شد یعنی وجود فرعی پیدا شدہ موجود اصلی و آنچہ وجود
 حقیقی باشد در حد خود ضروری باشد کہ ہم واحد حقیقی است و آنچہ موجود حکمی باشد در حد خود غیر ضروری
 باشد چرکہ آن بر تبع موجود حقیقی ضروری بنا بر توقف ہم فرعی پیدا شدہ آمد لہذا بطوریکہ افراد فرعی تذکرہ
 شود پس آن افراد حکمی باشد بشرطیکہ امکان جواز وجودش ممکن نباشد بسبب منقطع وجود افراد حکمی مفہوم
 تبع بر نیاید و از نبودن تبع مفہوم وجودی ازال ہر دو یعنی کل و جز حاصل نہ شود - چوں کہ ازال ہر دو نہ شد
 بود عدم توقف با حق شود حالانکہ ہم ہر یک ازال دیگر متوقف بود پس تا محالہ عدم ہر دو پیدا آید و از یہا
 صورت مفہوم کل و جز باطل گردد یعنی از عدم تبع و عدم وجود یک ازال ہر دو و از عدم توقف عدم وجود ہر دو
 الحاصل مفہوم کل و جز ہر دو باطل شود - دیگر آنکہ مفہوم جز بغير مقابلہ منکسر کہ ال ہم جز باشد تحقق نشود
 و این مفہوم حاصل نیاید گر افراد - و نیز کہ جز را بے مفہوم خود اگر چہ احتیاج مفہوم کل است یا بہر تیش
 بغير مقابلہ جز دیگر منکسر باشد ثابت نشود پس محالہ افراد را خواہد و بغير تحقیق افراد مفہوم جز حاصل
 نہ گردد - و چونکہ مفہوم کل ازال ہر دو دیگر متوقف است پس در وجہیکہ آنچه از وجہ مفہوم میشود چوں
 موجود حقیقی باشد مفہوم کل وجود حکمی گیر دو علی ہذا عکس آن بنا برین ہر یک ازال ہر دو و نتیجہ وجود حکمی
 حاصل است - و از توقف یکہ دیگر افراد ہم متحقق است +

جزر مقابل شل شود
 می خواہد و مقتضی ما واد

فَلَا تَنْتَبِذْ دَلَالَهٗ إِلَيْهِمْ إِلَّا عَلَىٰ وَاحِدٍ كَمَا قَالَ سُبْحَانَهُ
 فِي سُورَةِ الْأَنْبِيَاءِ ٢ رُكُوعٌ ۚ وَكَوْكَانَ فِيهِمَا الْيَمَّةُ الْأُخْرَىٰ
 اللَّهُ لَفَسَدَتَا هُ فَيَا مُنْتَبِذٌ وَجُودِ الْأَفْرَادِ حَقِيقَتًا وَحُكْمًا الَّذِي
 حَصَلَتْ بِهِ الْأَجْزَاءُ فَالْتَوْقُفُ شَيْءٌ الْفَاءُ يُقِيدُ لِلْعَطْفِ
 عَلَى الْأَجْزَاءِ وَالْجُزْأِ لَشَرْطِ مَقْدَارِهَا إِذَا حَصَلَتْ بِهِ
 الْأَجْزَاءُ فَحَصَلَ التَّوَقُّفُ الَّذِي لِمَفْهُومِ كُلِّ عَلَى
 مَفْهُومِ جُزْأٍ لَهُ وَلِعَكْسِهِ حَ أَيَّ مَفْهُومِ جُزْأٍ عَلَى مَفْهُومِ كُلِّ
 لَهُ مَرَبُطٌ مَفْهُومُ كُلِّ وَجُزْأٍ

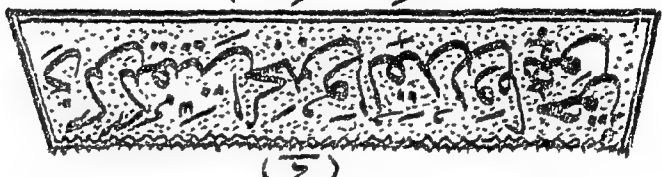
ترجمه - پس برای افراد واجب دلالت ثابت نمی شود (بسبب امتناع وجود حادث) مگر بر واجب واحد
 چنانچه فرمود سبحانه که در سوره انبیاء از رکوع دوم است - وَكَوْكَانَ فِيهِمَا الْيَمَّةُ الْأُخْرَىٰ اللَّهُ لَفَسَدَتَا هُ
 و اگر بگوییم درین بر دو مفهوم دان کثیر تجزوات است معبود یکبار باشد نه در دو وقت یعنی بسبب کثرت افراد واجب
 و زمین هر دو از انزاع و مخالفت همدگر فساد پذیرفت و از فساد و برابری هر دو هر چه در و است و از معدوم و مخلوق
 حادث ممکن بر واجب دلیل نمائی و دلالت ثابت نشدی - حال آنکه هر دو آسمان و زمین هر چه در و است و نیست
 و صراحتاً موجود است و دلیل و دلالت بر واجب و صانع پیدا و ظاهر پس معلوم شد که خالق و صانع اینهمه
 که واجب است موجود است و او تجزوات و احداً افراد را نخواهد تا حادث ممکن بر جا ماند که پیدا است لهذا
 واجب را افراد منتزع آمد چنانچه از فرموده او سبحانه ظاهر است که اگر سوائی معبود بر حق الله در آسمان و زمین
 معبود و کثیر بودی بر دو براد شدی - پس بسبب امتناع وجود افراد حقیقی و حکمی آنکه بدو اجزا حاصل آمدند و این
 توقف که مفهوم کل و جز و عکس آن بدو حاصل است - مفهوم کل و جز باطل گردد - اینجا فای التوقف
 معین است برای عطف بر اجزاء و نیز فای جزا است شرط مقدر را یعنی چونکه از وجود افراد که حقیقی و حکمی
 اند اجزاء را آمد چنانچه مذکور شد و از اجزاء توقف حاصل آمد تا مفهوم کل مفهوم جز را که کل است و همچنین عکس آن
 یعنی مفهوم جز بر مفهوم کل که برای اجزاء است حاصل شود چنانکه مفهوم هر یکی از آن بر دیگری متوقف است و هم هر یکی بر دیگری
 از توقف اینهمه فای این بر دو حاصل آید - پس از امتناع وجود افراد امتناع اجزای امتناع و توقف شود که هر دو
 بوجود افراد حاصل میشوند - و از عدم اجزاء عدم توقف مفهوم کل و جز نمی ماند از آنکه تنازع و مفهوم هر یکی از آن
 بر تنازع و مفهوم دیگر متوقف آمده است - و این امر بدون اجزاء بر افراد ممکن نیست چون وجود افراد منتزع باشد اینهم
 سازد و مفهوم کل و جز بر باطل گردد و نه کل کل ماند نه جز جز سازد

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

والتقوى
والزهد
والعبادة
والجود
والكرم
والسخاء
والعفة
والنكاح
والزنا
والفجور
والفسق
والفحش
والفحشاء
والفحشاء
والفحشاء

والتقوى
والزهد
والعبادة
والجود
والكرم
والسخاء
والعفة
والنكاح
والزنا
والفجور
والفسق
والفحش
والفحشاء
والفحشاء
والفحشاء

والتقوى
والزهد
والعبادة
والجود
والكرم
والسخاء
والعفة
والنكاح
والزنا
والفجور
والفسق
والفحش
والفحشاء
والفحشاء
والفحشاء



والتقوى
والزهد
والعبادة
والجود
والكرم
والسخاء
والعفة
والنكاح
والزنا
والفجور
والفسق
والفحش
والفحشاء
والفحشاء
والفحشاء

والتقوى
والزهد
والعبادة
والجود
والكرم
والسخاء
والعفة
والنكاح
والزنا
والفجور
والفسق
والفحش
والفحشاء
والفحشاء
والفحشاء

و نسبت به ماهیه التي قام بها فينسب بها اليها كما سببه كما
 كما قال سبحانه خلقكم وما تعملون الآية ولكم ما كسبتم الآية
 فلا بد من ان هو الممنسوب بين اليهما فان نزاع من نسبة
 الى خالقه هو قدر القدرية - وان نزاع من نسبة الى ماهية التي
 قام بها هو جبر المجارية فليس لنا الجبر والقدر لكن نشا لنا
 مقررنا اضافية نشا اي مخلوقة مستلزجة حقيقيا مبدعا
 عليه منها فالا اضطرار والاختيار من كيف الكسب المضاف

حقیقه قار و جبر

بیان قریه اضافی و فرق
 اضطرار و اختیار مع تمايز
 آنها -

ترجمه و نسبتی اور اسوئی ماهیت است که در آن ماهیت آن عرض قائم است پس بسوی ماهیت بدلت
 آن عرض منسوب شود - و آن ماهیت عرض را کسب کننده است چنانچه فرموده سبحانه و تعالی و لكم ما كسبتم
 خلقكم و ما تعملون الآية آفرید شما را و آنچه عمل کنید را و لكم ما كسبتم الآية و بفرموده بفرموده ۱۶ و در آن
 شما است آنچه کسب کردید را پس چاره نیست از این که ماهیت آن عرض را بر روی بر دوش که بسوی شما نسبت کرده
 است پس اگر کسی که از نسبت بسوی خود خالق عرض است پس قدر است که بر او قریه گفته شد یعنی چو از نسبت
 که از خالق است غفلت کردند و در هر عمل و فعل خود که آن عرض است پس هر فاعل و عامل است بسبب قیام حقیقی آن عمل
 و فعل که با ماهیت است از آن خود پنداشتند از آنکه عرض را با ماهیت قیام حقیقی باشد پس بسوی خود گماشته خود را
 و گماشته فعل و عمل باشند و پس نه پس اهل قدر است که در هر عمل و فعل خود را فاعل و عامل قادر دانند بر راه
 غلط آمدند و از قدریه نامیدند چنانکه خود را قادر و خالق فعل و عمل پنداشتند از قادر و خالق حقیقی که نسبت غفلت
 بر فعل و عمل بدو است که فرموده و ما تعلمون الآية و بفرموده بفرموده ۱۶ و در آن شما است آنچه کسب کردید را پس چاره نیست از این که ماهیت آن عرض را بر روی بر دوش که بسوی شما نسبت کرده
 برای ماهیت است که عرض بدو قائم است پس جبر است که برای جبریه گفته شد یعنی چو از نسبت بسوی ماهیت
 است که محل قیام آن عرض است - و هم کاسب عرض غفلت کردند و همه فعل و عمل خیر و شر از خالق پنداشتند بسوی
 او گماشته خود را و مجبور محض دانستند و از نسبت کسب عرض که با ماهیت خود است روگردانیدند حال آنکه در
 هر دو قیام حقیقی است که هیچ عینیت آنرا انفکاک و جدایی و میان نشا و شوا را است و از اختیار غفلت
 ورزیده خود را مجبور محض گماشتند جبریه نامیدند - و این است که می کرده راه کم کردند و جبر پنداشتند جبریه
 شدند - و برای ما جبر و قدر نیست لیکن برای ما قدرت اضافی است مطلق شده که مستلزم عجز حقیقی است که از قدرت
 اضافی بر او گاهی میشود یعنی قدرت اضافی که از خلق خالق پیداشده عجز حقیقی را از خالق خود لازمی خواهد که در قدرت
 احتیاج خلق بخالق دارد و این احتیاج عجز و قدرت اضافی هر چه حال است از عجز خلق خالق است - پس اضطرار و اختیار
 که از کیفیت کسب است مضاف است

بیان قریه اضافی و تمايز
 فرق اضطرار و اختیار

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

מחנה

لأنه سبحانه مستجمع بجميع الصفات في استعداده تعالى
 فان أعرض عن هذا فانما أسماء ^{صفا} حادثة ^{مخبر} مخلوقة فليزِم
 شبهة خلقها من الواجب أولا وأعرض عنه فكيف خلقها و
 عجب القول إن أسماء تعالى عين الذات ومع هذا حدوث
 الحروف ألا نظر إلى دلالة لفظية وهي باختصاص مجازي
 في شيئين ^ش أي لفظ وماهية اقتضاء المحل ^{معلولين} معلولين
 قبل الاختصاص بفعل مخصص فابنما ههنا الاختصاص
 بمخصص قديم بعلمه ما فيه الذي يشبه مجازي
 فالأسماء قديمة قائمة بالقديم متميزة في مرتبة نزيادتها على الذات
 لا في مرتبة عيذتها في الذات ولا بد للأسماء من الحروف والتركيب


لكن حجة أن الله عز وجل مستجمع بجميع الصفات استيعنيهم صفات راگرد آرنده است. و اگر این
 اعراض یعنی روگردانی کرده گفته شود که الحروف و صوت صفت قدیم تر از کیف نیستند پس چرا نیست
 که این اسماء که حادث اند مخلوق اند بنا بر دلیل که اسماء بحروف مرکب شده و صوت برای تکلیف ناچار آمده. و این
 ترکیب و تکلیف را حدوث لازم آمده. پس لازم شود شبه خلق اسماء از واجب اولاً یعنی بنا بر اولیت جلالت
 از خلق اسماء روگردانی کرده گفته شد که اسماء قدیم اند پس چگونه خلق اسماء است. و بحج تر این قول
 است که اسماء او تعالى عين الذات اند و با وصف این دعوی حدوث حروف. آیا نذیر او سوی دلالت
 لفظیه که این باختصاص مجازی است و شیئین یعنی در لفظ و ما هیئت بنا بر اقتضاء و خواست محل که در

شوم معلوم باشد پیش از خاص شدن بفعل مخصص. پس خبر نیست که اینجا اختصاص بفعل مخصص قدیم که بعلم
 مخصص است خبری است و مخصص که آل بر شا مجازی شود. پس این اختصاص حقیقی مشای مجازی را در معنی اختصاص
 مخصص که بعضی متخبر است و اصل اختصاص در ذکر کیفیت اصول که در این اختصاص علم محتاج و محتاج الیه هر دو
 مشروط است برای مخصص بنا بر دلیل که در میان محتاج و محتاج الیه هر دو پیش از اختصاص مخصص در این است پس این اختصاص
 مخصص قدیم که بفعل خود بعلم خود در محتاج بعلم خود است در محتاج بقیام حقیقی است به مخصص ثانیاً نشاء بقیام
 مجازی دارد گوینچنان نیست. و مصنف رحمه الله علیه بر این محل اشارت فرمود که در اصل اختصاص گفته شده پس اسماء
 قدیم اند که قدیم که در مرتبه زیادت اسماء بر شناخته شوند. و در مرتبه عیذت اسماء در اول اسماء از حروف و ترکیب

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

۱۲۰۰
 ۱۲۰۱
 ۱۲۰۲
 ۱۲۰۳
 ۱۲۰۴
 ۱۲۰۵
 ۱۲۰۶
 ۱۲۰۷
 ۱۲۰۸
 ۱۲۰۹
 ۱۲۱۰
 ۱۲۱۱
 ۱۲۱۲
 ۱۲۱۳
 ۱۲۱۴
 ۱۲۱۵
 ۱۲۱۶
 ۱۲۱۷
 ۱۲۱۸
 ۱۲۱۹
 ۱۲۲۰
 ۱۲۲۱
 ۱۲۲۲
 ۱۲۲۳
 ۱۲۲۴
 ۱۲۲۵
 ۱۲۲۶
 ۱۲۲۷
 ۱۲۲۸
 ۱۲۲۹
 ۱۲۳۰
 ۱۲۳۱
 ۱۲۳۲
 ۱۲۳۳
 ۱۲۳۴
 ۱۲۳۵
 ۱۲۳۶
 ۱۲۳۷
 ۱۲۳۸
 ۱۲۳۹
 ۱۲۴۰
 ۱۲۴۱
 ۱۲۴۲
 ۱۲۴۳
 ۱۲۴۴
 ۱۲۴۵
 ۱۲۴۶
 ۱۲۴۷
 ۱۲۴۸
 ۱۲۴۹
 ۱۲۵۰
 ۱۲۵۱
 ۱۲۵۲
 ۱۲۵۳
 ۱۲۵۴
 ۱۲۵۵
 ۱۲۵۶
 ۱۲۵۷
 ۱۲۵۸
 ۱۲۵۹
 ۱۲۶۰
 ۱۲۶۱
 ۱۲۶۲
 ۱۲۶۳
 ۱۲۶۴
 ۱۲۶۵
 ۱۲۶۶
 ۱۲۶۷
 ۱۲۶۸
 ۱۲۶۹
 ۱۲۷۰
 ۱۲۷۱
 ۱۲۷۲
 ۱۲۷۳
 ۱۲۷۴
 ۱۲۷۵
 ۱۲۷۶
 ۱۲۷۷
 ۱۲۷۸
 ۱۲۷۹
 ۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱



و لا تأول بل یختار فی معنی موضوع مع مجهولیه کیفیته فاذا ان
 یختار الصوت والحروف والترکیب فی مرتبة القدم من المتشابهات
 لا یخالف المختار ش فتوافق القول قول طائفة من اهل الکلام
 والحديث انه ح ای الکلام ش حروف واصوات انزلیة مجمعة
 فی الانزل كما فی شرح الفقه الاکبر لملا علی القاری فما نحن بمجرّد الطرق
 هو ان الصفات علی ثلثة فعلیة وحقیقیة وشائیة فالفعلیة هی
 اضافات ذاتیة منضمّة الحقیقیة احتیاجا لوجودها انتزاعا منها
 والحقیقیة هی منضمّة الذات بقیامها الحقیقی بها من حیث انزاعها
 لا هی عین ش ای نفس الذات ش اذ الوصف لیس نفس
 الموصوف هو لا غیرها ش من حیث انتزاع الوصف بقیام حقیقی
 بالموصوف هو متحد ش بالحاء المهملة الذات
 علیها فلذلك سمیت صفة ذاتیة فقرار شخص النفس علیها

فالفعلیة ای اضافات ذاتیة منضمّة الحقیقیة

والحقیقیة منضمّة
 الذات بقیامها الحقیقی
 بها من

ترجمه و تاویل نموده شود بلکه در معنی موضوع اختیار کرده شوند مع مجهولیت کیفیت آنها یعنی
 است آنکه اختیار کرده بشود صوت و حروف و ترکیب در مرتبه قدم از تشابهات که مخالف مختار نشود
 پس این قول موافق شد قول طائفة از اهل کلام و حدیث اینکه هر آینه کلام حروف و آواز است
 از لیه که در ازل جمع آمده چنانچه در شرح فقه اکبر است برای ملا علی قاری - پس نیستیم مگر درین طریق
 تنها نیستیم - و بدینکه هر آینه صفات بر سه نوع اند فعلیة و حقیقیة و شائیة - پس صفات فعلیة که او
 اضافات یعنی نسبتهای ذاتیة اند متضمن حقیقیة یعنی حقیقیه را فراموش گیرنده و بطنش در
 آمده بنا بر احتیاج برائے وجود خود از حقیقیة بطور منتزاع و انتزاع یعنی فا اگر فن
 و حاصل نمودن - و صفات حقیقیة که او منضمّة ذات اند بقیام حقیقی خود بذات
 بچسبند اند که اینها عین ذات یعنی نفس ذات اند از آنکه وصف نیست نفس موصوف
 و نه این صفات حقیقیة غیر ذات اند برین حیثیت که انتزاع و اتحاد وصف بقیام
 حقیقی موصوف است - و در ذات برین صفات متحد است یعنی باز دشت به شده پس
 بنا برین صفات ذاتی نام نهاده اند - و قرار شخص نفس بر اینها است

باین تمام صفات و مقامات و احوال و احوال

و آنکه حقیقیة متضمن ذات
 بقیام حقیقی خود بود -

بحث فرق میان محمدیه و مشائیه +

۱۰۰
 ۱۰۱

۱۰۰۰
 ۱۰۰۰

والشأن به في الإضافات ذاتية
منه من على الذات

ان التزك وجود
نظري ملزم من
اختيار

فَاعْلَمَنَّ التَّزَكُّ وَجُودُ نَظَرِيٍّ مُلْزَمٍ مِنْ اخْتِيَارٍ مُنْتَزِعٍ مِنْ مَقْصُودٍ
مِنْ صَحْتِ فَعْلٍ بِخِلَافِ التَّزَكُّ نَشْأَنِ اَيُّ التَّزَكُّ لَيْسَ مُنْتَزِعًا
مُنْتَزِعًا مِنْ صَحْتِ فَعْلٍ فَهَذَا سَلْبُ الْاِخْتِيَارِ بَعْدَ ثَبُوتِهِ تَزَكُّ
فَلَيْسَ التَّزَكُّ مَسَاوِيٍّ صَحْتِ فَعْلٍ فِي صِفَتِهِ قُدْرَتٍ فَوْضِيٍّ
حَقِيقَتِهِ مِنْ عَدَمِيَّاتٍ وَالْمُنْتَزَعَاتُ الْعَدَمِيَّةُ النُّظَرِيَّةُ
لَيْسَتْ مُقَاوِمَةً بِصَحْتِ فَعْلٍ فِي الْقَدَمِ بِمَنْعِ سَلْبِ الْاِخْتِيَارِ
اِنْتَزَاعُ التَّزَكُّ عَنْ مَوْجُودٍ كَالْعَدَمِ وَمَا يَشْتَبِهُهُ بِالتَّزَكُّ هُوَ
صَحَّةُ فَعْلٍ فِي حَادِثٍ مِنْ قُدْرَتِهِ تَعَالَى فِي عِلْمِهِ تَعَالَى اَلْقُدْرَةُ
مَا صَحَّةُ فَعْلٍ مِنْهُ فَقَطُّ كَمَا قِيلَ اِنَّهُ تَعَالَى عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
اَيُّ التَّزَكُّ وَجُودُهُ مِنْ صَحَّةِ فَعْلٍ وَلَا يَحْسَبَنَّ مَنَعَ التَّزَكُّ مُسْلِزًا
جَبْرًا وَاضْطِرًّا اِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَا يَمَّا مِنْ خِصَالِ الْحَوَادِثِ وَهُوَ
سُبْحَانَهُ مُنْتَزِعٌ عَنِ شَوَائِبِ الْحَوَادِثِ فَعِلْمُهُ تَعَالَى بِهِ مِنْ اَسْبَابِ الْحَوَادِثِ
بِهِ لَا تَهْ بِمُقَابِلَةِ الْقَدَمِ

تَرْجُمَانُ

تَرْجُمَانُ تَزَكُّ تَزَكُّ تَزَكُّ تَزَكُّ تَزَكُّ تَزَكُّ تَزَكُّ تَزَكُّ تَزَكُّ تَزَكُّ
اَيُّ اخْتِيَارٍ كَمَا مَقْصُودٍ مِنْ صَحْتِ فَعْلٍ بِخِلَافِ التَّزَكُّ نَشْأَنِ اَيُّ التَّزَكُّ لَيْسَ مُنْتَزِعًا
مُنْتَزِعًا مِنْ صَحْتِ فَعْلٍ فَهَذَا سَلْبُ الْاِخْتِيَارِ بَعْدَ ثَبُوتِهِ تَزَكُّ
فَلَيْسَ التَّزَكُّ مَسَاوِيٍّ صَحْتِ فَعْلٍ فِي صِفَتِهِ قُدْرَتٍ فَوْضِيٍّ
حَقِيقَتِهِ مِنْ عَدَمِيَّاتٍ وَالْمُنْتَزَعَاتُ الْعَدَمِيَّةُ النُّظَرِيَّةُ
لَيْسَتْ مُقَاوِمَةً بِصَحْتِ فَعْلٍ فِي الْقَدَمِ بِمَنْعِ سَلْبِ الْاِخْتِيَارِ
اِنْتَزَاعُ التَّزَكُّ عَنْ مَوْجُودٍ كَالْعَدَمِ وَمَا يَشْتَبِهُهُ بِالتَّزَكُّ هُوَ
صَحَّةُ فَعْلٍ فِي حَادِثٍ مِنْ قُدْرَتِهِ تَعَالَى فِي عِلْمِهِ تَعَالَى اَلْقُدْرَةُ
مَا صَحَّةُ فَعْلٍ مِنْهُ فَقَطُّ كَمَا قِيلَ اِنَّهُ تَعَالَى عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
اَيُّ التَّزَكُّ وَجُودُهُ مِنْ صَحَّةِ فَعْلٍ وَلَا يَحْسَبَنَّ مَنَعَ التَّزَكُّ مُسْلِزًا
جَبْرًا وَاضْطِرًّا اِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَا يَمَّا مِنْ خِصَالِ الْحَوَادِثِ وَهُوَ
سُبْحَانَهُ مُنْتَزِعٌ عَنِ شَوَائِبِ الْحَوَادِثِ فَعِلْمُهُ تَعَالَى بِهِ مِنْ اَسْبَابِ الْحَوَادِثِ
بِهِ لَا تَهْ بِمُقَابِلَةِ الْقَدَمِ

بش آنکه تزک وجود نظری
است ملزم از اختیار

تقریب قدرت

او تَعَالَى بِدَوْرَتِ اَبْسَالِ عِلْمِ اَوْجَانِهِ بِمُقَابِلَةِ قَدَمِ

والله اعلم بالصواب

قَبِيلُ الْكَافِرِينَ حَقِيقَتُهُ
فَتَبِيلُ الْإِسْرِ بِحَقِيقَتِهِ

[illegible]

جنتی پیر و راجا کی یہ

وہی اس کے لئے ہے
جو اس کے لئے ہے
جو اس کے لئے ہے
جو اس کے لئے ہے

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the manuscript's content, written in a cursive style.

اَوْ قَدْ مَّا الْقَدَمُ بِمَفْعُولٍ بِهِ شَيْءٌ اِىْ اَنْتَرَاْعُ الْفَعْلِ قَدْ مَّا يَلِيْمٌ
 الْقَدَمُ بِمَفْعُولٍ بِهِ هُمُ فَالْخَدِشَةُ عَلَى الطَّرْفَيْنِ شَيْءٌ اِىْ اَنْتَرَاْعُ الْفَعْلِ
 حَدُوْنًا وَاَنْتَرَاْعُ الْفَعْلِ قَدْ مَّا هُوَ فِدْفُوعَةٌ بِاَمْرٍ وَفَعْلٍ جَمَائِيْنِ
 شَيْءٌ كَمَا ذَكَرَ حَقِيْقَتُهُمَا فِى ذِكْرِ كَيْفِيَّةِ اَثْبَاتِ مَرْتَبَةِ الْحِجَابِ بَيْنَ
 الْقَدِيمِ وَالْحَادِثِ الْمَخْلُوْقِ هُوَ اِلَى مَعْلُوْمٍ مُتَعَلِّقٍ بِفَعْلٍ فَاعِلٍ
 قَدِيْمٍ كَمَا هُوَ مَعْلُوْمٌ وَّلَيْسَ بِوُجُوْدٍ خَارِجٍ وَخَلُوْقٍ مِنْ عَدَمٍ
 وَكَيْسَ لَهُ مَوَادُّ فَقَى الْاِبْجَادِ بِقَطْعِ نَظَرٍ عَنِ الْاَمْرِ بِصَحْتِهِ الْفَعْلِ
 خَطَاً وَّعَنْ صَحْتِهِ الْفَعْلِ بِالْاَمْرِ خَطَاً فَاَعْلَمُ اَنَّ الْحَقِيْقِيَّةَ مَادَّةُ
 الْكَشْفِ هِيَ مَا هُوَ وَصْفُهَا كَفَى الْبَصَرَ الْبَصَرِيَّةُ هِيَ عَيْنُهُ وَشَيْءٌ عَلَى ذَلِكَ قَادَةُ
 الْاَكْشَافِ فِى حَدِّ كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنَ الصِّفَاتِ مَحْدُوْدَةٌ غَيْرُ مُشْتَرَكَةٍ
 بَعْضُهَا لَانَّ الْاِسْتِرَاكَ حَقِيْقَةً مُنَوَّعٌ وَحِجَابُ الْعَدَمِ وَصِفِ
 جَامِعٍ فِيْهِ صَحَابُطٌ كَمَا لَيْسَ الْبَصَرُ لِيَسْمَعَ

لَا يَجُوزُ تَقْلَعُ الْمَادَّةُ عَنِهَا
 اَنَّ الْحَقِيْقِيَّةَ مَادَّةُ الْكَشْفِ مَعَهَا

تَرْجُمَةُ بِأَنْتَرَاْعِ فَعْلٍ اِزْ رَوَيْ قَدِيْمٍ لَزِيْمٌ كَرَانَهُ قَدَمُ بِالْمَفْعُولِ بِهٖ لَيْسَ اِيْنِ خَدِشَةُ كَبَرٍ رَدُّوْهُ سَتٌ اَيْ عَيْنِي اَنْتَرَاْعُ
 فَعْلٍ حُدُوْنًا يَاشُدُ يَاقِدَةً اَيْنِ دَفْعُ كَرْدَهْ شُدَهْ سَتٌ اَمْرٌ وَفَعْلٌ كَهْرَدُوْ جَمَائِي اَنْدِ چنانچه حَقِيْقَتِ هِرْدُوْ بَعْنِي اَمْرٌ و
 وَفَعْلٌ وِرْدُ كَرِ كَيْفِيَّتِ اَثْبَاتِ مَرْتَبَةِ حِجَابِ دَرْمِيَانِ قَدِيْمٍ وَحَادِثِ مَخْلُوْقِ نَدُ كُورْ اَمْدَ - وَاَلْ هِرْدُوْ اَمْرٌ وَفَعْلٌ
 جَمَائِي وَاقْعُ شُدَهْ اَنْدِ سَوِيْ مَعْلُوْمِيْ كَمُتَعَلِّقٍ بِفَعْلٍ فَاعِلٍ سَتٌ كَرَالْ فَعْلٌ وَفَاعِلٌ هِرْدُوْ قَدِيْمٍ اَنْدِ چنانچه اَو
 دَالِشُدَهْ وَمَعْلُوْمٌ سَتٌ - وَاِيْنِ مَعْلُوْمٌ مُتَعَلِّقٌ مَوْجُوْدٌ فَاسْمٌ فَهِيَ سَتٌ بَلَكَهْ اَفْرِيْدَهْ اَزْ عَدَمِ سَتٌ كَبَرَايِ اَو
 مَوَادُّ هِيَ سَتٌ - لَيْسَ دَرِ اِيجَادِ وَبَصَحْتِ فَعْلٍ اِزْ اَمْرٍ نَظَرُ بَرِيْدِنِ خَطَاً سَتٌ - وَبِقَطْعِ نَظَرٍ اَزْ صَحْتِ فَعْلٍ دَرِ
 اِيجَادِ بَا مَرِ فَعْلٍ اَسْتِ بَعْنِي پَرْدَهْ سَتٌ بَعْنِي اِيْنِ غَلَاً سَتٌ كَهْ دَرِ اِيجَادِ بَعْحَتِ فَعْلٍ اِزْ اَمْرٍ نَظَرُ بَرِيْدَهْ
 شُدُوْ - وَبَحْنِيْنِ چُوْنِ دَرِ اِيجَادِ بَا مَرِ اَزْ صَحْتِ فَعْلٍ قَطْعِ نَظَرُ كَرْدَهْ شُدُوْ خَطَاً وِپَشِ اَيِدَ - لَيْسَ بَرَا اَنَكِهْ رَا بِيْنَهْ بَرَا
 صِفَاتِ حَقِيْقِيَّةِ مَادَّةِ كَشْفِ هَسْتِ وَاَوَ اَنَجِيْزِ سَتٌ كَهْ اَوَ وَصِفِ صِفَاتِ هَسْتِ چُوْنِ دَرِ بَصَرِ بِيْنَايِيْ كَهْ اَوَ هِيْنِ اَوَ
 وِبَرِيْنِ قِيَاسِ كُنْ هِمَهْ صِفَاتِ حَقِيْقِيَّةِ رَا - لَيْسَ مَادَّةُ اَكْشَافِ دَرِ مَحْدُوْدِ وَاحِدِ اَزْ صِفَاتِ مَحْدُوْدِ هَسْتِ وَبَا نَجِيْزِ اَوَ
 مُشْتَرَكِ هِيَ سَتِ اَزْ اَنَكِهْ اَشْتَرَاكِ حَقِيْقَةً مُنَوَّعِ سَتٌ وَحِجَابُ اِهْمِ بَا طَلِ اَسْتِ بَرَا يَرِ وَصِفِ جَامِعِ نَبُوْدِ
 دَرِ صِفَاتِ حَقِيْقِيَّةِ بِيْنَا چِهْ بَصَرِ هِيَ سَتِ لِيَسْمَعَ بَعْنِي بِيْنَايِيْ كَوِيَايِيْ سَا وِصَلِ نَبِيْ شُدُوْ

بَحْتِ اَنَكِهْ اِيْ حَقِيْقِيَّةِ مَادَّةِ كَشْفِ هَسْتِ اِيْنَا
 لَيْسَ تَقْدِيْمُ مَادَّةِ اَزْ اِيْنَا جَا نَبِيْتِ

[illegible]

وَأَنْتَ يَا قَانُونَ الْعَالَمِينَ

وَأَنَّ تَغْيِيرَ الْأَعْتِبَارِ مُحْضًا لَا مِنْ حَيْثُ الْوُجُودِ فَالْعِلْمُ بِالْعَدَمِ
وَأَعْلَمُ أَنَّ الْفَرَقَ فِي الزِّيَادَةِ حَسْبُهَا وَفِي الْأَعْتِبَارِ حَسْبُهُ فَلَيْسَ
هَذَا مِنْ عَنِ الْفَرَقِ فَلَمَّا سَلِمَ سَلِمَ الدَّعْوَى وَاعْلَمْ أَنَّ الذَّاتَ
مُسْتَجْمَعَةُ الْمُتَغَايِرِينَ عَيْنِيَّةٌ مَجْهُولَةٌ وَلَا تَتَعَدَّدُ بِاسْتِجْمَاعِهِمْ
وَأَنَّ قِيلَ بِتَقْدِمِ الْمَادَّةِ الْوَاحِدَةِ عَلَى مَا قِيلَ أَيْ لَوْ كُنْ سَجْعُ
الْمُتَغَايِرِينَ فِي وَجْهِ التَّغَايُرِ وَهُوَ الْمَانِعُ فَلَمَّا كَانَ التَّغَايُرُ بِأَهْمِيَّةٍ
لَا تَكُنْ عَيْنِيَّةً بِوَصْفِ التَّغَايُرِ الْأُخْرَى لَهَا لَيْسَتْ عَيْنِيَّةُ الْمُتَغَايِرِينَ
فِي حَدِّهِمْ فَتَتَعَدَّدُ بِتَقْيِيلِ شَيْءٍ فِي الْجَوَابِ أَنَّ الْمُتَغَايِرَ مُتَخَالِفٌ
مَعْنًا وَالْمُتَخَالِفُ يَقْتَضِي وَجُودًا بِمُقَابِلَتِهِ فَيَجْتَمِعُ الْمُتَخَالِفُونَ فِي مَحَلٍّ
وَاحِدٍ كَمَا هُوَ بَدِيهِيٌّ فِي نَفْسِكَ لَا اصْدَادُ إِذَا الصَّدَاقُ يَقْتَضِي
وُجُودًا بِمُقَابِلَتِهِ وَوَحْدَتُ مَادَّةِ الْكَشْفِ وَالِاشْتِرَاكُ فِيهَا تَطْهَرُ
لَمْ يَصِحَّ بِعَارِضَاتٍ الِيدِ اهْتَبَا طَلَانُ *

ترجمه و اگر تو تغییر کنی این اعتبار را اعتبار محض یا اگر تغییر کرده شود این اعتبار از دو محض نه از حیثیت و نه
پس این علم بعدم است و بر و حکم نیست - بدانکه هر آینه فرق در زیادت موافق زیادت است و در اعتبار موافق
اوست پس از فرق در انیت - پس چون فرق تسلیم کرده شد دعوی تسلیم کرده شد - و بدانکه هر آینه ذات سجع
همه صفات متغایر است از دعوی عینیت مجهوله و با وجود سجع اینهمه متغایر نقد یعنی بپذیرد یعنی عدد عدد
نمیشود - و اگر گفته شود بنا بر تقدم ماده واحده بر آنچه گفته شد یعنی اینکه در وجه تغایر سجع متغایرین
ثابت نشد از آنکه اوصاف متغایره در وجه تغایر مستجمع نمی شوند که این تغایر و وصف مانع است پس
هرگاه که تغایر بیا همیت عین ماهیت باشد در مقصودت عینیت او بوصف تغایر دیگر ممکن نشود
از آنکه آن عینیت نیست عینیت بهره تغایر در حد آن متغایر پس ذات منفرد شود - پس در جواب
گفته شود که هر آینه متغایر در معنی متخالف است و متخالف بمقابله خود وجود را نخواهد پس تواند
که همه متخالف در محل واحد جمع آیند چنانچه او در نفس تو بدیهی است - نه اعداد که اینهمه در یکجا
مجمع نشوند از آنکه صد بمقابله خود وجود را نمی خواهد - و وحدت ماده کشف و اشتراک هر دو
در اینها ای در صفات حقیقیه نظری اند که صحیح نیاید که آن هر دو بر اهت رعا ض ایند پس هر دو باطل باشند

اتقان استجماعه
المتغایرین

بجواب آنکه ذات جمع متغایرین است *

الحمد لله الذي جعل القرآن
موسى بن جعفر

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

و گفته اند شی ما هیئت لا یقدم ولا یتأخر منه شی فان تقدّم
 منه لیس کنهیه اوان تأخر منه لیس کنهیه لا کن یکن ان یكون صفة
 قائمه به فلیس کنهیه هرقیل لا یدارک کنه ذات الله تعالی و
 صفاتی و قیل یدارک لانه سبحانه لا یجہل عن کنهه فبان ان حق
 ظله فیمکن الاختلاف بحسب حال به فالعلم به سبحانه کما هو
 بالتزیه و تشبیہه لا یزیل التزیه و یمکن ان یاوّل الدارک
 بالجهل عن کیف التزیه و الجہل عنه بالدارک فاجہل درک
 و الدارک جہل فتوافق القولان فقولہ صلعم ما عرفناک حق
 معرفتک ای عرف من حیث وجوده لا من حیث کنهیه ای ما هو و
 عرفناک حق معرفتک مع الجہل عن معرفتہ الکنه او مع معرفتہ
 الکنه علی حسب حال فتوافقا و یمکن ان یكون هذا قولہ صلعم
 من المنشاہات اذ غارض العلم و الجہل فی شیء فبقی الجہل

ما عرفناک حق معرفتک

عرفناک حق معرفتک

توضیح و گفته اند و حقیقت شی ما هیئت شے است که از پیش نمی شود و نه پس می آید پس اگر او پیش
 گرفت کنه او نیست یا اگر از پس آید کنه او نیست لیکن ممکن است که وصف او باشد قائم باو پس نیست
 کنه او و گفته شد کنه ذات خدای برتر و صفات او ادراک نه شود یعنی دریافت نه کرده شود و
 گفته شد که اندک شود از آنکه حق سبحانه از کنه خود نادانده نیست پس در ظل او جایز است پس
 بحسب حال اختلاف ممکن باشد پس این علم که خاص است باو سبحانه است چنانکه او را تنزیه است
 جالا که تشبیہ او تنزیه و لازمال و دور نمیکند و ممکن است که تاویل کرده شود درک جہل از کیف تنزیه
 و جہل از و بزرگ پس جہل درک است و درک جہل پس این هر دو قول باهم موافق آمدند که
 قول او صلعم است کاعرفناک حق معرفتک یعنی شناختیم ترا حق شناخت تو را حق شناخت تو را حق
 از حیث وجود او از حیث کنه او و کما هو ای آنچه او است و قول او صلعم عرفناک حق معرفتک یعنی
 شناختیم ترا حق شناخت تو را حق مع جہل است از معرفت کنه یا مع معرفت کنه او است
 بحسب حال پس هر دو قول باهم موافق آمدند و ممکن است که این قول او صلعم از منشا بهمان
 از آنکه علم و جہل در چیزه باهم عارض آید پس جہل باقی ماند

ما عرفناک حق معرفتک

عرفناک حق معرفتک

ذکر کیفیت ثبات سبب الحجاب بین القدمین
 و الحجاب بین القدمین
 و الحجاب بین القدمین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ وَنَسْتَغِيثُهُ وَنُصَلِّي عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ وَنَسْتَشْفَعُهُ
 وَعَلَى آلِهِ وَاصْحَابِهِ وَاتَّبَاعِهِ أَجْمَعِينَ ۖ قَالَ سُبْحَانَهُ إِنَّمَا أَهْرَأُ
 إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ إِلَيْهِ أَصْلُ إِذَا مَرُوضَةٌ
 لِمَ زَمَانٍ مُنْظَمَةٌ لَمَعَتْ شَرْطُ فَوْجُوهُ شَرْطُ بُوْقُوهُ فَعِلُ فَاعِلُ
 مُفْعِلُ زَمَانٍ وَجَزَاءُ مُتَّصِلُ زَمَانٍ شَرْطُهُ كَمَا يَوْمٌ يَقُولُ لَهُ
 كُنْ فَيَكُونُ إِلَيْهِ مُصَرِّحُ زَمَانٍ فَإِنْ كَانَ فَضْلُ مُتَّعِدٍ يَفْعَلُ
 وَاقِعٌ بَيْنَ فَاعِلِهِ وَمَفْعُولِهِ تَعْلُقُ خَارِجِيٌّ لَا ذَهَبِيٌّ وَخِلَافُ
 الشَّرْطِ وَالْجَزَاءِ دَلِيلٌ عَلَى حُدُوثِ الشَّرْطِ وَالْجَزَاءِ ۖ

اصل آقا ابوالفتح بر این حدیث است
 یعنی شرط است

در نقل متعدی فاعل و مفعول
 فاعل و مفعول و واقع
 تعلق خارجی است

ترجمہ
 ایں ذکر بیان مرتب حجاب است در بیان قدیم و حادث و مرتبہ البتہ ثابت
 کہ از حجاب بتبیین کردہ شود پس درین ذکر بیان او است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - الْحَمْدُ لِلَّهِ وَنَسْتَغِيثُهُ وَنُصَلِّي عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ وَنَسْتَشْفَعُهُ
 وَعَلَى آلِهِ وَاصْحَابِهِ وَاتَّبَاعِهِ أَجْمَعِينَ فَمَوْجُوهُ دَرَسُولُهُ لَيْسَ بِرُكُوعٍ إِخْرَافًا أَهْرَأُ
 إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ إِلَيْهِ بِعَيْنِي جَزَائِي لَيْسَتْ كَمَا أَمْرٌ وَجَوَلُ
 ارادہ کہہ چیزے را کہہ گوید اور بمشورے بشود۔ اخصل۔ لفظ اذا امرای زمان مروض
 است۔ متضمن است معنی شرط را پس وجود شرط ثابت شود بواقع شدن فعل فاعل کہ مقتید زمان باشد و جزا
 شرط متصل زمان شرط خود است لهذا اینجا جزائی شرط اذا از زمان شرط متصل شود چنانچہ این آیه گوییم کہ در
 انعام رکوع نہم است یَوْمَ يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ إِلَيْهِ تفسیر کہہ گذارہ زمان ہست یعنی در آن روز گوید اور بشود
 پس بشود۔ و اگر فعل متعدی با پر فعلی کہ در بیان فاعل و مفعول واقع ہست ال فعل تعلق خارجی ہست نہ ذہبی و چنانچہ
 شرط و جزا دلیل است بر حدوث شرط و جزا۔

بیان کیفیت مرتب حجاب
 کہ در بیان قدیم و حادث
 است

تفسیر کہہ انما امر اذا
 اراد شئیًا الخ

قادرہ صرف اذا و نحو
 او کہ متضمن معنی شرط
 و موضوع برای زمان است

[illegible]

وہم و ہما

151-152

جس کا یہ امر
میرے دل میں ہے

১৯৭৭

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

وَالْحَادِثُ الْمَخْلُوقُ دَلِيلٌ عَلَى الْحِجَابِ وَالْقَدِيمُ وَحِفْظُ الْحَدِيثِ
 بِتَعْلُقِ الْقَدِيمِ بِالْأَوَّلِ وَاسْطَةِ الْحِجَابِ بِحَادِثِ مَخْلُوقٍ هَمْتَعٍ
 عَقْلًا فَلْيَحْفَظِ الْفِكْرَ عَنِ الزَّيْغِ وَمَنْ وَرَائِهِ إِنْ كَانَ الْأَمْرُ
 قَدِيمًا فَكَأَنَّ الَّذِي أَثَرُهُ مَعَهُ فِي الْقَدَمِ تَعَاقُبًا رُتَبِيًّا فَلَيْسَ
 الْأَثَرُ قَدِيمًا فَلَيْسَ الْأَمْرُ قَدِيمًا وَقَالَ صَلَاحُكَ كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ
 مَعَهُ شَيْءٌ الْحَدِيثُ غَيْرُ قَدِيمٍ وَإِنْ كَانَ الْأَمْرُ حَادِثًا مَخْلُوقًا
 لَزِمَ فَوْقَهُ أَهْرٌ آخَرُ فَتَسْلَسَلُ فَتُثَبِتُ أَنَّ الْأَمْرَ حَادِثٌ غَيْرُ
 مَخْلُوقٍ مِنْ جِثْمِيَّةٍ وَصَفِ أَهْرٍ بزيادة على صفت نزل الله
 على الذانف فهو حجاب كما ذكرنا الكونية الحادثة التي هي اثر
 للأمر ان لم تكن بايقاع فعل الذي حجاب من فاعيل

حادث مخلوق دلیل بر حجاب
قدیم است

امر و اثر قدیم نیست و اولی

کونیه ترا حادثه اثر است

بیان آنکه حادث مخلوق دلیل است
بر حجاب قدیم

بیان آنکه واسطه تعلق امر
و حادث و قدیم و امر و اثر
قدیم و امر و اثر قدیم نیست

امر و اثر قدیم نیست
دلیل اول

معنی حدیث کان الله ولم
یکن معه شیء

بیان آنکه امر قدیم
است

ترجمہ و این حادث مخلوق دلیل است بر مرتبه حجاب قدیم از حدوث خود بر حجاب حادث و از تعلق
 بر خالق قدیم و نگاہداشت بر دو حد مذکورہ درین تعلق کہ قدیم را با حادث مخلوق است با واسطه
 حجاب عقلاً متعین است زیرا کہ ہمین واسطه حجاب واسطه تعلق است در بیان قدیم و حادث مخلوق و
 حجاب و نگاہدارندہ است حدیثی درو پس باید کہ فکر از جمیع گاہ دارد و علاوہ ازین اگر امر قدیم باشد
 پس کاشی کہ اثر امر است و او باشد در قدم بطور تعاقب رتبی نہ از روی حقیقی در دین این امر
 ناقص و ضعیف است تا آنکہ امر حالانکہ اثر متعاقب امر است یعنی از امر پس آئینہ است از روی
 تعاقب حقیقی در رتبی یعنی اثری کہ از امر است و پس امر در حقیقت می باشد بطور رتبی و باید پس اثر
 شود و در نای اثر یا مسبب اتصال و قریب ثابت شود و امر ناقص و ضعیف آید تا آنکہ امر پس ظاهر شد کہ اثر
 نیست قدیم و اینکه امر قدیم نیست و قدیم صلحہ کان الله ولم یکن معه شیء بحادث یعنی بود حادث
 برتر و او چنیس نبود مطلب آنکہ حادثی برتر قدیم است و نیز شری با او نبود یعنی با او نبود غیر قدیم پس چیزیکہ با او
 نبود حادث شد قدیم نیست و اگر این امر حادثی مخلوق باشد لا ایزاد امر دیگر لازم شود پس تسلسل پیش آید
 پس ثابت شد کہ ہر اربعینہ این امر حادث غیر مخلوق است از ہمیشہ و وصف امر کہ این وصف زیادتہ است
 بر صفت زائدہ کہ زائدہ بر ذات است و این حجاب است چنانچہ مذکور آمد و کونیت حادثہ آنکہ امر اثر
 برای امر اگر واقع گردن فعلی کہ او از فاعل حجاب است حادث و واقع نہ شود

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

॥ श्रीगणेशाय नमः ॥

فَاعْلَمْ أَنَّ الْحِجَابَ مَعْبَرٌ بَظِلِّ كَمَا قَالَ سُبْحَانَهُ كَيْفَ
 مَدَّ الظِّلَّ الْإِلَهِيَّ وَالظِّلَّ بَقِيَامِهِ الْحَقِيقِيِّ بِهِ وَتَخْلُوقِ
 ظِلِّ الظِّلِّ بَقِيَامِهِ الْحِجَابِيِّ بِهِ فَيُمْكِنُ أَنَّ الظِّلَّ
 الْمَذْكُورَ فِي آيَةِ الْكُرْسِيِّ يُعْبَرُ بِأَحَدٍ مِنْهُمَا مَعَ لِحَاطِ تَقَاوُفٍ
 فِيهِمَا مَسْنُونٌ قِيَامًا حَقِيقِيًّا وَهَجَازِيًّا كَمَا فِي ذِكْرِ
 كَيْفِيَّةِ تَقْسِيرِ الْكُرْسِيِّ أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ
 مَدَّ الظِّلَّ هُوَ وَاللَّهُ تَعَالَى أَعْلَمُ
 بِالصَّوَابِ يَا أَيُّهَا اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ
 عَلَى مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ وَعَلَى
 جَمَائِهِ كَمَا مَحَبَّتُكَ
 وَتَرْضَاكَ وَشَفَعَهُ فِينَا

وَتَرْجُمَانَا

ان الحجاب معبر بظل كما
 كيف مد الظل الاله
 واخلوق ظل الظل

فيمكن ان الظل المذكور
 يعبر باحد منهما مع
 تفاوت فيهما

بيان ان الحجاب معبر بظل
 بنقل چنانچه در سجده كيف مد الظل
 الاله ومنت بقرن ظل الظل

ترجمه پس بدانکه بر آئینه حجاب به ظل تغییر کرده شود چنانچه فرمود سجدان
 در سوره نسر قال وكونن حجب كيف مد الظل الاله يعني چگونه دراز کرد این سایه را
 و ظل بذی ظل بقیام حقیقی خود است - و مخلوق ظل ظل یعنی سایه از سایه است
 بقیام مجازی خود بذی ظل - و ممکن باشد که بر آئینه این ظل که در آئینه کرمیه مذکور
 است به یک از هر دو تغییر کرده شود مع لحاظ تفاوت درین هر دو یعنی از روی
 قیام حقیقی و مجازی چنانچه در ذکر کیفیت تفسیر این کرمیه که در سوره فرقان
 رکوع نهم است اَلَمْ تَرَ إِلَى سَائِلكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ یعنی آیا ندیدی
 سونسے پروردگار خود که چگونه این سایه را دراز فرمود وَاللَّهُ
 تَعَالَى اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ و خدائے برتر بدینستے داناست +
 اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلَى مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ وَعَلَى جَمَائِهِ
 كَمَا مَحَبَّتُكَ وَتَرْضَاكَ وَشَفَعَهُ فِينَا
 و ترجمه منابه + ترجمه این درود شریف بالا نوشته آمد

بيان امکان آنکه ظل که در کرمیه
 است پر و ظل تغییر کرده
 بتفاوت لحاظ قیام حقیقی
 و مجازی +

11

فهو وصف قائم بنفسه الکریم القدیم بقیام حقیقی زائد
 علی الصفه الذاتیه و ان لم یکن بحروف و ترکیب و صوت
 فلا یتکین استفادۀ و افادۀ للاستفیدہ
 هذا اما کان لبشر ان یکنلمه الله الا وحیاً او من وراء
 حجاب الایہ کما یکلم الروح بصفته الذاتیه بزیادت حادثه
 علیها بقیام حقیقی بها و فی انفسکم افلا تبصرون مع
 تفاوت کیفیۃ القیام فیها شئ ای کلام الله تعالی
 الذی هو حجاب و کلام الروح الذی هو حجاب هم قیاماً
 حقیقیاً و مجازياً به سبحانه فانه یسمع من سمع عالم
 المثال و یفهم حقیقته کما قال سبحانه لا یسمه الا المطہرون

معنی آیت مآکان لبشر
 ان ینکلمه الله

تکلم روح بصفت ذاتیه کما فی
 انفسکم الایہ کہ یخبر کلام حجابی

و کلام حجابی سیمع عالم مثال شنیده
 و حقیقتش مضمون شود کہ قول او بجلال
 تفسیر آیه لا یسمه الا المطہرون
 الایہ -

و کما آتیه قرآن مجید و لولیت غیر مخلوق
 و در مرتبه حجاب من حدوث و ترکیب
 آنچه لائق اوست تعالی دایم هم بود
 نفس کریم قدیم است زائد بر صفت ذاتی

معنی آیه مآکان لبشر
 ان ینکلمه الله الایہ کہ تکلم روح به
 ذاتیه است بکلام حجابی است

کلام حجابی سیمع عالم مثال شنیده
 و حقیقتش مضمون شود کہ قول او بجلال
 تفسیر آیه لا یسمه الا المطہرون
 الایہ -

لهم صفت و او وصف است قائم بقیام حقیقی بنفس کریم او کہ قدیم است و این وصف زائد بر صفت ذاتی
 است و اگر این وصف حجابی حادث غیر مخلوق بحروف و ترکیب و صوت نباشد پس استفادۀ و افادۀ
 یعنی فایده گرفتن و دادن برای استفیدہ یعنی بفهم گیرند مکن نباشد و همین معنی مراد است
 از آیت کریمه که در سوره شوری رکوع پنجم است مآکان لبشر ان یکنلمه الله الا وحیاً
 او من وراء حجاب الایہ یعنی بطریق بشریت اینکه او را خدای برتر کلام کند مگر از روی وحی یا از
 روی حجاب - چنانچه روح کلام میکند بصفت ذاتیه خود بواسطه زیادت حادثه کہ بر صفت ذاتیه
 است بقیام حقیقی بآن صفت یعنی زیادتیی کہ بر صفت ذاتیه حادث و پس یعنی ظاهر شده بر
 قیام حقیقی دارد بواسطه این زیادت حادثه روح بصفت ذاتیه کلام میکند و ازین آیت
 کریمه که در سوره ذاریات رکوع اول است فی انفسکم افلا تبصرون
 یعنی در نفسهای شما آیا پس نمی بینید مع تفاوت کیفیۃ قیام کہ درین بر دو مرتبه یعنی
 کلام خدای برتر آنکه او حجابی است و کلام روح آنکه او حجاب است از روی قیام حقیقی
 و مجازی است باو سبحانه پس هر آیه او شنیده می شود از شنوای عالم مثال حقیقتش
 بهم کرده و دانسته شود چنانچه فرمود سبحانه و افهم رکوع سوم
 لا یسمه الا المطہرون الایہ

اِذَا نَسَّكَ اللهُ بِالْوَحْيِ سَمِعَ اَهْلُ سَمَاءِ الدُّنْيَا صَلَٰصَلَةً كَجِبْرِ
 السِّلْسِلَةِ عَنِ الصَّفَا وَلَا يَزَالُونَ كَذَلِكَ حَتَّى يَأْتِيَهُمْ جَبْرِيلُ
 فَاِذَا اَتَاهُمْ جَبْرِيلُ فَرَّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا يَا جَبْرِيلُ مَاذَا
 قَالَ رَبِّي فَيَقُولُ الْحَقُّ فَيَنَادُونَ الْحَقُّ الْحَقُّ هُوَ الْاَكْفَى فَيُحِطُ
 الْحَادِثُ قَدْ يَمَّا وَكَيْفَ يَتَنَقَّى وَيَتَبَعُّضُ وَيَتَقَلَّلُ وَيَتَكَثَّرُ قَدْ يَصْ
 وَمَا هُوَ مَكْلَمٌ بِهِ عَلَى وَصْفِهِ حَدَّثَنَا وَقَدْ مَا شِ
 هَذَا يُوَافِقُ بِقَوْلِ صَاحِبِ الْمُعْتَبَرِ وَالرَّازِي فِي الْمَطَالِبِ
 الْعَالِيَةِ اَنَّ كَلَامَهُ يَرْجِعُ اِلَى مَا يَحْدُثُ مِنْ قُدْرَتِهِ
 وَارَادَتِهِ لِقَائِهِ بِذَاتِهِ كَمَا شَرَحَ الْفَقْهُ الْاَكْبَرُ لِمَلَا عَلِي
 الْقَارِي اِنْهِيَ اَيَّ اَنَّ كَلَامَ اللهِ تَعَالَى الَّذِي يَرْجِعُ اِلَى مَا

نَزَّحِيْمُهُ اِذَا نَسَّكَ اللهُ بِالْوَحْيِ سَمِعَ اَهْلُ الدُّنْيَا صَلَٰصَلَةً كَجِبْرِ السِّلْسِلَةِ
 عَنِ الصَّفَا وَلَا يَزَالُونَ كَذَلِكَ حَتَّى يَأْتِيَهُمْ جَبْرِيلُ فَرَّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا يَا جَبْرِيلُ
 مَاذَا قَالَ رَبِّي فَيَقُولُ الْحَقُّ الْحَقُّ يَبْنِي زَمُودَ رَسُولِ خُدَّاصِلِيِّ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حِينَ كَلَامُ كُنْ خُدَّاصِلِي
 بِشَوْذِ اَهْلِ اَسْمَانِ دُنْيَا صَلَٰصَلَةٍ يَعْنِي اَوَّازِي مَثَلِ كَشِيرِ زَنْجِيرِ اَزْكَوَهْ صَفَا وَفَحْشِي مِيَا شَدَّ تَا اَكْبَرِ جَبْرِ
 نَزَّشَالِ بِيَا بِيَرْسِ اِهْرَاكَهْ كَهْ جَبْرِ بِيَا بِيَرْسَالِ وَفَعْ كَرِهْ شَوْدِ بِيَمْ اَزْدَلِ شَالِ كُوْنِيَا يَ جَبْرِ جِسْتِ كِهْ اِي
 كَفْتِ بَرُورْ دُكَارِ بِيَرْسِ كُوْبِدِ الْحَقِّ يَعْنِي حَقِّ هَسْتِ كِهْ مِيكُوْبِدِ بِيَرْسِ مَهْمَهْ نَهْ اَمِيكُنْدِ وَفَحْشِي اَلْحَقِّ اَلْحَقِّ يَعْنِي اِي
 حَقِّ هَسْتِ اِي حَقِّ هَسْتِ - اِي جَا فَرَّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ بِمَعْنَى دَفْعِ الْفَرَعِ عَنْ قُلُوبِهِمْ هَسْتِ اِنْ اَنَّهُ فَرَّعَ
 اَزْ تَفْرِيعَ بِمَعْنَى بِيَرْسِ كَرْدِ اَيْنِدَن اَمْدَهْ بَصَلَهْ عَنْ كَرْدِ صِلَاحِ هَسْتِ بِيَرْسِ حَاصِلِ اَنَّهُ بِيَمْ اَزْدَلِ شَالِ دَوْرْ كَرْدِهْ شَوْدِهْ
 وَهَسْتِ بِيَرْسِ چُكُونَهْ اِحَاظَهْ كُنْدِ عَادَتِ قَدِيمِ رَا وَچُكُونَهْ مِيَتَوَانْدَهْ كَفْتِي شَوْدِ وَبَعْضُ بَعْضُ شَوْدِ وَفَقِيلِ وَكَثِيرِ يَعْنِي كَمْ وَكَثِيرِ
 شَوْدِ قَدِيمِ - وَاَيَّجِهْ اَوْ كِهْ كَلَامِ كَرْدِهْ شَدِيدِ وَبَرُورْ صِفِ خُودِ هَسْتِ اَزْ رُوسْ حُدُوثِ وَفَقَدِمِ -

اينكه گفته شد موافق می شود بقول صاحب معتبر در رازی که در مطالب عالییه هست که باز آن
 کلام او که باز گرد رسوئے آنچه که او را حادث میکند از قدرت خود و ارادت خود
 البته قائم بذات او است چنانچه در شرح فقه الکبیر است که برائے ملائی قار
 است - انتهى - یعنی هر آنکه کلام خداست بر اثر انچه که باز گرد رسوئے چنانچه

و ای دفع الفزع عن
 قلوبهم التفریع
 بیهم گردانیدن بصله عن
 صراح ۱۲ -

نیل کلام عالم حدیث حضرت علامه
 ابن سعید است اِذَا نَسَّكَ اللهُ تَعَالَى

توافق کلام جمالی از عبارات فقه
 بقول صاحب معتبر در رازی
 آنکه کلام بر جمع الی قاصد
 من قد مر به الخ

تذکره کیفیت مہیة اللہ تعالیٰ و قربتہ و احاطتہ بخلقہ تعالیٰ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

نحمد اللہ و نستعینہ و نصلي علی رسولہ محمد و نستشفعہ و علی
الہ و اصحابہ و اتباعہ اجمعین مرا عکما انما اللہ الہ و احد
موجود خالص شئی ای ما هو مضمداق لما فی علم منقذ ما منہ
صریح وجودہ القدیم کما هو باسمائے و صفاتہ بغير عرضیتہ
و جوہریتہ و تقییدہ بزمان و مکان و اتحادہ و حلولہ
بغیرہ و لم یکن معہ شئی غیرہ فخلق و لم یکن محل الخلق فی بعضہ
محل لبعضہ من حیثیتہ تشخصہما الزائد علی تشخص ماہیتہ
شئی لا من حیثیتہ تشخص ماہیتہما اذ هو سریع فناء ہم

ترجمہ این ذکر بیان مہیت و قربت و احاطت او تعالیٰ است بخلق او تعالیٰ یعنی
ہمہری و نزدیک و فراز گرفتن او تعالیٰ است بخلق خود

بسم اللہ الرحمن الرحیم

نحمد اللہ و نستعینہ و نصلي علی رسولہ محمد و نستشفعہ و علی الہ و اصحابہ و
اتباعہ اجمعین ہر آنکہ جز این نیست کہ اللہ کہ معبود واحد است کہ فرمود انما اللہ الہ و احد
الایہ در سورہ شمس و کعب است دوم - او موجود خالص است یعنی آنکہ او مصلوق است یعنی آنچہ کہ مقدر
بر دست برای آنچه کہ در علم است و این مصلوق مقدم است از آنچہ کہ در علم است پس این ذات و احد کہ مقدم
مقدم است پیش از آنکہ او در علم او است موجود و خالص بود در ضروری است - بوجہ قدیم خود ہمچنانکہ او باسما
خود است و صفات خود است بغير عرض بودن او و جوہر بودن او و قید شدن او بزمان و مکان و اتحاد او و حلول او
بغير او یعنی نہ او عرض شود نہ جوہر نہ بزمان و مکان قید شود نہ از غیر خود مستی باشد نہ در حلول کند و فناء
و نہ با او چیزی غیر او باشد کہ وصف خلق است کہ خلق شود - و نہ او برای خلق محل باشد چنانکہ در خلق بعضی بعضی
محل است از حیثیت تشخص ہر دو - و این تشخص زائد است بر تشخص ہر دو نہ این محل بعضی است بعضی از ازل خلق
از حیثیت تشخص ماہیت ہر دو از آنکہ تشخص ماہیت سریع الفناء است یعنی فنائی او یا ماہیت خود خندان سبک است
کہ مہلت محل گرفتن و شدن نمی یابد

تذکره کیفیت مہیة اللہ تعالیٰ و
قربتہ و احاطتہ بخلقہ تعالیٰ

ہر آنکہ خدائی واحد موجود خالص
است بوجہ قدیم خود ہر باسما
و صفات خود یعنی مصلوق
مقدم است برای آنچه کہ در علم
است

نہ او عرض و نہ جوہر است نہ
ببغیر زمان و مکان

تذکره کیفیت مہیة اللہ تعالیٰ و
قربتہ و احاطتہ بخلقہ تعالیٰ

بیان آنکہ خدائی واحد موجود خالص
بوجہ قدیم خود است ہمچنانکہ با
و صفات خود است یعنی مصلوق
مقدم است اورا مصلوق مقدم

بیان آنکہ او عرض و نہ جوہر است نہ
ببغیر زمان و مکان و نہ بزمان
و حلول نیز او پاک و متن
او ہمچونہ غیر او بود کہ خلق
و نہ برای خلق محل باشد چنانکہ در خلق بعضی بعضی
ببغیر تشخص ماہیت ہر دو از آنکہ تشخص ماہیت سریع الفناء است یعنی فنائی او یا ماہیت خود خندان سبک است

كما قال سبحانه إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ الْآيَةِ وَاللَّهُ مَعَكُمْ أَيْنَمَا
 كُنْتُمْ الْآيَةِ وَإِنِّي ضَرِيبٌ إِلَيْهِ وَمَنْ أَقْرَبُ إِلَيْهِ وَإِنَّ اللَّهَ يَكْتُبُ
 مِيطًا إِلَيْهِ وَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا الْآيَةِ وَمَعَ هَذِهِ
 اسْتَوَانَهُ تَعَالَى شَانَهُ عَلَى الْعَرْشِ بِحَالِهِ كَمَا هُوَ عِنْدَ اللَّهِ
 تَعَالَى عَلَى مَذْهَبِ إِمَامِنَا الْأَعْظَمِ رَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَأَمَّا
 فَرْقُ مَخَالَفَةِ أَهْلِ سُنَّةٍ وَجَمَاعَةٍ قَائِلَةٍ بِعَيْنِيَّةٍ وَقَرِيبَةٍ
 وَاحِدَةٍ كُلِّهَا وَصِفِيَّةٍ بِنَفْسٍ ذَاتِيَّةٍ بِحُجُجٍ عَقْلِيَّةٍ
 بِلُزُومِ الْجَهْتَيْنِ فِي الدَّائِيَّةِ وَلَيْسَ قَرَارُهَا بِمُقَابَلَةِ النُّصُوصِ
 الْقُرْآنِيَّةِ وَيُرَدُّ عَلَيْهِمْ فِي الْوَصْفِيَّةِ مَا حُجِّجُوا بِهِ شَيْءٌ أَيْ
 لُزُومِ الْجَهْتَيْنِ

قوله جملته چنانچه فرمود سبحانه إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ الْآيَةِ در سورة بقره رکوع نوزدهم یعنی بر آئینه خدا
 برتر باشد بر کسندگان است یعنی بر ایشان است و بایشان معنی است الحق - وَاللَّهُ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ
 الْآيَةِ یعنی و خدا ای برتر باشد شما است هر جا که شما باشید الحق - وَإِنِّي ضَرِيبٌ إِلَيْهِ الْآيَةِ در سورة بقره رکوع بیست و یکم
 یعنی و بر آئینه من نزدیکم الحق - وَمَنْ أَقْرَبُ إِلَيْهِ الْآيَةِ در سورة ق رکوع دوم یعنی مانزدیک تر منم
 اوست الحق - وَإِنَّ اللَّهَ يَكْتُبُ مِيطًا إِلَيْهِ الْآيَةِ یعنی بر آئینه خدا می نویسد هر چه می خواهد برگزیده است الحق - وَإِنَّ اللَّهَ
 قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا الْآیَةِ در سورة طلاق رکوع دوم یعنی بر آئینه خدا می نویسد هر چه می خواهد را از روی علم فراز
 گرفته است الحق و با وصف این استواری او تَعَالَى شَانَهُ یعنی قرار گرفتن و ظاهر شدن او که برتر است شان او بر عرش
 بحال خود است همچنانکه او فرمود خدا برتر است بر مذاهب امام اعظم است حجت کند او را خدا ای برتر - وَجَزَائِرِ نِسْتِ كَقَوْلِهِ
 كَمَا لَفَ بَرَأَى إِلَهُنَّ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ لَا يَكْبِتَ وَقَرِيبٌ وَاحِدٌ كَمَا أَنَّهَا هَمْدُ زُرْدِي وَصَفِيَّةٍ اَلْبَرْهَنِي ذَاتِيَّةٍ عَيْنِيَّةٍ
 كَخَدَائِي بَرَزْ بَخْلٍ مَعِي وَقَرِيبٌ وَجِيطٌ وَصَافٍ هُتْ نَبْذَاتِ حُجَّتْهَا عَقْلِيَّةٍ سَبَبِ لَازِمِ شَرْحِ جَهْتَيْنِ هُتْ دَوَائِيَّةٍ
 كَوْنِيَّةٍ كَصُورَتِ مَعِيَّتِ وَقَرِيبٌ وَاحِدٌ يَزَاتِ يَزَاتِ دَوَائِيَّةٍ لَازِمِ شَوْحِ الْأَكْبَارِ لِسْ وَحَالِ عَقْلِيَّةٍ بِمُقَابَلَةِ
 نَصُوصِ قُرْآنِيَّةٍ قُرْآنِيَّةٍ كَمَا رُكَّهَ شَوْ دَبَرَاتَانِ دَرِ وَصَفِيَّةٍ اَلْحُجَّتْهَا نَالِ بَاوْحَجْتِ كَقَوْلِهِ لُزُومِ جَهْتَيْنِ عَيْنِيَّةٍ اَلْحُجَّتْهَا
 دَوَائِيَّةٍ بَرِينِ صِفَاتِ بِلُزُومِ جَهْتَيْنِ حُجَّتِ كَقَوْلِهِ لِسْ اَلْحُجَّتْهَا عَقْلِيَّةٍ شَالِ جَهْتَانِ دَرِ وَصُورَتِ وَصَفِيَّةٍ
 بَرَاتَانِ رُكَّهَ شَوْ نَبْذَاتِ بَيَظُورِ كَصُورَتِ وَصَفِيَّةٍ لُزُومِ جَهْتَيْنِ اَلْحُجَّتْهَا قَاعِدَةُ كَمَا اَلْحُجَّتْهَا اَلْحُجَّتْهَا لُزُومِ
 بَرَاتَانِ حُجَّتِ شَوْ دَبَرَاتَانِ اَلْحُجَّتْهَا دَوَائِيَّةٍ رَجْعِ كَقَوْلِهِ قَاعِدَةُ شَالِ بَاوْحَجْتِ

و استواری او تَعَالَى بر عرش است
 که بر او است و بر آئینه خدا
 است رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ

استواری بر عرش او تَعَالَى همان است که
 فرمود است که مذاهب امام اعظم است
 رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ

وَالظُّرْفُ مُقَدَّمٌ عَلَى الْمَظْرُوفِ قَانظُرْ مَاذَا تَرَى فِي الظَّرْفَيْنِ
وَكُنْ فِيهَا يُرَدُّ عَلَى الْمُخَالَفَيْنِ الَّذِي حُجُّوْا بِهِ مِمَّا مِنْ ضَمَنِ هَذَا
فَالْمَعِيَّةُ وَالْقَرَبَةُ وَالْإِحَاطَةُ بِتَجَاوُزَيْنِ مَرْتَبَتَيْنِ لِاجْتِهَادِ
لَفْظِي الْمَكَانَيْنِ وَمَا تَرَى مِنْ مَكَانٍ لَكَائِنْ وَهُوَ بِنِسْبَةٍ بَيْنَهُمَا
لَا بِنِسْبَةٍ بَيْنَ الْمَكُونِ وَالْكَائِنْ لَا يَتَرَفَى نَفْيُ الْمَكَانَيْنِ
عَلَى الْأَصْلِ الْمَذْكُورِ فَهُوَ سَبْحَانَهُ لَيْسَ بِدَاخِلٍ فِي
شَيْءٍ غَيْرِهِ وَلَا بِخَارِجٍ مِنْهُ وَلَا بِحَالٍ فِيهِ وَلَكِنَّهُ
سَبْحَانَهُ مَعِيٌّ وَفَرِيبٌ وَحَيْطٌ كَمَا هُوَ مَذْكُورٌ - فَاعْلَمْ أَنَّهَا
الْمَعِيَّةُ وَالْقَرَبَةُ وَالْإِحَاطَةُ عَلَى نَوْعَيْنِ مِنْ مَرْتَبَةٍ قَدِيمَةٍ فَكَيْفَ
كُلُّهَا مَجْهُولٌ وَعَامَّةٌ لِكَشْيٍّ وَمَضْبُوطَةٌ فِي عَقَائِدِ أَهْلِ سُنَّةٍ وَجَمَاعَةٍ

ترجمه و طرف مقدم است بر مظروف پس نظر کن چیست این که بر مبنی در طرفین و لازم شود آنچه که از ضمن است و آنچه که
آورده میشود بر مخالفین که آنها بدو حجت گرفتند یعنی قول مخالفین که لزوم جهتن حجت آورده اند آنچه که مذکور شده شود و در
هم ازین ضمن لازم شود که مخالفین بر وجهت گرفتند پس این معیت و قربت و احاطت
بجایز است در میان دو مرتبه یعنی حقیقه و فعلیه در دو جهت بسبب لفظی این هر دو امکان - از آنکه در چنین
مکون و کائن هر دو امکان لازم آید و تقدیم ظرف بر مظروف شود پس پس که در طرفین چه پیش آید و آنچه
بجز از لزوم چنین لفظی از هر دو امکان تسلیم شود - و آنچه تومی بینی از مکان که برای کائن است حال نیست که
بسنبت است در میان هر دو یعنی در میان مکان و کائن - پس نسبت است در میان مکون و کائن که
این بر اصل مذکور منافی نیست هر دو مکان را - از آنکه این همه اوصاف تجاواز اند بین مرتبتین لهذا
این تجاواز رتبی است نه لفظی که محل و مکان فقط برای کائن است پس نسبت جهت در مکان و
کائن است نه در مکون و کائن لهذا این تجاواز رتبی بر اصل مذکور لفظی هر دو مکان را منافی نیامد
که با هم یکی را دیگری لفظی گفته پس اوجانه در چیزی غیر خود داخل نیست - و نه از خارج است - و نه در
حال است یعنی حلول گفته - و لیکن اوجانه معی و فزیه و محیط است چنانچه او مذکور آمده
پس بدانکه جز این نیست که معیت و قربت و احاطت بر دو نوع است یکی از مرتبه قدیمه است که کیفیت
تمام آن مرتبه مجهول است و برای برتری این نوع عام است و در عقاید اهل سنت و جماعت مضبوط است
یعنی مسئله این مرتبه در عقاید اهل سنت و جماعت ضبط کرده شده است

این اوصاف تجاوازی است
نسبت به مرتبتین

و مکان برای کائن است
که در میان مکان و کائن
در میان مکون و کائن
و اوجانه داخل در چیزی
غیر او و خارج از او و نه در
حلول گفته است و لیکن معی
و فزیه و محیط است که مذکور
آمده

این
بجای اوصاف تجاوازی است
در میان دو مرتبه حقیقه و فعلیه
و در میان جهتن بسبب لفظی
از روی چنین
نکته این بر دور است

نسبت جهت در مکان و کائن
نه در مکون و کائن
و اوجانه داخل در چیزی
غیر او و خارج از او و نه در
حلول گفته است و لیکن معی
و فزیه و محیط است که مذکور
آمده

بر آنکه هر دو اوصاف مذکور
لفظی اند و از مرتبه قدیمه است
مجهول در این نوع برای برتری
است و در عقاید اهل سنت و
ضبط آمده

[illegible]

و دیگر از همه چها میر که بنفشه معلوم
و خاص است برای نخی و دلی دارن
خصوصیت در عرقا که بنفشه نیا داده شده

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

تذکره کفایت منع تعبیر الهی بولی از ذات الله سبحانه و الصور

من خلقه

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد الله و نستغینہ و نصلى على رسوله محمد و نستشفعه و على
اله واصحابه و اتباعه اجمعين + انما الماهية التي يظهر منها
عارض تعبیر بھيولي و العارض بصورت في محاوره قوم لا في
الشرعية الشريفة فاني اصرح اى ان كان العارض زائدا على
الماهية بقيام حقيقي بها اصلا لمنشأته اياه و هو صفة ذاتية
فليس بحادث منها و ان كان زائدا على الصفة الذاتية بقيام حقيقي
بها اصلا لمنشأته اياه فبالماهية عرضا بواسطة الصفة الذاتية

ترجمه اين ذکر در بيان آنکه تعبير بھيولي از ذات خداي سبحان منع است و تعبير صورت از خلق او

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد الله و نستغینہ و نصلى على رسوله محمد و نستشفعه و على اله واصحابه
و اتباعه اجمعين + جزاين نيست که ماہيتي آنکه از و عارض ظاهري شود بھيولي تبير کرده شود
و عارض بصورت در محاوره قومي و در شريعت شريفة - پس من تصور ميکنم - يعني اگر اين عارض
زائد است بر ماہيت بقيام حقيقي باں ماہيت که اصل است براي عارض بسبب منشأيت خود
يعني ماہيت عارض را منشأ واقع شده که از و نشتر يعني با ليدگي عارض است - پس اين عارض
صفت ذاتيه است و اين از ماہيت حادث نيست - و اگر اين عارض زائد است بر صفت ذاتيه
بقيام حقيقي باں صفت که اصل است براي اين عارض بسبب منشأيت خود يعني اين عارض را
صفت ذاتيه منشأ آورده که از و نشتر و با ليدگي اين عارض است - پس اين عارض با ماہيت بطور
عرض است بواسطه صفت ذاتيه

تذکره کفایت منع تعبير بھيولي
من ذات الله سبحانه و العارض
من خلقه +

تعبير بھيولي و صورت با صطلح
تذکره در شريعت

تصريح عارض از آنکه زائد بر ماہيت
است بقيام حقيقي صفت ذاتيه
است و آنچه زائد است بر صفت
ذاتيه بقيام حقيقي اين عرض ماہيت
است بواسطه صفت ذاتيه
مع امثال +

بيان کيفيت منع تعبير بھيولي از ذات
سبحانه و صورت از خلق او
بيان کيفيت منع تعبير بھيولي
و عارض بصورت در محاوره قومي
و در شريعت شريفة
بيان آنکه زائد بر ماہيت بقيام حقيقي
صفت ذاتيه است که از ماہيت حادث
نيست +

بيان آنکه عارض زائد بر صفت ذاتيه بقيام
حقيقي عرض ماہيت بواسطه صفت ذاتيه
اين هر دو حادث است مع امثال +

॥ श्रीगणेशाय नमः ॥
 ॥ श्रीगणेशाय नमः ॥

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲

این کتاب در کتابخانه
موزه و کتابخانه
موزه و کتابخانه
موزه و کتابخانه

ایک دفعہ ایک شخص نے کہا کہ میں نے ایک دفعہ ایک شخص کو دیکھا تھا جو کہ ایک دفعہ ایک شخص کو دیکھا تھا

مجلس شورای اسلامی
تاریخ ۱۳۵۷/۱۰/۱۰

the 1990s, the number of people in the world who are under 15 years of age is expected to increase by 1.5 billion, from 1.1 billion in 1990 to 2.6 billion in 2010. The number of people aged 65 and over is expected to increase by 1 billion, from 350 million in 1990 to 1.4 billion in 2010. The number of people aged 15-64 is expected to increase by 1.5 billion, from 1.1 billion in 1990 to 2.6 billion in 2010. The number of people aged 65 and over is expected to increase by 1 billion, from 350 million in 1990 to 1.4 billion in 2010. The number of people aged 15-64 is expected to increase by 1.5 billion, from 1.1 billion in 1990 to 2.6 billion in 2010.

۱۵۰۰

ماریا اربعہ

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم

شماره معنای خود

[illegible]

the 1990s, the number of people in the world who are illiterate has increased from 1.2 billion to 1.5 billion. The number of illiterate people in the world is projected to reach 1.7 billion by the year 2015. The number of illiterate people in the world is projected to reach 1.7 billion by the year 2015.

$$\frac{\partial L}{\partial \lambda} = 2x - 2y = 0$$

$$x = y$$

$$x^2 + y^2 = 1$$

$$2x^2 = 1$$

$$x = \pm \frac{1}{\sqrt{2}}$$

۵۱

۵۱

و نور محمد مخصوص بذاته صلعم مخلوق من عدم منتزع من
 تضمن موجودات قدیمه شماینها بقیام مجازی بها و غیره
 صلعم مخلوق من عدم منتزع من تضمن موجودات صلعم
 شماینها بقیام مجازی بها او من تضمن مسلوبات صلعم
 بقیام مجازی ملتزم بوجوداته صلعم **شش** كما تعرف
 فی ذکر کیفیة تخلیق نور محمد صلعم من نور الله سبحانه و
 الخلق كله من نوره صلعم **هـ** فلا یوافق تغییر الیهیولی
 من موجودات قدیمه و الصورة من نور محمد صلعم و من غیره صلعم
ش لقیامها المجازی و ان الصورة بقیام حقیقی هرکدام فی حد ذات
 صلعم و عوارضها بقیام حقیقی بها و هكذا فی غیره صلعم فالیهیولی
 مع صورته احادته مخلوقة **فان لا یسکم فانکما** من
 مراتب الخلق الثابتة **فان لا یسکم فانکما** بقوله **سبحان**

نور او صلعم مخصوص بذات
 مخلوق است از عدم که منتزع
 از تضمن موجودات قدیمه
 بقیام مجازی بطور شماینها
 و غیره او صلعم مجزئ از او
 از تضمن موجودات یا از
 تضمن مسلوبات ملتزم بوجودات

تغییر الیهیولی از موجودات قدیمه و صورت
 و غیره او صلعم موافقت کند که در
 ذات او و عوارض او صلعم بسبب قیام
 حقیقی در هر دو

و صورت مذکور الیهیولی مع صورته
 مخلوق است و نه انکار آید از مرتبه
 خلق که بدلائل عقلیه و عقلیه ثابت
 است که درین مذکور آمده یا از عدم مسلوبات
 آید برای الیهیولی قدیمه که این باطل است

نور محمد صلعم از نور محمد صلعم علی الله و سلم که مخصوص است بذات او صلعم و صلعم مخلوق از نور محمد صلعم
 که منتزع از تضمن موجودات قدیمه بطور شماینها است از ان موجودات و درین استخراج تضمنی او را بوجودات قدیمه
 قیام مجازی است. و غیره او صلعم علی الله و سلم که هم مخلوق است از عدم منتزع از تضمن موجودات او صلعم است
 بطور شماینها از ان موجودات و درین استخراج تضمنی او را بذات او صلعم قیام مجازی است یا عوارض
 صلعم علی الله و سلم که مخلوق از عدم است منتزع از تضمن مسلوبات او صلعم است بقیام مجازی که بوجودات
 او صلعم این مسلوبات ملتزم آمده یعنی بذات التزام یافته بسبب خروج و خلق از عدم که او را مسلوبات از
 چنانچه شناسایی این باور ذکر کیفیت تخلیق نور محمد صلعم علی الله و سلم که از نور الله سبحانه و
 همه مخلوق خدای سبحان از نور او است صلعم علی الله و سلم پس موافق نشود تغییر الیهیولی از موجودات قدیمه
 بقیام صورت از نور محمد صلعم علی الله و سلم و از غیر او صلعم علی الله و سلم بسبب قیام یکدگر بر هر دو مجازی است و باینکه
 هر دو صورت را الیهیولی قیام حقیقی است. که این تغیر موافق شود در حد ذات او صلعم علی الله و سلم و عوارض او
 ذات بسبب قیام حقیقی عوارض بذات او و مجزئ او صلعم و در تغییر الیهیولی مع صورته خود حادث مخلوق
 و اگر اینکه گفته شده تسلیم کرده شود پس این انکار است از مرتبه خلق که ثابت است با لای تغییر الیهیولی از انجا که در دوره
 و کلام اول

نور او صلعم که مخصوص بذات او است
 مخلوق است از عدم که منتزع از
 موجودات قدیمه بقیام مجازی
 بطور شماینها است یا عوارض
 و غیره او صلعم است
 صلعم مجزئ از او است صلعم که از تضمن
 موجودات او صلعم یا از تضمن مسلوبات
 ملتزم بوجودات او است و از انجا که
 مخلوق از عدم است
 تغیر الیهیولی از موجودات قدیمه و صورت از نور
 صلعم و غیره او موافق آید از مرتبه
 او و عوارض او صلعم بسبب قیام حقیقی در
 و صورت مذکور الیهیولی مع صورته
 که تغییر الیهیولی و صورت از ذات او و عوارض
 او صلعم نزد هر دو حادث مخلوق از نور
 انکار آید از مرتبه خلق که او را لای عقلیه و عقلیه ثابت است که مذکور
 آمده یا از عدم مسلوبات آید برای الیهیولی قدیمه که این باطل است

مجلس اول

[illegible][illegible]

واجتماع نقیضین فی هیولی بصور متضاده منشأین لها و هو غیر
معقول و آن قبل للتخذیر من انکار مرتبة الخلق
الثابتة و لزوم مسلوکات هیولی قدیمه بصور من مسلوکات و اجتماع
نقیضین فی هیولی بصور متضاده صورت بقیام مجازی بهیولی قدیمه
مع خلاف باصلهما فلا لزوم المسلوکات لکن ادعاء وحدت وجود هیولی
قدیمه مع صورتها بقی وجود و نهما باطل اذا ماهیة التي بقیام مجازی
قائمة بنفسها فی معناها مع عوارضها فلیست بعارضة لها بقیام حقیقی
فلیست بصورة لها و الله یهدی من یشاء الى صراط مستقیم **والله**
صلی و سلم علی محمد بنی الرحمة و علی جماله کما تحبه و ترضاه و شفیعنا و ترجمناه

یا در صورت عدم تسلیم تغییر مذکور
و اقرار حدوث اجتماع نقیضین در
بصورت متضاده پیش آید که این هم
معقول نیست +

و ادعای وحدت وجود هیولی
قدیمه مع صورت او بقیام مجازی
بالتجلی وجود غیر این باطل است

باهیت باهیتی بطور عرض عارض
نه شود پس او را صورت نشود

یا در صورت عدم تسلیم تغییر مذکور
و اقرار حدوث اجتماع نقیضین
در هیولی بصورت متضاده پیش آید
که این هم معقول نیست +

و ادعای وحدت وجود هیولی قدیمه
مع صورت او بقیام مجازی بقی
وجود غیر این باطل است +

باهیت باهیتی بطور عرض عارض نشود
و نه باهیت بعرض نام نهاده شود و نه
بر دو بقیام مجازی باشد پس نه
ماهیت برای ماهیت بقیام حقیقی
عارض است پس صورت برای هیولی
چگونه است +

ترجمه دوم در صورت عدم تسلیم بر دو مرتبه حادث مخلوق اجتماع نقیضین شود و هیولی
سبب صورتهای متضاده بنا بر منشأیت هیولی برای صور یعنی هیولی صورت را در صورت
قیام حقیقی متضاد واقع شود که از پیش و بالیهی که صورتهای حاصل آید که اینها عارض زمانند بر قیام
حقیقی پس سبب صورتهای متضاده در هیولی بقیام حقیقی که مندرج در گرد آید اجتماع
نقیضین پیش آید - و این هم معقول نیست - اگر بنا بر تخذیر از انکار مرتبه خلق ثابت - و لزوم مسلوکات
برای هیولی بصور از مسلوکات - و اجتماع نقیضین در هیولی بصور متضاده گفته شود که
صورت حادث را بهیولی قدیمه قیام مجازی است با وصف خلاف باصل هر دو گفته آمد
نسبت اصل هر دو و قیام هر دو را ابتدای این ذکر - پس در صورت لزوم مسلوکات نیست لیکن
ادعای وحدت وجود یعنی این دعوی کردن که وحدت وجود هیولی قدیمه مع صورت او است
بالتجلی وجود سواهی این هر دو یعنی سواهی هر دو مذکور - از وجود بقی کرده شود و این دعوی وحدت
وجود باطل است از آنکه باهیتی که آن بقیام مجازی است قائم بنفس خود است و معنای خود مع
عوارض خود - نه اینکه این باهیت باهیتی بطور عرض عارض نشود و باهیت با عرض نام نهاده
نمود در عرض و باهیت قیام مجازی باشد حال آنکه در بر هر دو قیام حقیقی باید پس این باهیت عارض نیست
برای ماهیت بقیام حقیقی پس نیست صورت برای هیولی و الله یهدی من یشاء الى صراط مستقیم یعنی
مذای برتر نماید بر کسی که میخواهد سوی راه راست و درست - **والله صل و سلم علی محمد بنی الرحمة**
و علی جماله کما تحبه و ترضاه و شفیعنا و ترجمناه

فأصطلاح فی معناهما شرعاً بشی ای هما من الله سبحانه الی خلقه ^{صفت} علی معناهما لغتاً فالرسالة والنبوة مرکزیة تغیین منشأ افادت منزعاً به بقیا هما الحقیقی والمجازی به فیتس علیهما **ش** ای علی الرسالة والنبوة ^{صفت} حقیقتیهما دلالة بهما الیهما بظلیتیهما منها -

فهما عامتان بعمومیهما لما تحت مرکزیتیهما من موجودات و مسلوبات و مخصوصاتان بخصوصیتیهما بالانسان و الجن عما تحت مرکزیتیهما بحکمته تعالی و آنرا لیکنان فی لغتیهما فی علمه سبحانه و وجودیهما فی ازل حادث **و** ان لم تکنوا معلومتین فکان الرسول مجهولاً فكیف فی الميثاق مسؤللاً

ترجمه پس اصطلاح در معنای آل هر دو از روی شرع که هر دو از خدای سبحان است سوی خلق برآ معنای آل هر دو است از روی لغت یعنی معنی اصطلاحی آل هر دو در شرع بنا بر معنی لغوی آل هر دو است و آل در شرع بر بنای معنی لغوی رسالت و نبوت تعریف یعنی پیش از آن و بر حقین رسول و نبی است بنفس و صف خود از خدای سبحان سوی خلق او پس این ارسال و فرستادن ذات رسول بنا بر اطلاق و اخبار او صحت می آید پس این رسالت و نبوت مرکزیتی واقع شده که آن لغتین منزعرات خود را منشأ افادت است بسبب قیام حقیقی و مجازی آل منزعرات بآن لغتین - پس حقیقت رسالت و نبوت برین هر دو قیاس کن از روی دلالتی که باین هر دو سوی حقیقت است بسبب ظلیت هر دو از حقیقت یعنی حقیقت رسالت و نبوت بسبب ظل بودن مایه هر دو از حقیقت قیاس باید کرد از روی دلالتی که باین هر دو سوی حقیقت است بنا برین دلالت حقیقت هر دو برین هر دو قیاس باید کرد به مطلب اینکه حقیقت این هر دو برین هر دو قیاس شود باینطور که بسبب ظل بودن این هر دو از حقیقت دلالتی که باین هر دو سوی حقیقت است بنا برین دلالت حقیقت این هر دو باید فهمید و این هر دو بسبب عموم خود عام اند بر آل تحت مرکزیت هر دو که از موجودات و مسلوبات اند یعنی آنچه که زیر مرکزیت هر دو از موجودات و مسلوبات - و مخصوص اند این هر دو بسبب خصوصیت خود بانسان و جن آن آنچه که زیر مرکزیت هر دو است بحکمت او تعالی - و در کتبین خود در علم او تعالی هر دو از لی اند و در وجود خود در ازل حادث - و اگر هر دو عموم و لغتاً نباشند پس این رسول مجهول شود پس چگونه در ميثاق مسؤل ایستایی پدید شود

معنی اصطلاحی هر دو است حاصلش +

بیان وقوع مرکزیت و تعیینات این هر دو

ایضا در این کتاب مذکور است که در این کتاب

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

۱. *پیش از آنکه*
 ۲. *ببیند*
 ۳. *چرا*
 ۴. *بگوید*

[illegible]

ॐ नमो भगवते वासुदेवाय ॥
 श्रीकृष्णाय नमः ॥
 श्रीगुरुभ्यो नमः ॥

استزاعاً منها هرگز تفریق استزاعاً و صفاً الموصوفه لا احتیاجاً
 لوجوده متساویاً بذات فی استقامت اذ لا استجماعه کذات -
 حتی کل واحد منها تعین اولاً لا نشاء منشاء اولی عزیم و ثانی
 لغیره نفس ای تعین ثانی لا نشاء منشاء لغیر اولی عزیم
 علی تعدد صفات اکل فی تعین ذات لعدم تعددها نفس ای
 لیس التعین الثانی فی تعین ذات لعدم تعدد ذات
 حقیقه منش الحقیقه بمعنی علوه معلول علی مبدائیها
 و ابراهیمیة التي تضطر عن تعین صفات حقیقه لمبدائیة
 تعینہ عم منش لمبدائیة تعین صفات حقیقه تعین ابراهیم
 و فی اولیة منشاء بنیوت استقلال منش ای علی استقامت
 وجود صفات حقیقه استقلالاً و اصلاً منش

مطلب فی تعین الرسالة والذ
 والولایت و منشاء اولی عزیم
 و لغیره و بنیوت حقیقه ابراهیم
 و موسوی و غیبی و آدیمی
 و محمدی علیهم الصلوٰۃ و السلام

ترجمہ تین صفت تفریق است که انتر منش از روی وصف است برای موصوف خود این
 استزاع بنا بر احتیاج است برای وجود خود بلکه این وصف در استقامت از خود بذات با هم مساوی میشود
 بنا بر استجماع خود همچو ذات یعنی چونکه در این وصف استجماع جمیع صفات همچو ذات است بنا بر این استجماع این
 وصف با ذات خود با هم مساویات دارد اگر چنان وصف هم برای موصوف است این استجماع پس در
 یکی از اینها تعین اول است برای انشا که او منشاء اولی العزیم است و تعین ثانی برای غیر اولی العزیم
 است که او منشاء غیر اولی العزیم انشا یا در بنا بر تعدد صفات که در تعین ذات بسبب تعدد ذات
 یعنی در تعین ذات همچو تعین صفات تعین ثانی نیست از آنکه در ذات همچو صفات تعدد نباشد حقیقت
 بنا بر مبدائیة خود یعنی بنا بر محل آغاز و انشا که شدن خود بمعنی علو معلول است پس حقیقت ابراهیمی
 که در تعین صفات حقیقه اصطلاح کرده شود بنا بر مبدائیة تعین شان است یعنی ابراهیم و موسوی
 را یعنی تعین صفات حقیقه مبدائیة است تعین ابراهیم علیہ السلام را بنا بر حقیقت ابراهیمی از تعین
 صفات حقیقه اصطلاح کرده می شود پس حقیقت ابراهیمی در اولیت بطور استقلال در اصل منشاء بنیوت
 است هم که استقامت وجود صفات حقیقه از روی استقلال است در اولیت یعنی وجود این صفات با ذات بسبب
 تعدد ذات بر صفات بطور استقلال در اولیت قرار گرفته همچنین حقیقت ابراهیمی که مبدائیة استزاع تعین او
 این صفات آثره در اولیت منشاء بنیوت را بطور استقلال اصل آثره بر آنچه که اول نیست

منشائات منش

بیان منشاء اولی العزیم و غیر اولی
 العزیم تعین سالت و بنیوت و اولیت

بیان حقیقت ابراهیمی و اولیت
 منشاء بنیوت و اصل منشاء او

[illegible]

۱۵۴
 ۱۵۴
 ۱۵۴

و حقیقه محمدیه التي تصطلح عن تعین ذات لمبدئیة
 تعینیه صلعم فی اولیة منشأ رسالہ استقلالاً اصلاً
 تضمن منشئ نبوت باعذاریهما من حیث قیامهما به *
 فاستکملت محبوبة محمدیه باستجماع الحقیقتین المستقلتين
 والمنزعتين المذكورتين بالاصالة ^{صفت} متعلق استجماع
 ومعناها ان ليس احتیاج فی استجماع الحقیقتین المستقلتين
 والمنزعتين المذكورتين الى الغير فقی استقرار استكمال
 المحبوبة اصالتاً بل الغير محتاج فی استقراره الى الحقیقة
 المحمدية حقیقتاً من وجه قیامه بها ^{صفت} صدق قوله
 صلعم انا اول الاولین وانا اخر الاخرین الحديث
 فالاولیة علی الوجود والاخریة علی الظهور

مطلب اشکال محبوبة محمدیه
 باستجماع بالاصالت هر دو
 حقیقت مذکوره مستقل
 و هر دو منشآت *

تفسیر حدیث شریف انا اول
 الاولین وانا اخر الاخرین

بأن حقیقت محمدیه و اولیة
 و سبب و منشأ او
 بان اشکال محبوبة محمدیه
 و حقیقت مذکوره مستقل و -
 و منشآت بالاصالت *

تفسیر حدیث شریف انا
 الاولین وانا اخر

ترجمه و حقیقت محمدیه آنکه مصطلح است از تعین ذات بنابر سببیت اولعین او صلعم رادر
 اولیت منشأ رسالت است بطور استقلال و اصل کرایس منشأ رسالت منضم شده است هر دو منشآت
 را که حقیقت ابراهیمی و موسوی است باعتبار هر دو منشأ آن از حیثیت قیام این هر دو که آن است - که
 کیفیتش در سبب تعین حقیقت هر دو منشأ که تعین صفات حقیقیه و شانیه اند در حقیقت ابراهیمی
 و موسوی مع تقاربی با همی و حیثیت قیام هر دو با ذات مذکور آمد بفکر و تامل در اینجا نظر کن بخواب
 خدا اینهمه مطالب در بیانی * پس محبوبة محمدیه سبب استجماع هر دو حقیقت مذکوره که هر دو مستقل و هر دو
 منقسمه هستند که منجمع بالاصالت آمدند استكمال یافت و تمام کردن خواست و مراد آنکه در استجماع یعنی در
 آوردن هر دو حقیقت مستقل و هر دو منشآت مذکوره بر آئینه حقیقت محمدیه را موسوی غیر احتیاج نیست
 پس در استقرار اشکال محبوبة این حقیقت محمدیه از روی افضالت است بلکه این غیر در استقرار خود موسوی
 حقیقت محمدیه حقیقتاً منجمع شود از وجه قیام خود بحقیقت محمدیه - پس صادق آمد قول او صلعم انا
 اول الاولین وانا اخر الاخرین الحديث - یعنی من اول همه اولان هستم من آخر آخران
 نا آخر حدیث - و این اولیت بنا بر وجود است و این آخریت بنا بر ظهور *

بصفا لله سبحانه وتعالى والحق هو الحق والباطل هو الباطل
والله اعلم بالصواب

بیان آنکه رسالت انحصار است از نبوت و نبوت از ولاست و حقیقت و عدم و التماس

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

باین تفصیلی رسالت از نبوت
و نبوت از ولایت و حدیث
و ولایت

حدود و قسمة ارضیات و مساحت و حجم

فکمل من الرسالة والنبوة والولاية جامعاً اضافاً وطاقاً
 حدوداً منش ای تعریفاً بوصفه ^{منها} فاصلاً منش ای لا
 احتیاج الی الغیر بل غیره یحتاج الیه ^{منها} من نبی ورسول عام
 وعرضاً منش ای هو قیام مجازی مع مرادیتہ فی ضمن النبوة
 احتیاجاً الیہم ^{منها} وشیعاً منش ای الاضافۃ بصفات اللہ
 سبحانہ فی تتبع صفات النبی صلعم ^{منها} لولی * وتقرق نظر
 بان لم یحتاج الی اعتبار الرسالة والنبوة من اعتبار الولاية
 وهو مستخرج لہ لبعض ویاں نحتاج فلم یتزل لبعض فلم
 یستجمل بہما فالاول ناظر بفضیلۃ الولاية من الرسالة والنبوة والثانی
 بفضیلۃ الرسالة والنبوة وان تنزل فاستجمع ^{منها} قایل بذاتہ منش
 ای لیس یحتاج الی غیرہ ^{منها} ہم علی دعوی رسالة الرسول ^{منها} بحسنات
 الذاتية منش ای لست بعض فلا یحتاج الی غیرہ باصالت

ہر یک از رسالت و نبوت و
 ولایت بطور اصل برائی
 و رسول است و بطور عرض
 و تبع برائے ولی *

مطلب قدیل بذات علیہ و
 رسالة الرسول الحق

ترجمہ پس ہر یک از رسالت و نبوت و ولایت از روی انصاف جامع است ہر گز از روی حدود
 مانع یعنی از روی تعریف و وصف خود پس ہرچہ ازینہا بطور اصل است یعنی آنکہ سومی غیر محتاج بنا
 بلکہ غیر سومی او محتاج شود برائی نبی و رسول علیہم الصلوۃ والسلام است و ہرچہ بطور عرض
 است یعنی او کہ قیام مجازی دارد مع مراد شدن خود در ضمن نبی علیہ السلام است بغرض احتیاج رسول
 نبی علیہ السلام و ہرچہ بطور تبع است یعنی موصوف شدنش بصفات حلای سبحانہ و تتبع صفات
 نبی صلی اللہ علیہ وسلم ایں ہر دو یعنی عرضاً و تبعاً برای ولی است ^{منها} رضوان اللہ علیہم اجمعین
 و متفرق و جدا شدہ است نظر اینجا آنکہ سومی اعتبار رسالت و نبوت از اعتبار ولایت عروج نکرد و بلند نشدہ
 او یعنی اعتبار رسالت اعتبار ولایت را مستجمع است برای بعضی کہ آہنگدار گرد آردہ آمدہ و با آنکہ نظر عروج کرد
 و بلند شدنش نزول ذکر و پست شدنش برای بعضی پس ہر دو ہر دو مستجمع نشدند یعنی اعتبار رسالت و ولایت
 با خود ما گرد دنیا مذہب پس اول ناظر بہت بفضیلۃ ولایت از رسالت و نبوت و دوم ناظر بہت بفضیلۃ
 رسالت و نبوت و اگر نزول کرد پس آن گرد آردہ شد ہر دو پس دلیل کہ ثابت رسول است یعنی آن دلیل کہ محتاج
 سومی غیر اوست ہر دو رسول رسالت و نبوت است آنکہ باصالت اند یعنی آنکہ بہ تبع نمیدہ
 یعنی دلیل کہ ثابت رسول است ہر دو رسول رسالت آن یکو یہا و خوبیہای و انبیر رسول اند
 و بعضی نیستند پس سومی غیر خود محتاج نشوند و آنکہ باصالت اند یعنی بر تبع نیستند

چنان کہ در اعتبار رسالت و نبوت و ولایت نظر متفرق اند
 بعضی مستجمع ہر دو رسالت و نبوت و ولایت
 رسالت و نبوت و ولایت ہر دو است اگر از ولایت عروج کرد آنکہ
 بفضیلۃ ذاتہ از رسالت و نبوت آنکہ بعد از عروج نزول کرد از احتیاج
 بفضیلۃ رسالت و نبوت و اگر نزول کرد ہر دو مستجمع است

ॐ नमो भगवते वासुदेवाय

فَیْمَکْدِی اللّٰهُ سُبْحَانَهُ مَنْ لَّیْسَ شَاءُ فَاشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ وَاشْهَدُ اَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَعَلٰی وَلاَیَةِ
 تَابِعَةٍ تَتَّبِعُهَا **ش** بِالْوَاوِ عَطْفٌ عَلٰی دَعْوٰی رَسَالَةِ الرَّسُولِ
 وَالضَّمِيرُ الْمَضَافُ اِلَیْهِ اِلَى حَسَنَاتِهِ الذَّاتِیَّةِ فَخَبَرٌ عَلَی الْعَطْفِ
 مَرَفَا لَایْمَانٍ بِبِدَا هَذِهِ النُّبُوَّتِ وَالْوَلَایَةِ لِغَیْرِ النَّبِیِّ عَمَّ لَا
 یَتَحَقَّقُ اِلَّا بِادْرَاکِ صَحْبَةٍ مَنْ قَامَتْ بِهٖ فِی زَمَانِهِ وَالصَّحْبَةُ
 مِنَ التَّأَثُّرِ فَمَنْ لَمْ یَدْرِ کَمَا فِی الْجَاهِلِیَّةِ وَکَوْنًا عَامَرًا
 بِتَوْحِیدِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ فَمَا لَکُمْ فِی اعْتِقَادِ الْوَلَایَةِ اِلَّا تَفْکُرًا وَنَّ
 فَاعْلَمُوا اَنَّهَا النُّبُوَّةُ صِفَةٌ مَّاخُذَةٌ لِلنَّبِیِّ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰی وَسَلَّمْ
 عَلٰی نَبِیِّنَا وَاخْوَانِهِ مِنَ الْاَنْبِیَاءِ اَضَافِیَّةٌ **ش** مِنْ
 اللّٰهِ تَعَالٰی اِیْ مَخْلُوقَةٍ هُمْ مُشْتَرِکٌ وَصِفِیَّةٌ مِنْ مَوْجُودَاتٍ قَدِیْمَةٍ

مطلب از النبوة صفت مانده للنبی
 صلعم بنی الحجب از الخ

حسانات ذات رسول هم دلیل دعوی ولایت و فی اند
 بنا برین اوجها که دلیل دعوی بنا بر آن است اصالت و حق
 و کما که در او را که صحبت است و صحبت از نبوت است
 و هر که از ادراک که در جاهلیت است *

ترجمه فَمَکْدِی اللّٰهُ سُبْحَانَهُ مَنْ لَّیْسَ شَاءُ فَاشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ وَاشْهَدُ اَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَعَلٰی وَلاَیَةِ
 تَابِعَةٍ تَتَّبِعُهَا **ش** بِالْوَاوِ عَطْفٌ عَلٰی دَعْوٰی رَسَالَةِ الرَّسُولِ
 وَالضَّمِيرُ الْمَضَافُ اِلَیْهِ اِلَى حَسَنَاتِهِ الذَّاتِیَّةِ فَخَبَرٌ عَلَی الْعَطْفِ
 مَرَفَا لَایْمَانٍ بِبِدَا هَذِهِ النُّبُوَّتِ وَالْوَلَایَةِ لِغَیْرِ النَّبِیِّ عَمَّ لَا
 یَتَحَقَّقُ اِلَّا بِادْرَاکِ صَحْبَةٍ مَنْ قَامَتْ بِهٖ فِی زَمَانِهِ وَالصَّحْبَةُ
 مِنَ التَّأَثُّرِ فَمَنْ لَمْ یَدْرِ کَمَا فِی الْجَاهِلِیَّةِ وَکَوْنًا عَامَرًا
 بِتَوْحِیدِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ فَمَا لَکُمْ فِی اعْتِقَادِ الْوَلَایَةِ اِلَّا تَفْکُرًا وَنَّ
 فَاعْلَمُوا اَنَّهَا النُّبُوَّةُ صِفَةٌ مَّاخُذَةٌ لِلنَّبِیِّ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰی وَسَلَّمْ
 عَلٰی نَبِیِّنَا وَاخْوَانِهِ مِنَ الْاَنْبِیَاءِ اَضَافِیَّةٌ **ش** مِنْ
 اللّٰهِ تَعَالٰی اِیْ مَخْلُوقَةٍ هُمْ مُشْتَرِکٌ وَصِفِیَّةٌ مِنْ مَوْجُودَاتٍ قَدِیْمَةٍ

بحث ایست نبوة صفت مانده است
 بنی و عجز او است صلعم و این
 بخبری نیست

و بدان که جنس نیست که نبوت صفت مانده است بر اے فتی
 در دو سلام خدا بر تر بر بنی ماباد و بر برادران او که از انبیا آمده در حال که این صفت اضافیه است از خدا برتر
 یعنی مخلوق خدا برتر است و بر صفت مشترکه و صفتیه است که از موجودات قدیمه و سجده اشراک و صفتی دارند

[illegible]

+ لکن میری حیرت
 میرا دل بھرا ہے
 میری جیت میری
 میری جیت میری

[illegible]

مطلب الولاية التابعة
صفة لا تفرق عن كرامته

وَكَلَّةُ الْوَلَايَةِ التَّابِعَةِ صِفَةٌ مُبَاضِغَةٌ بِإِضَافَةٍ شَيْءٍ مِنْ
اللَّهِ تَعَالَى أَيْ مَخْلُوقَةٌ مُمَشَّرَكَةٌ وَصِفَةٌ لِنَفْسِ الْوَلِيِّ فِي
كَرَامَةٍ لَهُ فِي مَقَابِلَةِ غَيْرِهِ فَهَذَا الصِّفَةُ فِيهِ مَا دَامَتْ نَفْسُهُ
مَحْفُوظَةً وَالْحِفْظُ غَيْرُ مَنْقَطِعٍ مِنْهَا شَيْءٌ أَيْ الْوَلَايَةُ التَّابِعَةُ
مَقِيَّتًا عَلَى أَنَّهُ شَيْءٌ أَيْ الْوَلَايَةُ التَّابِعَةُ مِمَّنْ حَسَنَةٌ
قَاطِعَةٌ عَنْ غَيْرِهَا شَيْءٌ أَيْ الْحَسَنَةُ هُمْ فَظَنَّا عَلَى أَنَّهُ شَيْءٌ
أَيْ الْوَلَايَةُ التَّابِعَةُ هِيَ مَجْهُولَةٌ الْحَقِيقَةُ فِي أَنَّهُ شَيْءٌ أَيْ
الْوَلَايَةُ التَّابِعَةُ هِيَ مِنْ حَسَنَةٍ أَوْ مِنْ مَشْتَابَةٍ بِهِيَ - فَمَا مِنْ مَشَابَهَةٍ
لَيْسَتْ بِوَلَايَةٍ حَقِيقَةٍ وَاللَّهُ تَعَالَى أَعْلَمُ بِصَوَابِهَا لَكِنَّ الْحُكْمَ عَلَى الْمَوْجُودِ
وَالظَّاهِرِ شَيْءٌ فَالْحُكْمُ عَلَى الْعَدَمِ بَاطِلٌ وَعَلَى الْحَقِيقَةِ مَجْهُولٌ
مِمَّا كَانَتْ عَلَى تَعْدِيَةِ شَيْءٍ بِمَقَابِلَةِ لَزُومِ صِفَةٍ لَهُ سُبْحَانَهُ
لِغَيْرِهِ تَعَالَى فَتَقِيَهُ جَائِزٌ عَنْ غَيْرِهِ تَعَالَى وَفِي الْجَوَانِبِ جَانِبٌ أَقْلٌ
قَوِيٌّ فَمَا وَجَدَ مِنْ صِفَةٍ حَسَنًا فِي أَيْ وَقْتٍ كَرَامَتُهُ لَهُ مِنَ اللَّهِ الْغَرِيزُ الْكَرِيمُ

بحث ولایت که صفت نامیده است
ولی ذکر است است

ترجمه و تبيين ولايت تابعه باي نفس ولي صفت مانده باضافت است از خداي برتر يعني مخلوق و قاهر
شده او است سبحان که مشترک و صفة است يعني از موجودات قديمه اشترک و صفتي دارد پس اين کرامت
که براي ولي است در مقابل غير خود است پس اين صفت ثابت است در ولي اما ميکه نفس او محفوظ است
و اين صفت حفظ از ولايت تابعه يقيناً و ظناً غير منقطع است - يقيناً بر بنائى آنکه اين ولايت تابعه تا بعد از
حسنه است که از غير خود قاطع و برتر است - و ظناً بر بنائى آنکه اين ولايت تابعه مجهول حقيقت است
يعني حقيقت اين ولايت تابعه مجهول است در آنکه او از حسنه است يا از مشتبه به - پس آنچه که از مشتبه است
آن حقيقت ولايت نيست و الله اعلم بصوابها يعني و خداي برتر و داناست بصواب او - ليکن حکم بر بنائى
و ظاهراً است و بر عدم اين حکم باطل و بنا بر حقيقت مجهول - ليکن اين صفت حفظ بنا بر تعديده مقابل لزوم
صفتي است براي حق سبحان و الله تعالى را پس نفيس همان است از غير او تعالى - و در جوارج جانب اولي
است - پس بچرا گفته شود از صفت او بطور روشن در هر وقت با انصاف جامع يا رسول خدا بسبب متصف
ولي در هر وقت جامع يا رسول خدا اين کرامت است براي ولي از خداي غالب و رحيم

حفظ ولي يقيني و ظني هر دو
برابر قاطعيت و اشتباه
مشتبه
حقيقت ولايت نيست
و ظناً بر بنائى آنکه اين ولايت تابعه مجهول حقيقت است
يعني حقيقت اين ولايت تابعه مجهول است در آنکه او از حسنه است يا از مشتبه به - پس آنچه که از مشتبه است
آن حقيقت ولايت نيست و الله اعلم بصوابها يعني و خداي برتر و داناست بصواب او - ليکن حکم بر بنائى
و ظاهراً است و بر عدم اين حکم باطل و بنا بر حقيقت مجهول - ليکن اين صفت حفظ بنا بر تعديده مقابل لزوم
صفتي است براي حق سبحان و الله تعالى را پس نفيس همان است از غير او تعالى - و در جوارج جانب اولي
است - پس بچرا گفته شود از صفت او بطور روشن در هر وقت با انصاف جامع يا رسول خدا بسبب متصف
ولي در هر وقت جامع يا رسول خدا اين کرامت است براي ولي از خداي غالب و رحيم

وَالْكَفَرُ شَيْءٌ هُوَ فِي الشَّرْعِ الشَّرِيفِ اسْتِنَارُ الْحَقِّ
وَالنَّكَارَةُ صَوْفٌ مَانِعٌ مُشْتَرِكٌ اسْمِيٌّ بِوُجُودِ مَسْلُوبَاتِ
الْإِثْمِ فَإِنْ غَايَ عَنْ مَوْجُودَاتِ تَضَمُّنًا لِلْكَافِرِ بِإِضَافَةِ شَيْءٍ
مِنْ اللَّهِ تَعَالَى إِلَى بَخْلَفِهِ هُوَ اسْتِنْدَاجٌ لَهُ فِي مَقَابِلَةِ غَيْرِهِ
فَهَذَا الْوَصْفُ فِيهِ مَا دَامَتْ نَفْسُهُ مُسْتَدْرِجَةً *

وَالْإِسْتِنْدَاجُ غَيْرُ مُنْقَطِعٍ مِنْهُ شَيْءٌ أَيْ مِنَ الْكَفَرِ هُمْ يَقِينًا
عَلَى أَنَّهُ مِنْ مَسْلُوبٍ قَاطِعٌ عَنْ غَيْرِهِ فَظَنَّا عَلَى أَنَّهُ جَهْلُ
الْحَقِيقَةِ فَمَا وَقَعَ فِي الْأَزْلِ شَيْءٌ مِنْ سَجْدَةِ الْعِبُودِيَّةِ هُمْ
وَاللَّهُ تَعَالَى أَعْلَمُ بِهَا لَكِنَّ الْحَكْمَ عَلَى الْمَوْجُودِ وَالظَّاهِرِ شَيْءٌ
فَالْحَكْمُ عَلَى الْمَعْدُومِ بَاطِلٌ وَعَلَى الْحَقِيقَةِ جَهْلٌ هُمْ فَأَمَّا جِد
مِنْ وَصْفِهِ فِي آيَةٍ وَقَدْ اسْتَدْرَجَ لَهُ مِنَ اللَّهِ الْغَزِيذَ الْحَكِيمَ
فَالْفَرْقُ عَنِ الْأَعْمَارِ وَالْكَرَامَةِ وَالْمَعُونَةِ وَالْإِسْتَدْرَاجُ بِالْوَصْفِ الْمَانِعِ

ترجمہ و کفر کہ : اور شرع شریف استنار یعنی پوشیدن حق است و انکار او وصف
مانع مشترک اسمی است بسبب وجود مسلوبات کہ این وجود شامل از روی التزام است یعنی کفر
هم وصفی است مانع کہ بنا بر وجود مسلوبات اشتراک اسمی دارد بنا بر لازم شدن مسلوبات
باین وجود و قانع است از موجودات بر او نقصان - و این وصف ثابت است برای کافر باضافه
از خداے برتر یعنی با فردین او تعالی - پس این وصف استدراج است برای او در مقابلہ غیر او -
و این وصف در کافر ادعی است کہ نفس او مستدرج است یعنی گراشته شده * و استدراج از کفر
غیر منقطع است یعنی جدا شونده نیست یقیناً بر بنای آنکہ او کہ از مسلوب است از غیر خود قاطع و برتر
است پس از روی ظن بر بنای آنکہ او مجهول الحقیقت است از آنچہ کہ رازل سجده عبودیت واقع
شده و خدای برتر باین سجده دانا تر است الاکن حکم بر موجود و ظاہر است - پس این حکم بر معدوم
باطل و بر بنای حقیقت مجهول - پس انچہ یافتہ شد از وصف او در هیچ وقت این استدراج است
بر کافر از خداے عزیز و حکیم یعنی غالب و صاحب حکمت بسیار - پس این فرق کہ از انجا ذکر آمد و
معرفت و استدراج است در میان اینها بوصف مانع اینها است *

مطلب الکفر و وصف
مانع از حق و استدراج

بجای توفیق و حقیقت کفر و استدراج یقیناً
ظاناً بر حقیقت عبودیت در ازل +

استدراج از کفر غیر منقطع
است یقیناً و ظناً

آنچه از وصف کفر در هیچ وقت
یافتہ نشود استدراج است از
خدا عزیز و حکیم و فاروق
مثل انجا ذکر آمد و برتر
استدراج پس کفر مانع است

٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

[illegible]

۴۰۰
۱۰۰
۱۰۰
۱۰۰

که آن صلح را بین بنی له صلح آن یقول من الضاری و یو
 به قاهر بالمومنین بنفسه سبحانه لنفسه سبحانه فجازله
 له صلح آن یقول له و بلا حترار یعلق تعظیماً او محذوفاً
 و علی مقصود من متعلق بنیقتضی و المقصود تعظیم بنیه حبیه
 صلح و مافی علمه سبحانه هر و فی المشبه به المذکور
 اضافة الی یاء المتکلمه و هی مفعول به خص للنصرت و الی
 الله حال من فعل الناصرین و فیهِ اشاره بانباء ایمان
 بالواجب تعالی و رسالتیه علیه السلام فلا یجزم فی الفعل من بنیین
 بل تضمنت الاولی الثانیة فقالوا نحن انصار الله بترك
 النسبة الیه عم اظهاراً لإخلاص الله سبحانه فی ضمن
 نصرته علیه السلام کما اعراضاً عنها

ترجمه از آنکه منزه از نسبت او صلح را که گویند من الضاری یعنی کیست مددگار من حکم
 کرده شود بدو که بخین گوید پس امر فرمود بنفس او سبحانه مومنین را برای نصرت بنفس او سبحانه پس جازله
 برای او صلح را که گویند من الضاری یعنی کیست مددگار من - و لفظ بلا الاخراد اینجا به لفظ تعظیماً یا
 یا محذوفاً متعلق میشود - و علی المقصود متعلق است بلفظ یقتضی - مراد آنکه حذف مشبه بغير من
 از اینجا مشبه به میگوید یا محذوفاً یا محذوفاً بنیه تعظیم او صلح است - حاصل آنکه این حذف مشبه بغير من که بدست
 عظمت او صلح است بدست بیه مشبه محذوف را بر بنای مقصود میجوید - و آل مقصود تعظیم بنی او صلح
 است - و آنچه در علم او سبحانه مقصود است - و در مشبه به مذکور اضافتی که سوئی یا شکلم است و آل مقصود
 به است برای نصرت خاص کرده است او - و الی الله حال است از فعل ناصرین - و درین اشارت است بی
 آگاهانیدن بیان بواجب تعالی و رسالت او علیه السلام پس این فعل نصرت ناصرین از هر دو نسبت مجز و
 نخواهد شد بلکه نسبت اولی دوم را مستغن آمده - فقالوا پس بنابراین ناصرین گفتند نحن انصار
 الله یعنی ما مددگاران خدا هستیم - و ترک نسبت او علیه السلام کردند و گفتند نحن انصار الله
 یعنی ما یا اند مددگاران او هستیم پس این ترک نسبت که سوئی او علیه السلام است بنا بر اظهار است برای اخلاص
 خداست سبحانه و ضمن نصرت او علیه السلام بنا بر اعراض است از نصرت مد

باین آگاه اعراض از نصرت بنی او است

تفسیر کریمہ انما ولیکم
اللہ ورسولہ و
الذین امنوا الخ

وَفِي سُوْرَةِ الْمَائِدَةِ اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَرَسُوْلُهُ وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا
الَّذِيْنَ يَّقِيْمُوْنَ الصَّلٰوةَ وَيُوْتُوْنَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ رَاكِعُوْنَ ۚ وَ
مَنْ يَتَوَلَّ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهُ وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا فَاِنْ حٰزَبَكُمُ الْعُلٰثُ
فَتَحَقَّقْتَ الْوَلٰيَّةَ الْعَامَّةَ عَلٰى اِخْتِصَاصِ اللُّغَةِ بِالْمَعَانِي
شَيْءٌ هِيَ قَرِيْبَةٌ وَتَكْمُلُ وَخَلَّةٌ وَمَا لِكَيْهٖ وَتَصَرُّفٌ
وَنَصْرَةٌ ۚ هُوَ بِالتَّخْصِيْرِ وَالتَّحْقِيْقِ شَيْءٌ مِنْ اِنْمَا عَامَّةٌ
لِلّٰهِ سُبْحٰنَهُ وَرَسُوْلُهُ تَعَالٰى صَلَاحُ الْمُوْمِنِيْنَ الصّٰلِحِيْنَ
لِلْمُخَاطَبِ الْعَامِ الْمُوْمِنِ فِي كُلِّ حَالٍ وَزَمَانٍ وَمَكَانٍ
عَلَى الْعَطْفِ شَيْءٌ يَتَعَلَّقُ بِفِعْلِ تَحَقَّقْتُ وَفِيْهِ اِشَارَةٌ
اِلَى تَحْقِيْقِ اتِّحَادِ الْمَقْصُوْدِ مَقْدَرَةِ اللّٰهِ سُبْحٰنَهُ

تفسیر کریمہ انما ولیکم
اللہ ورسولہ و
الذین امنوا الخ

تفسیر کریمہ
۴ ودر سورۃ مائدہ آیت کریمہ
الَّذِيْنَ يَّقِيْمُوْنَ الصَّلٰوةَ وَيُوْتُوْنَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ رَاكِعُوْنَ ۚ وَ
رَسُوْلُهُ ۚ وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا فَاِنْ حٰزَبَكُمُ الْعُلٰثُ هَلَعْنِيْ خِزَابِيْنَ نَيْتِ كَدِيْ وَفِيْ
شما الله ورسول است و آنکه ایمان آوردند آنما نماز قائم و زکوة میدهند و همانا اندر کوع
کنندگان - و هر که دلی و رفیق گیرد خدا و رسول او را و آنرا که ایمان آوردند پس هر آنکه گریه خدا است
که همانا غالب شوند گانند

ایمان معنی لغوی و لایست تحقیق
و تحقیق در اینجا و مقصود
عامیة برای خدا و رسول و
و صالحین ازین آیت کریمه
بالا را شایسته و اقتضای تخصیص
برای سبب یعنی ولایت بود
و نصاری سخن است

پس درین آیت کریمه ولایت عامه بر بنای اختصاص لغت یا معانی که آنها قریب و تکمّل و خلّت
و لایکت و تصرف و تصرف اند تحقیق یافته است بسبب تخصیص و تحقیق از لفظ انما حالانکه همین
ولایت بطور عام برائے خدای سبحانہ و رسول او تعالیٰ هم صلعم و برای مؤمنین صالحین بر بنای
عطف ثابت شدہ بسبب مخاطب عام مؤمن - در هر حال و زمان و مکان - اینجا علی العطف
متعلق است بفعل تحقیقت در عبارت اصل مصنف کتاب ۴ و درین اشارت است سونے
تحقیق اتحاد مقصود این که ایں ولایت عام متحقق میشود با اتحاد مقصود بر بنای قدرت
خدای سبحانہ ۴

نه شستجی همکاران و نیز
مؤلفه همکاران و نیز
صلاح جمیع درویشان و شاکه
و اینک تقدیر با اختیار و برکت

۱۰۷

فاباح التولی لمن یتول بش يدل على ان التولی مباح لله
 الله ورسوله والذين امنوا في كل حال وزمان ومكان
 بش يستلزام من تعميم الشخص صراحتا فتعميم الزمان
 والمكان اقتضاءه على العطف بش يتعلق بفعل اباح
 فامارة الى تحقيق اتحاد المقصود هو لقد رتب الله سبحانه
 ولا عجز النبی وكرامة الولي ببقاء صفاتهم مع توبعها
 بدوام حياتهم وتعلقهم بمستغين محلوفا وجهه ولا بما شاء
 الله سبحانه بش يثبت المدعا باقتضاء لان التولی
 في كل حال وزمان ومكان لعدم المخاطب يقتضي الاعجاز
 والكرامة ببقاء صفاتهم بحياتهم وتعلقهم بمستغين
 هو التولی بمعنى تحويل تکفل المهمات على التعدية لا بغير
 المحبة لا لفا واجبة الى جهة الله سبحانه مقصدا.

ترجمه: پس برای کسیکه متولی گیرد خدا و رسول خدا و انرا که ایمان آورند یعنی گرویدند بخدا این تولی مباح است
 در هر حال و زمان و مکان بر بنای عطف که تعلقش با بحث میگرداند که مشیر تحقق اتحاد مقصود است
 و این تولی را صحت یتول مباح کرده است به تعمیم شخص و حال و زمان و مکان از آنکه من تعمیم
 بر بحث مستلزم است و تعمیم زمان و مکان را باقتضاء و این با بحث تولی به تعمیم که بر بنای عطف
 مشیر اتحاد مقصود است بنابر قدرت حدیث است و بنا بر اعجاز نبی و کرامت ولی است بسبب باقی ماندن صفات
 شان با توسع صفات بجا ماندن شان و تعلق شان است به مستغین که اوز ایشان مدد و استعانت میخواهد
 خواه او معلوم شان باشد یا مجهول یا آنچه که خواست خداست سبحانه یعنی این مدعا را که باقتضاء ثابت می
 شود از این آیه که میگردان است که کوفتی در حال و زمان و مکان بنا بر عموم مخاطب اعجاز و کرامت
 را مقتضی است و میخواهد بسبب بقاء صفات شان بجا ماندن شان و تعلق شان است به مستغین
 یعنی مدد و یاری خواسته - و تولی بمعنی سپردن تکفل است یعنی سپردن
 ضمانت مهمات و این بر بنای تقدیر است - نه بمعنی محبت از آنکه محبت واجب است سوئی جهت
 خداست سبحانه بنا بر مقصد و مراد.

بیان آنکه تولی تخیلی تکفل با حیات است بنا بر تقدیر و تقدیر
 محبت و قرب که اول واجب است مقصود و سبباً و در هم آمیخته

١٨
والله اعلم بالصواب

وَلَا مِنْ غَيْرِ مَا لَيْتَ لِلتَّوَلَّى هُوَ يَقْتَضِي شَعُورًا مِنْ جِهَتَيْنِ
 مِنْ تَوَلَّى وَمَا بِهِ التَّوَلَّى شَيْءٌ أَذْلًا تَكْفُلَ مِنْ جَاهِلٍ عَنْ تَوَلَّى
 وَمَا بِهِ التَّوَلَّى هُوَ وَقَدْ تَعْلَمُ مَا بِهِ التَّوَلَّى شَيْءٌ أَذْلًا تَكْفُلَ مِنْ جَاهِلٍ مَا بِهِ التَّوَلَّى
 فَإِنَّ حَرْبَ اللَّهِ هُمْ الْغَالِبُونَ عِجَابًا أَوْ كَرَامَةً اخْتِيَارَيْنِ
 عَلَى انْتِصَارِ الْمُسْتَضَرِّ جَزَاءً شَرْطٍ مُقَدِّمٍ شَيْءٌ إِيَّيْهِمْ
 يَقُولُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا هُوَ عَلَى أَنْ أَقِيمَ سَبَبُ
 مَقَامِ سَبَبٍ فَانْهَ كُنْصُورٍ فُضَا حَةً فِي الْكَلَامِ وَبِلَاغَةٍ
 لِلْمَرَامِ وَفِيهِ إِشَارَةٌ إِلَى اسْتِغَاثَةٍ بِهِمْ شَيْءٌ فَالْحَاصِلُ
 مِنْ يَقُولُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَانْهَ كُنْصُورٍ لَأَنَّ
 حَرْبَ اللَّهِ هُمْ الْغَالِبُونَ عَلَى انْتِصَارِهِ هُوَ فَإِنَّ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ

مترجمه در آن کسی که مالک توئی نباشد یعنی تکفل است از غیر مالک که توئی را نشاید مراد آنکه تکفل است از آن
 کسیکه او احتیاق تو لیت ندارد - و این توئی از جهتین شعور میجو اهر برای کسیکه ولایت میگیرد و چیزهای را که او
 ولایت گرفته از آنکه تکفل نیاید از جاهل از کسیکه متولی می شود و از آنچه که بدو تولیت هست - و این توئی قدر
 می خواهر بر آنچه که بدو تولی است از آنکه از عیاض برای آنچه که او را بدو تولی است تکفل نیاید - و این حَرْبِ
 اللَّهِ هُمْ الْغَالِبُونَ پس هر آینه گروه خدا همانا هستند که غالب شوندگان اند - از روی عیاض و کرامت
 که هر دو اختیار می هستند بر نصرت دادن یاری خواهند گان - و این جمله آیه است که میگوید مذکور جز است شرط
 مقدم را که آن من يَقُولُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا - است بر بنای آن که سبب بجای سبب
 قائم کرده شد - پس این جز سبب است که بجای سبب که هر آینه او میجو حفظ مَصْطُورٌ هیبا بدو از روی خصما
 در کلام و بطور بلاغت برای مقصود نهاده شد - و در این اشارت است سوئی استغاثت با ایشان یعنی
 بخدای تعالی و رسول او و مؤمنین صالحین - پس حاصل این شرط و جزا بصورت مفذرات این
 است وَمَنْ يَقُولُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّهُمْ مَصْطُورٌ لَأَنَّ حَرْبَ
 اللَّهِ هُمْ الْغَالِبُونَ عَلَى انْتِصَارِهِ یعنی هر که متولی کرد خدا و رسول و آنان را که ایمان آورند
 پس هر آینه او یعنی جزا مَصْطُورٌ یعنی الجزا نعمت است از آنکه تحقیق لشکر خدا است که همانا غالب
 شوندگان اند بر داندن یاری دادن او - پس هر آینه برای خداست سبحان است

باین ترکیب این آیه است که میگوید مذکور

[illegible]

VI

[illegible]

فَإِنْ لَمْ يُفَصِّلِ الْإِسْتِقْلَالَ وَالْإِضَافَةَ فِي الْمُسْتَعَانَ فَإِنَّهُ
 الْإِسْتِقْلَالَ لَيْسَ بِشَرِكٍ أَوْ إِنَّهُ أَجَازَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ شَرَكًا
 وَهُمَا مَجْنُوعَانِ لِقْلًا وَعَقْلًا مِنْهُ فَيَلْزِمُ التَّفْصِيلُ لِيُبَيِّنَا
 شَيْءَ إِيَّايَ الْإِسْتِقْلَالَ وَالْإِضَافَةَ هُوَ الْأَشْيَاءُ إِيَّائِي
 يُفَصِّلُ هُوَ فَحُكْمُ بَعْضِهِ مُفَصِّلٌ فِي مَنَعٍ وَجَوَازِ الْوَلَايَةِ وَ
 التَّوَلَّى فِي نَسَبٍ مُخْتَلَفَةٍ أَقْرَابًا مَنَعٌ وَتَكَارُرًا جَائِزًا
 فِي الْأَوَّلِ شَرِكٌ وَفِي الثَّانِي كُفْرٌ عَلَى الْحَاكِمِ فَالْإِنْتِصَارُ
 النَّصْرُ لِمَنْ يَتَوَلَّى اللَّهُ تَعَالَى وَرَسُولَهُ تَعَالَى صَلَاحُ الْمُؤْمِنِينَ
 الصَّالِحِينَ مُتَحَقِّقٌ فِي خِلَافِ الثَّابِتِ مَأْوِلٌ وَالْأَفْكَافُ ابْطَالُهُ
 شَيْءٌ إِيَّايَ خِلَافٌ مَا هُوَ الثَّابِتُ مِنْ عِلْبَةِ اللَّهِ تَعَالَى
 وَرَسُولِهِ تَعَالَى صَلَاحُ الْمُؤْمِنِينَ الصَّالِحِينَ لَا مَنَصَارَ
 الْمُسْتَنْصَرِينَ وَالنَّصْرُ يَأْوِلُ بِمَا هُوَ يَرْفَعُ الْخِلَافَ

مطلب فان لم يفصل الاستقلال
والاضافة في المستعان

بنا بر آنکه در مستعان با استقلال و اضافت
اگر فصل نکند شود در استقلال عدم
شک و جواز شرک لازم آید

ترجمه و اگر فصل و فرق نکرده شود با استقلال و اضافت در مستعان پس هر آینه او استقلال
است که شرک نیست یا آنکه هر آینه او است که خدای سبحان شرک را جائز داشته و این هر دو ممکن است
از روی نقل و عقل از پس تفصیل و جدا کردن لازم شود تا که هر دو استقلال و اضافت تمیز کرده
شوند. و نه یعنی اگر فصل نکرده شود پس حکم بینه مفصل که در و فصل نکرده شده در منع و جواز
و لایت و تولی در نسبهای مختلفه اقرار بر این صانع هست یعنی اقرار است بر آنچه که منع کرده شد
یا انکار است یا اجتناب یعنی برای آنچه که او جائز است این حکم انکار نشود پس در اول یعنی در
اقرار بر این صانع شرک است و در ثانی یعنی در انکار یا اجتناب کفر است بر حاکم پس انتصار و نصرت
یعنی را دستن و یاری دادن برای کسی که متولی گیرد خدای تعالی و رسول او تعالی را صلح و موافقت
صالحین را تحقق و ثابت است و خلاف ثابت تاویل کرده شود و نه ابطل ثابت پس چگونه شود یعنی تاویل
کرده شود خلاف آنچه که او ثابت است از علیه خدای تعالی و رسول او تعالی و مؤمنین صالحین بر
یاری دادن بر خواهندگان و خلاف نصرت تاویل کرده شود یا آنچه که او خلاف را بر نه و دور کند
یا تاویل کرده شود

انتصار و نصرت بفضل
استقلال و اضافت یا اجتناب
ثابت و متحقق آید و خلاص
تاویل

[illegible]

* سید لکھنوی

استغاثه هیه فی التَّوْبَةِ سَجُونَهُ مَعْتَى مِنَ الْفَاسِقِ لَشُمُولِهِ الْإِيمَانَ
 شَنِ اِیَحْتِی اِیَحْتَوِی مِنَ الْفَاسِقِ مَعَ سَلْبِ الْکَرَامَةِ اِنْ لَمْ
 یَجْزِ اِلَى الْفَسَقِ بِالْکِبَرِ اَهْلَهُ لَعْدَمِ تَحْقِيقِ وَلاَیْتِهِ اِلَّا مِنْ
 الْکَافِرِ شَنِ اِیَحْتَوِی مِنَ الْکَافِرِ مَسْلَبِ الْإِيمَانِ وَ
 اِنْ لَمْ یَجْزِ اِلَى الْکُفْرِ کَمَا قَالَ سُبْحَانَهُ یَا یُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا
 لَا یُحِیْدُوا الْکَافِرِیْنَ اَوْ لَیْآءٍ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِیْنَ اَلَا
 وَهِيَ مَبْدَءُ الْخَیْرِ وَالشَّرِّ فِی حُدُودِهَا فِی الْخَیْرِ وَالشَّرِّ قَالَ
 اللّٰهُ تَعَالٰی تَعَاوَنُوا عَلٰی الْبِرِّ وَالتَّقْوٰی وَلَا تَفَآوَنُوا عَلٰی
 الْاِثْمِ وَالْعُدْوٰی اِنَّ الْاِیَةَ فَالْمَفْعُولُ بِهِ هُوَ الْمُسْتَغْنٰی اِلَّا
 نَظَرُهَا فِی الْمَمْکَنَاتِ لَا یَدُ مِنْهَا فَاسْتَغَاثَهُ مِنْ الْاَنْبِیَاءِ وَالْاَوْلِیَّ
 اَوْ لٰی الْحُسْنٰی وَفَرَّجَهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَلَقَطِیْمَهُمْ کَمَا یُسْتَشِیْرُ

استغاثت از کافر جائز نیست
 اگر چه عوی کفر نکشد و از مؤمن
 فاسق تا آنکه سوی فسق نکشد
 بکراهت جائز است - و از انبیاء
 و اولیاء بغیبت و قرب و مکرمات
 شان اولی تر بیان نصرت
 آیات و ترکیب شان به

ترجمه - پس استغاثی که او را توکی است جائز می شود تا آنکه از فاسق جائز است پس شمول او
 ایمان را مع سلب کرامت اگر این استغاثت یا این فاسق سوی فسق نکشد پس این استغاثت بکراهت
 جائز است بسبب عدم تحقق ولایت فاسق - مگر از کافر جائز نشود بسبب سلب ایمان او اگر چه
 کفر نکشد این کافر این استغاثت چنانچه فرموده بجهان در سوره نساء رکوع بیست و یکم یَا یُّهَا الَّذِینَ
 لَا یُحِیْدُوا الْکَافِرِیْنَ اَوْ لَیْآءٍ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِیْنَ اَلَا یَا اِیَ الْکَافِرِیْنَ اَوْ لَیْآءٍ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِیْنَ
 اَوْلِیَاءَ مَکْرِمَیْدِیْجَرْمُونِیْنَ الخ - و این استغاثت در حدود خود و در خیر و شر مبدء و خیر و شر است یعنی خیر و شر
 محل آنهاست و جای ظهور که فرموده خدای برتر در سوره مائده رکوع اول تَعَاوَنُوا عَلٰی الْبِرِّ
 وَ التَّقْوٰی وَلَا تَفَآوَنُوا عَلٰی الْاِثْمِ وَالْعُدْوٰی و اِنَّ الْاِیَةَ فَالْمَفْعُولُ بِهِ هُوَ الْمُسْتَغْنٰی اِلَّا
 بِرَبِّکُمْ و بِرَبِّیْکُمْ و بِرَبِّیْکُمْ و بِرَبِّیْکُمْ و بِرَبِّیْکُمْ و بِرَبِّیْکُمْ و بِرَبِّیْکُمْ و بِرَبِّیْکُمْ و بِرَبِّیْکُمْ و بِرَبِّیْکُمْ
 کَرِیْمِ مَفْعُولُ بِفِعْلِ تَعَاوَنُوا اِمَّا الْمُسْتَغْنٰی اِلَّا بِرَبِّیْکُمْ و بِرَبِّیْکُمْ و بِرَبِّیْکُمْ و بِرَبِّیْکُمْ و بِرَبِّیْکُمْ و بِرَبِّیْکُمْ
 استغاثت را در ممکنات آیینی بینی که از وجوه نیست - پس از انبیاء و اولیاء و بسبب خوبی و کمونی
 شان و قرب شان بیکوینها و بسبب تعلیم شان چنانچه این است کریمه *

[illegible][illegible]

لَوْ جَدَّاهُمَا اللَّهُ تَعَالَى تَوَابًا رَحِيمًا فِي حَالِ اسْتِغْفَارِ الرَّسُولِ
بِتَعْلِيمِ الشَّخْصِ صَاحِبِ شَيْءٍ بِتَعْلِيمِ شَخْصِ الرَّسُولِ
عَلَى دَلَالَةِ الْفَرْصِ صَاحِبِ الْوَصْفِ الْعَامِّ وَتَحْصِيصِ
سُوقِ الْكَلَامِ وَمَحَلِّ النُّزُولِ شَيْءٍ أَيْ تَحْصِيصِ شَخْصِ
الرَّسُولِ مِنْ سُوقِ الْكَلَامِ وَمَحَلِّ النُّزُولِ هُوَ صَلَاحُ
شَيْءٍ أَيْ مَنْ هُوَ مُخَصَّصٌ بِسُوقِ الْكَلَامِ وَمَحَلِّ النُّزُولِ هُوَ
صَلَاحُ مَنْ لَا بِاسْتِغْفَارِهِمْ شَيْءٌ وَهُمْ كَانُوا مُنَافِقِينَ
مَرْجُوحًا دَاعِيًا وَسَاطَةِ الرَّسُولِ كَمَا فِي السُّورَةِ وَمَنْ يَعْمَلْ
سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ عَفُورًا رَحِيمًا
بِغَيْرِ التَّكِيدِ وَالتَّحْقِيقِ فَمَا لِلْمُؤْمِنِينَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا
أَنْفُسَهُمْ جَاءُوهَ يُسْتَغْفِرُونَ أَوْ اسْتَغْفَرُوا لَهُمْ وَأَنَّهُ صَلَاحُ
بِالْمُؤْمِنِينَ مَرْوُوفٌ رَحِيمٌ فَجَازَ الْحُكْمُ إِلَى شَيْخِ الطَّرِيقَةِ

ترجمه بنابر این نشان می‌دهد که ای را بسیار رجوع کننده و بسیار مهربان در حال مغفرت خواستن این
رسول حال آنکه ازین لفظ رسول بقیه شخص رسول برینائی دلالت لفظ بر وصف عام بطور صریحت است
و تخصیص شخص رسول دلالت از سووق و روانی کلام و از محل نزول است که آن رسول او صلعم
است یعنی آنکه او که بسوق کلام و محل نزول خاص کرده شده بود است صلعم برای استغفار و توبه
نه با استغفار منافقین که آن از وساطت رسول مجز و اندر چنانچه درین سوره بر کوع شان زدیم
آمده و مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ عَفُورًا رَحِيمًا
یعنی آنکه اگر کسی بدی یا باطل کند نفس خود را باز مغفرت خواهد شد ای را خواهد یافت او خدا را بسیار بخشنده
و بسیار مهربان پس درین آیت کینه استغفار به وساطت رسول آمده و اجابتش بغیر تاکید تحقق
است و آنچه برای مؤمنین است اینک اگر آئینه ایشان و قنیه کلام کردند نفسهای خویش را و آید درین
صلعم مغفرت خواهند و مغفرت خواست او صلعم برای شان حال آنکه آئینه او صلعم بخونین
بسیار رفت کننده و بخشنده و بسیار مهربان است پس این حکم طلب مغفرت سوی شیخ طریقه جاری شده

بیان آنکه تحقیق و تائید ما حاجت با استغفار رسول است

فراستغفار را و اسطر او اجابت غیر تحقیق و تائید

و از شیخ و از طلب مغفرت از شیخ طریقت

تفسیر الحدیث الشریفین
در حاجت‌ها

لَتُطْلَبَ الْاِسْتِغْفَارُ لِيُجَاءَ الْمَدَاءُ عَنِ الْقَبْرِ فَعَفَا اللَّهُ لَكَ
 هُوَ مِنْ بَاعِدِهِ فَمِنْهَا تَهَيَّأَتْ وَعَلَيْهَا نَشْأُ اِي عَلَا
 بِنَاءٌ مَفْهُومٌ لَا يَتَى هَذَا اجابه صلعم رجل مُمْتَنِيًا لِعَيْنِهِ
 فَقَالَ صَلْعَمُ مَنْ لَهُ حَاجَةٌ فَلْيَحْسِنْ وَصَوْنَهُ وَلْيُصَلِّ كَالْعَتَمِ
 وَلْيَقْرَأِ اللَّهُمَّ اِنِّي اَسْأَلُكَ وَاتُوجَّهُ اِلَيْكَ بِبَيْتِكَ مُحَمَّدٍ
 نَبِيِّ الرَّحْمَةِ يَا مُحَمَّدُ اِنِّي تَوَجَّهْتُ بِكَ اِلَى رَبِّي فِي حَاجَتِي هَذِهِ
 لِنَقْضِي لِي اللَّهُمَّ فَشَقَّقَهُ فِي الْحَدِيثِ قَالَ التِّرْمِذِيُّ هَذَا
 حَدِيثٌ حَسَنٌ صَحِيحٌ غَرِيبٌ وَصَحَّحَهُ الْبَيْهَقِيُّ وَزَادَ فِي آخِرِ الْحَدِيثِ
 فَقَامَ وَقَدْ أَبْصَرَ فِي رَاوِيَةٍ فَقَعَلَ فَبَرَّءُ وَفِي مَعْنَاهُ كَبِيرٌ
 طَابَرَانِي عَنْ عُمَانَ بْنِ حَنِيْفٍ أَنَّهُ فِي خِلَافَةِ عُثْمَانَ بْنِ
 عَفَّانٍ عَلَيْهِ رَحَلًا فَقَضَتْ حَاجَتُهُ فَقَالَ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ

ای رسول

ترجمه

که استغفار برای من بخوانی پس از قیامت باید که تحقیق خدای تعالی ترا پادشاه
 و هر که دوری گرفت او را پس از قیامت و از قیامت است و بیست و یکمین حدیث است
 هرگاه که مردی از روز منبر برای چشم خود بشیند و صلعم آن پس فرمود صلعم من له حاجه فلیحسن و یصل
 و یصل بر کعبتین و لیقرأ یعنی هر که را حاجتی باشد پس باید که دعوی خود نگوید و در رکعت نماز
 کند و بگوید که بخواند اللَّهُمَّ اِنِّي اَسْأَلُكَ وَاتُوجَّهُ اِلَيْكَ بِبَيْتِكَ مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ يَا مُحَمَّدُ
 اِنِّي تَوَجَّهْتُ بِكَ اِلَى رَبِّي فِي حَاجَتِي هَذِهِ لِنَقْضِي لِي اللَّهُمَّ فَشَقَّقَهُ فِي الْحَدِيثِ
 یعنی خدایا من تو بخوانم و مسند تو روی آورم بواسطه منی تو محمد صلعم که نبی رحمت است ای محمد صلعم هر آنکه
 بوسیله تو داورم و سوره در دگر بخواند درین حاجت من نامدا کرده شود برای من هدایا پس ششین گردان او را
 درین نماز حدیث است گفت ترمذی این حدیث حسن است صحیح و غریب و بیست و یکمین حدیث است
 زیاده کرد فقط در فضل ابصر و فی رَاوِيَةٍ فَقَعَلَ فَبَرَّءُ و فی مَعْنَاهُ كَبِيرٌ
 است که او که در بنده و در محرم کبیر یعنی است از عثمان بن حنیف و فی خِلَافَةِ عُثْمَانَ بْنِ
 عَفَّانٍ علیه السلام که این عمل را بعد از آنکه پیش رو او دیدم رسول خدا تعالی را صلعم

سزا
بحث تفسیر حدیث شریف
حاجت هر که را حاجتی باشد
و طریق نماز و دعاء

[illegible]

اَقُلْ هَذِهِ سَبِيلِي اَدْعُوْا اِلَى اللّٰهِ قَدْ عَلٰى بَصِيْرَةٍ اَنَا وَمَنْ اَتَّبَعَنِيْ
وَسُبْحَانَ اللّٰهِ وَمَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ ؕ اِذَا انْتَقَضَ الْحَصْرُ
الْمُدَّعٰى الْمُسْتَفَادُ مِنْ تَخْصِيصِ الَّذِي فِيْ اِيَّاكَ لَسْتَعِيْنُ
اَشْ فِيْ سُوْرَةِ الْفَاتِحَةِ هُوَ لَمَنْعُ اسْتِعَانَةٍ بِوُجُوْهِ عَامَةٍ
لِغَيْرِ اللّٰهِ سُبْحَانَهُ وَآلِهَا لَا يَنْقُضُ فَيُطْلَقُ الدَّعْوٰى اِذَا
اَشْ اَلَا اسْتِثْنَاءٌ مِنْ اَنْتَقَاضِ الْحَصْرِ الْمُسْتَفَادِ مِنْ
اِيَّاكَ لَسْتَعِيْنُ لَمَنْعِ اسْتِعَانَةٍ هُمْ بِوُجُوْهِ خَاصَةٍ اَشْ
كَالَوْهِيَّةِ تَامَةٍ وَقُدْرَةِ كَامِلَةٍ وَهَدَايَةِ خَاصَةٍ هِيَ
تَوْفِيْقُ مَرْضِيَّاتِ هَرِ اللّٰهِ سُبْحَانَهُ وَهُوَ الْمَرَادُ وَاِنْ تَبَيَّرَتْ
قَوْلُنَا فَيَجُوزُ فِي الْمَضَافَاتِ لَقَدْ اَصْبَحْتَ خَيْرًا وَقَالَ
سُبْحَانَهُ فِي سُوْرَةِ يُوْنُسَ وَلَا تَدْعُ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ
وَلَا يَضُرُّكَ فَاِنْ فَعَلْتَ فَاِنَّكَ اِذَا مِنَ الظّٰلِمِيْنَ ؕ

مطلب انتقض الحصر في
ايك لستعين في سورة
الفاتحة وتفسيره

ترجمہ قل ہذا سبیل اِدْعُوْا اِلَى اللّٰهِ قَدْ عَلٰى بَصِيْرَةٍ اَنَا وَمَنْ اَتَّبَعَنِيْ وَسُبْحَانَ
وَمَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ یعنی بگو کہ میں راہ میں است کہ میں خواہم سوئی خدا۔ یہ بینائی ہےستم من دیگر
مرا پیروی کرو۔ وہاں کی است خدای را نیستم من از مشرکین۔ دلیل ہنگام حصر مدعی کہ استفادہ انتقض
ہست آنکہ در ایاک لستعین یعنی خاص از تو یاری میخواہیم کہ در سورۃ فاتحہ است۔ برای
استعانت بوجہ عامہ برای غیر خدای سبحان بے شکست بنا بر دعوی خود کہ مدعی ازین تخصیص فائدہ کر
قائم کردہ بود۔ حالانکہ حصر نمی شکند۔ پس این دعوی حصر باطل شد۔ مگر بوجہ خاصہ کہ برای خدای خشی
ہست پس حصر استفادہ از تخصیص است کہ یہ مذکورہ کہ برای منع استعانت است نہ شکست چون الہیہ
قدرت کاملہ نہایت خاصہ۔ و این ہر آیت توفیق مَرْضِيَّاتِ است برای خدای سبحان یعنی مہ افقت کرد
بت باجہ کہ پسندیدہای خدا است۔ وہیں مراد است۔ پس حصر دین بوجہ خاصہ موجود است و شکستہ نشدہ و اگر
لہا در ایچہ کہ جائز میشود در مضافات و مخلوقات باندیشی و تفکر کنی البتہ تحقیق خیر و نیکی را برسی۔ تو
خانہ در سورہ یونس رکوع یازدہم وَلَا تَدْعُ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ
فَاِنْ فَعَلْتَ فَاِنَّكَ اِذَا مِنَ الظّٰلِمِيْنَ یعنی و مخال غیر خدای خشی اگر ترا
نہ فائدہ و ہرگز نہ ضرر کند۔ و اگر کردی پس ہر آئمہ تو را نگاہ از سما لان آہنی +

۱۳
مطلب آنکہ حصر دیاک لستعین
بوجہ خاص است نہ بوجہ
عام۔ و فرق بوجہ خاص و
دستعانت در بوجہ خاص
منفرد و فیما یجوز فی المعنات
جائز +

۱۲
بحث تفسیر کہ سبیل لا تَدْعُ
من دُونِ اللّٰهِ

بیت پروردگار و بیت نبی و بیت محمد و بیت آل محمد و بیت ائمه اطهار

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

وَأَمَّا الْإِسْتِغَانَةُ بِالْأَوَّلِيَاءِ وَنَدَائِهِمْ فَإِنَّ قِيلَ لَا يَسْمَعُونَ
وَلَا يَعِينُونَ مُطْلَقًا شَيْءٌ أَيْ فِي الشَّهَادَةِ وَالْبَرَزَخِ
فَهَذَا التَّكْرَارُ كَمَا اسْتَوْجِبَ لِأَنَّ السَّمْعَ وَالْقُدْرَةَ مِنْ
صِفَاتٍ قَائِمَةٍ بِالذَّاتِ بِالْعَيْنِيَّةِ وَهِيَ بَسِيطَةٌ قَرَأَ لَهَا
لَيْسَتْ لَزِمَتْ زَوَالِهَا وَلَا خُصُوصِيَّةُ بَرَزَوَالِهَا عَنْ دُونِهَا فَكَيْفَ
يُنْبَتُّ شَعُورُ نِعْمَةٍ وَعَذَابٍ فِي قَبْرِ خُصُوصًا وَلَيْسَلْبُ شَعُورٍ
مَادُونِهَا خُصُوصًا وَمِنْ قَوْلِهِ تَعَالَى حِكَايَةً عَنْ صَلَاحٍ
عَلَى نَبِيْنَا وَعَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ بَعْدَ هَلَاكِ قَوْمِهِ فَتَوَلَّى
عَنْهُمْ وَقَالَ يَقُومُ لَقَدْ أَبْغَضْتُمْ رِسَالَتِي وَنَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ
لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ وَحِكَايَةً عَنْ شُعَيْبٍ عَلَى نَبِيْنَا وَعَلَيْهِمُ
الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ بَعْدَ هَلَاكِ قَوْمِهِ

مطلب واما الاستغانة بالاولياء
وندايهم الخ *

اثبات سماعت موتی عقلاً و
نقلًا من الآيات القرآنية
والاحاديث النبوية يعلم

مطلب استغانت با وایا
وندا با ایشان الخ *

۱۹
بحث اثبات سماعت موتی
عقلاً و نقلًا از آیات قرآنی
و از احادیث نبویه صلعم

ترجمه و لیکن استغانت با وایا و ندا با ایشان پس اگر گفته شود که انان نمی شنوند و نمی بینند
یعنی در عالم شهود و عالم برزخ پس این انکار کرانه نشان است و عجیب است از آنکه بر اینیه شمع و
قدرت از ان صفات اند که قائم بایات ابدعینت و ذات بسیط است پس زوال این هر دو صفت مذکور
لازم گیرد زوال ذات را سبب قیام عینیت صفات بذات و بزوال این هر دو صفات خصوصیت
نیست بغیر نایب و ن این هر دو یعنی بجز این هر دو صفات زوال دیگر صفات نیا شد خصوصیتی دیگر
یا فته نشود پس چگونه زوال این هر دو مخصوص باشد صفات دیگر و شعور نعمت و عذاب در
جز اینها مخصوص چگونه ثابت خواهد شد و چگونه شعور را بجز سوا این هر دو است بطور مخصوص سلب
خواهد شد حال آنکه از قول او تَعَالَى است بطور حکایت از صلح علی بنی نیا و علیه الصلوة والسلام بعد
هلاک قوم او علیه السلام در سوره اعراف رکوع دهم فتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْغَضْتُ
رِسَالَتَهُمْ قَدْ أَبْغَضْتُمْ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ یعنی پس روگردانید از اینها گفت
ای قوم من ای بنده محقق رسایم شمار اسالت و پیغام پروردگار من نصیحت کردم شمار و لیکن شما نصیحت نکنید
را دوست نمیدارید و نیز حکایت فرمود ضحاک برتر از شعیب علی بنی نیا و علیه الصلوة والسلام بعد هلاک قوم
علیه السلام در سوره اعراف رکوع یازدهم *

فَنَوَلْنِي عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَ
 نَصَحْتُ لَكُمْ بِهِ فَكَيْفَ أَتَى عَلَى قَوْمٍ كَافِرِينَ هَكَأَقُولَهُ صَلَاحُ
 فِي الْمَشْكُوعَةِ عَنْ قِتَادَةٍ إِلَى أَنْ قَالَ جَعَلَ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ بِأَسْمَاءِهِمْ
 وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ فَلَانِ بْنِ فَلَانٍ يَا فَلَانِ بْنِ فَلَانٍ أَيْسُرُكُمْ
 أَنْتُمْ أَطَعْتُمُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّا قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدْنَا رَبَّنَا
 حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا فَقَالَ عُمَرُ يَا رَسُولَ اللَّهِ
 اللَّهُ مَا شَكَلْتُمْ مِنْ أَجْسَادِكُمْ أَمْ رَوَّاحٌ لَهَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ مَا أَنْتُمْ
 بِأَسْمَعٍ لِمَا أَقُولُ مِنْهُمْ وَفِي رِوَايَةٍ مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعٍ مِنْهُمْ
 لَكِنَّ لَا يَجْمَعُونَ مُتَّفِقِينَ عَلَيْهِ *

ترجمہ: فَنَوَلْنِي عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ بِهِ فَكَيْفَ
 أَتَى عَلَى قَوْمٍ كَافِرِينَ پس گردید از انہا وگفت ای قوم من البتہ تحقیق رسایندم شمارا پیغام ہا پروردگار
 من و نصیحت و آدم شمارا۔ پس چگونہ اندو گویں شوم بریں قوم کافرین۔ چنانکہ قول او صلح است در
 مشکوٰۃ از قِتَادَةٍ یعنی السجۃ تا آنکہ گفت۔

پس نرا بایشان کردن گرفت بنامہائے شان و نامہائے پدران شان اے فلان ابن فلان
 اے فلان ابن فلان آیا خوشنودمی گردانید شمارا ایک شما اطاعت کردید خدا و رسول
 اورا۔ پس ہر آئینہ ما یافتیم انچہ پروردگار ما از دوسے حق بماد عدہ فرمود۔ پس آیا
 یافتید شما انچہ وعدہ فرمود پروردگار شما از دوسے حق۔ پس گفت عمرؓ رضی
 اللہ تعالیٰ عنہ یا رسول اللہ چیست اینکہ حرف مے زنیید از اجساد کہ نیست

۲ ہمارا ارواح یا آیا کلام مے کئی از اجساد بے روح فرمود بنبی صلی
 اللہ علیہ وسلم و ہنگو قسم بائکہ نفس محمدؐ پرست اورست

نیستید شما شنوئہ تریا سے انچہ کہ سیگویم از ایشان :

و در روایتی است نیستید شما شنوئہ ترا از ایشان لیکن

ایشان جواب بخی دہست۔ این حدیث در کتب صحاح متفق علیہ است

یعنی بر صحت این حدیث اتفاق کردہ اند *

پیشتر در این کتاب
در باب اول و دوم
در باب اول و دوم
در باب اول و دوم
در باب اول و دوم

194

وَقَوْلُهُ صَلَاحُ السَّلَامِ عَلَيْكُمْ مَا خَصَّ لَهُ صَلَاحُهُ بِلَوْحِدٍ
 مِنْ أَصْحَابِهِ صَلَاحُهُ حَتَّى الْآنَ مَنْ تَبِعَهُمْ وَأَكْفَيْكَ مِنْهُمْ
 نَشَأَى إِنْ لَمْ يَكُنْ غَيْرَ مَخْصُوصٍ لَهُ صَلَاحُهُ فَكَيْفَ كَانَ
 مِنْهُمْ أَيْ مِنْ أَصْحَابِهِ صَلَاحُهُ وَمَنْ تَبِعَهُمْ فَالَسَّمْعُ وَ
 الشُّعُورُ وَاهْلِيَّةُ الْخَطَابِ أَمْرٌ أَجْمَاعِي هُوَ خِلَافُ الثَّابِتِ
 مَأْوَلٌ بِمَا لَا يَعْارِضُ الثَّابِتَ نَشَأَى الْخِلَافُ بِمَا اسْتَدَلَّ
 بِهِ الْمُخَاصِمُونَ فِي عَدَمِ السَّمْعِ وَالشُّعُورِ فَهُوَ مَأْوَلٌ بِمَا لَا
 يَعْارِضُ الثَّابِتَ هُوَ وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَاحُهُ إِنْ أَرَادَ
 عَوْنًا فَلْيَقُلْ يَا عِبَادَ اللَّهِ اعِينُونِي يَا عِبَادَ اللَّهِ اعِينُونِي
 يَا عِبَادَ اللَّهِ اعِينُونِي وَحَصِّنْ حَصِينَ فَخَرَفَ النَّدَاءَ لِلْقَرِيبِ
 وَابْعِيدِ فَلَا يُحْذَرُ لِلْبَعِيدِ مِنْ الْأَنْبِيَاءِ لَا عِجَارَ لَهُمْ وَلَا طِيَامَ
 لَكُمْ أَمْتُهُمْ وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَاحُهُ إِذَا انْقَلَبْتَ دَابَّتْ

ترجمه و قول او صلعم السلا عليكم براي او صلعم خاص كرده شد بلكه از صحاب او
 صلعم یافته شد تا این زمان از هر کس که ایشان را پیروی کرد و در نه پس چگونه است از ایشان یعنی اکابر
 او صلعم مخصوص بود بلكه مخصوص شد پس از آنال که از صحاب او صلعم هستند و از هر کسی که ایشان را پیروی
 کرد چگونه آمدی - پس شنیدن و شعور و اهلیت خطاب برای اهل فتور امر جماعی است - بنابراین خلاف
 این ثابت تا دلیل کرده شود یا آنچه که ثابت را معارض نشود یعنی خلاف یا آنچه که مخاصمین بدو دلیل
 گرفته اند در عدم سماع و شعور پس از تا دلیل کرده شود یا آنچه که معارض ثابت نشود +
 و فرمود رسول خدا صلعم یعنی اگر اراده کند کسی مدد را بخواد پس باید که بگوید ای
 بندگان خدا مرا یاری کنید ای بندگان خدا مرا یاری کنید ای بندگان خدا مرا مدد کنید سرایت
 این حدیث شریف در حصن حصین آمده از مجمع طبرانی + پس درین حدیث شریف که
 حرف نداشت قریب و بعید هر دو را است + پس حدیث و باکی نیست برای بعید که از انبیاء از دنیا
 عجز ایشان و از اولیاء بنابر کرات ایشان - و فرمود رسول خدا صلعم یعنی هر گاه که ساری و وارگون شود

چنانکه مذکور است در این کتاب
 پس چه صدر و کلام است بر این بعید از انبیاء
 و اولیاء بنابر کرات و کرامت +

[illegible]

منہجہ تعلیم

V61

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

၁၄၇၇

پیشو بہار و برہنہ

ॐ नमो भगवते वासुदेवाय

لَمَنْ يُؤْمِنْ عَلَى الْبَيْتِ هَذَا تَقِيماً شَيْءٍ أَيْ لَا تَقِيْمُهُ شَيْءٌ وَجُفِيفَ
 اِسْمَاعِ مِنْ كُلِّ مُسَمِّعٍ لِكُلِّ مُسَمِّعٍ بِمَعْنَى مَوْضُوعٍ هَذَا لَهَا
 كَقَوْلِهِ تَعَالَى صُمْ بِكُمْ عُمِّي فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ
 وَيَكْمِنُونَ وَيُبْصِرُونَ وَيَعْقِلُونَ وَقَوْلِهِ تَعَالَى وَمَا أَنتَ
 بِهَادِي الْعُمِّي عَنْ ضَلَالَتِهِمْ وَالْأَعْمَى يَكُونُ هُنْدِي
 لِقَوْلِهِ تَعَالَى عَبَسَ وَتَوَلَّى أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى وَمَا يُدْرِيكَ
 لَعَلَّهُ يَزْكِي أَوْ يَذْكُرُ فَنُفَعَّهُ الَّذِي كَرِهَ الْآيَةَ فَكَيْفَ
 عَلَى ظَاهِرِ اللَّعْنَةِ شَيْءٌ أَيْ مَعْنَى مَوْضُوعٍ هَذَا فَالْحَاصِلُ
 أَنَّ الْأَسْمَاعَ خَاصُّ بِعَثَا عَلَى مَقْصُودِ شَيْءٍ الَّذِي
 مُتَعَلِّقٌ بِبَيْتِ النَّبِيِّ عَمَّ هَذَا قَوْلٌ بِمَعْنَى حِجَازٍ أَيْ انْقِطَاعِ
 بِاجَابَةِ الْحَقِّ لِمَنْ يُؤْمِنُ بِالْأَسْمَاعِ

ترجمه برای کسیکه ایمان بر بیتی آورد یعنی مقصود ازین قول که سبب ایهال تقیم بطور تشبیه و استعاره
 آمده آنست که کسیکه ایمان بر بیتی نبی علیه السلام می آورد گوش او در افکند و بالخصوص او را بر هر مکرر و
 است و ذاین قول ادراک تقیم بمعنی موضوع واقع شده است و این روش که نشان داده هر شئ زده را نشان
 مقصود است از آنکه در ضرورت ایهال تقیم است که کلام بر تقیم عمل میشود بلکه نظم این آیت بطور تشبیه
 استعاره به بیان آوردن هیچ قول او تعلق است در سوره بقره رکوع دوم صم بکم عمی فهم که
 یعقلون یعنی گردانیدن و نگار و نابینا هستند پس ایشان نمی فهمند حال آنکه آنان می شنوند و کلام میکنند
 و می بینند و می فهمند و هیچ قول او تعلق در سوره غل رکوع ششم و ما انت بهادی العمی عن
 ضلالتهم یعنی و نوزاد نمایند تا اینرا از گمراهی نشان حال آنکه عمی یعنی نابینا هستند و ای راه یافته
 می شود بنا بر فرمودن او تعلق در سوره عبس پاره هم عبس و تولى ان جاءه الاعمى و ما یدریک
 لعله یزکی او یذکر فتنفعه الیه کلمه الیه یعنی ترشروی کرد و در گردانید باینکه آنرا پیش او
 تابینا و در رسیدن باشد که او تزکیه و نهذیب یا بد یا بدید پدید این پند و اندیشه و هر چه پس چگونه
 این بر ظاهر لغت یعنی بر مبنی موضوع محمول شوند پس حال آنکه اسماع یعنی شناییدن در این آیه مذکوره خاص بر
 بعث است بر بنای مقصودی که متعلق بر بعث نبی علیه السلام است پس ماؤل است بمعنی مجاز یعنی نفع داد
 و بهره مند گردانیدن باطاعت و قبولیت حق برای کسیکه ایمان آورد که این انقطاع اسماع است یعنی نشان

بیان تقییر آیه و ما انت بهادی العمی عن ضلالتهم را در این آیه می بینیم
 مراد از موضوع مذکور که استعاره و تشبیه است

بیان آنکه اسماع برای ایهال تقیم
 و آن است که برای ارتفاع اجابت حق با کلام
 است و هر که حق را محض حق و بعث نبی علیه السلام
 ثابت و بر آیه مقصود بعث و انما بعث نبی علیه السلام

قال سبحانه فانك لا تسمع الموتى ولا تسمع الصم الدعاء
اذا اولوهم يدعون. وما انت بهادى العصى عن
ضلالهم. ان تسمع الا من يؤمن يا ايها
مؤمنون. اعلم ان الاسماع بمعنى موضوع عام
من كل مستمع لكل مستمع بمعنى موضوع
ولا يختص بالمقصود الذى يتعلق بعث النبى عم فاما
يختص **ش** بالمقصود الذى يتعلق بعث النبى
عم كما قال سبحانه ان تسمع الا من يؤمن
يا ايها فهم مسلمون. هم ما اول بمعنى مجاز هو انفع
باجابة الحق لمن يؤمن **ش** اى من هو اهل باجابه
ايمان بالحق هم بالاسماع على ما ذكر السبب مقام المسبب

ترجمه فرمود سبحانه در سوره روم كنوع سخن فانك لا تسمع الموتى ولا تسمع الصم الدعاء
اذا اولوهم يدعون. وما انت بهادى العصى عن ضلالهم. ان تسمع الا من يؤمن
يا ايها فهم مسلمون. يعنى پس چرا آنه تو مردم را نمى توانى شنيدن و نه كز را توانى شنيدن خداوند و
دعوت خود را با و نه با پشت هر گاه كه او شان پشت داده باز گرديدند - و نه توانا بينا راه نمائى از گمراهى
شان - نه توانى شنيدن تو مگر كسى را كه بايات ما ايمان مى آورد پس همانا مسلمانان اند
بر اكنه اسماع بمعنى موضوع يعنى بشنايدن و در گوش اذاعتن عام است از هر مستمع يعنى بشنايده
و در گوش رساننده براى هر مستمع بمعنى موضوع يعنى هر گوش دارنده - و ايس اسماع بمعنى موضوع عام
مختص نشود بمقصود كسى كه اكل تعلق مى دارد به بعت بنى غلبه السلام - كيس آنچه كه مختص نشود به
مقصودى كه تعلق به بعت بنى عم دارد چنانچه گفت سبحانه ان تسمع الا من يؤمن
يا ايها فهم مسلمون. يعنى تو نتوانى شنيدن مگر كسى را كه بايات ما ايمان مى آورد و همانا اين
اسلام آورندگان - پس نمى مختص باول است بمعنى مجاز كه او انفع است باجابه حق براى كيسه ايمان آوردن
باسماع يعنى كيسه اهل است بغير قيد بيان سخن - و ايس انفع يعنى هر كه را دانيد بايلى بر بنى عم صلى الله عليه و آله است آنچه سبب ايمان
است

تفسير كرميه لا تسمع الموتى
ولا تسمع الصم الدعاء

بيان معنى موضوع عام اسماوع
به بعت مختص نه شوند كه ايس
بخر و آخر آيه انهم است

بيان تاويل معنى مختص
بمعنى مجاز كه او انفع است
حق است بجهت سبب ايمان
مسبب آورنده

۱۰۰۰
 ۱۰۰۰
 ۱۰۰۰
 ۱۰۰۰

[illegible]

فلو لم یأت بیان التولیة علی نہایتہ فاذا لا یفید ہم الا اشارۃ وہما
بمعنی مجازاتہ اشکار الحق غایۃ الامکار فہم الکفار استعاراً
فی وجہ تعطیلہم التام عن استماع الحق بلا سماع واستفادۃ
الحق بلا اشارۃ و اعلم ان لا یتوقف الحق المقدم علی الشرط
والمؤخر وہما بمعنی موضوع اذ لیس عدم سماع الصم علی شرط
التولیة والادبار بمعنی موضوع فالشرط بمعنی مجاز یشیر الی
التعطیل التام بشیء لا یستفیدون بلا اشارت فی حالۃ الادبار
لیزم ان الاجزاء بمعنی مجاز استقامۃ المعنی بشیء ای الاستقامۃ
للمعنی صر والہادی والمعنی بمعنی مجاز ای ہادی الی الحق
للمعنی ای متعطّلین عن اہتدائہم علی صراط مستقیم الحق

ترجمہ

پس اس ادباً یعنی پشت و ادب بیان تولیت است بمعنی روگردانیدن بر
بنائی نہایت اولیٰ یعنی انتہائی روگردانی پشت دارن است کہ دریں هنگام اشارت بایشان ہم سودندہ
حالانکہ ہر دو ادباً و تولیت بمعنی مجاز اند یعنی انکار حق غایت انکار پس از روی استعارہ ہماں کفار انہ
بوجہ تعطیل تام شان از استماع حق با سماع یعنی از گوش داشتن حق بیکار مض شدہ کہ دعوت رسول بگوش شا
نداشتن بوجہ تعطیل تام شان با جہت سودمند نیاید و ہم استفادہ حق با اشارت یعنی با اشارت ہم بوجہ
تعطیل تام خود از دعوت حق فائدہ اجابت حاصل نمی توانند و بدان اینکہ جزا بر مقدم بر شرط موضوع
اینجا متوقف نمیشود و قنیکہ ہر دو شرط و جزا بمعنی موضوع باشد زیرا کہ عدم سماع صم بر شرط تولیت و
ادباً کہ ہر دو بمعنی موضوع آئند نیست یعنی تولیت و ادباً ہر دو چون بمعنی موضوع آئند عدم سماع صم
در خصوصیت بر شرط ہر دو نیاید از انکہ ایشان خود بہ گری چون نمی شنوند و نہ توان شنیدن شان شرط تولیت
و ادباً نہادن یعنی قید پشت دادہ روگردانیدن چہ نفع دہد۔ پس جزا بر مقدم عدم سماع صم بر شرط
موضوع تولیت و ادباً بگوید متوقف گردد۔ پس این شرط بمعنی مجاز سوئی تعطیل تام اشارت میکند سبب
آنکہ انہا در حالت ادباً با اشارت مستفید نہ اند یعنی فائدہ نمی بردارند و این لازم شود اینکہ ہر آئینہ جزا
بمعنی مجاز است بنا بر استقامت برای معنی و ہادی ہم بمعنی مجاز است یعنی ہدایت کنندہ سوئی حق
برای نامینا باین کہ متعطّل و بیکاران انداز ہدایت یابی خود شان بر صراط مستقیم حق ہند۔

وہی ہے جس نے ان کو پیدا کیا اور ان کو پالیا اور ان کو مرانا چاہتا ہے۔

[illegible]

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

ما حصل ترجمه بهینا کرمه فآلکذا فی قریحه

لعلته اية - اية اية اية
 اية - نه نه نه نه نه
 نه نه نه نه نه نه
 نه نه نه نه نه نه

الحجة القاطعة

اعلم ان نفي اسماع الذي مذكور في الآية الشريفة ان
 الا من يؤمن باليتنا فهم مسلمون الآية لا يمكن ان يكون
 بمعنى موضوع اذا الذي عام من كل مسيح لكل مستمع الـ
 بمعنى موضوع ولا يختص لمن يؤمن بل هو شامل للعموم
 فلا يصح النفي بعدم ثبوت متقدم ولا يصح الاستثناء لاثبات
 من منفي ونفي من عموم ولا يصح البعث فلا يصح العموم
 مخصوص الذي في نظيره لا حق لبس اي الا من يؤمن
 باليتنا صليهم ان نفي اسماع بمعنى مجازي الذي خاص

ترجمہ الحجۃ القاطعۃ یعنی اس بحث قاطعہ است کہ دلائل مخالفین قطع میکنند
 برائے راہ بنیاد کہ فیصلہ کلی از وہ حاصل شود۔ مگر انکہ نفی اسماع کہ درین آیت شریفہ ان لم یؤمن
 یؤمن بالیتنا فہم مسلمون الآية مذکور است ممکن نیست کہ معنی موضوع باشد از انکہ معنی موضوع عام است
 بر شائبہ برای ہر گوشہ ہار مگر آنکہ بر دو معنی موضوع باشد۔ و این معنی موضوع برای کیہ ایمان می آورد
 نمی شود بلکہ او عام را شامل است۔ پس این نفی بسبب عدم ثبوت متقدم درست نیاید۔ و نہ این استثناء
 بنا بر اثبات از منفی و نفی از عموم راست شود۔ و نہ این بعث کہ اسماع حق است صحت پذیرد۔
 پس عموم درست نباشد۔ از انکہ نفی را ثبوت متقدم باید کہ از و نفی کردہ آید در صورت نفی اسماع
 عام از ہر مسیح و مستمع ثبوت متقدم ثابت نہ شود کہ از و این نفی کردہ شود پس این نفی چگونہ
 درست آید۔ و انتشار مفیدہ حصہ و تحقیق است کہ در موجود باشد نہ در معدوم و موجود ثابت است
 پس استثناء حصہ و تحقیق کند برای آنچہ کہ در و از اثبات آنہ از نفی و این نفی از عموم است پس
 اثبات و تحقیق او از و چگونہ شود و استثناء چگونہ راست آید۔ و بعث برای اسماع حق است و اسماع
 بر و متوقف و در نفی عام او اہل بعث چگونہ صحت پذیرد حالانکہ بعث برای ایمان ازندگان ظاہر نہ نفی عام
 مخالف ہارت و ظاہر پس مقابل ہارت مقصود این عموم نفی اسماع بمعنی موضوع درست نباشد۔ و وجہ صحت آن در نظم
 است یعنی الا من یؤمن بالیتنا لازم میکند کہ ہر آنہ نفی اسماع بمعنی مجازات چنانکہ خاص است بر کیہ ایمان می آورد

الحجة القاطعة
 فی دعاء المہاجر

بحث جہت قاطعہ در عارضات
 و خفا و کرامت ذر و قوت استغاثہ
 و دعا و دعا و دعا و دعا

پس ان کہ نفی اسماع عام از
 آیت کریمہ ان لم یؤمن
 یؤمن الخ ممکن نیست
 کہ بمعنی موضوع باشد

میان کوه و دشت علم کرامت
چو در شمع و شمع مونی
شعشع و شمع شمع

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲

100

اعلم ان کلام البعض فی نفی السمع والاسماع لموتی بمعنی موضوع
 استدلال الایة الکریمیه و للموتی حالة معروفة فی السمع
 والاسماع وتعلق الروح بالجسد بکیفیه اخری عن اولی کیف
 یشاء الله تعالى فلما لم یثبت النفی فی الوجه المخصوص
 ای فی السمع والاسماع لموتی بمعنی موضوع لوجود حالة معروفة
 لموتی وعدم دلالة الایة الکریمیه علیه ^{ای النفی} هو بقی الثبوت العام
 ش فی السمع والاسماع ولولحی و صیه بمعنی موضوع هر على
 حاله و ما ذکره ^{موضوع} ش فی البض ^{ای النفی} هو نفی اسماع من مسمع
 بمعنی مجاز الذی قد ثبت لا اسماع بمعنی موضوع الذی قد
 ثبت فكیف نفی سمع من سامع و تغذر اسماع ش مسمع
 لا یلزم تغذر سمع ش سامع

ترجمه بدانکه هر آینه کلام بعض در نفی سمع و اسماع برای موتی بمعنی موضوع با استدلال
 این آیت کبر است حالانکه برای موتی در سمع و اسماع حالت معروف است بچنانکه در احادیث
 و تعلق روح بجسد برای موتی کیفیت دیگر است از اولی که بچنان است که خدا تعالی میخواهد و
 هرگاه که ثابت نشد این نفی درین وجه مخصوص یعنی در سمع و اسماع برای موتی بمعنی موضوع بنا بر بودن
 حالت معروف برای موتی و بنا بر بودن دلالت آیت کریمه بر این نفی که درجوش ذکر کرده آمد
 اتی اندازال ثبوت کعام است در سمع و اسماع اگر چه هست برای زنده و مرده بمعنی موضوع بر
 حال خود و آنچه در بض ذکر کرده شد نفی اسماع است از مسمع بمعنی مجاز آن که تحقیق ثابت آمده
 از بض تخصیص ^{ای من یؤمن} - نه نفی اسماع است بمعنی موضوع از بض که آن هم
 تحقیق ثابت شده است بض بنفی خاص از عموم ثابت بمعنی موضوع و نه نفی از کجا
 از بدون ثبوت متقدم - پس چگونه است نفی سمع از سامع یعنی نفی شنیدن
 از شنوا بض - و تغذر اسماع لازم نمی آید تغذر سمع سماع یعنی معذوری است بنا بر
 شنونده شنیدن شنوا معذوری لازم نمیکند

باینکه اگر در سمع و اسماع برای موتی حالت
 حالت معروف است و تعلق روح
 بچنانکه کیفیت دیگر میخواهد

[illegible]

V. 2

محمد ابراهيم

مطلب وان قيل يكن انما تصديقا
ولا يسمو افي وفتيت

ش ای وقت الاستعانة والنداء وهذا الاحتمال الى النهاية بل
 ثبوتهما ش الضمير الى الاعانة والسماعة وهما من الكرامة او الى
 الحفظ والكرامة هر في كل وقت وهذا هو الثابت والحج ش
 ای دعوی ان یمکن ان یعیذوا و یسعیوا فی وقت هر من النکل ش
 ا من هذا الاحتمال الى النهاية یکن مثنوتهما فی کل وقت هر فالقول
 علی قوله سبحانه الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون
 الذین امنوا و كانوا یقفون له صم البشری فی الحیوة و فی الآخرة لا
 یمکن لیکلمت الله ذلك هو القوم العظیمه و یثبت الله الذین امنوا
 بالقول الثابت فی الحیوة الدنیاء و فی الآخرة و ان الله لا یخلف المیعاد
 الیه فکیف یحتمل سلب الحفظ و فی مراد النبیب و خزانه الجلالی قال رسول
 الله صلی الله علیه و سلم اذ تخیرتم فی الامور فاستغیروا من اهل القبور الحیث

ترجمه یعنی وقت استعانت ونداء موجود است - و این احتمال تا غایت و انتها ثبوت هر دو لازم کند و هر وقت بستی ثبوت
 اعانت و سماعت که هر دو از کرامت الهی ثبوت حفظ و کرامت - و این هم ثابت است و هر دو از کرامت الهی ثبوت حفظ و کرامت
 و سماعت در وقتی - این جزء است از کل نبی ازین احتمال که تا نهایت لازم کند ثبوت هر دو در وقت - پس این قول بر بنابر
 قول ابراهیم است در سوره یونس رکوع هفتم الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون الذین امنوا و كانوا یقفون له صم البشری فی الحیوة الدنیاء و فی الآخرة و ان الله لا یخلف المیعاد
 الیه فکیف یحتمل سلب الحفظ و فی مراد النبیب و خزانه الجلالی قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذ تخیرتم فی الامور فاستغیروا من اهل القبور الحیث
 یاما بگر ویدر روی تر سیده بود نمیشال ناخرده است و در دگر دنیا و در آخرت - کلمات خدا را بتدبیر نیست -
 این هم بود عظیم یعنی برستی بزرگ است - و اینکه در سوره ابراهیم رکوع چهارم است و یثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیاء و فی الآخرة و ان الله لا یخلف المیعاد
 یعنی ثابت و بر جا دارد خدای بزرگ اما از که ایمان بقول ثابت آورد و در حیات دنیا و در آخرت - و هر چه خدای برتر خلاف
 نمیکند معاد یعنی وعده کرده را الزام پس چگونه اکنون محتمل است سلب حفظ - و در مراد النبیب و خزانه الجلالی
 است که فرمود در رسول خدا صلی الله علیه و سلم هرگاه که در امور حیران در گشت مشورت شما پس از اهل کورما و در خواست
 تا آخر حدیث +

بیت کبر و ثبوت حفظ و کرامت
 و این هم ثابت است و هر دو از کرامت الهی ثبوت حفظ و کرامت

و این هم بود عظیم یعنی برستی بزرگ است
 و اینکه در سوره ابراهیم رکوع چهارم است و یثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیاء و فی الآخرة و ان الله لا یخلف المیعاد

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

بیان بیروت استقامت در علم و شجاعت در دین
و تصرف برای اهل قید و خصوصاً از اولیا امر
از محمد تقی *

پیشانی و پیشانی

من ای مرکزیه لیست بتبع فلا انبیاء عم هر و ذاتا نش ای مرکزیه
 لیست بعض فلا انبیاء عم هر و عرضا و تبعاً نش ای مرکزیه لیست باصل
 و ذات فلا ولیاء هر و فی الذهنی القدیمن مصداق متقدم و هو من
 افعال الله تعالی قدیمایدان علیها باثرتیهما منهای العالم کجانبه الله تعالی
 فی سورة ابراهیم الکر ترکیف ضرب الله مثلاً کلمة طيبة کشیخة طيبة
 اصلها ثابت و فرعها فی السماء ؕ توتی اکلها کل حین یا ذن ربها و
 یضرب الله الأمثال للبائس لعلهم یتذکرون ؕ و مثل کلمة خبیثة کشیخة
 خبیثة ؕ اجتمعت من فوق الارض مالهک من قراره یتئیت الله الذین
 امنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة ؕ و یضرب الله
 الظالمین عظامه

ترجمه یعنی این مرکزیت بطور اصل است که نیست بتبع و اثر و وفات است نه بعض پس این مرکزیت اصلی و ذاتی برای انبیا علیهم
 السلام است - و مرکزیت بطور عرض و تبع که اصلی و ذاتی نیست پس این برای اولیا است و فی الذهن یعنی اعجاز و کرامت هر دو بر بنی
 مرکزیت خود محیط اندازانند اما انتهای ماسخت مرکز هر دو وجود حادث خارجی را که خارج از ذهن است در خارج هم وجود حادث
 فی نفسی و در ذهن خواه اعتبار اصل که تبع باشد و یا اعتبار اصلیت مرکز بود و اولی الغری و غیرت است - و خواه باعتبار ذات که عرض
 باشد و یا اصلیت مرکزیت بود چه نبوت چه ادبست بغیر اولی الغری - و خواه باعتبار عرض و تبع که سجود اولی اصلی و ذاتی نیست بلکه برای
 و تبع او است - پس مرکزیت اصلی و ذاتی برای انبیا و اولی الغریم و غیر اولی غریم است - و مرکزیت عرضی و تبعی در تحت اصلی و ذاتی زمین
 و تبع هر دو نوع انبیا بر برای اولیا و اولی است که هر دو وجود حادث خارجی و در نفسی ماسخت مرکز خود را محیط است و از انتهای انتهای
 و در ذمهی قدیم این اعجاز و کرامت از مصداق متقدم اند که اولا افعال خدا تعالی است از و قدیم که دلالت میکنند بر نفس
 هر دو اعجاز و کرامت با اثر است خود که ازا افعال است درین عالم - یعنی اعجاز و کرامت درین عالم افعال قدیر را کهیم کهیم
 که با اثر است خود از آنها برین افعال قدیمه و افعال دلالت می نمایند و بواسطه مصداق متقدم که ازا این افعال است در ذمهی
 قدیم انداز و قدیم - چنانچه آیه یاد خدا میبرد و در سوره ابراهیم رکوع چهارم الکر ترکیف ضرب الله مثلاً کلمة طيبة
 کشیخة طيبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء الخ یعنی آیا نمیدری چگونه خدا اثرش زده است یعنی پان کرد و آن نیست که کلمه
 احوال و قوای طبعی پاکیزه که منشا ثبات و ضبط است و شاخهای او در آسمان اند - میدهم قرآن خود حکم بر در کار خود هر دو خدا میبرد بر
 از ایشان نشانیها میبرد و خواهد و شاید که ایشان یاد آورند و مثال کنند - و مثل کلمه خبیثه یعنی سخن گنده و پلید که بر زمین پلید و گنده است که بر کوبه شده
 است از بالا زمین که نیست در هیچ قرار - ثابت و ضبط میبرد و خدا بر آنان که ایاکان آورند بقول است در حیات دنیا و آخرت - و گناه میکنند
 بر و ظلم کنند و گاهی را - و میکنند در هر تراشچی می خواهد +

تفسیر کبریا الم ترکیف ضرب الله مثلاً کلمة طيبة
 و ما فیمن المحدث الشریف

تفسیر کبریا الم ترکیف ضرب الله مثلاً کلمة طيبة
 و ما فیمن المحدث الشریف

فی موجود است قدیمه من حیث انتزاعها التضمنی منها فقی ترک
 المستقر اشارہ الی ان لا مکان له وقرعها فی السماء من حیث تمکنها
 فی عالم الشهود اشارہ الی توسعها وان کلاً من سفلیات یستفیضون من
 علویات واما فی تضمنه انتزاعاً منه صلعم ثوئی اکلهای اثمارها هي
 ما یرتّب من تضمنها من اضافاتھا اختیاریة او اضطراریة بتوسع مفعول انی
 کل حیث فی الدنیا والاخرة یاذن رزقها و تعالی کما یشاء فیمکن الاذن جواز
 اختیار مضاف بش من الله تعالی ای غیر مستقل بر فی الایثار
 و سلبه لتشریفها و تعظیمها و توافق الاذن مقصود فلا یظهر خلافه
 و ورد فی الحدیث الصبیح انما انا مبلّغ والله یمیدی و انما انا قاسم والله
 یعطی ذکره السیوطی فی الجامع الصغیر

ترجمه

در موجودات قدیمه از حیثیت انتزاع تضمنی آن شجر ازال موجودات قدیمه و در ترک
 استقرار این شجر اشارت است سوی آنکه او را مکانی نیست یعنی این لامکانی است - و قرعها فی السماء یعنی
 و شاخهای او در آسمان انداز حیثیت تمکن یعنی جای گرفتن و قائم شدن او در عالم شهود که اشارت است سوی
 و آنکه هر کسینه از سفلیات اند تمام از علویات مستفیض اند و فیض میگیرند و این هر دو در تقسم او بطور انتزاع و صلعم
 مستفیض از این رو اشارت است سوی علویات امر ثوئی اکلهای یعنی بیدار میگردند و این خود و آن آنچه که ترتیبش در
 تقسم شجر اضافات او بطور اختیاری یا اضطراری هر گس را که میخواهد بتوسع مفعول دوم بخندد او فصل آن
 که مقدری هر دو مفعول است کل حیث یعنی هر وقت در دنیا و آخره یا اذن رزقها بجم پروردگار خود که هست
 همچنانکه او میخواهد - اینجا اذن مضاف است سوی رب و این اختیار با حازت است از خدا تعالی یعنی غیر مستقل است پس این
 مقصود جواز اختیار بمعناست یعنی اختیار که نسبت داده شده از خدا برتر است که غیر متقل است و اینها و سلبه
 یعنی دادن و باز گرفتن بیش نباشد تشریف و تعظیم شجره مبارک که او صلعم و مقصود توافق اذن است از آنکه اذن جواز
 اختیار را میخواهد که از تعالی اجازت اختیار راست و جواز اختیار دادن و باز گرفتن بر خدا شال است پس در دادن
 گرفتن از اذن جواز اختیار مقصود است و این بنا بر تشریف و تعظیم شجره مبارک است که او صلعم اند و اذن بنا بر
 میانشان در خداوند توافق در ولای است پس توافق اذن است که مقصود است پس این هر دو در کار اذن او صلعم توافق آمد
 پس خلافت ظاهر نخواهد شد و در حدیث صحیح وارد شده انما انا مبلّغ الخ یعنی جواز نیست که من رساند ام و خدا برتر است
 و برایت که من نیست خوش کند ام و خدا کریم بخش میکند این حدیث را سیوطی در جامع صغیر ذکر آورده

باین که او صلعم با حال امکانی است که ترتیبش در تقسم
 در جواز است و سلبه و بعد از آنکه مستقر و آید برای شجره
 سفلیات از علویات و هر دو از او صلعم

باین آنکه اذن جواز نیست
 است بدون و باز گرفتن
 پس دادن او صلعم را
 و اضطراری هر دو در
 زمان بر هر موجود است
 و اگرش بنا بر تشریف
 تعظیم او صلعم است

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

574

[illegible]

منها قال ابن عباس رضي الله تعالى عنهما اعطيت من شئت أو امتنع من
 شئت بغير حساب اي ليس عليك حرج فيما اعطيت وفيما امتسكت لتفسير
 كبير وهكذا في الجلالين ولما كان الاختيار في الاعطاء والامساك بينهما
 عم فكيف كان لسيد الرسل حميد الله تعالى صلعم ويضرب الله
 الامثال في المستقبل للناس كالمثل المذكور بوجود الاولياء كمالهم
 يتذكرونه ترجيا بامكان اختيار مضاف شققا ورحمة لا ينفك
 لذو فضل على الناس والمراد بمثل كلمة خبيثة كشجرة خبيثة
 اجنت من فوق الارض اي لا اصلها في موجودات قدسية الا
 في مسلوبات منبثة عليها من موجودات ممكنة التزامها فاما لها
 من قواهم في مقصد فعله ان ليست الشجرة غير ما ذكر في ذلك الاعجاز
 والكرامة كما قيل فيا ايها العارفون احفظوا انظاركم عن الراغب

ترجمه اوانت گفت ابن عباس رضي الله عنهما اعطيت من شئت أو امتنع من شئت بغير حساب ولسن عليك
 حرج فيما اعطيت فيما امتسكت از تفسير كبريت ترجمين است در جلالين يعنى بخش بر کار خواهى يا منع کن بر کار
 خواهى بر حساب بى رنج و عجز نيت در آنچه عطا کردى و در آنچه باز داشتى و هرگاه که اختيار در اعطاء و امساك بى درد دارى و باز داشتن
 بر اى بى امان هلاک سلامت پس بر اى بى زيل حبيب خداى رزى الله تعالى عليه و سلم چگونه و چها باشد و بغير حساب الله تعالى
 و بيان خواهد کرد خدا برتر مشاهد زاده انبیه للناس بر اى آريان بخشى نکرده بود اولياء الله ميتان گروان ه
 شايد ايشان ياد آرد و تفکر کنند ان شاء الله بامکان اختيار مضاف که بافتن است از ضلای برتر يعنى بيار ايد و بايد اين
 اختيار که از راه شغف و محبت است و او که اول تعالى البته ماع فضل و بخشش است بر آريان و معتدل کل خبيثه كشتمه
 خبيثه اجنت من فوق الارض و من گندم چرخ گنده است از بالاى زمين - آيا ارماد مثل اذکر خبيثه همچو شجره خبيثه
 که تيمس برکنده شود از بالاى زمين - ازان است که اصل چرخ او در موجودات قدسيه است - چنانکه ضدش شجره طيبه است
 موجودات قدسيه است - اگر در مسلوبات است که اى داده شود بر آنها از موجودات ممکنه از دو التزام آنها يعنى اگه بر مسلوبات
 از اين موجودات ممکنه است بسبب التزام آنها که وجود ممکن او بر آمده و عدم که از موجودات قدسيه است بوجود موجودات ممکنه
 بزم و بافته و از در مسلوبات اگه آمد - چنانکه اگه اوست از اين پند است و در اين قرار و در مقصد و مراد پس ان شاء الله شد ايشان
 آنچه ذکر کرده غير اوست پس ايمان دار که چنانچه گفته شد ادراک کرده و شناخته شود پس اى اهل عرفان و شناسگان نظر که خوارى

بيان آنکه شجره خبيثه و طيبه
 از آنکه شجره خبيثه و طيبه
 است است که ماسويه فضل تحقيق اوست

بيان آنکه شجره خبيثه و طيبه
 آنکه که شجره خبيثه و طيبه
 نيت و توقف مسلوبات

نظر که خوارى

စာအုပ်အမည်

[illegible]

॥

اَوْ مَبْنِيَّةٌ لِرَفْعِ جَهْلٍ عَنْ وَجْهِهِ وَاجِبٌ لَهَا وَهُوَ حَدُوثٌ اَوْ قَدْ مَلَدَ لَدُنْهِ
 مِنَ الْجَوَابِ لَا لِرَفْعِ ابْهَامٍ عَنْ وَجْهِهِ جَائِزٌ لَهَا وَهُوَ اَيْتَانِ كَانَ لِعَدَمِ دَلَالَةِ
 اِلَى الْحَدُوثِ اَوْ الْقَدَمِ فَمِنْ ذَلِكَ نَسْأَلُ اَيُّ كَوْنِهَا مَبْنِيَّةٌ هَرَبِيحُ الْاَمْرِ
 اِلَى الْاِنْتِزَاعِ وَلَا فَكَانَتْ عَيْنُ الْاَمْرِ عَلَى التَّبْيِينِ فَكَانَتْ مِنَ الْحِجَابِ قَلِيلَةً
 مَخْلُوقَةٌ وَهَذَا بَاطِلٌ حَقِيقَةً فَتَصَافُ اِلَى اللَّهِ تَعَالَى تَضَمُّنًا وَالتَّزَامًا
 بِالْمَوْجُودَاتِ لِتَوْقُفِ تَرْتِيبِ وَجُودِهَا مَتَّهِ سُبْحَانَهُ فَمِنْ الْمَوْجُودَاتِ
 الْهَيْئَةُ كَمَا قَالَ سُبْحَانَهُ وَتَفَحُّتٌ فِيهِ مِنْ شُرُوحِ الْاَيِّ بِاضَافَةِ مَغَايِرٍ وَ
 مِنَ الْمَسْلُوبَاتِ غَيْرُهَا وَالْاَمْرُ مِنْ حِجَابَاتٍ حَادِثَةٍ لَا مَخْلُوقَةٍ وَاَنْ لِحَيْكُ
 حِجَابًا فَلَمْ يَلْسَلْ بِالْخَلْقِ لِلْاَمْرِ وَاَنْ يَكُ بِمَعْنَى لَاهُوعَيْنُ ذَاتٍ وَلَا هُوَ
 غَيْرُهَا فَلَمْ يَرُدِّمُ الْاَثَرُ وَهِيَ خِيَّةٌ يُحْيِيَاتُ عَيْنُهَا فَلَمْ تَمُوتْ فَتَعْبُدُ مَعْبُودَهَا

تحقیقا

مترجمه و این بیان بنا بر رفع جهل است از وجه واجب برای اولین برای روح و آن وجهی است که روح را چیل برشتن از خود
 است از آنکه بیان بنا بر رفع جهل از وجه واجب و چنانچه بر روی می شود و واجب از جانب فروری است پس رفع جهل از وجه
 و اینجا وجه واجب که از روی جهل است اوجه و آنست یا قدم بسبب دلالتی که از جواب است یعنی از جواب که میگوید
 التزم و من انکسر کفی بگو که این روح از امر رب است. این بیان روح از امر رب که وجه واجب قدیم است دلالت می شود که
 رفع جهل از وجه واجب است پس از این دلالت جواب و التزمی می شود که در کرمه کیست و آنست که روح یعنی از قومی بر سر نیست
 سوال از حقیقت روح است در وجه حدوث یا قدم او و رفع جهل از وجه روح واجب و ضروری است. بنا بر این رفع جهل
 روح از وجه واجب از این بیان جواب کرده اند که روح قدیم نیست بلکه حادث از امر رب است. نه این روح بیان است برای رفع
 ابهام و پوشیدگی از وجه چنانچه برای روح است هر چه که او باشد از آنکه سوئی حدوث یا قدم دلالتی از او یافته نشود. پس از این نسبت
 که روح نیست است امر سوئی انتزاع هم باز میگردد. و در نه پس روح بر بنای تمییز بین امر گشت و از مرتبه حجاب شریف مخلوق
 نیست و این باطل است از روی حقیقت و تحقیق. پس نسبت کرده شود روح سوئی خدا که برتر از ازل و ابد و التزم بر وجود
 بنا بر توقف ترتیب وجود خود از وجه یعنی چونکه وجود روح در ترتیب یعنی راست و درست شدن خود با وجه متنوع
 و با مانده است پس سوئی او بطور تضمین و التزام موجود است و او تعالی نسبت کرده شود پس از وجودات که روح الهیه است یعنی مسبو
 به آن چنانچه فرموده سبحانه تَفَحُّتٌ فِيهِ مِنْ شُرُوحِ الْاَيِّ دُرُورُهُ تَحْرُكُوهُ سَوْمٌ - و سوره ص رکوع پنجم - یعنی دیدیم در و از روح
 با صفتی مغایر آنکه تغایر روح با صفاتی سنگین ظاهر است. و از مسلوبات آن روح خبر الهیه است یعنی بخلاف مرتبه نسبت و امر از حجابات
 است مخلوق نیست. تا اگر حجاب نباشد پس تسلسل ممکن برای امر لازم آید. و اگر امر بمعنی لاه و عین ذات و لاه و غیره باشد یعنی این
 به خصوص صفات و افعال او تعالی و عین ذات و در غیر ذات خدا باشد پس برای اثر او قدم لازم آید. و این
 روح زنده است بحیات خود که عین او است پس نمی میرد. و عبادت میکند معبود خود را.

بیان تقسیم روح و اینکه آراز حجابات حادثه است چنانچه روح لا یمنی و لا یموت
 و بیان حیات و عبادت و لغزش روح از مثال و ظهور و حقیقت کسب اولیسی +

[illegible][illegible]

بیان کیفیت خبر عالی و نصیحت

七

و هذا البس من لزوم ممنوع التماسخ والذوب هو موجود بوجوده
 فحضر ويذبح وإن لم يشأ ان لم يك موجودا بوجوده
 فكيف يشأ فكيف يحضر ويذبح ^{هو لا هو محض} نزاع روح عن جسد
 بل هو بعرضه ^ش اي الموت يعرض الجسد ^{هو فتزعم في الحال ولا}
 يحتاج بعرضه الى سبب بل يعرض شئ في حال عروضة ^{اولا ويبقى}
 تغلق الروح بالجسد بكيفية اخرى عن اولي كيف يشاء الله سبحانه قال
 الله تعالى ولا تقولوا لمن يقتل في سبيل الله اموات بل احياء ق
 لكن لا تشعرون فقتل نفس التي هي معنى من هو تعطيلها عن مرادها
 الذي من مسلوباته تعالى بانصافها بما من موجوداته تعالى فقتل
 جسد غاية التعطيل كما قال سبحانه فاقتلوا انفسكم ذلك خير لكم عند بارئكم
 وإن لم يروها فكيف قتل النفس بعد ختمها فكيف الخبير ^ش الخبير الموقوف

نشر جسمه و این نیست از لزوم که برای تناسخ ممنوع است یعنی لزوم تناسخ ممنوع است نه غیر او و این از لزوم نیست
 پس ممنوع نیست و موت که او بوجود خود موجود است پس حاضر کرده شود و نج کرده شود و نه پس چگونه است
 یعنی اگر بوجود خود و در باطنش چگونه حاضر کرده شود و نج کرده شود نه او محض کشیدن روح است از جسد
 بلکه این موت جسد را عرض شود و در همان حال ترج روح شود و موت محتاج به نشر باطن شدن خود سوخته
 بلکه در حال عارض شدن موت بجسد جنبر عارض می شود یا نه شود و بعد عارض شدن موت تعلق روح بجسد
 به کیفیت دیگر از اولی باقی ماندیم آنکه خدای سبحان خواهد که فرمود خدای برتر در سوره بقره روح نوزدهم و لا
 تقولوا لمن يقتل في سبيل الله اموات بل احياء و لكن لا تشعرون و این معنی و گویند بر
 هر کس که کشته شود در راه خدا مرگان بلکه زنده گانند و لیکن شما نمی دانید پس قتل نفس آنکه اوستی و مراد است کسی او
 تعطیل است یعنی بیکار کردن نفس از مراد او که آن از مسلوبات او بقای است بوجه انصاف نفس آنچه که از موجودات است
 است و مراد است قتل جسد که قاتل تعطیل است چنانچه گفت سبحان در سوره بقره روح نوزدهم فاقتلوا انفسكم ذلك
 خير لكم عند بارئكم و این کشته شدن نفسها می خورد این کشتن نفسها می شتابد برای شما بهتر است نزد آفریننده
 شما و اگر این معنی گرفته شد برای قتل نفس مراد نشود و خواهد بود که نفس قتل نفس باشد سبب عدم خبر نفس
 یعنی نفس چون جز جز و پاره شدن نمی تواند کشته شدن چگونه حاصل آید و چون کشته شدن حاصل نشود پس چرا که قتل نفس
 موقوف است چگونه بر آید

تفسیر کبر و التقوا و القتل فی سبیل الله و موت

بیان آنکه از قتل روح منع است غیر ش

بیان اینست که روح و جسد
 و کیفیت و قیاس
 بعد از تعلق روح

بحث تصویر بر پایه التقوا
 پس یقین فی سبیل الله

بیان معنی قتل نفس
 و قتل جسد

بیان عدم خبر نفس

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠



مدير رشتہ احمد

民
國

پیشتر

پیشہ و تجارت

فَلَا يَكُونُ مَحْضُوصًا لِمَا كَوَلَّتْ وَالمَشْرُوبَاتِ وَالمَلْبُوسَاتِ وَلَا مَا نَفَعًا مُشْتَرَاكًا
بِالْحَسَنَاتِ وَمَعْصُومُونَ مِنَ السَّيِّئَاتِ وَمِنْهُمْ الْمُدْبِرَاتِ أَهْلُ شَيْءٍ
يُنْذِرُونَ لِمَا يَوْمَرُونَ هُوَ وَلَوْ لَا شَيْءٌ كَذَا أَيْ لَا يَتَعَلَّقُ بِمَا بَعْدَهُ فَيَتَعَلَّقُ بِمَا
يَعْدُ هُوَ فَخَاصٌّ لَا يُشْعَرُ وَلَا دَلِيلٌ عَلَيْهِ شَيْءٌ أَيْ عَنْ أَكْثَرِ خَاصٍّ لَا يُشْعَرُ إِذْ
مَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ كَمَا قَالَ أَحْيَاءُ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ هُمْ
وَلَا يُرَادُ حَيَاتُ التِّي هِيَ صِفَةٌ ذَاتِيَّةٌ لِأَنَّهُمَا مَازَالَتِ هِيَ بِلِصَّاحِ صِفَةٍ
ذَاتِيَّةٌ مِنَ الرُّوحِ عُمُومًا شَيْءٌ مَا نَافِيَةٌ وَمَا مَوْصُولَةٌ لَا نَفَا بِأَقْبِيَّةٍ بِالرُّوحِ
فِي الدِّخْرِ عَلَى السُّوِيَّةِ لِلْمَقْتُولِ وَغَيْرِهِ عُمُومًا بِخِلَافِ حَيَوَاتِ التِّي خُصَّتْ
لِلْمَقْتُولِ الْخُصُوصِ هُوَ وَإِنْ يُوعَدُ قَتْلُ جَسَدٍ فَيُرَدُّ قَوْلُنَا شَيْءٌ أَيْ قَوْلُنَا
إِنَّ قَتْلَ جَسَدٍ غَايَةُ النُّقْطِ وَلَهُ الْحَيَاتُ كَمَا ذَكَرْهُوَ وَأَنْ لَمْ شَيْءٌ أَيْ أَنْ
لَمْ يُرَدِّ قَوْلُنَا هُوَ فَمَا الْحَيَاتُ فِيهِ فَالْكَهْلَةُ لِقَوْلِهِ تَعَالَى ثَابِتَةٌ وَالْمَوْتُ إِشَارَةٌ

ترجمہ کہیں اس رزق ہا کولات و مشروبات ولبوسات یعنی باقیہ و خوردنی و پوشیدنی مخصوص نہ باشد و مانع
غیر اس باشد پس حسنات از او دہ شوند و آذیتات نگاہداشتہ شوند۔ و از ایشان فدا یافتہ اند یعنی ندید کنندگان از اند
مرا و اگر ندید میکنند بر او آنچه کہ حکم کردہ شوند۔ و اگر ندین است کہ با بعد از عقل نباشد پس عقلی با بعد از عقلی پس خاص
آنجا کہ نہ دانستہ شود۔ و برین دلیل نیست یعنی جو کہ او خاص است چنان کہ نہ دانستہ شود و اگر ندین فخر و مدحی بر او و لیکن اگر نشنود
بجای کہ گفت احیاء و لیکن اگر نشنود یعنی ہر کہ در راہ خدا کشتہ شود او را مردہ گویند بلکہ زندہ اند و لیکن شما نمی
شناسید۔ و از این حیات آن حیاتی مراد نباشد کہ او صفت ذاتی است از آنکہ متحقق است کہ این صفت از روح عموماً
زائل نشد بلکہ ہر آنکہ او صفت ذاتی است از روح بالعدم و زوال پذیر نیست۔ زیرا کہ صفات ذاتیہ روح در برین روح
باقی ہستند یعنی مقتول و غیر مقتول ہر دو علی السوئیہ عموماً یعنی مقتول و غیر مقتول ہر دو در برین بقا و صفت ذاتیہ
روح خواہ این حیات باشد یا غیرش عموماً برابر اند و خصوصیتی نیست برای کسی از این ہر دو بحالات حیات
کہ برائے مقتول مخصوص خاص کردہ شد۔ و اگر اندام کردہ شود قتل جسد پس قول با مراد شود کہ ہر آئینہ قتل
جسد غایت لفظ است و ہر اے او حیات است چنانچہ ذکر کردہ شد۔
و اگر قول ما مردہ شود پس در و غیر نیست کہ گفتہ شد فلانکہ خیر لکم عند بارئیکہ۔ پس نہایت فرمود
او نقائے این حیات ثابت است۔ و موت اشارتے است سوئے لفظ۔

حیات آنکہ حیات و حیات صفات ذاتیہ و روح مقتول و غیر مقتول ہر دو ہر دو
در برین باقی ہستند علی السوئیہ بحالات حیات و اگر مقتول مخصوص فی سبیل اللہ

كان قبل وفاته ولم يبدل منه شيء وأيضاً فيه وأذن لهم أي الأنبياء
في الخروج من قبورهم والمصرف في الملكوت العلوي والسفلي وأيضاً قال
الحافظ في انبائه الأئمة كبراء جبهة الأبياء إن حيات النبي في قبره وحيوات
سائر الأنبياء معلومة عندنا علماً قطعياً لما قام عندنا من الأدلة القطعية
في ذلك وتواترت بها الأخبار منها قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الأنبياء
أحياء في قبورهم ويصلون وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم حرّم الله
على الأرض أن تأكل أجساد الأنبياء وأخرج أبو نعيم في أخبار المدينة
عن سعيد بن المسيّب قال لما نزل أسمع الأذان والأقامة في قبر رسول
الله صلى الله عليه وسلم أيام الخزاعة حتى عاد الناس ^{وكانوا يسمعون} وقال الله تعالى
واعبدوا ربك حتى يأتيك اليقين ^{وكانوا يسمعون} وأعلم أن البيهقي مصدق كالمذير
وهو محقق علم البديهي وحتى للثبوت والعبادة تتعلق بالجوارح والقلب
ويدل عليه البيهقي والاحسان وإن قيل على الاختلاف هو الموت
فليس نقابل بمحقق يقين بما هو حق بالموت عمومًا فيلزم في مقصود

ترجمہ کہ پیش از وفات اور باوجود اولاد و علم و پنج تنبیل کر دے شد۔ و نیز دوستی که اذن داده شد که ایضا و دیگران از گورهای خود را
و در تصرف و ملکوت علوی و طی - و نیز گفت تا قدری در کتاب استنباط الانبیا بحیوة الانبیا که حیات نبی صلی الله علیه و سلم در قبر و حیات
انبیا نزد انور و علم قطعی معلوم است ادا چه از دل از لای قطعیہ قائم نشین نروا - و اخبار بارش متواتر آید - اذن اگر گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم
که انبیا و هم زندگان در گورهای شان و نماز میخوانند و فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم اینکه خدای عز و جل در زمین حرام کرده که جسدها انبیا و خدای
و رسول آورد و انجم در اخبار حدیث یک حدیث از سید بن المسیب رضی الله عنه که گفت می شنیده باشم از ان واقعه است که در گور رسول الله
صلی الله علیه و سلم در ایام حرقا یعنی در زمانه خرابیها نیز برین مجاورت یافت که باز گردیدند از میان - و فرمود خدا عز و جل و اخذت من کتاب
یا ربک البقیة و در سوره حجر ختم یعنی پرستش کن پروردگار خود را تا که ترا یقین آید - و بدانکه هر ایمیة یقینی که مندرست هیچی بدید
و ادبست تحقق علم بر برهیه - حتی برای یقین است - و عبادت تعلق دارد بکوارج و قلب که یقین و احسان برودالات ربانی
میکند - و اگر گفته شود بر بنای اخلاص که اموست پس نیست این معنی از و حرکت بلکه یقین تحقق میشود بر آنچه که او حق است بگو
عموماً بیس مراد شود موت با و در مقصد سے

الفسير كرمه واعيد اليك حقك يا ابيك العيني *

تفسير كرمه و آسمان را يك دهن و يك آيد و البقياتي +

بیان آنکه از لغتین موت مراد است
 نمکین بر مقصد که مراد شود
 و از موت عبادت مطلقه است
 نشود بلکه سقراط و فرعون و دوج
 عبادت و قتل است

وہی ہے جس نے یہ سب کیا

[illegible]

١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤
 ١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧
 ١٠٨
 ١٠٩
 ١١٠
 ١١١
 ١١٢
 ١١٣
 ١١٤
 ١١٥
 ١١٦
 ١١٧
 ١١٨
 ١١٩
 ١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠

وَقَتْلَ بَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضِهِمْ عَلَى قَدَرِ ضَيْبٍ قَبِضَتْ نَصْرِيًّا عَلَى عَمَلٍ بِإِقْتِلَ
 فِي سَبِيلِ اللَّهِ تَعَالَى بِفَعْلِهِ وَهَمَّتْهُ اخْتِيَارِيَّيْنِ وَاضْطَرَارِيَّيْنِ وَدَعَايَهُ وَشَفَاعَتَهُ
 لَكُمْ مَا أَصَبْتُمْ بِهَا شَيْءٌ أَيْ حَيَاتِهِ الَّتِي يَقْتُلُ النَّفْسَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ تَعَالَى هـ
 فَلَا تَشْعُرُونَ فَتَقُولُ الشُّعُورُ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ مَا أَصَبْتُمْ بِهَا وَمَنَائِرُهَا مِنْ حَيَاتِهِ
 الَّتِي لَمْ يَمُوتْ قَتُولُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ تَعَالَى لِأَنَّ مَا حَصَلَ شَعْرُ - وَقَتْنَا اللَّهُ بِهَا
 مِنْ بِنَاءِ بَفَضْلِهِ وَإِيَّاكُمْ وَصَلَّى وَسَلَّمْ عَلَى مُحَمَّدٍ بِنِي الرَّحْمَةِ وَعَلَى جَمَالِكُمْ
 بِحَبِّهِ وَبِرِضَاةٍ وَشَفَعَهُ فِينَا وَتَرْحُمَانَا هـ

ترجمہ: وقبالت داده شد بعض نشان بر بعض نشان بر قدر ضیبت پس بگردانید و تفرقه نمیکند از روگردانیدن بر زبان
 نکشته شد در راه خداست علی القبل خود و ممت خود بر دو اختیاری و اضطراری و دعائی خود و شفاعت خود لیکن شما نیافیدید یا نه
 حیاتی که القبل نفس و در راه خداست تالی است فلا تشعرون یعنی پس شما نمی فهمید پس نفی شعور و دلیل است بر آنکه هر آینه شما
 در بیافید آن حیات را و مغایرت او با ارحیائی که برای غیر مقتول است در راه خداست تالی زیر آنکه هر آینه آنچه حاصل شد و نشانی
 داده شد و توفیق و در راه خداست تالی که بر نهاده که بر این افضل خود خاص شمارا و صلوات و سلام علی محمد بنی الرحمة
 و علی جماله کما یحببه و برضاة و شفعه فینا و ترحمانا به و رحمت و سلامی ما بر محمد و سلم و نبی رحمت است و بر جماله
 چنانچه دوست دارد او را و خوشتر و ستودار او را شفیق کن در میان ما و رحمت کن ما را باد +

ذکر کیفیت غیب علی و آئینها

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ وَتَسْتَغِيثُهُ وَنُصَلِّي عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ وَتَسْتَغِيثُهُ وَنُصَلِّي عَلَى آلِهِ وَاصْحَابِهِ وَ
 اتِّبَاعِهِ الْبَعِيثِينَ + اَعْلَمُ أَنَّ غَيْبًا آمَّا مَعْنَى ضِدِّ حُضُورٍ وَتَشْهُدٍ فَهُوَ عَدَمُ مَجْهُولٍ

ترجمہ: این ذکر بیان غیب و علم او است و هر چه در و است
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ وَتَسْتَغِيثُهُ وَنُصَلِّي عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ وَتَسْتَغِيثُهُ وَنُصَلِّي عَلَى آلِهِ وَاصْحَابِهِ وَاتِّبَاعِهِ الْبَعِيثِينَ
 بدانکه بر این غیب یعنی ضد حضور و تشهود است پس او عدم مجهول است - و یا بمعنی خلاف حضور و تشهود است - و خلاف آن
 وجود غیر مثل او باشد یعنی این وجود خلاف - همچو وجودی نباشد که از و خلاف کرده شد -

ذکر کیفیت غیب علی و آئینها

ذکر بیان غیب و علم او است

و تمام غیب و تشهود است
 که یعنی ضد حضور و تشهود است

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

2555 444 12/12

مشی الضمیر الی الحصول هو الغیب واما انساب شتبا بانباء مما جازنا
 استحضارک وقد غاب واما جازنا عدم استحضارک وقد حضرک لا یحققان
 فی حضور الله سبحانه بوجوب الاستحضار الا الذان اسلب الحضور فتقو
 فهو بعرضه فان لقی السلب فلا یثبت الغیب فی عالم الله سبحانه لکن
 النوعین **مشی** الغیب الحقیقی والجازی هر یحققان فی حضور غیره تعالى
 وبعنی خلاف الشهود المثال والروح والقدم فاعلم الا حتما شهود وعالم
 المثال غیب وعالم الروح غیب الغیب والقدم غیب الغیب وهذا کذلک
 للملائكة الشهود والمثال والروح مناسبا لهما فاعلم المذکور عندنا کالمثال
 وعندهم الشهود اذ یدبر کونه بحواس ظاهره فالغیب عندهم غیب غیب الغیب
 ورائه ولا یخرج الانسانیة من حدها بانضافها بصفات المملکیة بل
 تخرج من المملکیة بافضالیة تاهتها فی انضافها ظاهره بوجوه ذات قدیمه و
 لا تدرک مرتبة منها بنفسها الا بصفه فی حدها ذاتهم یدبرک بحواس ظاهره

وهر قسیر غیب واما کبر و ثابت اندر بجزدان ادا کبر کحضور و شش جاز شهود را تا الیکه و اما غیب است و ارا کبر
 کحضور و شش جاز شهود را تا الیکه و اما غیب است و ارا کبر کحضور و شش جاز شهود را تا الیکه و اما غیب است و ارا کبر
 هر دو کبر سلب حضور و ثبوت حضور اند پس او برض او است یعنی برض او است بحضور اذ کبر سلب و ثبوت شهود را تا الیکه و اما غیب است و ارا کبر
 پس اگر غیب کرده شود سلب غیب ثابت ماند و علم او بجانده لکن این هر دو اقسام غیب حقیقی و مجازی استحق می شوند و
 حضور غیره تعالى و غیبی که معنی خلاف شهود است مثال و درج و قدم است پس عالم اجسام شهود است و
 عالم مثال غیب و عالم روح غیب الغیب و و قدم غیب الغیب و همچنین است ملائکه را شهود و مثال و روح
 که مناسب است مثال پس عالم ملکوت نزدایچو مثال است و نزد مثال شهود اذ کبر مثال او را بجانده ظاهره ارا کبر
 میکند و می شناسد پس نزد مثال غیب مثال شان است و غیب الغیب و ارا او یعنی پس و سوسه او و
 انسانیة بسبب مقصفت شدن صفات ملکیه از حد انسانیة خارج و شهود بلکه عروج میکند و بنام می شود از صفات
 ملکیت بسبب افضلیت خود از ملکیت در مقصفت شدن خود بطریق بل موجودات قدیمه و و مرتبه از شهود
 و مثال و روح بعض مرتبه نشاخته شود مگر بصفت در حدان صفت پس شهود مشاخته می شود و بجانده
 خامره

عالم مثال غیب است و ارا کبر کحضور و شش جاز شهود را تا الیکه و اما غیب است و ارا کبر

بیان فضیلت انشا
 از ملائکه و ارا کبر
 شهود و مثال و روح
 تمام بر ظاهر و باطن

بیان شافعی
در بیان شافعی

1990

و هذا من كل ما ذكرنا في المتدبر من الغيب من به اهتد الانبياء
 في نفوسك ما ذراست في الرويا هو عالم المثال وما ذا تعلم لا تعلم من
 قبل وان قيل امتناع حضور غيب بان ما حصر في حضور وهو شهود بجوابه
 يتعلق باجازه استحضاره وغيب الذي خلاف شهود اخر من غيب الذي
 خلاف حضور فهو يذانه فلا يفي له من عليه سبحانه فالله عالم الغيب الشاهد
 في اي جنس الغيب والشهادة من كل خلق هي تمام حاجته وكلا بنفسهما
 فهو عالم الغيب تفي عالم الغيب نكتة بعلم احق الحفياوات واشد غيب
 المعنيات واعلم ان حضور غائب يعني خلاف حاضره لا يحصل بنفسه والغيب
 منبئ عليه من غيب اي من غائب فغيب الغائب يعني الغيب من غيب يحصل
 حضور الغائب والغيب هو بانبا من حاضره بشرط جواز استحضاره وحضور غائب
 بمعنى خلاف شهود ونسبة الى من امر بحضوره يحصل بنفسه لان الغائب ههنا
 يتحقق بنفسه - وينكشف المعنيات برافع الحجب الى ما شاء الله تعالى

ترجمہ و این از به است است تمامه آنچه که از غیب در صدور مذکور آمد - آیا نمی بینی در نفس خود چیست ایشا که دیدی در خواب
 عالم مثال است و حقیقت این که میدانی که از این پیش می دهنتی - و اگر گفته شود امتناع حضور غیب با نظری که آنچه حاضر آمد پس چگونه است
 و او شهود است پس غیب کجا آمد که حضور می گویند شود و لهذا متفق آمد پس جوابش متعلق می شود باجازه استحضاره یعنی آنچه
 که حاضر از نفس در حضور خود شنید یا اثر شده و دیدی که خلاف شهود است دیگر است از غیب که غائب حضور است پس اینهاست خود
 پس نمی نیست و از آن علم او جاذبه چنانچه در کرم آخر سورہ مؤمنین است فالله عالم الغیب والشهادة پس خدا دانسته
 و شهادت است از غیب غیب و شهادت از غیب تمام او بطور جزو کل غرض آن هر دو هم عالم الغیب است پس اینهاست
 نیکو دانند هر هست تمیز در عالم الغیب یعنی در غیب و اندکی نکته است بر شنیدن احق الحفياوات و امتداد غیب المعنیات
 یعنی پوشیده کنها که پوشیده تر غیب علیها - و بدانکه هر آینه حضور غائب که معنی خلاف حاضر است آن حضور غائب
 غائب حاصل میشود و حال آنکه غیب از غیبی علیهاست یعنی بر غیب از غائب الکی داده شود پس نفی غائب نفی غیب
 باشد مگر حضور غائب و غیب حاصل میشود و آگاه کردن حاضر بشرط جواز استحضاره او که حضور آمدش همانرا باشد
 و حضور غائب که معنی خلاف شهود است و اینست است مگر کسی که او را حاضر نشد آن حضور غائب همانرا باشد و از آنکه
 این غائب معنی است که غیب ثابت میشود و غیب خود و معنیات شکست میشود بر دشمن چنانچه تا آنچه که خواست خداست برتر

بأن غیب خلاف شهود و شهود عالم الغیب و الشهادة +
 و تفصیر عالم الغیب و الشهادة

بأن حضور غائب یعنی
 خلاف حاضر

بأن حضور غائب یعنی
 خلاف شهود

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

هر عامل له سبحانه و غيره **ش** عادتا او بغيرها و يدل على عمومها عدم
 اختصاصه لمختص **هـ** ولاظهار بمعنى الامداد الذي يقع فيما وقع قبله
ش اي الاظهار **هـ** فلا يظهر على غيبه الخاص له سبحانه **ش** لا غير
 سبحانه عادتا و يدل على الغيب الخاص اضافت الغيب الى الضمير **هـ** الامن التقي من رسول فلا تقي
 من علم الغيب العام **هـ** لا من انبياء وغيرهم من المؤمنين ومن علم الغيب الخاص لمختص من الانبياء
 ولما الاستثناء عن نفي علم الغيب الخاص بحجزة غيره سبحانه فالعام
ش فيجوز علم الغيب العام **هـ** بالا ولو يتي **ش** عند اهل سنت و
 جماعة خلافا لمعتزلين اذ عندهم الرسول من ملائكة وملتوحيين **هـ**
 فيدل على جواز احاطة كلية علميا بالغيب للرسول لعموم اللفظين **ش**
 اي الغيب والرسول **هـ** فليس يدركه الرسل صلحهم بخصوصية قرينة الكلام بمقدار
ش متعلق يدال وان وقع صفة او حالا لاحاطة الكلية علميا متعلق
 ثابتة **هـ** احاطة مركزية تم في شرح الصدر **ش**

ترجمه اين غيب عام است براي او سبحانه و غير او بطور عادت باشد يا بغير عادت - و دلالت ميکند بر عموم اين غيب عدم اختصاص
 او براي مختص - و اظهار بمعني امداد است آنکه واقع شود در آنچه که او پيش از اظهار امداد و قوع يافت - پس او سبحانه امداد
 و ياري نموده بر غيب خاص خود که او سبحانه راست نيز او سبحانه را از ديگر عادت - و پيش غيب خاص دلالت ميکند انفاست
 حبيب که سوختن ضمير است - مگر باري و هم که پند آورده از رسول - پس نفی ميت از علم غيب عام از انبياء و غيرشان
 از مؤمنين و نه نفی است از علم غيب خاص خاص را از انبياء - و هرگاه اين استثناء که از نفی علم غيب خاص است او
 يعني علم غيب خاص را براي خير او سبحانه جائز دارد پس اين استثناء علم غيب عام با و ذريت جائز دارد نزد اهل سنت
 و جماعت در حالیکه خلاف است براي معتزله و غير آنکه نزد مثال اين رسول امداد است از فرشته - و خلاف است براي و تابع
 هم - و اين استثناء دلالت ميکند بر جواز احاطة كلية بطور علم بضمير براي رسول بنا بر عموم برد و لفظ غيب و رسول که در
 کريم آمده اند يعني اين استثناء بسبب عموم برد و لفظ غيب در رسول که در کريم آمده اند دلالت ميکند بر رسول با اذن
 علم احاطة کلی بغير است - پس دلالت ميکند براي سید رسل صلح بخصوصيت قرينة کلام که دلالت بمقدار احاطة
 مرکزيه شان است حالا که اين احاطة مرکزيه شان در شرح مذکور آمده - و اين دلالت ميکند براي سید رسل صلح بخصوصيت قرينة کلام
 بر جواز احاطة کلی بغير علم که ثابت است بمقدار احاطة مرکزيه شان حالا که اين ثابت است در شرح صدر

مُتَبَيِّنًا عَلَى هَذِهِ وَلَيْسَ الشَّهَادَةُ إِلَّا بِعِلْمِ الْمَشْهُودِ بِهِ فَلَمَّا بَيَّنَّاهُ فَكَيْفَ يَجْزِي قَوْلَهُ
 تَدُلُّ عَلَى أَنَّ الرَّسُولَ عَمَّ كَتَبَ الْعِلْمَ بِالْمَعْنِيَاتِ فِي إِنْ شَأْنٍ لَكثَرَةُ الْمَعْلُومَاتِ فِي إِنْ
 فِي حَرَمِ كَرِهَةٍ وَأَخْرَجَ الْبَزَامُ وَالطَّرِيقَ فِي الْاَوْسَطِ وَالْبُغْيَةِ بِسِنْدٍ صَحِيحٍ قَالَ رَسُولُ
 اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَلَيْسَ قَالَ رَأَيْتُ مَا تَعْمَلُ أَمْتِي بَعْدِي فَأَخْرَجْتُ لَهُمْ
 الشُّفْلَةَ الْحَدِيثَ هُوَ كَمَنْ آيَةٍ فِي الْقُرْآنِ الْجَمِيدِ تَدُلُّ عَلَى الدَّعْوَى وَالْآيَاتُ فِي
 الْمَنْعِ شَيْءٌ أَيْ مَنَعَ عَلَيْهِ الْغَيْبُ هُوَ فِي سُورَةِ الْقَمَلِ قُلْ لَا يَهْتَكُمُ مَنْ فِي السَّمُوتِ
 وَالْأَرْضِ مِنَ الْغَيْبِ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ هُوَ فِي سُورَةِ لِقَاءِ اللَّهِ
 عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيُعَلِّمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَآذَا تَكْسِبُ غَدًا
 وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَمْرٍ يُحْيِيهِ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ عَلَيْهِ خَيْرُهُ وَفِي سُورَةِ الْأَنْفَامِ وَعِنْدَهُ مَفَاحِشُ
 الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَغَيْرُهَا لَيْسَتْ بِمَعَارِضَ لِلْأَوَّلَى لِأَنَّ الْغَيْبَ بِإِضَافَةِ اللَّهِ سَجَنًا
 ثَابِتٌ فَتَأْوِلُ شَيْءٌ الضَّمِيرُ الْمُسْتَرِ إِلَى آيَاتٍ فِي الْمَنْعِ وَالْأَصْلُ أَنَّ مَعَارِضَ الثَّابِتِ
 إِنْ كَانَ خِلَافَهُ لَا مَعْنَى يَأُولُ بوجود غيره مثله لأن ما ثبت لا ينفي إلا الذهني

ترجمه گواه برین همه کسان. و شهادت نیست مگر بعلم مشهود به یعنی گواهی نباشد مگر بعلم چیزی که دیده شود که دیر است
 او را پس هرگاه که باشد پس چگونه چنان باشد پس این آیه دلالت میکند بر اینکه رسول علیه السلام کثیر العلم است بمعنیات
 در یک آن بسبب کثرت معلومات و آن واحد و هر یک خود. و نیز در طریق در اوسط بر آورده است. و ابوالکیم سبب و معجز که فرمود رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم تا آنکه فرمودیدم آنچه را که خواهر کرد است من پس من. بری مثال شفاعت را پس دیدم تا آخر حدیث. و بسبب است آیات
 در قرآن مجید که برین دعوی دلالت میکند. یا آنکه در منع علم غیبانه. در سوره نمل رکوع پنجم است قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي
 السَّمُوتِ وَفِي الْأَرْضِ مِنَ الْغَيْبِ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ یعنی بگو اوجیب من میداند کسی که آسمانها و زمین
 است غیب است مگر الله. و این نشان میزند که در وقت برگزیده و برداشته شوند. و در سوره لقمان است رکوع چهارم إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ
 السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيُعَلِّمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَآذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ
 بِأَيِّ أَمْرٍ يُحْيِيهِ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ عَلَيْهِ خَيْرُهُ یعنی هر آینه خدای بزرگوار علم قیامت و فردا را در دایان را. و در آنچه در ترجمه

ما در آن و تمیزات برین نفس که خدا چه اصل خواهد کرد او. و تمیزات برین نفس که در علم من این چه خاک خواهد خورد هر آینه خدا برتر است از آنکه آگاه است. و در
 آنجا است که بگویم و عِنْدَهُ مَفَاحِشُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ و فرمود است که در غیب میزبانان را اگر او پس هر یک از آنکه ذکر کرده و غیر آنها معارضه
 آیات اولی که در اثبات غیب است. و آنکه بر آیه غیب است و نسبت بهی سخن خدا سبحانه ثابت است پس بر هر یک از آنکه ذکر شده و غیر آنها معارضه
 و قاعده نیست که آیه معارضه ثابت است اگر او خلاف ثابت باشد و مثلاً تاویل کرده شود بوجود غیر مثل او را آنکه آنچه ثابت شده است نفی کرده شود مگر ذی

و این جمله از حدیث است

بیان آیه تمیزات برین علم غیب از معنی تاویلات

[illegible]

॥ श्रीगणेशाय नमः ॥ ॐ नमो भगवते वासुदेवाय ॥

[illegible]

1945

الحمد لله الذي جعلنا من عباده المخلصين

[illegible]

ذکر کیفیت العلم والمعرفة
والعاشية والمعرفة
ومستنداتها وما بها

ذکر کیفیت العلم والمعرفة والعاشية والمعرفة متعلقاتها وما فيها مع المطالب الاخرى

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ولست عنيته ونصلي على رسوله محمد ونستشفعه وعلى اله واصحابه
واباعه اجمعين : اعلم ان العلم صفة متوسعة لمعلومات جامعة وجامعة
واختصاصه بعين معرفة وهذا العلم حكم التعدية فيهما فالعلم حصول
موصفة علم منسوب بحصوله للعالم نفس الضمير المتصل الى علم مفعول
المصدر هو اي يحصل له بغيرته به نفس اي بعالم هو زيادة علم مرتبة
ذاته فيحتاج الى علم معلوماته الى غيره وحصولي هو صفة علم منسوب
بحصوله لعالم اي بحصوله في نفسه بعينته به في مرتبة ذاته فلا يحتاج
الى غيره نفس هو الزيادة فالحاصل ان عالما بعلمه الحصولي

بيان علم حصولي
حصولي

تكرار بيان علم حصولي
وغيره

ترجمه ذکر بیان علم ومرتبه وعارف وغمسب و متعلقات او
ما و آنچه درو است با مطالب دیگر

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ولست عنيته ونصلي على رسوله محمد ونستشفعه وعلى اله واصحابه اجمعين
بر الله بر آية علم صفتي است متوسعة بر اي معلوماتي که جامع و جامعة باشند و اختصاص يعني خاص شدن اين علم معلوم
مرتبه است و اين علم بر بنای حکم تعدي است در بر هر دو يعني علم مصدر متعدي است که معلوم متعدي شود خواه صفت
متوسعة يا بغيره بعلوم معين مختص پس ما برين حکم تعدي عالم را از دو علم چاره نيست یکی علم حصولي است و صفت علم
است که نسبت کرده شده است بحصول پس حصول عالم را يعني اين علم را عالم حاصل ميکنند بغيرت اين علم را عالم که با نسبت زياده
بر مرتبه ذات علم بغيرت اين علم بعالم آيين علم حکم عيشه علم معلولات خود سوخي خود هر اگر علم بعالم بعينيت نيست بلکه بغيرت است
پس اين بغيرت بمقابل بعينيت است لهذا احتياج مرتبه بغيرت بنا بر واسطه علم معلومات خود سوخي - و عالم ديگر علم حصولي است و صفت علم است
نسبت کرده شده است بحصول پس حصول عالم را يعني بغيرت علم نفس علم بعينيت آن علم بعالم در مرتبه ذات عالم پس عالم سوخي خود
که از ذات است مرتبه مختص بر اي علم معلومات خود پس حاصل آنکه عالم بعالم خود که حصولي است

بيان علم حصولي
علم حصولي

فلا يرد عليك شيء **مر** علمك نفسه وحادث مع علم عدم متبني عليه من
 المتبني على عدم مطلق بتعلقه **ش** الجور متعلق علم الحادث والضمير
 الى الحادث **مر** بفعل عالمه وشبهه صناعه عنه تصمما والزاما محصوليا و
 حضوريا باضرومي معا وفي خلافه **ش** اي خلاف ما عرفت لعلم حصوله و
 حضوري **مر** كما هو المشهور بلزوم عينه غير العالم به في علم حضوري وغيره
 عين العالم به في علم حصولي والا الجمل من جهة في حد هما
ضميمة قوله مناسبتة المحل

اعلم ان ربك خالق الذي بين خالق ومخلوق باعث العلم والحكم منهما **ش** في
 من مخلوق الى خالقه ومن خالق الى مخلوقه **مر** الا بطل العلم والحكم اعلم
 ان الله تعالى علم نفسه تقدس وتبارك مع صفاته حتى الفعل الحجابي مع اثره وهو
 مفعوله من حيثية حدوثه **ش** وهو من مع مضاف اليه يتخلق يعلم
 او يتعلق مفعوله والضمير في حدوثه راجع الى المفعول او الى الفعل الحجابي وبها مراد ان
 يختلف معناها باختلاف مرجع الضمير فليس الفعل الحجابي ومفعوله قديما **ش** ولو في علمه
 ووجود خارج من علمه تعالى

ترجمه پس بر وجهي يعني پنج سوال وارد مي شود - و در اين نكته نفس خود و حادث علم عدم بطور حصولي و حضوريا عالم را ضروري و متبني
 تعلق حادث بحدوث خود بغير فعل عالم و بسبب منع حادث از عالم بطور تفصيل و التزام - و با حاشا علم عدم از انست كه علم عدم كبر عدم مطلق
 آبي و صفة از حادث بر آبي است پس بنا بخلق حادث و حادث بغير عالم و بسبب حصول شيعه اوله عالم اند و كبر تفصيل و التزام و اين را
 خبر دادن حادث حادث علم عدم و از عدم مطلق بغير تفصيل نفس خود و از عدم بر آبي است حادث مع متعلقا تعلق فعل و صنع خود بخود
 ضمني و مضاف بذات بطور علم حصولي و حضوريا معا ضروري است و بر نديون علم آبي به فعل و صنع بكار و معطل آيد و مخلوق بوضوح
 مرتقم نده خلق و وضع او چگونه و خلاف براهيت است - و در خلاف آنچه كبر آبي علم حصولي و حضوريا تعلق كرده شده بچنان كه او مشهور است
 مبتني بر عالم بعالم و علم حضوري و غير مبتني بر عالم بعالم و علم حصولي لازم شود و در جمل لازم شود و از جمل لازم شود و در جمل لازم
 ضمني مناسبت اين محل - بلكه آينه بخلق آنكه در بيان خالق و مخلوق است جهان باعث علم و حكم است از هر وجهي و از مخلوق
 حالت و از خالق سوي مخلوق خود و بر نديون بلكه علم و حكم بر او باطل شد - بلكه بر آينه قد بر تير است نفس خود كه كبره و مبارك است
 مع صفات او و ان جمل از او حادث مفعول او از حيثيت حادث او اگر چه در عالم و ان جمل است و اگر چه بوجه خارج است از علم او تعالى يعني
 و بر نديون مفعول حادث مفعول است كه بغير فاعل بوقوع آمده يا بحدوث فعل جمل است كه بسبب تعلق از بغير فعل جمل است فاعل بغير فعل جمل است
 محيد آمده قال شده پس فعل جمل و مفعولش بر وجهي مبتني - و اين فعل جمل است ان فعل نيست كه وصف فاعل است بلكه اين فعل جمل است جمل است
 فاعل كه وصف فاعل است حادث فاعله و در اين فعل جمل است بجز از مخلوق است مراد كه حادث غير مخلوق است و تفصيل او در ذكر كليت است
 مرتبه جمل و بيان از كبر و حادث مخلوق ذكر آورده آنجا بايد ديده

باز در اين نكته
 مع صفات خود
 از علم او تعالى است و اگر چه
 در علم او تعالى است و در نديون
 است و با حاشا بطلان
 تفسير نيب بر ج

[illegible]

بیان حکم الامام شریعہ و انصاف

توسيلة معرفت لهما **ش** اسم لما هو متقدم من شبه متقدم لصنع ومتقدم
 من شبه متأخر لعل **و** وصف جامع و مانع و اجماع **ظ** ذي ظل و مانع
 مبدوء و هو معرفته و ان **ن** في احد ههنا **ش** اے احد من وصف جامع و
 مانع **و** فالمعرفة ممنوعة **ف** التاليفية و المتبوعية و هي العالدية و المعبوية بمقتضى
 الوصف اجماع و المانع في مؤثرته **ت** التصديق و هو حصول معرفة شئ كما هو هو
 و هذا الاسم للمعنى **ش** اى حصول معرفة شئ كما هو هو لا لمعنى مصدرى
و محله القلب العنصرى و مبدؤه من حد اعلى مرتبة حواس باطنية الى
 حد اسفلها الى مرتبة مثال **ش** الى انتهائية **ع** على اصل غير جنس **و** فن
 تصديق الى تصور **ش** اے الى انتهاء تصور **ع** على اصل غير جنس **و** هو
 حصول شبه شئ كما هو هو **ق** قصد **ش** غير معين **و** هذا الاسم للمعنى
ش اى حصول شبه شئ كما هو هو لا لمعنى مصدرى **و** محله الدماغ و
 مبدؤه من حد اعلى مرتبة مثال الى حد اسفلها الى مرتبة شهود **ش** الى
 انتهائية **ع** على اصل غير جنس **و** فالصدق و التصور هما اعتباران تراثان على المعرفة
 ينتهيهما الى معرفت

ترجمه پس وسيله معرفت برای هر دو یعنی برای آنچه که از متقدم است از شبه متقدم که برای صنع است و هم متقدم است از شبه
 متأخر که برای علم است و وصف جامع و مانع است و وصف جامع **ظ** ذي ظل است یعنی کس صاحب عکس و وصف **ن**
 سلوب ذي ظل که او تصور را است یعنی این سلوب بجا ظهور ظل است و اگر کسی از هر دو وصف جامع و مانع است بهر دو
 تصدیق است - مؤثره **ت** یعنی برنگی شدن و در وقتن است یعنی از اینجا تصدیق برنگی زد و میفرودد و فاعل یعنی تصدیق
 حصول معرفت چیز است بچنان که او است و اینجا تصدیق است برای آنکه او حصول معرفت شئ است که او بهر دو
 معنی مصدری و محل تصدیق و قلب عنصری است و مبدء یعنی جای آغاز او از حد اعلى مرتبه حواس باطنیه تا حد اسفل مرتبه احوال
 مثال - این تا آنکه انتهائیه بر قاعده غیر جنس است که در هر دو دخول می یابد که می باشد - و از تصدیق تا تصور که او حاصل شد
 پس چیز است بچنان که او است برای تصدیق غیر معین و حرف تا درین جمله بر قاعده غیر جنس است و تصور یا اعتبار بمعنی که او حصول
 شد شئ است بچنان که او است اینجا اسم است زیرا که معنی مصدری و محل فاعل است و مبدء او از حد اعلى مرتبه مثال تا حد اسفل مرتبه
 شهود و حرف تا اینجا هم بر قاعده غیر جنس است پس تصدیق و تصور هر دو اعتبار اند از حد برتر نسبت و اعتبار لغتی هر دو در

باین المصنفین و المصنف و الاثر

باین المصنفین و المصنف و الاثر
و در وصف هر دو را باید که صورت تصدیق باشد

باین تصدیق و تصور

باین محل و مبدء تصدیق

باین محل و مبدء تصور

[illegible]

مصدقین الذی یفید للایمان الشرعی بقبول المصدق و اقرار الذی بدله علی
 علی صحته التصدیق باتیان اثر التصدیق و هو مصدق حقیقه وان
 یکن فی التصدیق مصدقا لکته و لیه ظنا و لا یکن به و عالم الشهود
 لتکمیل المعرفة و الحکمة فالأقرار فی حکمه کالتصدیق فی حکمه فهنا و
 جوابا و استجبنا بأشعیا و عقليا و لیس اقرار اللسان بدلیل علی التصدیق
 الاظنا و مجازا و لا یکن به و لا یزول التصدیق بزوال الاقرار لانه الدلیل
 علیه و لا یزول الاقرار لانه یصدقه **ش** ای بالکار ما هو مقصود و الیقین
 تحقق علم معلوم من حیث هو فلا یصله الشک الذی ینع تحققه
 فلا یزید و لا ینقص فی حده لکنه اذا کان لمعلوم غیر الذی علم من قبل
 فیزید فی غیره الذی حصل من قبل فهما متغایران باعتبار المعلوم فالریاض
 علیه من غیره **لا فی حده** و اعلم انما الایمان بعد زوال الکفر فان زاد او
 الایمان لزوم الکفر فی الحال و لا یجتمعان - و اعلم انما المصدق مغائر تصدیقه
ش ای لیس عین تصدیقه **مع ربطه** به لا ینقطع **ش**

بیان یقین و تقوی و لا یزید و لا ینقص

توفیق و حکم اقواله کما بر تصدیق الیقین

بیان یقین و تقوی و لا یزید و لا ینقص

ترجمه تصدیق آنکه مفید میشود ایمانی شرعی را قبول مصدق است یعنی آنکه تصدیق کرده شد - و اقرار آنکه دلالت میکند بر صحت
 باعین اثر تصدیق است و اذ بحقیقت مصدق است اگرچه در تصدیق مصدق نباشد لیکن اقرار یعنی اقرار او بر حق و دلیل تصدیق است
 باقرار کذب نکرده شود و دروغ نگفته شود - و عالم شهود را کسی معرفت و حکمت ثابت آمده پس اقرار و حکم خود بر تصدیق است
 حکم و اقرار و فرض و وجوب و سبب که اقرار شرعی و عقلی است - و اقرار یعنی دلیل بر تصدیق نیست مگر بطریق و مجاز یعنی اقرار
 زبانی دلیل عقلی است که بخاطر تصدیق محمول شود و باقرار دروغ و باطل نگفته شود و بزوال اقرار تصدیق نماند و نیز بر زوال شود
 و لیکر تصدیق است - و اقرار زوال نمیشود مگر بصدف و لغتی بالکار آنچه که او مقصود است یا بالکار چیزی که او اقرار می کرد - یقین
 تحقق علم است باری معلوم من حیث هو هو یعنی از منظر که او است پس نمیرسد او را شک آنکه تحقق او را مانع باشد پس یقین در خود
 میش و کم نمی شود لکن او را گاه باری معلوم غیر از آن باشد که از پیش و البته شریک پیش میشود در هر چه که آن از قیاس حاصل شد پس با اعتبار معلوم
 بر دو اعتبار اندیش زیاده و زاید غیر از آن در حد او و باینکه چیزی نیست که آن بعد حال گرفتار است پس اگر ایمان میش شد یا کم گرفتار حال
 شد و ایمان کفر بر دو محقق نمی شوند - و بدانکه از این نیست که مصدق مغائر تصدیق خود است یعنی نیست عین تصدیق او یا بر تصدیق مصدق
 که منقطع شود این ربط

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

سائر الوجود علی البرزخ ^ط بیان شخص موزان علی مائتیه و غیرت مائتیه

ای ہذا تک میاں حضرت اندک عن حد تعبہم ^{لا انتہاء معرفت مقصودات} بدلائل التي في عالم الشهود ^{فلا قرار درجات} على وفق ما في عالم المثال ^ش
 ای من العلم والمعرفة والتصديق واليقين ^{هو} وهذا الكلام في وجه
 لطيف فان اصبت ^{فاستلذت في الخير} وان رغبت ^{فلك مالک} فاعلم ان
 المؤمن من ^ش من تشد الى انتزاع وتبعيض ^{ظل موجودات} قد بديهية
 متضمنة بابقیامہ المجازي عنها فالوجود ^ش ای وجود المؤمن ^{مشارك}
 بها ^ش ای بوجودات قدیمه ^{وصفا وهي منشاء} فتابعيته ^{والتبوع}
 له وعایدیه ^{ومعبود له} من هذه ^ش ای هذه الموجودات القدیمة ^{هو}
 بالتوفيق ^ش الذي مضطلم الشریع الشریف ^{ثابت} ^ش بتوفيق المؤمن
 بوجودات قدیمه ^{هو} التوفيق يتعلق بالفعل والموقوف مفعول متعاقب
 لا متقدم ^{ما} اذ هو غير معقول ولا مناضح ^ا اذ هو متباعد ^{عن} ^{هو} ^و ^{لا} ^{هو} ^{في} ^{ثابت}
 ولا احتیاج بينهما ^{فان} لا ظن ان يرا ^{مع} ^{بمعنی} متعاقب ^{والظن} يقتضي قرينة
 ودوية وفناء ^{كلهما} نظرية

ترجمہ: واین کمال در عالم شہود بریں سبب آمدہ کہ انہما معرفت مقصودات بدلائل است کہ انہما در عالم شہود
 پس برای اقرار درجہ اندر بر وفق آنچه کہ در عالم مثال است یعنی درجہ ای اقرار بر موافقت و ساز واری انجیز است کہ در عالم مثال
 است از علم و معرفت و تصدیق و یقین - و این کلام در وجه لطیف است پس اگر بری اورا بصواب پس مدیریشی
 گرفتہ و اگر کمی کردی پس برای شست آنچه برای تو هست - پس بدانکہ بر آئینہ مؤمن از ظل موجودات قدیمہ است یعنی انتر شتر
 از بعض عکس موجودات قدیمہ آمدہ کہ بسبب قیام مجازی از ان موجودات این ظل موجودات نقش دارد پس وجود مؤمن از
 روی وصف موجودات قدیمہ شترک است کہ بشمار این وجود ہمو موجودات قدیمہ است پس تابعیت او یعنی تابع شغل مؤمن
 و متبوع بر او عابد شترک او و معبود برای او این موجودات قدیمہ است پس توفیق کہ دلعت و وجہ را موافق کردن است
 ان در شرع شریف اصطلاح آمدہ بتوفیق مؤمن بوجودات قدیمہ ثابت است - و توفیق متعلق بفعل باشد - و موقوف
 یعنی توفیق یافتہ مفعول است متعاقب فعل متقدم از انکہ تقدم مفعول از و غیر معقول است - و نہ متاخر از انکہ تاخر
 او متباعد است و بعد باہم ممنوع - و شمس او است از انکہ مفعول در ثابتن است یعنی ثابت است او در ثابتن - و درینا بر دو فعل
 احتیاجی نیست پس بر آئینہ من گمان یکیم انیکہ ارادہ کردہ شود و یعنی مع او بمعنی متعاقب - و ظل قرینت و ربوبیت و قدارت
 در دنیا کہ ہمہ با نظریہ اند

جان المؤمن دعا بدینہ
و معبود او التوفیق

جان مؤمن دعا بدینہ و معبود او التوفیق

جان مؤمن دعا بدینہ و معبود او التوفیق

هو سلب المذکور فاعلم ان غاية التحقيق في مسئلة روية في الدنيا كما كثرت
 الزاى بها انها واقعة في عالم المثال لانه غاية شبه ظلاله **ش** تقع
 في عالم الشهود ولو وقعت في روى او يقظة وانما يكشف عالم المثال لبعض
 اولياء الله تعالى في يقظة فلا منع لها في اليقظة وهذه الروية محجوب بسبب
 اليك تعالى من تزييه تعالى او تشبيهه تعالى ولا تحصر بصورة معينة حتى
 تمنع في غيرها يحدث بحكمته وقدرته تعالى كما يشاء وهو الحكيم القدير
 كما ذكر في تقريره في محله **ش** اى ذكر كيفية اثبات مرتبة الحجاب بين العالمين
 والحادث المخلوق وقد تناول الصورة بما شاء الله تعالى فهمها مسئله
 وحدة الوجود **ش** الامانة بمعنى في مصطلحه متصفين في عرف
 نظرهم الى موجودات قديمة من غير تمايز مسلوباتها لان تمايز مسلوباتها
 موقوف على انبائها من حادث فيها **ش** اى الحادث والمسوبات التى
 منبئة عليها من الحادث **ش** يقينان من علم الذى ظل من علم موجودات قديمة
 يقطع نظر عن غيرها اعتبارا من جهة فلا يقابلها غيرها في العلم **ش**

بيان وحدت الوجود وحدت الشهود

بيان انبائها من حادث

ترجمه اوليه مذکور است پس بدانکه هر آينه انبائها من تحقق در مسله رويت در دنيا چنانچه ميبنده بد مشرف ميشود آنکه اوليه
 است در عالم مثال از آنکه اين عالم بطور ظن شبه را غايت آرد - بيان رويت در عالم شهود واقع شود اگرچه در خواب يا در بيداري
 واقع شد و چرا اين است که عالم مثال بر اى بعض اولياء الله تعالى در بيداري کشف مى شود پس بر اى مثال در بيداري
 ميست - و اين رويت بحجاب است که بعين او تعالى نسبت کرده شده است از تشبيه او تعالى با تشبيه او تعالى - و اين
 رويت جبرئى يا بصورت عينى تا که منع شود در غير صورت که آل صورت حکمت و قدرت او تعالى انچه نکه او ميخواهد حادث
 مى شود و او است حکيم و قدر يعنى بسيار صاحب حکمت و صفا قدرت چنانچه ذکر کرده شد در تقرير او يعنى در قرار دادن انچه بحجاب ظن
 در عمل او - يعنى اين بيان در ذکر کيفيت ثبات مرتبه تجا در ميان قديم و حادث مخلوق است - و گاهى تاويل کرده شود صورت با چيزى که قدرت
 نقا پس پس جا است مسله وحدة الوجود و اين اصناف يعنى في معنى وحده وجود مصطلح کرده متصفين است که در عرف
 شان موقوف موجودات قديم بر اين وحده وجود ميشود ايد سبب تمايز ماعذلى مسلوبات موجود قديم از آنکه تمايز مسلوبات آنها موقوف بر
 داده شدنشان از حادث - و در بعضى حادث و مسلوبات آنکه حادث بر اين آلى داده شده است فاني ميشود از علم آنکه ظل از علم

موقوف در معرفت نسبت قطع نظر از مثال انچه در موجودات الهى
 متمايز است از آنکه از اين نسبت است - پس بخاطر او در علم مقابل او مى شود
 و در معرفت و معرفت

بيان وحدت وجود وحدت شهود

بیان معنی الحقیق الیقین
معنی حق و یقین
معنی حق و یقین
معنی حق و یقین

مع بخاور بر تری فی حد و دهم بحق الیقین فلا یطیق النطق فی حاله
 فقد صدق قوله صلعم من عرف ربه فكل لسانه فقد حق قوله صلعم
 المؤمن مرة المؤمنین فی الوجوه شش ای وجه و حدة الوجود و وجه
 وحدة الشهود مع تفاوت وجه قید شش الاصل شش ای المؤمن مرة المؤمن
 مرة فی فروعیه حتی ما شاء الله تعالی سنا ذکره ان شاء الله تعالی فاعلم فی
 وحدة الوجود اختلاف الحال فمنه المذکور ومنه ان لولم تتمايز مسلوکات
 کامل ذکر لا بد له شش ای لبعض الحال من غیر المذکور من وجود مطلق
 متمایز من تقيید اعتبارات له و هما على ماهية واحدة لا على لهیتین
 ففی شش ای وجود مطلق من انکشاف بدهات وجود الذات تعالفتی
 مرتبة حق الیقین حتی انھی حادث من علی حادث فلا یمیز حاس و محسوس
 اما الذات تعالفت و غیرها معقول علی اعتباره و الحقیق ان الذات تعالفت
 بحاس و محسوس بل هی موجوده بیداهتها مع صفاتها بتنزهها و غیرها

بیان معنی الحقیق الیقین

الوحدانية

ترجمه مع بخاور بر تری در حد و در حال بحق الیقین پس گوئی طاقت ندارد در حال خود پس باید
 قول او صلعم من عرف ربه فكل لسانه فقد صدق قوله صلعم
 شد قول او صلعم المؤمن مرة المؤمنین یعنی من آئینه مؤمن است - و هر دو وجه یعنی در وجه و حدة الوجود
 و در وجه و حدة الشهود مع تفاوت وجه که تقریب ذکر کرده یعنی فانی شدن یا باقی ماندن حادث و مسلوکات از علم
 که مطلق است از علم بتفاوت قییمه لقطع نظر از غیر این موجودات یا مع غیر این مع تمایز مسلوکات یا بر بطور که در
 بیان موجودات و غیر این از حادث است پس جاری شود این قاعده که مؤمن آئینه مؤمن آئینه است و در فروع او
 تا آنچه که فهمیده است خدا تعالی - اگر خدا تعالی خواهد عنقریب ذکر کنیم پس بدانکه در وحدت وجود اختلاف
 حال است پس بعضی از مذکور است - و آیه و است آنکه اگر مسلوکاتش را که می نماید نشود - بر این بعضی حال از غیر مذکور
 نیست که از وجود مطلق باشد که متمایز است این وجود مطلق از تقيید اعتبارات که برای او است - و بیان تقيید
 اعتبارات در ذکر صفات مذکور آمده - و هر دو یعنی وجود مطلق مع تقيید اعتبارات ثابت بر ماهیت واحد اند که بر
 ماهیت پس در وجود مطلق انکشاف پادیه وجودات برتر است از تقيید حق الیقین تا آنکه حادث از علم حادث محو پاک شود
 پس پس محسوس نیز مذکور شود مذکور ذات تعالی و غیر او معقول باشد اعتبار او - و بر او در نیست که ذات تعالی حاس و محسوس نیست
 بلکه او موجود است بر ماهیت خود مع صفات خود بطور تنزه - و غیر او

انکشاف وجود ذات
او تعالی بطور پادیه
در مرتبه حق الیقین

प्रतिपक्षः

منویر رحیم سید

دقیقه شش ای وجود مطلق هر انکشاف حقیقت شش ای ماهیة و انکشاف
 الجامعة لحقیقتها شش ای علتها هر نقصنا بوجود آنها و التزاما بهم و لا تدرك
 شش حقیقة الانسانة الجامعة لحقیقتها هر في حدها هي هي تغدأ فاعلم انما
 الوجود وصف منطبق بالعيانية بما قام به وهو موصوف مضاف اليه فهو لها
 خاص شش ای مانع الغیر کوجود نريد فلا كلام فيه و اما عام شش ای
 لا يجمع الغیر کوجود نريد و غيرهم فمشترك فتحد مجازي في الوصف و متغایر
 حقیقی في الماهية لا عكس شش ای متحد حقیقی في الوصف و متغایر مجازي
 في الماهية هر اذا الاتحاد الحقیقی متنع شش كما ذكر كيفية الاصول الخمسة
 في صذكر كيفية الاشتراك هر والوصف قائم بالوصوف المتقدم مرتبة
 وهو محقق العموم بتغایره الحقیقی شش اعلم انما اذا كان وصف عام
 لازمه لتغایر ما هیات التي قام بها الوصف حقیقتا اذ هو محقق العموم
 الذي في الوصف و اذا كانت ماهیة عامة لازم لها تغایر اوصاف التي قامت
 بالماهية حقیقتا

بيان الوجود الخاص و العام

انکشاف ماهیت باری
 عل
 بیان وجود خاص
 و عام

مترجم در وجود مطلق انکشاف حقیقت یعنی انکشاف ماهیت انسانیت جامعیت بسبب حقیقت او یعنی علت نور
 او اندر ذکر نقصن بوجودات ال علت و حقیقت و از روی التزام بوجودات و این حقیقت انسانیت جامعیت باری
 و علت او در وجودی بی چنانکه باید از انسته میشود از روی تقدیر پس بدانکه جز این نیست کوجود و صفی است
 منطبق بعینیت یا بجه که او بر قائم است و او موصوفت مضاف الیه که سوئی اولسبت کرده شده پس او یا خاص
 است یعنی بر این چون وجود دیگر پس در و کلامی نیست و یا عام است یعنی غیر را ملحق می شود چون وجود دیگر و غیر
 پس این وجود مشترک است که در و وصف تجر مجازی و در ماهیت متغایر حقیقی نه عکس یعنی در و وصف متغایر حقیقی
 ماهیت متغایر مجازی از آنکه اتحاد حقیقی متنع است چنانچه در ذکر کیفیت اصول الخم در اصل ذکر کیفیت اشتراک
 مذکور کرده و از آنکه وصف قائم است بوضوف متقدم که از روی مرتبه است حال آنکه اولیعی موصوف متغایر عموم
 متغایر ضعیف خود نه عکس یعنی این نیست که موصوف قائم است بوضوف متقدم از روی مرتبه از آنکه این محال است
 بدانکه جز این نیست که چون وصف عام باشد او را تغایر ماهیاتی که بر و پس وصف حقیقتا قائم شده است لازم شود از آنکه
 تغایر محقق است عموم را آنکه در و وصف است و بگاه که ماهیت عام اول تغایر اوصافیکه ماهیة حقیقتا قائم شده لازم شود

159

30

جان الاطراف والتقىم والتشريح والتدبير
على الوجه الذي قد مر في هذا الكتاب

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰

والوصف مغاير في حده من ماهية في حدها فلا يصدق الاطلاق بالماهية
والنقيض بالوصف فلما كانا على ماهية واحدة فتغير النقيض يلزم حدوث
ماهية يقوم بها وعدمه قد هما **ش** اى عدم تغير النقيض يلزم قدم الماهية
مخيلة عد من الحدوث او القدم واجتماع النقيضين او وجودهما **ش**
اى القدم والحدوث **ش** على حدهما فعلى ماهيتين **ش** والرابع **ش** اى وجودهما
على حدهما **ش** حق اذ لا يتحقق غيره **ش** اى غير الرابع هو القدم المحض و
الحدوث المحض واجتماع النقيضين **ش** واعلم ان الجمرة الاخيرة كانت من الصفات
التيوتية فتأبته في القدم **ش** فليست حادثة **ش** وان كانت من الصفات
السلبية فمسلوبة في القدم **ش** فليست قديمة **ش** فكيف معلومة الا منبئة
عليها من حادث فمعلومة فكيف الاطلاق قدما والنقيض حدوثا وهما على هية
واحدة **ش** فبطل لعدم تحققهما على ماهية واحدة **ش** وكالتقدير التنزل
والصورة على الصبغة كما نعلم فمجرد الحقائق لكن تقدير الذات باعتبار تقدير
صفاتها هي لا غيرها وتنزل الذات باعتبار تنزل صفاتها هي لا عينها متعينات في حدها

ترجمه ووصف مغاير است در حد خود از ماهيت و در ماهيت پس صادق بشي و اطلاق ماهيت و تقدير بوصف - و هرگاه كه در
ماهيت واحد باشد پس تغير تقدير لازم بود حدوث ماهيت اگر در تقدير قائم باشد - و عدم تغير تقدير لازم بود قدم ماهيت اى پس
حال قدم حدوث با قدم اجتماع نقيضين با وجود قدم و حدوث هر دو ماهيت است - و اين قسم چهارم در صورتي كه
يعني وجود قدم و حدوث هر دو هر دو حق است از آنكه غير او يعني غير اين صورت چهارم كه او قدم محض است و حدوث محض
على تقديرين اين هر سه صورت متحقق و ثابت نمي شود - و بدانكه هر آينه جهت ديگر اگر از صفات ثبوتيه باشد پس ثابت است
در قدم پس نيت حادث - و اگر صفات سلبيه باشد پس اين در قدم سلب است پس نيت قديم - پس اين چگونه دانسته شد كه اگر در
حادث آگي داده شد پس دانسته شد پس چگونه است اطلاق از دو قدم و تقدير از دو حادث حالا كه هر دو ماهيت واحد آمدند
پس باطل شد سبب تخلف هر دو ماهيت واحد - و مثل تقدير تنزل و صورت بر سهولتي چنانچه بر آي چنانچه حقايق لغز
است تازه اين كلام و زمره ايشان است - ليكن تقديرات باعتبار تقدير صفات خود كه اين غير از نيت - و تنزل ذات عينيا
تنزل صفات خود كه اين عين ادست هر دو در حد خود با از وى قدم متعين و مستمر راند

اطلاق ماهيت و تقدير بوصف قديم

اطلاق و تقدير بر ماهيت نيايند
و قدم و حدوث هر دو
در صورت اين
چنانكه تقدير تنزل است و صورت بر سهولتي چنانچه
بر آي چنانچه حقايق لغز است تازه اين كلام و زمره
ايشان است - ليكن تقديرات باعتبار تقدير صفات خود
كه اين غير از نيت - و تنزل ذات عينيا تنزل صفات
خود كه اين عين ادست هر دو در حد خود با از وى
قدم متعين و مستمر راند

[illegible]

تعبیه و منزل در دوازده یکمیت در روز شنبه
در راست کشتی تاج و کلاه صفایا می باشد

بیان مختصر فی مسئلہ
وہبت الوجہ و

او من الطریقۃ و الطریقۃ فضائلها فکیف تثبت احوالها لانه را که با بردها
 و عکس هذا و ثبوتها بثبوتها و عکس هذا فاعتقاد بما هو من علم الذی ظن من
 علم موجودات قدیمه بقطع نظر عن غیرها اعتبارا من جهة لا یقدم فی این
 بحکما بت و بنا هو لا بد له من وجود مطلق علی حکم المعد و لمن تغیر
 باستیلاء حاله لا ملغص تبصبا فانه الحکد و تزندق و من ورائه ان الاختلا
 فی المسئله فی کیفیت رابط الحادث بالقدر یحیاته منزع بقیامه الحقیقی به
 او بقیامه المجازی لا فی القدر یحکما هو باسما نه و صفاته الا بشتی بحما فی
 الصفات فی کیف غیرتها و عینیتها بالذات و اصل الایمان فی التوحید
 بالقدر لا مع کیف الریط فلا نزاع فی اعتقاد التوحید اجمالا و هو مقصود فان
 اخطا فی تفصیل الحق بطلت صحه صواب الایمان و الاختلاف بالله هو
 بقیام حقیقی من متشابهات نظریه لصوفی صافی حقیقی فی عروج نظر الی موجودات
 قدیمه فهو معد و وان شاء الله تعالی مغفور و من نصع و تعصب و تفقد
 الحکد و تزندق بانکاره الحکد و بقیامه المجازی بالتقدیم خود بالله تعالی منه

ترجمه یا از طریق است و طریقت مثل شریعت است پس چگونه خواهد شد دیگر آن هر دو را که هر آینه نشان نیست که با
 بر و اوست و عکس این - و ثبوت او بر ثبوت اوست و عکس این - پس اعتقاد یا آنچه که او از علمی که ظن است از علم موجودات
 قدیمه بقطع نظر از غیر خود را روی اعتباری که از کجاست است این اعتقاد در بیان بحکما ت قاضی نمیشود - و اعتقاد یا آنچه که
 او برای او ضروری است از وجود مطلق بر حکم معد و است برای کسی که معد و را در سبب استیلائی حال خود نه برای
 از روی تعصب پس هر آینه او الحادث و زندق شده - و از برای او هر آینه اختلاف ثابت است درین دو مسئله که
 هر دو ثابت اند در کیفیت رابط عادت بقدم یا بطوریکه او منزع بقیام حقیقی است بدو بقیام مجازی بدو اختلاف در توحید
 چنانچه او با سمار و صفات خود است بگریمیزی چنانچه در صفات است در کیفیت غیریت او عینیت و ثبات - و هر یک از این دو توحید
 است بمع کیفیت ربط پس در اعتقاد توحید از روی اجمال زاعی نیست و هر دو معصود است - و اگر تفصیل حق خطا که وصحت صواب
 باطل شد - و اختلاف یا اینکه او بقیام حقیقی است از متشابهات نظریه است بر صافی صافی حقیقی در عروج نظر او سو موجودات قدیمه پس اعتقاد و انشاء الله مغفور
 و هر که نصع و تعصب در معنی خود را نمیشود و انبوه و کرد و در نظر هر نه در اصل و اعتقاد و است با و او الحادث و زندق او در دینی او از دین برشت و بدین مثل
 بسبب انکار او حدوث را که بقیام مجازی خود است بقدم خود بالله تعالی منه یعنی پناه میجویم بخدا که تمام است از او

چنانکه اختلاف و صفات قدیمه در علم معد و است بقیام حقیقی بقیام مجازی
 و مجازی از متشابهات نظریه است که معد و را در دین او با سمار و صفات او که کجاست
 و بقیام حقیقی در دین او با سمار و صفات او که کجاست و بقیام حقیقی در دین او با سمار و صفات او که کجاست
 و بقیام حقیقی در دین او با سمار و صفات او که کجاست و بقیام حقیقی در دین او با سمار و صفات او که کجاست

وَيُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ بُحْرِ لَّدُنْهُ ۚ وَهُوَ غَافِلٌ عَنِ الْكَافِرِينَ ۝

بیانی کا قمر و سحابیہ اور زمین و آسمان
برائے اور دشت تالان

بيان الكفاية في معرفة سعيه في العلم والدين

و قد احتجب من الموجودات لتضمنه بالمسلوبات قال سبحانه **كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَّحُورُونَ فَأَن ش** يقصد به التعميم و وصل وصل الى اصله
 لتضمنه لقوته بالتضمن على الالتزام فان تعبر فقد حق قوله تعالى **يَحْوَ اللَّهُ**
مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ فهو يصل الى اصله فقد حق قوله
 صلعم **كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَىٰ أَصْلِهِ** وقد حق قوله صلعم **كُلٌّ مَّيْسَرٌ لِّمَا خَلَقَ لَهُ** وقد
 حق قوله صلعم من عرف نفسه **ش** من حيث حدودها وظليتها من
 ظل باضافة تحليلية في نفسه **و قد عرف ربه ش** من حيث قدره
 باضافة مغايرت بين رب و مربوبه **و فاقرب للموجود ربه فم ش**
 من الوجود **و علم علم ربه قبله ش** من جهة عدم السابق و
 معه و فربه و محيطه **ش** من جهة وجوده **و بعدك ش**

ترجمه

پس تحقیق کافر از موجودات محجوب شد بسبب نفس او بمسلوبات فرمود بجان در سوره تفتیق
 رکوع اول ایه هم **كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَّحُورُونَ** یعنی نه نجین است ای تحقیق ہیں است کہ ہر کس نے
 ایشان از پروردگار خود در آن روز البتہ محجوب شوند۔ پس ہر کس کہ (معقودید و تعیم است) پیوست پیوست
 سوی اصل خود کہ متضمن شد و اینا بر قوت خود بسبب نفس کہ بر التزام از آنکہ رابطہ تعین بر رابطہ التزام قوی است و اگر متغیر
 شد پس تحقیق حق آمد قول او تعالیٰ کہ در سوره رعد رکوع ششم است **يَحْوَ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ**
أُمُّ الْكِتَابِ یعنی چو کند خداے برتر از چیزی خواہد و ثابت میکند و نژاد است اصل کتاب۔ پس آدمی پیوندد سوی اصل
 خود۔ پس تحقیق حق آمد قول او صلعم **كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَىٰ أَصْلِهِ** یعنی ہر چیز سوی اصل خود باز گردد۔ و تحقیق آمد قول او
 صلعم **كُلٌّ مَّيْسَرٌ لِّمَا خَلَقَ لَهُ** یعنی ہر کس کہ مانده شدہ انجیز است کہ بر او سپردا شد۔ و تحقیق حق آمد قول او صلعم من
عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ یعنی ہر کس کہ شناخت نفس خود را از حیثیت حدود و ظلیت نفس از ذی ظل
 باضافت تحلیلیہ کہ در لفظ نفس کہ واقع است بمعنی نفس خود پس او شناخت پروردگار خود را از حیثیت
 قیوم او باضافت مغایرت کہ در لفظ **رَبِّهِ** واقع است یعنی در میان رب و مربوب او۔ پس اقرب بر
 موجود رب او است پس آنچه از موجود دانستہ شد کہ رب آن موجود کہ قبل موجود است از جهت عدم آن موجود کہ
 آن عدم سابق او است۔ و دانستہ شد کہ رب آن موجود با موجود است و قریب موجود و محیط موجود و این از
 جهت وجود موجود است و دانستہ شد کہ رب آن موجود بعد موجود است۔

بیان معنی حدیث الشریف کاشی بر جرج الفصل الشریف
 و کل مفسر لما خلق له الخاریت و من عرف نفسه فقد
 عرف ربه الخاریت فی ضمن الکلام

بیان توفیق الوجودیہ
 و فاعلم عامرہ قبل الخ

بیان محاب کافران
 موجودات با برکت
 و رجوع با صلی خود

بیان معنی حدیث شریف کاشی بر جرج الفصل الشریف
 الخاریت و من عرف نفسه فقد عرف ربه الخاریت فی ضمن الکلام

بیان محاب کافران
 موجودات با برکت
 و رجوع با صلی خود

٥٠
 من غير ان يتردد في
 من غير ان يتردد في
 من غير ان يتردد في

بیان قاریان، انکھ وراشک تصدیق من العبادت فالایا الشرح
والنظم شرح علی حصیلتها وتفسیر الایة انکرمیکم کانت یزچی الشفاء
رسالہ ویشاہد انکم کرمیکم والکلام انکم کرمیکم

بیان قاریان، انکھ وراشک تصدیق من العبادت فالایا الشرح
والنظم شرح علی حصیلتها وتفسیر الایة انکرمیکم کانت یزچی الشفاء
رسالہ ویشاہد انکم کرمیکم والکلام انکم کرمیکم

و منشأ فی موجودات حادثه هو حادث اول فیها منشأ انتزاع غیره کله
 تضمنوا التزاما منه فقد حق قوله تعالى قل يا عبادي الذين اسئروا على انفسهم
 لا تقنطوا من رحمة الله ان الله يعفو الذنوب جميعا اعلم ان مقصود البناء
 المضاف اليها محمد رسول الله تعالى صلعم بدلالة الاضافة في رحمة الله
 وان لم يكن كذا فوجب اضافة الرحمة الى ياء توافقا للاولى كقوله تعالى يا عبادي
 فانقوت و قل يا عبادي الذين امنوا يقيموا الصلوة و ينفقوا مما رزقناهم الآية
 واعلم ان ربط خلق بين خالق و مخلوق لا يقتضي وجها من عبوديته هي متابعه
 بل الربط محققا فالبنة وجه عبوديه هي متابعه ربط ظليته بين ظل و ذي
 ظل و محققا ربط خلق فان لم يكن فالظل معدوم فغير محكوم فانظر ان نور محمد
 صلى الله تعالى عليه واله وسلم من نور الله تعالى و غيره صلعم من نور صلعم
 فعلى بناء ربط ظلية محمد صلعم عبد الله تعالى و غيره صلعم عبد الله تعالى وايضا عبد
 محمد صلعم و الله تعالى اعلم بالصواب

ترجمه

منشأ که موجودات حادثه است و حادث اول است و موجودات حادثه که اول منشأ انتزاع است بر غير حادث تمام
 از روی نفس و التزام احداث پس تحقيق حق آمد قول او تعالى در سوره زمر کوع ششم قل يا عبادي اسئروا على انفسهم لا
 تقنطوا من رحمة الله ان الله يعفو الذنوب جميعا يعني بگويا عبيد من کاي بندگان من آنکه اسراف و فساد
 کردند بر نفسهاي خود و پيروي شويده از رحمت خداست که انرا بندگان را تمامه بدارند که اين مقصود ياکه منشأ ايعباد است محمد
 رسول خداست که بدلالة اضافت که در رحمة الله است يعني رحمت خداست و اگر تخمين نباشد پس اضافة رحمت سواي او
 بنا بر توافيق براي اولي محمد قول او تعالى در سوره زمر کوع دوم يا عبادي فانقوت يعني اي بندگان من پس ترسيد مرا پس بخاريد و
 اي نميراجع بکي است و ايجب سخن بنا بر توافيق و بجهت قول او تعالى در سوره ابراهيم کوع پنجم قل يا عبادي الذين امنوا يقيموا
 الصلوة و ينفقوا مما رزقناهم الآية يعني بگويا عبيد من بريا بندگان من آنرا که ايمان آورده اند بر ما و از روزگار ما و از
 از آنچه که ما رزق داديم شانرا الخ و در اينجا هم جمع ضمير و اميد کلمه جمع فتکلم بر و کي واجب شود بنا بر توافيق و بدانکه بر آيه ربط که در بيان خلق و مخلوق
 بنحو اوج و بر بکار عبوديت است که متايب است بلکه اربط محقق عبوديت است و البته و عبوديت که او متايب است اربط ظليته است در بيان ظل و ذي ظل
 محقق عبوديت اربط خلق است و اگر اربط خلق نباشد پس اين ظل معدوم است پس غير محکوم است پس هي که نور محمد صلى الله تعالى عليه و سلم از نور خداست پس نور
 صلعم از نور صلعم پس بر بنا بر ربط ظليته محمد صلعم بر نور خداست و غير صلعم بر نور خداست و غير صلعم از نور صلعم و صلعم از نور صلعم و صلعم از نور صلعم

بيان منشأ فی موجودات حادثه
 حادث اول است و موجودات حادثه که اول منشأ انتزاع است بر غير حادث تمام
 از روی نفس و التزام احداث پس تحقيق حق آمد قول او تعالى در سوره زمر کوع ششم قل يا عبادي اسئروا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله يعفو الذنوب جميعا اعلم ان مقصود البناء المضاف اليها محمد رسول الله تعالى صلعم بدلالة الاضافة في رحمة الله وان لم يكن كذا فوجب اضافة الرحمة الى ياء توافقا للاولى كقوله تعالى يا عبادي فانقوت و قل يا عبادي الذين امنوا يقيموا الصلوة و ينفقوا مما رزقناهم الآية واعلم ان ربط خلق بين خالق و مخلوق لا يقتضي وجها من عبوديته هي متابعه بل الربط محققا فالبنة وجه عبوديه هي متابعه ربط ظليته بين ظل و ذي ظل و محققا ربط خلق فان لم يكن فالظل معدوم فغير محكوم فانظر ان نور محمد صلى الله تعالى عليه واله وسلم من نور الله تعالى و غيره صلعم من نور صلعم فعلى بناء ربط ظلية محمد صلعم عبد الله تعالى و غيره صلعم عبد الله تعالى وايضا عبد محمد صلعم و الله تعالى اعلم بالصواب

بيان منشأ که موجودات حادثه است و حادث اول است و موجودات حادثه که اول منشأ انتزاع است بر غير حادث تمام
 از روی نفس و التزام احداث پس تحقيق حق آمد قول او تعالى در سوره زمر کوع ششم قل يا عبادي اسئروا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله يعفو الذنوب جميعا يعني بگويا عبيد من کاي بندگان من آنکه اسراف و فساد کردند بر نفسهاي خود و پيروي شويده از رحمت خداست که انرا بندگان را تمامه بدارند که اين مقصود ياکه منشأ ايعباد است محمد رسول خداست که بدلالة اضافت که در رحمة الله است يعني رحمت خداست و اگر تخمين نباشد پس اضافة رحمت سواي او بنا بر توافيق براي اولي محمد قول او تعالى در سوره زمر کوع دوم يا عبادي فانقوت يعني اي بندگان من پس ترسيد مرا پس بخاريد و اي نميراجع بکي است و ايجب سخن بنا بر توافيق و بجهت قول او تعالى در سوره ابراهيم کوع پنجم قل يا عبادي الذين امنوا يقيموا الصلوة و ينفقوا مما رزقناهم الآية يعني بگويا عبيد من بريا بندگان من آنرا که ايمان آورده اند بر ما و از روزگار ما و از از آنچه که ما رزق داديم شانرا الخ و در اينجا هم جمع ضمير و اميد کلمه جمع فتکلم بر و کي واجب شود بنا بر توافيق و بدانکه بر آيه ربط که در بيان خلق و مخلوق بنحو اوج و بر بکار عبوديت است که متايب است بلکه اربط محقق عبوديت است و البته و عبوديت که او متايب است اربط ظليته است در بيان ظل و ذي ظل محقق عبوديت اربط خلق است و اگر اربط خلق نباشد پس اين ظل معدوم است پس غير محکوم است پس هي که نور محمد صلى الله تعالى عليه و سلم از نور خداست پس نور صلعم از نور صلعم پس بر بنا بر ربط ظليته محمد صلعم بر نور خداست و غير صلعم بر نور خداست و غير صلعم از نور صلعم و صلعم از نور صلعم و صلعم از نور صلعم

ای من غیر توبه و الا یعجز بها الشک و غیره و جواب السائل هل یعجز الله
 قتل سید الشهداء حمزه رضی بکالا ایمان متضمن فی تخصیص بلا تقطعا
 من رحمته الله و یسکن ان یقال فی جواب السائل یعجز بمعنی اسم صفت
 ای غافر همه و جمیعاً تمیز من الذنوب لا تاکید ای ان الله تعالی غافر
 الذنوب من کل صنف علی قرینة السؤال دون الشک و الکفر و منشاء فی
 مسلویات هو حادث اول فیها منشاء انتزاع لغیر کله تضمنا و لا بد من
 اول فی کل واحد من المراكز و لا یجیح قولی اذ لا بد للخلق من اول ان
 یكون من موجودات او مسلویات فان کان المخلوق کله اولاً دفعه و لیس
 تقدّم و تاخر فی معین فكان الشبه من الصانع لکل واحد من اول فلم
 ان یساوی کل مصنوع فی کل وصف و کان وجود مسلویات فیهم فی خارج
 عنوعاً لعل منشاء شبهه فی صانع و هو خلاف بلاهه او کان ثبوت متقدّم
 لشبهه للمسلوبات فی الصانع و هو خلاف حقیقه فاعلم ان الصانع لیتحتاج فی انتزاع

ثابت الی اول انتزاعاً و امرادته و علمه بما معاً
 همه یعنی آنچه بجز شکر از غیر تو نیست به بخشد خواه نه بخشد و نه بتوبه شکر و غیر هم بخشیده شود - و جواب این سائل که آیا
 هذا فی الشهداء حضرت حمزه را خواست بخشید یا ایمان متضمن است در تخصیص - لا تقطعوا من رحمته الله و ممکن باشد که
 گفته شود در جواب سائل که یعجز در آیه ان الله یعجز الله ذنوباً جمیعاً بمعنی اسم صفت یعنی غافر است
 و جمیعاً تمیز است از ذنوب بتاکید - پس صفون عبارت از آیت مذکور چنیس آیه که ان الله تعالی غافر الذنوب
 من کل صنف علی قرینة السؤال و الکفر و الشک و کفر امرایده خدا بخشد گمان است از هر قسم قرینه
 سوال به شک و کفر و مشار که در مسلویات است و حادث اول است در و منشاء انتزاع است برای خیر خود تمامه
 او را از روی تضمن - و چاره نیست از اول در هر واحد مرکز - و ترا قول من و عجب نیگانه از آنکه برای خلق از اول صیغه
 نیست اگر حیوان اول از موجودات باشد از مسلویات پس اگر این مخلوق تمامه و منشاء اول است نیست تقدّم و تاخر و
 معین پس شیهه صانع برای هر واحد از اول است پس لازم شد که هر مصنوع در هر وصف مساوی با وجود مسلویات در آنها در خارج
 ممنوع شود بسبب عدم مشارقه او در صانع او - و او خلاف بر اوست - یا مسلویات را برای نبیث ثبوت متقدّم در صانع باشد
 و او خلاف حقیقه است پس آنکه هر آینه صلح الله محتاج شود در انتزاع ثانی سوال بطور متزاع و ارادت و علم صانع ببدل ثانی بر دو معاً است +

باین منشاء فی مسلویات بو حادث اول فیها
 استماع تمیز و کله تضمناً +
 و لابد من اول فی کل
 واحد من المراكز و
 الاول الذی فی
 موجودات حادث
 هو محمد صلعم +

باین منشاء که در مسلویات است و حادث اول است در موجودات
 باین آنکه از اول در
 او مرکز چاره نیست
 اولیکه در موجودات
 است او چاره است

[illegible]

بإني أضعهم في عورة أرباب بحسبنا الذائبة في قلوبهم

وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفْرًا شَيْءٌ مِّنْ ذَلِكَ

و لكونه صلح في عالم اليهود في الآخر على ترتيبه في

مختار آداب السلام الى محمد صلى الله عليه وسلم

فَوَعِدَ عَلَى دَعْوَاهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ ذَلِيلٌ بِنَفْسِهِ الْفَنِيَّةِ مَنْ
 خَدَعَ الْمُتَعَلِّقَ الْمَقْدَمَ وَالْمُؤَخَّرَ وَلَيْسَ لِلْمُكَذِّبِ إِلَّا الْجَهْلُ خَتَمَ كَلَامَنَا
 وَفَرَضْنَا إِنْ بَيَّنَّتْ الْمُكَذِّبُ عَلَى مَا أَذْعَابُ دَلِيلٍ فَتَقُولُ لَا يَدُ لِلْخَلْقِ مَنْ
 مَصْدَقٍ أَوَّلٍ فَمِنْ شَيْءٍ أَيْ مِنْ هَوَاوُلٍ هُوَ فَلَا دَلِيلَ بِيَدِهِ حَقًّا وَكَيْدًا ب
 بِمَا كَذَّبَ حَتَّى لَا يَبْقَى إِلَّا دَعْوَى الْأَوَّلِ فَقَوْلُهُ صَلَاحُ أَوَّلٍ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي
 وَظُهُورَهُ صَلَاحُ فِي عَالَمِ الشَّهَادَةِ الْآخِرَةِ عَلَى تَرْتِيبٍ ضَرُورِيٍّ مِنْ أَدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 وَمُنْشَأُ نَعِينَهُ نَعِينَ الْفَعْلِ هُوَ مُوْثِرٌ لَا تَارِعَاتُهُ إِلَى حُجْلِ صَلَاحِهِ وَمُنْشَأُ
 نَعِينَهُ نَعِينَ الذَّاتِ دَلِيلٌ عَلَى التَّرْتِيبِ الضَّرُورِيِّ وَجُودِ أَسْنَةِ صَلَاحِهِ إِلَى أَدَمَ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيمَنْعُ نَظِيرُهُ مَطْلَقًا أَيْ خَائِفًا ظَاهِرًا وَذَهْنًا لَانْ كُلُّ مَا هُوَ ذَهْنِي
 مَصْلُوحٌ مِنْ مَصْدَقٍ خَارِجٍ فِي الْخَارِجِ مَتَعَهُ فَيَكْفِي فِي الذَّهْنِ فَتَحَقُّقُ كَقَوْلِهِ
 بِتَالِي لَيْسَ كَسْتَلَامُ شَيْءٍ الْآيَةُ أَعْلَمُ أَنَّهَا فَصَاحَةُ الْقُرْآنِ الْمَجِيدِ أَخْبَارًا فَتَابِتَةً
 وَزِيَادَةً الْكَافِ نَهْنِهِمَا فَصَاطِلُهُ كَمَا هُوَ الْمَشْهُورُ شَيْءٌ أَيْ فَصَاحَةُ الْقُرْآنِ الْمَجِيدِ
 أَخْبَارًا وَزِيَادَةُ الْكَافِ وَالزِّيَادَةُ تَمْنَعُ الْفَصَاحَةَ هُوَ فَإِنْ تَدَبَّرْتَ فِي الْآيَةِ

مَنْ شَاءَ أَنْ يَكُونَ فِي مَصْدَقِ الْكَلَامِ مِنْهُ فَهُوَ مَصْلُوحٌ

تفسير الكريمة

ليس كمثل شيء

الآية

ترجمه واین رسول بر دعوی خود لا اله الا الله اني رسول الله ذليل بنفسه الفانية من
 اجل پس تمام شد نظام ما - واما الفرض اگر مکذیب بیاورد که دعوی کرد و دلیل بیاورد پس بگوئیم که برای خلق از مصادیق اول چاره
 نیست پس کیست که ادوات اول - و دلیل نیست از روی حق برستاد - و تکذیب کرده و دروغ داشته شود آنچه که مکذیب کرد
 و دروغ داشت تا آنکه باقی نماند که دعوی اول پس قول او صلح اول ما خلق الله نورنی یعنی اول چیز که آفرید نورنی
 برین است - و ظهور او صلح در عالم مشهود در آخر بر ترتیب ضروری از آدم علیه السلام که منشأ نعتین او علیه السلام نعتین فصل است
 که او مؤثر است برای آثار عبادت تا بعد صلح که منشأ نعتین او صلح نعتین ذات است - این قول و ظهور او صلح دلیل است بر
 ترتیب ضروری که از روی وجود او صلح تا آدم علیه السلام - پس منم کرده شود مظهر او صلح یعنی بطور خارج سبط برستاد
 در روز دهم او را مکذیب که ادواتی است و اول نیز از مصادیق خارج و حال آنکه در خارج منع لطیف است پس چگونه در ذهن ظریف او
 پس منم آنچه بگوید قول او عقلی که در مشهوره شریکی که در دوم است لیس کلماتی که ای یعنی نیست بخیر او چیز از او با آنکه
 جز این نیست که فصاحت قرآن مجید بخیر است این فصاحت ثابت است - و زیادت حرف کاف فصاحت ثابت و مانع میشود پس این زیادت کاف
 جز این نیست که در مشهوره شریکی فصاحت قرآن مجید بخیر است و زیادت حرف کاف و این که زیادت مانع فصاحت شد پس اگر در این است و زیادت کاف

این است که از منم آنچه بگوید که در مصادیق کلام و زیادت کاف
 و زیادت کاف در مشهوره شریکی و زیادت کاف در مشهوره شریکی

و زیادت کاف

كما ظهر الانبياء من مركزين الصفتان لوجود تعدد الصفات فشاخصه
 و ان يكن ظهور الانبياء من تعين الصفات على بناء استجماع المركز الاول الذي
 الصفات بعد ظهور النبي من مركزين الذات فتخط المراكز و سيجل بناء الملل
 والترتيب الضروري واعلم ان الدلالات النظرية في البحث مضطربة على
 اختلاف النظر ولا يصل نظر كل ناظر الى حقيقة ثابتة فاكفاء باستنتاج نفسي
 اولى كما قال الله تعالى ولكن رسول الله وخاتم النبيين نبوتاً خاتمة بدلالة لفظ
 النبيين مستغنى لا معهوداً اذ لا تثبت النبوة بعدة فضلاً ولا عقلاً بل مخالفاً
 النقل والحقيقة المذكورة الا انهما مجزاً محدثاً في الدين فتثبت مستغنى
 بالدليل وجمع الكثر وبوجه اخر اى ان كان معهوداً فكان كلاً فهو مستغنى
 او بعضاً فلا دليل عليه صراحاً ومجلاً واذا اخذ الله ميثاق النبيين لما اتيكم
 من كتاب وحكمة ثم جاءكم رسول مصداق لما معكم لتؤمنن به ولتنصرنه
 فنظم الآية الكريمة يقتضي خاتمة النبوة ارفع الرتبة من تفسيره في ذكر كيفية

ترجمه چنانچه انبيا از مركزين صفات ظاهر آمدند اذ انك منشأ صفات وجود تعدد صفات است و اگر ظهور انبياء
 از تعين صفات برين بنا را که استجماع مركز اول ذاتي صفات را بعد ظهور اين مبنی باشد که مرکز تعين ذات است پس
 مرکز با مختلط و آميخته نشوند و بنا و مبنیها و ترتيب ضروري باطل شود و بدانکه هر آينه دلالتهای نظريه بنا را مختلط
 درين بحث مضطرب آمدند و نظر ناظر سوى حقيقت ثابتة و اصل نميشود و غير سديد است منع نفسي كفايعني بسند کردن
 اولى است چنانچه گفت خداي برتر در سورة احزاب رکوع پنجم و لكن رسول الله و خاتم النبيين يعني
 وليكن رسول خداست و تمام گفته انبياء و اين تمام از دو گونه است پس از روی رتبة بدالات لفظ النبيين که
 لام استغنى است نه معهود از انکه نبوة بعد او ثابت نمى شود بطور عقل و بطور عقل که مخالف نقل و حقيقت مذکوره شود که
 بطور رسم مجرد که محض ردوين است يعنى در دين پيغمبر نو آورده شده و نو پيدا کرده شده است پس برين دليل و جمع کثير
 لفظي بر لام استغراق ثابت نمى شود و بوجه ديگر يعنى اگر لام معهود باشد پس يا بطور کل باشد و مستغنى است يا بطور

بعض پس برين از روی صراحت و محل پيغمبر است چنانچه فرمود اوجانه در سورة آل عمران و اذا اخذ الله ميثاق النبيين لما اتيكم
 كتاب حكمة ثم جاءكم رسول مصداق لما معكم لتؤمنن به ولتنصرنه يعني هر گاه عهد گرفت خدا برتر از انبيا بر آنچه که داد شما کتاب
 حکمت را بنهر گرفت که شمار رسول آيد تصديق کننده آنچه که با شما است تا که بدالنبوة اتمام او بر التواتر ابري کنند پس تمام آيه که ميخواهيم تمام نبوة که بلندترين رتبة است و برين

بيان حالات نفسيه در تعبير جلد و في ثلث فروع صدرنا كتابنا
 استماع على آياتها الا انك اريد ان يكون من رسل الله و خاتم النبيين
 اذ ان الله سبحانه لا يسلط على انبياءه ان يكونوا من رسله و خاتم النبيين

بيان حالات نفسيه در تعبير جلد و في ثلث فروع صدرنا كتابنا
 نفي اولي ما ذكره است كبر و كان رسول الله و خاتم النبيين و اذ اريد
 اذا اخذ الله ميثاق النبيين الا انك اريد ان يكون من رسل الله و خاتم النبيين

فلزم احاطة
المركز الخ

ومركزه فلزم احاطة المركز وقربته ومعيته لما فيه من الماخوذ مجهول
الكيف بالثبوت وهكذا اكل واحد من الماخوذ مركز لما فيه من الماخوذ
فلاخذ تقدم رتبتي وللماخوذ تاخر رتبتي في المعية والقربة والاحاطة
بالماخوذ فكل واحد منها يشي اى من المعية والقربة والاحاطة هو
كانت حقيقة ونظرية وشهدت القربة بالنص القرآني اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ
وَالَّذِينَ اٰمَنُوا الْاٰيَةُ وَمَنْ يُتَوَلَّ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ اٰمَنُوا الْاٰيَةُ ضَاعَلَا
اختصاص الولاية بالمعاني ويحققها التزامها بالتولى ش كما ذكر تفسيره في
ذكر كيفية الرسالة والنبوة والولاية الخ وليس علم غير الاخذ بالماخوذ
ضروريا الا بما شاء الله تعالى لمن شرح صدره به ش اى بما شاء الله تعالى
فلما جاز علم الماخوذ بالمخوذ فلا يمكن نفى علمه بكل ما منه بل هو الثابت فكذا
الظن تابع الاذعان وان نفى ببعض ظنا فلا دليل عليه والى النهاية خلاف
الثابت ش اى جواز علم الماخوذ بالماخوذ وليس تقاطع وتداخل في بساط

مركزه واما غير اوست ليس احاطت مركزه وقربته او وسيت اولاهم اى اوجه كدركه
بماخذ مجهول الكيف بالثبوت لى اى احاطت وقربته وغيره بسبب ثبوت وكيف مجهول كدركه
را اى ماخذ مركزه اى اوجه كدركه واذله خذ همت - پس بر اى اخذ تقدم رتبتي است وبراى ماخذ تاخر رتبتي است
وقربته واحاطت بماخوذ - پس هر يك از اين همت وقربته واحاطت از روى حقيقى است واز روى نظرى - وقربته
ثابت است بعض قرآنى كد سورة مائدة ركوع هشتم اِنَّكُمْ اِلٰهَ اللّٰهِ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ اٰمَنُوا الْاٰيَةُ وايضا
در سورة ركوع مذكورة وَمَنْ يُتَوَلَّ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ اٰمَنُوا الْاٰيَةُ از روى ظن براختصاص لايه
بسبب معانى والايه ومحقق سيكتد اين معانى را التزام او بتولى - چنانچه ذكر كده شد تفسيرش در ذكر كيفية
رسالت ونبوت وولاية - وعلم غير اخذ بماخوذ ضرورى نيست كرا چنانچه خواست هلكى برتر اى كسى كشرح
فرمود صدر او را و اى معنى با چنانچه كد خداى پرتر خواست است - پس هرگاه كد علم لى دانستن اخذ بماخوذ جاز اى علم لى علم
او ممكن نباشد بنهال چنانچه كد از اوست بل واز روى ظن ثابت است وظن تابع اذعان است - و اگر
نفى كده شود بعض از روى ظن پس دليله نيست بر او - و تا نهايت اين خلاف ثابت است از اى كد
علم ماخذ بماخوذ ثابت است - و تقاطع وتداخل نيست در بساط

۱۱۰
معاذ اللہ! جو کہ حضرت قتدرہ رضی اللہ عنہما نے اپنی ۵۰ روپے کی کتابیں بیچ کر

ظهور کمال التوسیع للتمثل فلا للمقتل وجود مستقل فی المماثلة بل هو قائم
بالمثل حدث منه وینبغی ظهور المثل والجسم علی ما تحت مرکزیتهم یا ولی
غیر میتهم مکلفاً وقع او غیر مکلف لتعلقه به وجوباً والخیسة المدحجة
من الانبیاء اولی عزیم محیطه ما تحت مرکزها ومن سواها من الانبیاء
من مرکز منها و فی السموات ایضاً نش عطف علی فی کل ارض **هـ** وال
تفهم وقوله رض علی ما کشف علیه **ش** کما یبشیر الیه قوله رض ولو حدثتکم
فلو کان تفسیرها علی حدیث النبی صلی الله تعالی علیه وسلم لوجب علیه
اظهاره **هـ** فظنی فلا یحکم فی العقائد و فی القول وجه اخر ایضاً فاعلم ان
التشبیہ یصدق فی بعض وجه الذی مقصود لا فی کل وجه **ش** فالتشبیہ
لا یشبه بالتشبیہ به فی کل وجه الا فی وجه مقصود **هـ** ولا یظهر وجه مقصود
فی القول بذلالة الصراحة ولا بذلالة القرینة فالتشبیہ یحول علی فهم
قائمه و فی الزمان رجل **ش** هو محمد قاسم النانوتوی **هـ** تکلم بوجود مستقل

ترجمه

که برائی تمثیل کمال توسع ظاهر شده است. پس برائی تمثیل ای آنکه مثال آورده یعنی صورت
شالی را وجود مستقل نیست در حالت بلکه اقامه به تمثیل است یعنی مثال گیرنده که از حوادث شده است. و نیز او را
باشد ظاهر شدن مثال و جسم بر آنچه که تحت مرکزیت مثال است بسبب اولی غیر میت مثال خواهد آل ما تحت تکلف
واقع آمده یا غیر مکلف بنا بر تعلق آل ما تحت بالیشان. که از روی وجوب است. و این پنج محدوده از انبیاء که
اولی عزیم اند محیط ما تحت مرکز خود اند. و هر که سوگ این خمسة محدوده از انبیاء اند از مرکز همان پنج اند. و در آسمانها
نیز ظهور مثال و جسم است بنا بر عطف پیچ در هر زمین اگر چه نفهمیدی سو قول او رضی الله تعالی عنهما بر آنچه که بر او
رضی الله تعالی عنهما مکشوف آمد پس ظنی است که در عقاید حکم کرده نشود. چنانچه سوئی قول او رضی الله تعالی
سکند و کو حاکم شکست. الحق. پس اگر تفسیرش بر حدیث نبوی صلعم بودی البته بیرون از اظهارش
واجب آمدی. و درین قول وجه دیگر هم است. پس بدانکه هر آینه تشبیہ صادق آید در بعض وجه آنکه
مقصود است نه در هر وجه. پس تشبیہ به در هر وجه مشابیه نشود مگر در وجه مقصود. و درین قول وجه مقصود
نشد و بالذات برحت و بذلالة القرینة. پس تشبیہ محمول باشد بر فهم قائل او. و درین ظاهر و در آنکه او قاسم نانوتوی است او کلام کرده

10

[illegible][illegible][illegible]

وَمَنْ رَادَّ عَابًا بِالمثلية بعد اثبات ختم الرتبة فكيف إذا اختصم
 مانع فالخاتمة لا يشترك في الصفة غيره وإذا أثبت ختم الرتبة
 والكلام في الظهور في عالم الشهود فعلی الترتیب الضروری
 فكيف لا يثبت زماناً وفي معنى خاتم النبیین بكسر التاء او فتحها جمعوا
 السلف من أهل سنة وجماعة على انه لا نبی بعده نوافقاً بالاحادیث
 الشریفة وادعائهم ^{ای الرجل الذکور} اصنافی **ش** اے جامعیتہ المثل بمثلہ مجازاً
م وافتق بمثل حقیقی وحوار نفسه عما **ش** ای کفر **م** بقول

مثل حقیقی بزعمه وما فهم ان المماثلة باضافة لا
 بحقیقة اذ هی **ش** ای المماثلة بحقیقة **م** منقعة

فكيف الصبر ذو الله تعالى اعلم بالصواب +

اللهم صل وسلم على محمد بنی الرحمة

وعلى جماله كما تحبه وترضاه وشفعه

فینا وترحمنا به

ترجمہ وہ کہ دعویٰ کر دینے لیت بعد اثبات ختم رتبہ پس چگونہ است۔ ازانکہ ختم وصف مانع است پہلے تمام
 منقعی است کہ خبر او درین صفت مشترک مبی شود۔ وہر گاہ کہ ختم رتبہ ثابت کردہ شد حال آنکہ کلام در ظہور است در عالم
 شہود پس ہر ترتیب مزدوری است پس چگونہ از روی زمان ثابت نہ شود۔ و در معنی خاتم النبیین بکسر تاء
 یا بفتح تاء اجماع کردند سلف از اہل سنت و جماعت براینکہ ہر آئینہ شان نیست کہ بعد او نبی نیست از روی
 تواتر بہ احادیث شریفہ۔ و دعویٰ کرد شخص مذکور بمثل اصنافی یعنی جامع شدن مثل بمثل خود از روی مجاز
 و افتراق نمود یعنی جہاں شدہ از دعویٰ بمثل حقیقی۔ و نگاہداشت نفس خود از کفر بقول مثل حقیقی بزعم خود
 و نہ ہمید کہ مانند باطن است نہ بحقیقت ازانکہ مانند بحقیقت منتہی است پس چگونہ است ترجمہ یعنی نگاہداشتی خود از
 واللہ تعالی اعلم بالصواب + یعنی خواہے ہر نزدانندہ تراست بصواب اللہم صل وسلم علی محمد بنی
 الرحمة و علی جماله کما تحبه وترضاه وشفعه فینا و ترجمنا بہ یعنی ضلایا در دوسلام نفس بر محمد
 بنی رحمت است و بر جمال او چنانچہ تو او را دوست داری و او را خوشنودی و شفیع کن او را در میان ما در جنت فرما و او را

[illegible]

لحم و عظمه استخوان و پوست و رگ و عروق و اعصاب و غده ها و ...

474

نور محمد

۱۶
ذکر خدمت و ادب و غیره جمیع کتب

من جملة در تفسیر کریمه انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا الذین یقیمون
الصلاة ویتؤن الزکوة وھم راکعون و من یتوکل الله ورسوله والذین امنوا
فان حب الله هم العالمون و در ذکر کیفیت الرسالة والنبوۃ والولاية والاخذ بالکرامۃ والاعمال
والاستغناء وما فیها مع مطالب اُخری ذکر است هم این دعوی متضمن دلیل است ای چوں
ببینی از اولی است پس از اولی است و از خیر ما با اولی تراست و

[illegible]

نظرِ جسم صیادہ کی کیفیت رسالت و نبوت و ولایت و پیمار و کرامت و اسدرج میں اور جو کچھ ان میں ہر معاذ
مطابق اس آیت اَنَامُوا لِلّٰهِ وَرَسُولِهِ وَالَّذِينَ اٰمَنُوا الَّذِينَ يَقِيْمُونَ الصَّلٰوةَ وَنُتُوْنَ
الزَّكٰوةَ وَهُمْ رَاكِعُوْنَ وَ مِمَّنْ يَتَّقُ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ اٰمَنُوا فَاِنَّ خِزْبَ اللّٰهِ هُمْ
الغَالِبُونَ کی تفسیر میں مذکور ہے جو سورہ مدثر کے آٹھویں رکوع میں ہے۔ اور یہ ذکرِ قولِ خدا تعالیٰ المستقین دلیل ہے
دلیل اس کے معنی میں موجود ہر اس طرح کہ جب یہ نبی ہے اولیٰ ہے تو ہمیں ہمارے بھی اولیٰ ہے یعنی جیسے ہمارے نفس سے قربت
و محبت و تکفل وغیرہ حاصل ہے اُن سب میں نبی کو ہمارے نفس سے اولویت حاصل ہے۔ اور ہر ہمارے ساتھ کی شے سے جبکہ ہم
نسبتِ حال ہر اس نسبت میں ہمسہ ہمارے نبی کو اولویت ہے۔ پس ہمارے غیر سے ہماری نسبت اولیٰ تر ہے۔ یہاں آیات کا رد بھی ہے
مخصوصاً کہنا کہ نبیوں کا مؤثر ایسی صفت میں رسول اللہ صلعم کو زیادہ دانا نہیں۔ خدا کی پناہ یہی خیال ہے یا خدا سچا اس سے

اُنکی دلیل یہ حدیث شریف ہے جو صحیح مسلم میں کتاب الفضائل کے اُس باب میں حسین اُن چیزوں کی بحال وادی واجب ہے کا بیان ہے جس کو آپ شرعی ہوا اُسیا
 کیا یہ اُن چیزوں کی جس کو دنیا کے معاشین یعنی اسباب زندگی کو حضور صلعم نے علی الاکملیٰ ذکر کیا یعنی مری راوی پر۔ کہ روایت ہے ہشام بن اُکد و عروہ و اُکد و عروہ
 کہ حضرت عائشہ رضی اللہ عنہا روایت ہے اسی حدیث کی حضرت ثابت بن سو اُلو حضرت انس رضی اللہ عنہ سے یہ کہ نبی صلی اللہ علیہ وسلم گدڑ ایک قوم کے پاس کہ پیو لگائے پتھر
 و دھت خرباکے اہم نوادہ میں تو فرمایا آپ اُلو کہو کہ تم تو البتہ درست ہو جائینگے۔ کہار اوی نے پھر لکڑی خراب یعنی چھوڑا کہ سو کھڑا رہی ہو گئی۔ پھر گدڑ
 حضور صلعم اُن پاس اور کہا ہتھار یاخو کا کیا حال ہو تو انھوں نے کہا آپ ایسا ایسا فرمایا تھا۔ فرمایا آپ نے تم ہتھار دینا کہے کہ ان کو بہتر جانتے ہو اور آپ
 دینا کہے کہ ان کو بہتر دانا ہو۔ اور اسی قسم کی ایک حدیث دوسرے طریقہ سے دوسرے الفاظ میں ذکر کیفیت ۵ کے آخر میں مذکور آئی ملاحظہ ہو۔

[illegible]

508

جہاں اسکا حکم خداوندی ہے بعد اختیار و رضا

[illegible]

تفسير قوله تعالى انا انزلناك شاهداً مبشراً ونذيراً الى الخ

و تحقیق حکم نبوة باحتیاج نزول متقدم ربی است و سخن در همین است **مش** در تحقیق استعدا نبوة
 کجای خود بنا بر نزول ثابت است و در اینجا مقصود هم پس معتبر مثل محقق حکم نبوة نتواند شد مگر
 محقق غیر اولو العزمی و در اینجا اولو العزمی مراد است انتہی و از اینجا کہ سرانجام امر بفعل موقوف اتباع
 رسول است اتباع کتاب دون الرسول صورت نہ بند و اتباع کتاب استقلال مخالف کتاب است
 قال سبحانه **وَاطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ** الآية و عموم مفعولین انزال در
 ضمن اتباع رسول اللہ تعالیٰ صلعم مشیر اجتماع مل بملت متبوع معہ با فائده فضل او است **مش** لے
 رسول اللہ تعالیٰ و ملتش صلعم هم و لطیفہ تعلیمی دوام از معہ بقول **قَالَ يٰ قُلُوبُ** انزل مشیر دوام
 نزول است و آن باطل و بقلین **يٰ قُلُوبُ** مشیر دوام تبع است و آن شتمل تقریر و لیکن تبع دوام از
 تبع صحت ندارد **مش** چه بعیت در ثابتین مقتضی دوام ثبوت بعیت نیست هم کلیف **مش**
 اشارت دوام هم از اینجا پیدا است کہ صحت ایمان در تطوع و انقیاد او امر و نواہی و مرخصات
 در تبع او است صلعم و فلاح معلق بآن و قول **لَقَالِ**

مترجمہ و تحقیق حکم نبوة کی اولو اسکا اثبات نزول متقدم ربی کی احتیاج کی بنا پر ربی حکم نبوة کو اپنی تحقیق و اثبات میں نزول متقدم
 ربی کی احتیاج ہے اور کلام اسی میں ہے و تحقیق استعدا نبوة میں کلام ہر اسلیع کہ تحقیق استعدا نبوة بجای خود سبب نزول ثابت ہے کیونکہ
 اگر استعدا نبوة نہ ہوتی تو نزول دہی کیسویہ ہوتا و ربی استعدا ربی کا تحمل کیونکہ ہر سکتا اور یہاں پر مقصود کلام نہیں ہے بہرست
 انزل محقق حکم نبوة نہیں ہو سکتی یعنی کتاب خدا کا نبی کے ساتھ ہونا نبوة کا محقق نہیں ہو سکتا بلکہ حکم نبوة کا محقق نزول متقدم ہوگا
 ان البتہ انزل کا نبی کے ساتھ ہونا نبی کے غیر اولو العزم ہو سکتا ثابت کر دینا حالانکہ یہاں نبی کا اولو العزم ہونا مراد ہے پس مشیر
 محقق غیر اولو العزمی ہے اور یہاں اولو العزمی مراد ہے انتہی۔ اور چونکہ حکم کا سرانجام فعل کے ساتھ رسول کی پیروی پر موقوف ہے اور یہی
 کتاب کی غیر نزول کے مشورہ میں حاصل کر سکتی۔ اور متعلق کتاب کی پیروی مخالفت کتاب ہے کیونکہ فرمایا حتی جہان نے سورہ نساء کرع آٹھ
 میں **وَاطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ** الآية یعنی اطاعت کرو اللہ کی و اطاعت کرو رسول کی و اطاعت کرو امیر کی تم میں سے اور
 انزل کے ہر مفعول کو کلام ہونا رسول اللہ صلعم کتاب کے اتباع کے ضمن میں اشارہ کر رہا ہے کہ اپنی ملت متبوع کے ساتھ تمام مملکتوں کا اجتماع ایک

ہر اور آدمی آپ کی اور آپ کی ملت کی مفصلیت کا فائدہ نبی ہر وہ کہ آپ کی اور آپ کی ملت کے تحت میں ملا وہ آپ کی ملت متبوع کے تمام ملتیں جمع ہیں اور آپ کی نبوت و رسالت
 تمام انبیا اور رسولوں کی نبوة و رسالت کی ہے۔ اور لطیفہ مشیر دوام جو متبع انزل کے معلق کے سبب قائل کے قول کے موافق دوام نزول کا مشیر ہے وہ باطل ہے۔ اور بقول کے
 کے ساتھ دوام تبع کا مشیر اور شتمل تقریر ہے۔ لیکن تبع تبع دوام کی صحت نہیں ملتی کیونکہ بعیت ثابتین میں ثبوت متبع کے دوام کی مقتضی نہیں ہے یعنی بعیت کا
 دوام ثابت میں نہ اسبب کے پیش ثابت ہو سکتا نہ ہر جہاں اشارہ دوام کا کہ جو صحت پذیر ہوگا پس اسے ہر جہاں کی صحت آدمی اور دوامی اور مرخصات کی بجائے اور یہاں
 خوشی کے ساتھ میں آپ کی پیروی میں ہے اور فلاح اسی کے ساتھ معلق ہے۔ اور قول خدا تعالیٰ علی سورہ حرات پہلو کو نہیں ہے۔

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

درود و التماس بر این وسیع عالم

فعبير قول السائل يا ايها الذين آمنوا لا ترفعوا الصوتكم فوق
صوت النبي ولا تجحوا ولا تلهوا عما يقولون من اجل
الجهل كما فعلوا في يوم بدر

یابعدہ است بر قول الف والام عہد است یا استعراق مدلل از ثبوت متقدم برای ہنی وار مشبہ بقول
بحزن متوسع ووجه تشبیہ جہر بالقول مع المقولہ است ولفظ بعضکم بعض معنی مساوات ومانت است
وخط عمل بلزوم کفر بہ ترک تعظیم قبل نزول فرضیتہ تحرزا از ہنی عنہ پس بعد نزولش چہ پیش آمد لغو ذبا
نغالی سنہ پیش **تنبیہ** از بخار و آنست گفتند کہ تعظیم آنحضرت صلعم بچہ تعظیم برابر کلال
پس است و دلیل آوردند از حدیث شریف پس آن مآول باشند در وجہ بعد این ثبوت چہ نیست
کہ بعد نزول این کریمہ کسے خطاب یا اسم محمد و کنیت ابو القاسم نیکو و حضرت عباس با وجود قرابت
خطاب بصفہ یا انبی اللہ و یا رسول اللہ و یا حبیب اللہ میکرد پس چہ جای آنست کہ گفتند
و یابعدہ است کہ انوث حقیقی یا حضرت صلعم باطل است مگر مجازی کہ مشیر معنی ماننت و مساوات است
پس آن مآول باشند بوجہی ورنہ معارض شود مرنہی لا تجتھرہا الخ راہم بدانکہ بعد نزول ہنی کا
تَرَفَعُوا أَصْوَاتَهُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ ہ کہ موقت است در مسجد نبی صلعم ہنوز منع صوت باخدا
صحابہ است بنا بر قرب نبی صلعم ہمانا کہ حضرت نبی صلعم زندہ و دانا و شنوا است در قبر مبارک

نثر حجتہ معلوم ہو کہ اس آیت میں قول پر الف والام عہد کا ہر یا استعراق کا کیونکہ ہنی کا واسطے کوئی اثر ثابت متقدم کا
ہونا ضروری ہر جہر بالغت دارد ہوا پس اس ثبوت متقدم کی جو ہنی کے لیے ہے قول مجہور پر دلالت ہو رہی ہے۔ اور مشبہ بچہ پیش
معمود و شخص نہیں بسبب توسع کلام استعراق پر دلالت پائی جاتی ہے۔ اور مقولہ بھی حذت ہو نیکی سبب متوسع ہو۔ اور
وجہ تشبیہ جہر بالقول ہے مقولہ کے ساتھ ہنی تو اسم بھی معیت مقولہ کے سبب توسع موجود ہے۔ اور لفظ بعضکم بعض
مساوات اور ماننت کے معنی کا فائدہ دے رہی ہے۔ اور خط عمل یعنی عمل کا باطل ہونا ترک تعظیم سے کفر لازم ہو نیکی سبب ہنا کہ قبل
نزول فرضیت۔ ہنی عنہ سے تحرز کرے اور بچہ ورنہ ماننت کی چیز و کنی فرضیت کا نزول ہو جانیکے بعد کیا ہو سکتا ہے بچہ کفر
دار ہو نیکی اللہ تعالیٰ اس سے پناہ دے۔ **تنبیہ** یہاں سے اسکا بھی رد ہو گیا جھٹول نے کہا کہ تعظیم آنحضرت صلعم مثل تعظیم
برے بھائی کے کافی ہے۔ اور حدیث شریف پر دلیل لاؤں یہ وہ حدیث اس ثبوت کلام الہی کے بعد کسی وجہ میں تاویل کیجائیگی
کیا ایسا نہیں ہے کہ اس آیت کریمہ کے نازل ہونیکے بعد اسم عظیم اور کنیت ابو القاسم کے ساتھ کوئی خطاب کرتا تھا
نہ کہارتا تھا حضرت عباس رضی اللہ تعالیٰ عنہ یا بعد اسی قرابت کے یا بقی اللہ اور یا رسول اللہ اور یا حبیب اللہ صفت
خطاب کرتے تھے پس کیا موقع اور گنجائش ہے ایسی بات کی جو جھٹول کہی۔ اور معلوم ہو کہ حقیقی اخوت آنحضرت صلعم کے ساتھ باطل ہے مگر مجازی جو ماننت۔ اور اس کے ہنی کی

بنا بر کلام آنحضرت صلعم بچہ تعظیم برابر کلال است

حدیث شریف کلال مآول باشند بوجہی ورنہ معارض شود مرنہی

خطاب کرتے تھے پس کیا موقع اور گنجائش ہے ایسی بات کی جو جھٹول کہی۔ اور معلوم ہو کہ حقیقی اخوت آنحضرت صلعم کے ساتھ باطل ہے مگر مجازی جو ماننت۔ اور اس کے ہنی کی
استانت کرتی ہے مرنہی حدیث کسی وجہ کے ساتھ نازل کیجائیگی ورنہ خاص مرنہی لا تجتھرہا کے معارض ہوگی۔ معلوم ہو کہ ہنی کا نزول اصواتکم فوق صوتہ انہیں
کے نزول کے بعد کہ ہنی موقت ہے مسجد نبی صلعم میں ایک وازن بلند کر نیکی ماننت صحابہ رضی اللہ عنہم کے اختیار کر لی وجہ قربت نبی صلعم کے سبب۔ یہی بات ہے کہ حضرت
نبی صلعم قبر مبارک میں زندہ ہیں اور جانتے ہیں اور سنتے ہیں۔

[illegible]

၁၈၈၆ ခု ဇူလိုင်လ ၁ ရက်

[illegible]

تفسير قوله ان الذين آمنوا هم عندنا الخ

سُبْحَانَكَ يَا مَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ

تذکرہ کیفیت وجوب
خداوندین ہونا
حضرت حبیب الرحمن صلعم
بادگیر مستافع

تذکرہ کیفیت وجوب خسران داریں از ایذائے حضرت حبیب الرحمن صلعم بادگیر مستافع بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بِسْمِ اللّٰهِ وَنَسْتَغْفِرُہٗ وَنُصَلِّیْ عَلٰی رَسُوْلِہٖ مُحَمَّدٍ وَنَسْتَغْفِرُہٗ وَنُصَلِّیْ عَلٰیہٗ وَآلِہٖ وَآصْحَابِہٖ وَتَابِعِہٖ
اجمعین، بلکہ ایذائی حضرت حبیب الرحمن صلی اللہ علیہ وسلم موجب خسران داریں ہست قال
اللہ تبارک ان الذین یؤذون اللہ ورسولہ لعنہم اللہ فی الدنیا و الاخرۃ واعد لہم عذابا
عظیمًا عذابا عظیمًا ترجمہ تحقیق کسانیکہ میرخانہ اللہ تعالیٰ و رسول او تعالیٰ منہم دور افگند اللہ تعالیٰ
ایشان از رحمت خود دور دنیا و آخرت و مقرر کرد رائی شان عذاب خوارکنندہ بدایں دوری و عذاب برقرار
نواز شدہ مطلق شی ای دوری و عذاب مطلق ہم چہ بعض اں کفر باشد و بعض اں نہ کرمہ و الذین
یؤذون المؤمنین و المؤمنات بغير ما کسبوا فعلا احتملا یعتابنا و انما مبتلیناہ ترجمہ کسانیکہ
میرخانہ مؤمنین و مؤمنات را با نیچہ مجبہ کردہ اند پس تحقیق برداشتند بہتان و گناہ جہ کہندہ از نیک

مطلب تغییر تواریخ
ان الذین یؤذون
اللہ ورسولہ لعنہم
اللہ فی الدنیا و الاخرۃ
واعد لہم عذابا
عظیمًا عذابا
عظیمًا و الذین
یؤذون المؤمنین
و المؤمنات بغير
ما کسبوا فعلا
احتملا یعتابنا
و انما مبتلیناہ

تذکرہ بیان دو نوجہاں نقصان و ثلوم واجب ہو کا حضرت حبیب الرحمن صلعم کی ایذا کو سبب و درندوں کے بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بِسْمِ اللّٰهِ وَنَسْتَغْفِرُہٗ وَنُصَلِّیْ عَلٰی رَسُوْلِہٖ مُحَمَّدٍ وَنَسْتَغْفِرُہٗ وَنُصَلِّیْ عَلٰیہٗ وَآلِہٖ وَآصْحَابِہٖ وَتَابِعِہٖ
حضرت حبیب الرحمن صلعم کی ایذا دو جہاں کے خسران یعنی ٹوٹے اور نقصان کا موجب ہے۔ فرمایا خدا تعالیٰ نے سورہ احزاب رکوع سات
میر ان الذین یؤذون اللہ ورسولہ لعنہم اللہ فی الدنیا و الاخرۃ واعد لہم عذابا عظیمًا
بیشک جو لوگ اللہ تعالیٰ اور اس کے رسول صلعم کو برنج پہنچاتے ہیں اللہ تعالیٰ نے دنیا و آخرت میں انکو اپنی رحمت سے
دور بھیج دیا ہے اور اللہ تعالیٰ نے ان کے لیے عذاب خوار کر نیوالا مقرر کر دیا ہے۔ یہ دوری اور عذاب مطلق نہیں
ہے بلکہ ایذا کی مقدار پر ہو سکتا ہے کیونکہ بعض دوری و عذاب کفر تک ہوتا ہے اور بعض نہیں۔ اور یہ آیت
کرمیسی جو آیت مذکورہ کے بعض ہیں و الذین یؤذون المؤمنین و المؤمنات بغير ما کسبوا فعلا
احتملا یعتابنا و انما مبتلیناہ اور جو لوگ مؤمنین اور مؤمنات کو ان چیزوں کی بابت جو ان کے
جہد و کوشش حاصل نہیں کی ہیں سب سے ہیں پس یعنی انھوں نے بہتان باندھا اور گناہ ڈھلایا جو انکی سرور و کرمیسی

تذکرہ بیان ایذائی حضرت
حبیب الرحمن صلعم
کہ موجب نقصان و ثلوم
جہاں سے دور
فائدوں کے ہے

بیان تغییر کرمیسی
الذین یؤذون اللہ
و رسولہ لعنہم اللہ
فی الدنیا و الاخرۃ
و الذین یؤذون
المؤمنین و المؤمنات
بغير ما کسبوا
فعلا احتملا
یعتابنا و انما
مبتلیناہ

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

از وجہ مساوات ایمان و توحید و رسالت **مش** تنبیہ اس جملہ معطوفہ دلیل دعویٰ است و ہم جواب سوال مفرد برویہ تخصیص رسول از تعمیم اشترک در ایمان و رد آنست کہ گفتند بایں اللہ تعالیٰ برابرند در لغت ایمانی دلیل حدیث شریف پس آن مآول باشد برویہ بعد ثبوت فارق **شعر**
نسبتی نیست بذات تو نبی آدم را بہتر از عالم و آدم توجہ عالی نسبی

و ہمچنین شمول اولیاء اللہ تعالیٰ بفارق ثابت ہم پس ایند نیست قلبی لقولہ تعالیٰ **قُلْ لَعَلَّكُمْ يَفْقَهُونَ** نَفْسُكَ عَلَىٰ أَنْ تَادِرَهُمْ إِنْ كُنْهُمْ يَوْمَئِذٍ مِنَ الْخَادِعِينَ اسْقَا ترجمہ پس شاید کہ کثندہ نفس خودی بر حال ایشان اگر نگردیند باین حدیث یعنی قرآن مجید از روی اندوہ - ولقولہ تعالیٰ **وَلَقَدْ نَفَخْنَا** وَلَقَدْ نَفَخْنَا بِالْمُؤْمِنِينَ فَتَقَبَّلَنَاهُمْ لَعَلَّكُمْ يَفْقَهُونَ ترجمہ ہر آئینہ صبر کنیم براچہ ایند اگر دیدار اید و آن ترک ادب است در حق اللہ تعالیٰ و ایند نیست نفسی کہ معلوم عام است و آن ترک ادب است در حق نفس و اس ہر رد

ترجمہ پس یہ جملہ معطوفہ آیت دلیل دعویٰ ہے اور سوال مفرد کا جواب بھی کہ تہ تخصیص رسول تعیم اشترک ایمانی میں نظر ہے اسلئے کہ رسول کو اپنے خاص نفس مبارک کی رسالت کا ایمان مخصوص کر رہا ہے بخلاف اولیاء اللہ وغیرہ میں سے کہ انکو اپنے فیہ یعنی رسول کی رسالت کے ایمان کی ضرورت ہے کہ رسول کو ایمان رسالت میں اپنے نفس خاص پر ایمان ہونا چاہیے اور غیر رسول کو رسول پر۔ پس اپنے نفس خاص پر ایمان ہونے اور غیر پر ایمان لانے میں فرق بین ہے اور اسی سے تخصیص رسول بمقابلہ مؤمنین پہلے ہے۔ اب یہاں ایمان لوگوں کا بھی رد ہو گیا جنہوں نے رسول اللہ تعالیٰ صلعم کو دلیل حدیث شریف اخوت ایمانی میں برابر مانا کیونکہ بعارض ثبوت فارق کے جو آیت کریمہ سے مذکور ہوا وہ حدیث شریف جیسے انکی دلیل کا مابہ کسی وجہ سے تاویل کی جاوے گی اسلئے کہ بعد ثبوت حکم آیت حدیث ہی امر ثابت کی نفی ہو سکتی بلکہ حدیث کی کسی وجہ کے ساتھ تاویل کی جاوے گی۔ پس یہ امر حق ہے شعر ہی آدم سے کیا نسبت تمھاری ذات والا کو۔
کہ بہتر عالم و آدم سے ہو عالی نسب کیسے۔ اور اس طرح شمول عام اولیاء اللہ تعالیٰ کا مؤمنین کے ساتھ ثابت بفارق ہے کہ ہر کہ حفظ خدا کی شان میں تخصیص کو ثابت کر رہی ہے۔ پس ایذا قلبی ہے یا نفسی ہے۔ قلبی بسبب فرما اللہ تعالیٰ کے **قُلْ لَعَلَّكُمْ يَفْقَهُونَ** نَفْسُكَ عَلَىٰ أَنْ تَادِرَهُمْ إِنْ كُنْهُمْ يَوْمَئِذٍ مِنَ الْخَادِعِينَ اسْقَا کہ سورہ کہف اول رکوع میں ہے یعنی پس شاید کہ آپ اپنے نفس کو ہلاک کرنا چاہتے ہیں ان کے حال پر اگر دیکھو یہ نہ ہوتی اس حدیث یعنی کلام الہی پر از روی غم و اندوہ کے یعنی آپ کو انکے ایمان نہ لانے پر اس قدر غم ہوتا ہے کہ آپ کے لیے اندیشہ ہلاکی ہے۔ اور بسبب فرما اللہ تعالیٰ کے **وَلَقَدْ نَفَخْنَا بِالْمُؤْمِنِينَ فَتَقَبَّلَنَاهُمْ** لَعَلَّكُمْ يَفْقَهُونَ کہ سورہ ابراہیم رکوع دوم میں ہے۔ اور البتہ ہم اس چیز پر صبر کریں گے جو تم نے ہلاک ایلادی۔ اور ایذائی قلب بسبب ترک ادب کے ہے حق اللہ تعالیٰ میں یعنی ادب کا چھوڑ دینا ہے اللہ تعالیٰ کے حق میں۔ دوسرے ایذا نفس مبارک کہ معلوم عام۔ اور ترک ادب کے ہے حق نفس کی بات۔ اور یہ دونوں

بیان ہکا کہ رسالت و نبوت ایمانی جو خصوصیت کے ساتھ حق پر اور نبی ہونے کا یہ خصوصیت
تا وہ کیا وجہ کی ہو کہ فرق ایمان غیر و نفس خاص و عام میں اور تخصیص رسول خاص
و عام انعام ایذا نفسی سے و دلائل

ترک ادب ایذائی غالب ہے

و نیز در این کتاب است که هر چه از او می آید و به دست من می رسد
در این کتاب است که هر چه از او می آید و به دست من می رسد

چہرہ کا اوبہ نہ کرنا سفیدی کی ایک اور علامت ہے۔
بدیہی تھیں ریش و فقہ

[illegible]

حدیث بمقام آیات ماریتھی

۱۸
تذکرہ کفایت تعظیم و محبت
ملائکہ و صحابہ و تابعین
و غیر ہم علی نبینا و علیہم
و علیہم الصلوٰۃ والسلام
بادگیر منافع

کفایت تعظیم و محبت ملائکہ و صحابہ و تابعین و غیر ہم علی نبینا و علیہم الصلوٰۃ والسلام بادگیر منافع

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

عَلَّمَ اللّٰهُ وَلَسْتَ بَعْدَهُ وَفَضَّلَ عَلَی سُلُوٰلِهِ مُحَمَّدٌ وَنَسْتَشْفَعُ وَعَلِی الْاِلهِ وَاصْحَابِهِ وَاتَّبَاعِهِ
اَجْمَعِیْنَ ۚ تَعْلِیْمٌ وَحُبٌّ مَّلَائِكَهُمْ جَمِیْعِیْنَ خُصُوصًا مَّلَائِكَهُ كَرَامَ عَلِیْ نَبِیْنَا وَعَلِیْهِمُ السَّلَامُ بِاِیْجَابِهِ وَحُبِّ
سِتِّ اَنْ اَبَاقَ عَقْدَ عَصْمَتِهِ اِلَیْهَا نَسْتَلْقُوْهُ لَقَوْلِ التَّعَالٰی لَا یَعْصُوْنَ اللّٰهَ مَا اَمَرَهُمْ تَرْجُمَهُ نَافِلَی
بِیْكَ اللّٰهُ تَعَالٰی رَا اَزْا اَرْكَمَ فَرَمُوْهُ شَا اَزْا ۚ وَكُفْتَنَ عَلَیهِ السَّلَامُ بِرَاِیْ خُصُوصًا وَرَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَیْ رَاِیْ
یَا اِنْ جَنَابِهِ مَعْرُوفٌ هَسْتُ وَخَصْرٌ اَزْ خُطَابٍ وَانْتَسَابُ نَاسِ لَقَوْلِ التَّعَالٰی مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلّٰهِ
وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجَبْرِیْلَ وَمِیْكَالَ فَاِنَّ اللّٰهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِیْنَ ۝ تَرْجُمَهُ بِرُكُوشِ

۱۹
بیان ذکر تعظیم و محبت
حضرت ملائکہ و صحابہ
و تابعین و غیر ہم کا علی نبینا
و علیہم الصلوٰۃ والسلام
بادگیر منافع

۱۹
بیان ذکر تعظیم و محبت حضرت ملائکہ و صحابہ و تابعین و غیر ہم کا ہماری پرا و اُن پر صلوٰۃ و سلام جو جو مع نبیا
اور فائدوں کے

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

عَلَّمَ اللّٰهُ وَلَسْتَ بَعْدَهُ وَفَضَّلَ عَلَی سُلُوٰلِهِ مُحَمَّدٌ وَنَسْتَشْفَعُ وَعَلِی الْاِلهِ وَاصْحَابِهِ وَاتَّبَاعِهِ
اَجْمَعِیْنَ ۚ تَعْلِیْمٌ وَحُبٌّ مَّلَائِكَهُ تَمَامَ كِی خَاصُكَ مَلَائِكَةُ كَرَامَ كِی جَوْ فَرَشْتُوْیْ هِیْ بَرْگِ هِیْ ہمارے نبی پرا و اُن پر سلام جو جو جیسی
اِس جِزِیْ ہِیْ چاہیے واجب ہے۔ اور یہ انکی عصمت کے اعتقاد کے سبب ہے کہ وہ معصوم ہِیْ یعنی اللہ تعالیٰ نے انکو گناہوں کا
کھا ہے اور اس کام کے امور ہِیْ اسکی بجائے اِسکی ہِیْ شغول ہِیْ اللہ کی نافرمانی انکا کام ہِیْ کیونکہ فرمایا اللہ تعالیٰ نے
جُو سُوْرہ تَحْرِیْمِ کے اَوَّل رکوع میں اُٹھا مِیْنِیْوِیْ پاره میں لَا یَعْصُوْنَ اللّٰهَ مَا اَمَرَهُمْ وَیَقْعَلُوْنَ
مَآبِیْ مُزَوْن ۝ یعنی اللہ کی نافرمانی نہیں کرتے ہِیْ اُس کام میں جس کا اُن کو اللہ نے حکم فرمایا اور کرتے ہِیْ
وہی جو حکم کیا جاتا ہے۔ اور خواص ملائکہ کے واسطے سلامتی بھیجا اَلْفَاظُ عَلَیْہِہِ السَّلَامُ کہہ کر اور ان کے
سوا انی ملائکہ کے لیے صلہ جو مطلب کرنا اَلْفَاظُ رَحْمَۃُ اللّٰهِ تعالیٰ کہہ کر عین سلام معروف ہے۔ اور ہرگز نا اِس خطاب اِس نسبت کرنے جو
دو لائن نہیں ہِیْ اِس کو اس فرمایا ہے سَبَّحْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلّٰهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجَبْرِیْلَ وَمِیْكَالَ فَاِنَّ اللّٰهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِیْنَ

۱
تعلیم و محبت ملائکہ انکی
عصمت کے سبب واجب
اور دشمنی انکی کفر ہے

۱
خاص ملائکہ کے لیے
علیہم السلام اور انی کیلئے
رحمۃ اللہ تعالیٰ کہنا اور
جو خطاب اِس نسبت کر
سے ان کے یہ چاہنا چاہیو

۱
یعنی جو شخص دشمن ہے

تاریخ و جغرافیہ

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible][illegible]

و بشارت از قرآن مجید و حدیث شریف بنی استثنائاً بعض تقصیر من مختلف مقتضای احوال
شجاعت و تصحیح عقیده که از اصل قرآن مجید و حدیث شریف است نه از غیرش و غلط ندارد قال
تعالی قل هدیة سبیل اذ عوذ الی الله علی بصایرة انا و من اتبعنی ترجمه فیرا ای حبيب
من این راه من که می بینید این است که بخوانم سوئے خدای مجبور و احد بر حجت یا نبینش باطن هستم من و هر که
پیروی کرد مرا یعنی این خوانم و پیروی کردن پیروان از سر حجت یا نبینش باطن است که از خدای تعالی است
نه از نادانستی و خود را می و وقال تعالی اَلَمْ یَجْعَلْ لَّکُمْ قُلُوبَیْهِمْ ترجمه تالیف بخش میان و لها کے
شان و اینجا است که تجویز کینه و عناد میان شان متوانند شد و وقال تعالی اَیُّوْمَ لَا یُخْشِی اللّٰهُ
الْیَبِیَّ وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوا مَعَهُ ترجمه نذر کے کہ رسوا کنند تعالی این بنی را و آنانکه گردیدند و ایم
بآنکه بر حق هستند و بعضی من صلعم وقال تعالی مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللّٰهِ وَالَّذِیْنَ مَعَهُ اسْتَدَّاءُ

ترجمہ القرآن مجید و حدیث شریف سوانہ کی نسبت بشارتیں ثابت ہونیکے کائنات بشارتوں میں کسی کی نسبت ان میں سے کوئی مستثنیٰ نہ کیا گیا ہو۔ احوال شاجرت کے قصہ بیان کر بیواؤں کے بعض مختلف تصنیف عقیدہ کی تصحیح میں کچھ دخل نہیں رکھتے ہیں کیونکہ اصل تصنیف عقیدہ کی قرآن مجید اور حدیث شریف سے جو کچھ سہا کئی مختلف بیانات سے جیسا فرمایا اللہ تعالیٰ نے قل ھٰذِہٖ سُبْحٰتُیْ اَدْعُوْا اِلَی اللّٰہِ عَلٰی بَصَیْرَہٖ اَنَا وَرَبِّیْ اُنْبِئْکَ سُوْرَہٖ یٰسِفٰتِہٖ رکوع آخر میں یعنی فرمادیکھو ایسے چھپ چھپ پیر کی راہ کہ تم دیکھتے ہو یہ ہر کو میں خدا عبد و ملک کی طرف بلاتا ہوں میں حجت پر باطن کی بنیائی پرہوں اور جس غیری پیر دی کی یعنی پیر اکرانا اور پیر و لوگو کو کئی پیر دی کرنا از سر حجت ہی ایسی باطن کی راہ ہے جو خدا تعالیٰ کی طرف سے ہوا سمجھی اور خود رائی سے نہیں ہے۔ اور فرمایا خدا تعالیٰ نے سورہ اکل عمران رکوع گیارہ میں اَلْقَبَ بَیِّنٌ قُلُوْبُہُمْ یعنی خدا تعالیٰ نے ان کے دلوں کے درمیان تالیف تجنہ ہی ہے یعنی اَلْقَبَ بَیِّنٌ کر دی ہے۔ یہ بتیں سے یہ بات معلوم ہوئی کہ ان کے درمیان کینہ اور عناد کا جائز نہ کرنا نہیں جانا جاسکتا ایسے اکرنا جائز نہ کرنا اور نسبت نہیں بلکہ انکار نفس کے سبب خوف کفر ہے لغو دبا بندہ متہ اور فرمایا اللہ تعالیٰ نے یٰسِفٰتِہٖ رکوع آخر میں اَللّٰہُ الَّذِیْ وَ الْذِیْنَ اٰمَنُوْا مَعًا یعنی اللہ تعالیٰ اس دن ہی کو رسوا کرے گا اور نہ ان کو کوئی ناو جو حضور صلی اللہ علیہ وسلم کے ساتھ گردیدہ ہو گئے ہیں۔ اس وجہ سے کہ ذریعہ سرفرازی ہیں۔ اور حضور صلی اللہ علیہ وسلم کی عظمت کے خیال سے ان کی رسوائی اللہ کو منظور نہ ہوگی اس لیے کہ آپ مقبول خدا ہیں پس بخیال عظمت و مقبولیت آپ کے گردیدہ محاب بھی مقبول و نعم ہوگا اور یوم قیامت رسوائی محفوظ رہے گا اور فرمایا خدا تعالیٰ نے سورہ انا فتحنا رکوع آخر میں مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰہِ وَ الَّذِیْنَ مَعَهُ اَشْدٰکُج یعنی محمد صلی اللہ علیہ وسلم خدا عز و جل ہیں اور وہی لوگ کہ ان کے ساتھ ہیں سخت تر ہیں۔

بیان کیا کہ مختلف تصورات والہ شاہ جہان کے دوران آمدورفت پر یہ عقائد صحیح ہیں۔ البتہ بعض عقائد

تفسیر کریمہ اہل بیت علیہم السلام
ادعوا الی اللہ الخ

تفسير كريم يوم لا
يخزي الله النبي الم
تفسير كريم محمد رسول
والدين معه الخ

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

ای بقوت بالغہ خود کہ شاد میکند آپ زرع از حسن ذاتی و عرضی خود زرع را و آس تخیل در انجیل
 در ہر آنست تا چشم آرد آل مثل بہ سبب ایشان ای محمد رسول اللہ والذین معہ کفار
 کہ اشارت تخصیصی بہ ہر دو نصاری است و تعمیمی بغیر شال + باید دانست درین مثل زرع
 عبارت است از محمد رسول اللہ تعالی صلعم و شطہ از صحابہ و آزرہ از تربیت ظاہری و باطنی
 شال داشت غلط از رسیدن شال بہ رسیدنی و استوای علی سوقہ از صحت اجتہاد و زراع
 از خدا ای بزرگوار چنانکہ فرمود اَنْتُمْ تَزْرَعُوْنَ اَهْ حَتَّى الثَّارِثِ عُنُونِ کہ گفتہ از اینجا است
 کہ احتیاط در آنست کہ زرع جز خن سجانہ را نباید گفت و حال آنکہ لفظ جمع ش زرع ہم و تشبیہ
 جوازش کردہ الحاصل این شادی پروردگار پیچ و تاب کفار بسرگرمی اختیار و نصیبت حق تعالی
 بہارت خود و صلعم و نور بع است پس شادی شود سجانہ بملاحظہ کمال ظہور استجائی مقصود از اعتراف
 در مقابلہ خداوند و عَدَدَ اللّٰہِ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَعْقُودَہٗ وَاَجْرًا عَظِیْمًا

ترجمہ یعنی رسول کے بل سبب اپنی قوت بالغہ کہ کہ کھیتی پر حسن ذاتی و عرضی سے زرع کو یعنی کھیتی کرنا اور کو خوش کرتی ہے
 اور تخیل انجیل میں اس طرح ہے تاکہ وہ مثل ارے والا یعنی اسجانہ کو سبب یعنی محمد رسول اللہ اور ان کے اصحاب کے کفار کو خصمیں
 لادے کہ مخصوص نہیں ہر دو نصاری میں کیہ کہ اشارت تخصیصی انھیں کی طرف ہے اور تعمیمی اشارہ میں ان کے سبب کفار شال میں معلوم
 ہو کہ اس میں زرع یعنی کھیتی عبارت ہے محمد رسول اللہ تعالی صلعم سے۔ اور شطہ یعنی اس کھیتی کے گلے یا سونے کے عیار سے
 صحابہ سے۔ اور آزرہ یعنی اسکی قوت دیر سے ہر دو صحابہ کی تربیت ظاہری اور باطنی۔ اور استغناظ یعنی پوری مضبوطی یہ کہ انکا
 پیچ کے لائن خدا کی پیچ جانا۔ اور استوای علی ہونہ یعنی پتہ لیوں کے بل کھڑی ہو جانا مردان کا صحت اجتہاد ہے۔ اور
 زرع یعنی کاشتکار کہ وہ خدا کی مدد سے لائے جو ہر کام کی تدبیر کرتا ہے عیسافریا یا سورہ واقعہ رکوع دومین اَنْتُمْ تَزْرَعُوْنَ
 اَهْ حَتَّى الثَّارِثِ عُنُونِ یعنی کیا تم سے آگاتے ہو یا ہم آگاتے ہیں یہ قول میں ہے جسے قبول نے کہا کہ احتیاط میں ہے
 لفظ زرع پر خن سجانہ اور سبب کہنا چاہیے حالانکہ یہ لفظ جمع ہے اور مقام تشبیہ ہے۔ پس اس کے جمع ہونے اور تشبیہ کرنے کو
 اس لفظ کا جواز کر دیا۔ الحاصل یہ خوشی پروردگار کی اور کفار کا پیچ و تاب۔ خود حضور صلعم کی ذات پاک کا اور آپ کے
 پیروان و معوان اللہ تعالی علیہم اجمعین کا حقیقتی الکی رضامندیوں کو سرگرمی سے اختیار کر کے سبب ہے۔ پس اسجانہ
 اپنا کمال ظہور استجائی جو ان آخرت کا مقصود ہے و خدا کے مقابلہ میں الاحاطہ کے خوش ہوتا ہے یعنی خدا کی پاک اپنا
 پورا ظہور استجائی میں ہے کہ پہچانا جانا مقصود حقیقتاً بل خدا میں دیکھنا ہے تو اس مقصود پر اپنا ظہور تمام احوال عیسایانہ
 پر جمعیت کی حالت میں لائحہ کرنے سے خوش ہوتا ہے۔ وَعَدَ اللّٰہُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَعْقُودَہٗ وَاَجْرًا عَظِیْمًا

سَمِعَ أَخَذَ بِنَجْوَى مَا هُمْ عَلَيْهِ مِنْ اخْتِلَافِهِمْ فَوَعَدَنِي عَلَى هُدًى قَالَ وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَصْحَابِي كَالنَّجْمِ فَيَا تَوَّجُّدًا قَدْ يَنْتَهِي اهْتِدَائُهُمْ وَأَوَاهُ الرَّبِّ فِي الْمَشْكُوتِ
ترجمہ میں یہ ہے کہ جو صلعم پر سیدم ان پروردگار خود از اختلاف اصحاب خود بعد خود پس وحی فرمود اللہ تعالیٰ
طرف میں ای کچھ تحقیق اصحاب تو نرم و چنان منتر لہ اند کہ نجوم در آسمان بعض نشان قوی تر است
از بعض دیرائی ہر یک نور است پس ہر کہ اختیار کرد چیز سے را از انچہ کہ او نشان برانند از اختلاف بان خود
پس آن نرم و برہایت است و از اینجا صحیحہ اجتہاد نشان عیان است و اصحاب میں مانند پتہ گانند
پس ہر کہ از ایشان پیروی کردید راہ یافتید و در تشبیہ نجوم توسع اسرار است مشتاقی تواند دید
و از اینجا ہمندی مقبلاً ہے و قَالَ صَلَّيْهُمُ اللَّهُ اللَّهُ فِي أَصْحَابِي لَا تَحْتَدِ وَهُمْ عَرْضًا
مَنْ بَعْدِي فَمَنْ أَحْبَبَهُمْ فَحَبَّبِي أَحَبَّهُمْ وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ فَابْغَضِي أَبْغَضَهُمْ وَمَنْ
أَذَاهُمْ فَقَدْ أَذَى لِي وَمَنْ أَذَى لِي فَقَدْ أَذَى لِلَّهِ وَمَنْ أَذَى لِلَّهِ فَيُوشِكُ أَنْ يَأْخُذَهُ
راواہ النزمندی وقال هذا أحسن غريب في المشكوة ترجمہ لفظ مبارک اللہ مفعول بہتر
یا مفعول می شنایم یا استغناء و تکرار لفظ مبارک تاکید است حاصل آنکہ بہتر سید خدای را عز وجل

ترجمہ میں جسے کسی چیز کو اختیار کیا اس چیز سے کہ دو اس پر ہیں ان کے آپس کے اختلاف میں وہ سیر نزدیک ہر ایک ہے۔
یہاں سے انکا اجتہاد کی صحت عیاں ہے۔ پھر فرمایا حضرت عمرؓ اور فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے میرے اصحاب انکا
ستاروں کے ہیں پس انہیں سے جس کسی کے ساتھ تھے پیروی کی تو تھے راہ پائی۔ اور اس تشبیہ میں جو نجوم کے ساتھ واقع
ہوئی اسرار کا تو تھے یعنی اس نشان میں بڑی وسعت سے چھید بکھر میں کہ مشتاق ہی دریافت کر سکتا ہے۔ اور ہمیں سے
معتدلی کا ہر است پانا ثابت ہے۔ اور فرمایا جنور صلعم نے دروتم اللہ سے۔ یا میں خدای عز وجل کی ستائش و تعریف کرتا
ہوں۔ یا تعجب ہے میرے اصحاب کے حال میں۔ ہرگز انکو میرے چھو سے نشانہ تیر طاعت نہ بناؤ یا نہ گرفت کرو۔ پس حق تعالیٰ
کی ان کے ساتھ تو میری محبت کے سبب انہیں محبت کی اور جس نے بغض کیا انہیں ان سے میری کینہ کے سبب انہیں کینہ کیا۔ اور جس نے
انکو ایذا دی پس تحقیق مجھ کو ایذا دی۔ اور جس نے مجھ کو ایذا دی پس تحقیق خدا کو ایذا دی۔ اور جس نے خدای عز وجل کو
ایذا دی پس جلد ہے یہ بات کہ خدا نے عز وجل انکو پکڑے گا۔ اس حدیث کو ترمذی نے روایت کیا۔ اور کہا یہ
حدیث غریب ہے چنانچہ مشکوٰۃ میں تذکر ہے۔ اس حدیث میں لفظ مبارک اللہ جو شروع میں کر آیا ہے مفعول
ہے فعل مجزوف درو کا یعنی دروتم اللہ سے۔ یا مفعول ہے الحمد کا یعنی سراہنا ہو نہیں اللہ کو۔ یا تعجب کی راہ
واقع ہوا ہے یعنی تعجب ہے میرے اصحاب کے حال میں۔ اور تکرار اس لفظ مبارک کی بغیر من تاکید ہے۔

تشریح حدیث شریفہ بعد ترجمہ اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
لا تخذوا عموماً غرضاً من قیدی الخ۔

بنا ہے +

بعض الظن انہ ترجمہ اس کے گرد و فغان پہ ہم نیز بد بسیار سے را کہ از گمان است تحقیق کہ بعض گمان گناہ است۔ و بمقابلہ ثبوت فضائل کہ از قرآن مجید و حدیث شریف است و در حدیث حق بجانب دیگر پیش از خطای اجتہادی کہ موجود یک ثواب است مطمئن توان شد پس اسے بخیر بکلام سوائے نافر جامی سن تبیین از بنیاد و تجدید راست از انکہ در مشاجرات حضرت عائشہ صدیقہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا و حضرت معاویہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ با حضرت علی کرم اللہ تعالیٰ وجہہ تسمیہ قصص مختلف مقتضیین در مقابل حدیث شریف و قرآن مجید اعتقاد خلاف اہل سنت و جماعہ گزیدہ العیاذ باللہ تعالیٰ منہ ہم و افضل البشایا حضرت ابوبکر صدیق خلیفہ اول است پس حضرت عمر فاروق خلیفہ ثانی پس حضرت عثمان ذی النورین خلیفہ ثالث پس حضرت علی مرتضیٰ خلیفہ رابع رضی اللہ تعالیٰ عنہم بنا بر اجماع بر تفصیل مذکور و ترتیب خلافت از روی ابتلاع نفوس پس اں جماعہ قرن پیرین و ایں بحث طویل منتهی میشود بر اجماع پس ہر کہ خواہد رجوع کند بکتاب مکتوبہ متوسعہ مفصلہ اہل سنت و جماعہ رضی اللہ تعالیٰ عنہم صحیح اللہ تعالیٰ امی بر در راہ راست ہر کرامی خواهد ہند۔

ترجمہ بعض گمان گناہ ہے۔ اور بمقابلہ ثبوت ان فضائل کے جو قرآن مجید اور حدیث شریف میں ثابت ہیں اس حدیث میں کہ ایک جانب حق کا تحقیق ہو جاوے تو دوسری جانب میں خطای اجتہادی سے بڑھ کر جبر ایک ثواب ملے گا و عدم یہ گمان نہ ہو سکے گا یعنی جب تک فضائل قرآن مجید اور حدیث شریف ثابت ہو چکی ہیں تو اس ثبوت کے مقابلہ میں اگر کوئی ایک ان میں حق بجانب بھی تحقق اور غائب ہو جاوے تو دوسرے کی نسبت خطای اجتہادی سے بڑھ کر گمان نہ ہو سکے گا کہ اس خطا پر بھی ایک ثواب ملے گا و عدم ہے۔ پس اسے بخیر تو کس سوائے نافر جام میں پڑا ہے تبیین یہاں سے اسکا کارہ ہے اور اساتذہ بخیر بھی ہے کہ مشاجرات میں جو حضرت عائشہ صدیقہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا اور حضرت معاویہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ کے حضرت علی کرم اللہ وجہہ تسمیہ کے مختلف قصہ گوئیوں کے قصص بیان کر کے سب جنہوں بمقابلہ حدیث شریف اور قرآن مجید خلاف اہل سنت و جماعہ اعتقاد اختیار کیا خدا تعالیٰ و اس میں تباہ کر دے یعنی حضرت ابی بنی عائشہ صدیقہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا اور حضرت معاویہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ کو حضرت علی کرم اللہ وجہہ تسمیہ جو مشاجرات میں مجاہدے پیش آئے انہیں مختلف قصہ گوئیوں کو قصہ بیان کر کے سب جنہوں نے حدیث شریف اور قرآن مجید کے مقابلہ میں خلاف اہل سنت و جماعہ اعتقاد اختیار کیا خدا تعالیٰ اس تباہ میں لکھ۔ و بنا چاہیے کہ اس خراب اعتقاد کو کہ داس کا مذکورہ بالا نفوس سے جو بلی ظاہر ہے۔ اور میرا میں افضل حضرت ابوبکر صدیق خلیفہ اول ہیں۔ پھر حضرت عمر فاروق خلیفہ دوم میں۔ پھر حضرت عثمان ذی النورین خلیفہ سوم میں۔ پھر حضرت علی کرم اللہ وجہہ تسمیہ خلیفہ چہارم میں رضی اللہ تعالیٰ عنہم کہو کہ تفصیل مذکور اور ترتیب خلافت بر ابتلاع نفوس کے سب کہ میری قرآن و حدیث

بنا ہے +

بنا ہے +

بنا ہے +

[illegible]

تفسیر قرآنی و تفسیر حاکم الامین

اَكْرَامُ ذِي شَيْبَةٍ مُسْلِمَةٍ وَحَامِلِ الْقُرْآنِ عَنِ الْغَالِي فِيهِ وَلَا الْحَافِي
عَنْهُ وَاَكْرَامُ السُّلْطَانِ الْمَقْشُطِ **ش** غَالِي آنست که جهد کند در تجوید قرات بفکر
و تدبیر و عمل با سنجیدگی و جانی پہلو ہتی کشد است یعنی معرض از تلاوت و از عمل بآن م
و قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَاحْضِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ فَرُودَا وَرَبَاذِي خُودَا بِرَأْسِ
مُؤْمِنَانِ یعنی تعظیم کن چنانکہ از بزرگاں بخور دال می زبید نہ چنانکہ از خورداں بہ بزرگاں
پس برائے رسول اللہ تالی صلی اللہ علیہ وسلم و دیگر مؤمنان حسب حال است +
و این امر مخصوص الغیر است کہ از دُور کے لطف محبت حضرت حبیب اللہ تالی است
چہ امر نسبت بآن موصوف بر آتک لَعَلِّي خَلِقَ عَظِيمَةٍ صحت نہ پذیرد۔
بر آنکہ اشنع خصائل مختصہ در تفاضل از یک دیگر انبیاء اللہ تالی و اولیاء اللہ تالی
خلافت افضل است علی نبینا وعلیہم الصلوٰۃ والسلام در مرتبہ شریعت یا در مرتبہ طریقت
مرویہ طریقت ۱۲ متعلق اشنع ۱۳

ترجمہ ایک مسلم ذی شیبہ یعنی بوڑھے مسلمان کا اکرام اور بزرگی کرنا ہے اور حال قرآن یعنی اچھا قرآن
پڑھنے والے اور عمل کرنے والے کا جسکے پڑھنے میں غلو نہ ہو ایسے شخص کا جو تلاوت قرآن اور اسکے عمل میں سہمہ پھیلتا ہو
اور اکرام و بزرگی سلطان کی کرنا جو منصف ہو۔ غالی وہ ہے جو تجوید قرات میں بفکر و سوچے اور عمل کے پس چتر
جو اس میں ہے جهد کرنا ہے یعنی کوشاں ہے تجوید قرات میں ہر طرح کہ فکر و تدبیر کو کام میں لاتا ہے نہ اس میں غیر کا جو اس
میں ہے عمل کرنا ہے۔ اور جانی غالی پہلو کرنے والے کو کہتے ہیں یعنی تلاوت اور عمل کتاب سے اعراض کرنا والا
ہو۔ اور فرمایا اللہ تالی نے سورہ حججہ کے آخر کو میں وَاحْضِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ یعنی اپنے بازو و کونوں کو
کے واسطے بھٹکا دیجیے یعنی تعظیم کیجیے جیسا کہ بزرگوں سے چھو ڈھکی نسبت زریب دیتا ہے نہ ایسا کہ چھو ٹوں کی چروں کے
واسطے۔ پس رسول اللہ تالی صلعم اور مؤمنین کے لیے حسب حال ہے یعنی جیسا چہ جسکے لائق ہر اسکے موافق حال
اسکی تعظیم ہے۔ لہذا یہ امر مخصوص الغیر ہے یعنی یہ حکم تعظیم مؤمنین حسب آیت مذکورہ غیر کے واسطے مخصوص ہے نہ ہر
صلعم کے لیے۔ البتہ خطاب بحکم حضرت حبیب الرحمن کے ساتھ لطف محبت کے طریق سے ہر اس لیے کہ یہ امر ایسی کی نسبت بھکا و
اَنَّكَ لَعَلِّي خَلِقَ عَظِيمَةٍ ہمت نہیں بول کرنا۔ آیت مذکورہ سورہ ن کریم اہل ہیں جو جبکہ بطلب یہ ہر کہ بیشک
آپ اللہ خلق عظیم پر ہیں یعنی آپ کی جمیع عبادت یعنی بہت بزرگ ہیں۔ معاذم کہ وہ بزرگ خصال مرتبہ شریعت یا در مرتبہ
طریقت میں انبیاء اللہ تالی اور اولیاء اللہ تالی کے درمیان ایک دوسرے کی نسبت فضیلت دینے میں باہم
جھگڑا ہے جو خلاف نص ہے عَنكَ نَبِيًّا وَ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ

بیان یعنی غالی اور
جانی کہ الفاظ حد
ہیں +

تفسیر کریمہ عرض
جناح لکھنا

خدا تعالیٰ

بیان اس کا کہ بزرگ خصال
مرتبہ شریعت یا در مرتبہ
طریقت میں باہم اور اولیاء
انبیاء کے ایک دوسرے
فضیلت دینے میں جھگڑا
ہے اور اس کا رد و خلاف

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰

122

۱۹
ذکر کیفیت ایمان
والدین المکرمین
صلی اللہ تعالیٰ
علیہ وسلم

ذکر کیفیت ایمان والدین المکرمین صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حَمْدُ اللَّهِ وَسُبْحَانَهُ وَصَلَّى عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ وَاسْتَغْفِرُهُ وَعَلَى آلِهِ وَاصْحَابِهِ
وَاتَّبَاعِهِ آمِينَ ۝ مُسْتَفْهِمًا دَرِیں مَجْمَل تَأْتِلُ دُرَّاءُ وَبَشَوِقِ مَفْضَلِ سَوْدِی دِیگر برآ بَدَانِکَ بَارِوَاتِ
مُتَعَارِضَہ وِتخالفہ کلام مطول مستبعد فیہ در نفی ایمان والدین المکرمین صلعم است تا رفع تعارض
تخالف نہ بشود مفسدہ عظیم بترتیب حکم است اَللّٰهُمَّ اِنَّا لَسْئَلُكَ الْحَقَّ حَاصِلِ تَضْمِینَ مَنَازَہ
موقوف بر اصل چند است

قَضِیۃ مَنَازَہ حَدِیثِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ تَعَالَى صَلَّعِمَ اِنَّ الْقَبْرَ الَّذِی رَاَیْتُمُوْنِی
اَنَا حِی قَبْرًا مَنَہْ بَنَتْ وَهَبَ وَاِنِّی اِسْتَاذَہُ نَبِّیِّ فِی رَاَیَا رَہَا قَاذِنَ لِی فَاَسْتَادَہُ
لِی اَلَا یَسْتَغْفِرُ وَاَفَلَمْ یَا ذَنْ لِی فِیہ وَنَزَلَ مَکَانَ لِلنَّبِیِّ وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اَنْ یَّسْتَغْفِرَ وَاَلَا یَسْئَلُکَ
اَلَا یَہ

حاصل تضمین مَنَازَہ توفیق بر اصل چند است

۲۰
بیان ذکر ایمان والدین
رسول اللہ صلعم

بیان ذکر حضور سرور عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم کے والدین مکرمین کے ایمان کا
توقیف

حَمْدُ اللَّهِ وَسُبْحَانَهُ وَصَلَّى عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ وَاسْتَغْفِرُهُ وَعَلَى آلِهِ وَاصْحَابِهِ
وَاتَّبَاعِهِ آمِينَ ۝ اس مجمل تحریر میں : ذکر ہے نگاہ کو اور اگر تفصیل کا شوق ہے تو ادوروں کی طرف متوجہ ہو۔ سمجھنا چاہیے
کہ ایمان والدین مکرمین جنوہ وسلم کی نفی میں متعارض اور تخالف روایتوں کے ساتھ کلام بہت طویل مستبعد فیہ ہے یعنی جو
روایتیں حضرت صلعم کے والدین کے ایمان کی نفی میں مذکور ہوئی ہیں ان میں باہم مخالفت اور معارضت واقع ہے یہی وجہ
گفتگو دراز ہو گئی ہے کہ دیکھئے والا اخیر مہرجان ہے اور اپنی مراد نہیں حاصل کر سکتا۔ پس جب تک یہ تعارض اور تخالف نہ ہو
گا حکم ترتیب نہ ہوگا اور اس حکم کے حاصل نہ ہونے میں بڑا جھگڑا رہے گا۔ اے اللہ ہم تجھ سے حق کی طلب کرتے ہیں۔ قضیہ متنازعہ کا حل اور نتیجہ
تواضع پر توفیق قضیہ متنازعہ رحمة حدیث یعنی وہ قضیہ حدیث کا جس میں باہم جھگڑا ہے۔ ذرا بار رسول اللہ تعالیٰ صلی علیہ وسلم
کی تحقیق وہ ذکر کرتے مجھے دیکھا کہ میں بجات لکھا تھا اَمَنَہ بَنَتْ وَهَبَ کی نفی کہ تحقیق میں میرے رب سے اسکی زیارت کی درخواست کی تھی

قضیہ متنازعہ کا حل اور نتیجہ

بیان قضیہ متنازعہ

تو حکم اجازت ملے۔ پھر میں منقذ مانگنے کی درخواست کی تو مجھے اسکی اجازت نہیں ہوئی اور یہ آیت اُتری جو سورہ توبہ کے چودھویں رکوع میں ہے مَکَانَ
لِلنَّبِیِّ وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اَنْ یَّسْتَغْفِرَ وَاَلَا یَسْئَلُکَ ۝ اَلَا یَعْنِیْ ہِی ہُوں کی طرح اور ان کے لیے جو ایمان لائے یہ مغفرت الگ ہیں شکر کے کہ اگر ترک

[illegible][illegible]

واللہ بمعنی مجاز رجوع بمعنی مصدر حقیقی دائر میان فاعل ومفعول نمیکند فلیف التویل الذکر
 یارب ترجمہ در صورت این ہر دو کریمہ رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ و رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ
 و حدیث شریف اَنَا اَنْفُسُكُمْ و اِنِّي نَقَلْتُ مِنْ صُلْبِ اَدَمَ وَكَرِيمَةِ الَّذِي يَرْثُكَ
 مؤید ہمارا است حدیث سَيَلَّ رَسُولُ اللَّهِ تَعَالَى صَلَاحَهُ عَنْ اَبَوَيْهِ فَقَالَ
سَلَّمَهُمَا لِي فَيُعْطِيَنِي فِيهِمَا وَاِنِّي لَفَاتِكُمْ يَوْمَئِذٍ الْقَامِ الْمَحْمُودِ الحدیث سوال
 کردن حضرت صلعم نفس ابوہ المکرمن را صلعم مشیر محبت ورافت اتم و عطا مائی نامعین باشتا
 و یعطینن مخدوف مفعول ثانی و بصلہ فی مشیر توسع و اشترک بہایہ العطا است حدیث
اَنَّ الْمُبْتَیَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَزَلَ الْحَجُّونَ حَرِيثًا فَقَامَ بِهِ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ
رَجَعَ مَسْرُورًا قَالَ سَأَلْتُ رَبِّي فَأَجَبَنِي لِي اُمِّي فَاَمَنْتُ بِنِي ثُمَّ رَدَّهَا حَدِيثًا قَدَّ
رَهُ وَبَيَّ عَنْ بَعْضِ الصَّحَابَةِ اَنَّ عَبْدِ اللَّهِ بْنَ عَبْدِ الْمَطْلَبِ وَامَنَتُهُ بِنْتُ وَهَبٍ

تفسیر حدیث تل رطل صلعم عن ابویہ
 فقال سئل صلعم ابویہ الخ

ترجمہ اور اللہ بمعنی مجاز ایسے معنی مصدر حقیقی کی طرف جو فاعل ومفعول میں دائر میں رجوع نہیں کرتے بلقی یاویل
 ذکر کر کے جو جائز ہے۔ اور رب رحم کر۔ اس صورت میں دونوں آیت کریمہ رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ اور رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ
اَغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ۔ اور حدیث شریف اَنَا اَنْفُسُكُمْ و نَسَبًا و فِيهِمَا الخ اور اِنِّي نَقَلْتُ مِنْ صُلْبِ اَدَمَ الخ اور كَرِيمَةِ
الَّذِي يَرْثُكَ الخ آپس میں پاکدوسری کی تائید کر رہے ہیں۔ حدیث یعنی پوچھ گئے رسول اللہ تعالیٰ صلعم آپ کے باپ
 کی نسبت میں فرمایا آپ نے میں نے ان دونوں کے لیے میرے رب سے سوال کیا تو مجھ کو ان دونوں کی بابت میرا رب بخشش
 فرما دے گا اور حال یہ ہے کہ میں بیشک خود قیام کرنے والا ہوں اس دن مقام محمود میں۔

اس حدیث میں صلعم صلعم کا اپنے خاص والدین مکرمن کے لیے سوال کرنا اللہ سے محبت اور پوری رافت کا اشارہ کرنا
 ہے اور ان کے ساتھ غیر معین بخششوں کا۔ اور لفظ یعطینن کا مفعول ثانی مخدوف ہی بنا بر صفت توسع مفعول کی طرف
 اشارہ کر رہا ہے۔ اور اپنے صلہ فی سے مشیر بہایہ العطا کے اشترک کا یعنی ایسی چیز کا بخشش کی ہے جس کے ساتھ بخشش
 واپس کے والدین دونوں کے درمیان مشترک ہے حدیث یعنی تحقیق نبی صلی اللہ علیہ وسلم مقام حجور میں آنے سے علیین ہوئے
 اور جب تک خدے نہ چاہا اس کے پاس کھڑے رہے پھر خوش ہوتے ہوئے اور فرمایا میں میرے رب سے سوال کیا تو میرے لیے میری ما
 کو زندہ کیا اور مجھ پر ایمان لائیں پھر اللہ نے ان کو لوٹا دیا حدیث یعنی تحقیق بعض صحابہ سے مروی ہے کہ عبد اللہ بن
 عبد المطلب اور آمنہ بنت وہب

تفسیر حدیث شریف میں صلعم کے والدین کی نسبت آپ کا
 سوال ہے اور ان کے لیے عطا ارجم کا شروع۔

حدیث بیان ان والدین رسول صلعم کا ذکر
 صلعم

حدیث اسلام والار
 رسول صلعم زندہ
 ہو کر دونوں کا برادری
 صحابہ رض

رحمۃ البوہرہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ مروی است فرمود صلی اللہ علیہ وسلم حدیث اذ اکان
یوم القیمۃ جمع اللہ اهل الفترت والمعنۃ والا صم والاکم والشیوخ الذین
لم یدرکوا الاسلام ثم ارسل الیہم رسولا ان ادخلوا النار فیقولون کیف
ندخلها ولما یتارسل قال انما یدخلہم لودخاواھا لکما یت علیہم بردا وسلاما ثم
یرسل الیہم ان اطیعوا فیطیعہ من کان یرید ان یطیعہ قال البوہرہ رضی اللہ
تعالیٰ عنہ فاقموا ان شدتہ وما لکما معدن بین حتی تبعث رسولا ین غیرہ مرک
امر مرسل وجوب عذاب واعتبار حالت باس نباشد بخلاف مرک پس حدی در احیاء و
ایمان بحکم اعجاز وعدم اعتیاد حالت باس نتواند شد **اصل** - اقل مدت تامل در زمان
فترت بہشت و پنج سال است و حال آنکہ حضرت عبدالعزیز زده سالہ و حضرت آمنہ بہشت سالہ
وفات فرمودند رضی اللہ تعالیٰ عنہما پس کجا است رفع مہر حالت فترت و و این دو فصل

زمانہ حق است بدو اصل سابق

ترجمہ جیسا حضرت ابوہریرہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ سے مروی ہے کہ فرمایا احسنو صلی اللہ علیہ وسلم نے حدیث یہی
جب قیامت کا دن ہوگا اکی فترت یعنی کم قتل اور دیوانہ نیم بخون اور بہرہ اور گنگے اذیہ بڑھو کہ جنہوں نے اسلام
میں پایا جمع کرے گا پھر اسی طرف تاج بندھے گا تاکہ دوزخ میں داخل ہوں تو دوسے کہیں گے ہمارے پاس تو رسول آیا
ہی نہیں ہم دوزخ میں کید نکرہ داخل ہو سکتے ہیں فرمایا قسم خدا کی اگر دوسے دوزخ میں داخل ہو جاتے تو آپس
دو زرخ سرد اور سلامت ہو جاتی نہ پھر ان کی طرف رسول بھیجے گا کہ دوسے اطاعت کریں تو رسول کی وہی
اطاعت کہے گا جس کسی کا ارادہ اطاعت کرنے کا تھا - فرمایا حضرت ابوہریرہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ نے پس پڑھو
اگر تم چاہو تو یہ آیت وما لکما معدن بین حتی تبعث رسولا ین غیرہ عذاب کرنے والے نہیں ہیں
جب تک ہم کسی رسول کو نہ بھیج لیں گے - پس امر مرسل کے غیر مرک پر یعنی جسے امر مرسل نہ حاصل کیا ہوا پس
عذاب واجب نہیں اور نہ اسکی حالت باس کا یعنی وقت موت کا اعتبار ہے بخلاف ہائیکے جسے امر مرسل حاصل کر لیا ہو
پس حکم اعجاز زنده کرنے اور ایمان میں کوئی عذر نہیں اور عدم اعتبار حالت باس بھی نہیں ہو سکتا ہے -

قاعدہ زمانہ فترت میں تامل کی اقل مدت پچیس سال ہیں - اور حال یہ ہے کہ حضرت عبداللہ نے اٹھارہ برس کی عمر
حضرت آمنہ نے بیس برس کی عمر میں وفات پائی رضی اللہ عنہما - پس حالت فترت کا بھی رفع نہیں - بلکہ یعنی عذر فترت قائل
اور یہ دو نیز قاعدے اول کے دونوں قاعدوں کے ساتھ ناہم ہیں - یعنی چلنے والے ہیں +

قاعدہ زمانہ فترت میں تامل کی اقل مدت پچیس سال ہیں - اور حال یہ ہے کہ حضرت عبداللہ نے اٹھارہ برس کی عمر
حضرت آمنہ نے بیس برس کی عمر میں وفات پائی رضی اللہ عنہما - پس حالت فترت کا بھی رفع نہیں - بلکہ یعنی عذر فترت قائل
اور یہ دو نیز قاعدے اول کے دونوں قاعدوں کے ساتھ ناہم ہیں - یعنی چلنے والے ہیں +

۱- مقدمہ : یہ کتاب جو کہ مقدمہ ہے اس میں مقدمہ ہے۔
 ۲- مقدمہ : یہ کتاب جو کہ مقدمہ ہے اس میں مقدمہ ہے۔
 ۳- مقدمہ : یہ کتاب جو کہ مقدمہ ہے اس میں مقدمہ ہے۔
 ۴- مقدمہ : یہ کتاب جو کہ مقدمہ ہے اس میں مقدمہ ہے۔
 ۵- مقدمہ : یہ کتاب جو کہ مقدمہ ہے اس میں مقدمہ ہے۔
 ۶- مقدمہ : یہ کتاب جو کہ مقدمہ ہے اس میں مقدمہ ہے۔
 ۷- مقدمہ : یہ کتاب جو کہ مقدمہ ہے اس میں مقدمہ ہے۔
 ۸- مقدمہ : یہ کتاب جو کہ مقدمہ ہے اس میں مقدمہ ہے۔
 ۹- مقدمہ : یہ کتاب جو کہ مقدمہ ہے اس میں مقدمہ ہے۔
 ۱۰- مقدمہ : یہ کتاب جو کہ مقدمہ ہے اس میں مقدمہ ہے۔

[illegible]

باختیار جانب ایمان چہ جہل و اعتساف است و باختیار جانب کفر چہ عدل و انصاف خود بفرمایند عدل و محبت و ادب عظمت حضرت حبیب الرحمن صلعم ہمیں اعتساف و انصاف را خواہد یاد آنکہ حکم فقہ حنفی میدانہ قال فی الذل المتخار لا یفتی بتکفیر مسلم کان فی کفرہ خلاف ولو کان ذلک مروایہ ضعیفہ و نیز عجب است کہ باوجود قانع کثیرہ اوصاف و وقت تشرف صلیب حضرت عبداللہ و بطن حضرت آمنہ رحمۃ اللہ تعالیٰ عنہما و وقت ولادت و بکشدن و اخبار منامیہ انبیاء و ملائکہ علی نبینا و علیہم الصلوٰۃ والسلام و اخبار احباب و اشجار و کائنات و راہبان بطور خاتم النبیین مسمی بہ محمد و احمد صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ و سلم از صلیب حضرت عیسا سرور و بطن حضرت آمنہ رضی

ترجمہ جانب ایمان کے اختیار کرنے میں کیا جہل و اعتساف ہے یعنی کیا جھگڑا ہے اور کون کی حد سے باہر ہو جاتے ہیں۔ اور کفر کی جانب اختیار کرنے میں کونسا عدل اور انصاف حاصل ہو جاتا ہے۔ خود ہی فرامیں کہ انصاف اور محبت اور حضرت حبیب الرحمن صلعم کی عظمت کا ادب کیا اسی اعتساف اور انصاف کا خواہاں ہے۔ باوجود اس بات کے کہ حکم فقہ حنفی جلتے ہیں کہ کہل ہے در مختار میں کہ سامان کی تکفیر بر فتویٰ نہیں دیا جاتا جبکہ اس کے کفر میں خلاف ہو اگرچہ یہ خلاف ایک ضعیف روایت ہو۔ اور تعجب ہے کہ حضرت عبداللہ رضی کی پشت مبارک اور حضرت آمنہ رضی کے بطن مبارک میں نور نبی صلعم کے تشریف لانے کے وقت۔ اور ان کی ولادت کے وقت اور اس کے بعد باوجود بیت سر و واقعات ارباب صافات کے یعنی دس معجزات جو قبل ولادت اور عین ولادت اور بعد ولادت آپ سے ظہور پائے جو ارباب صافات کہلاتے ہیں۔ اور انبیاء اور ملائکہ علی نبینا و علیہم الصلوٰۃ والسلام کے اخبار منامیہ یعنی باوجود انبیاء اور ملائکہ سے خواب میں آپ کے تولد کی اطلاعیں پہنچنے کے اور برہمنوں اور درختوں اور کھیتوں اور راہبوں کی اطلاعیں حاصل ہونے کے کہ حضرت خاتم النبیین جناب امام پاک محمد اور احمد صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ و سلم ہوگا حضرت عبداللہ رضی کی پشت اور حضرت بی بی آمنہ رضی کے بطن سے ظہور پائیں گے۔

ذکر کیفیت آثار مجمع
علیہا اہل سنت و جماعہ

ذکر کیفیت آثار مجمع علیہا اہل سنت و جماعہ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بِسْمِ اللّٰهِ وَتَسْتَغْفِرُہُ وَفَضَّلَ عَلَی رَسُوْلِهِ مُحَمَّدٍ وَتَسْتَغْفِرُہُ وَعَلٰی اٰلِہٖ وَاَصْحَابِہٖ وَاَتْبَاعِہٖم
 اٰجَمِیْنَ + اِذَا رَجَعَ عَلَیْہَا اِہْلُ سُنَّتِہٖ وَجَمَاعَہٖ مِنْ اَمَّتِ تَخَالُفِ اِہْلِ مَتَّحِصِمِ اسْتَقْطِیْمُ الدِّقَاتِ
 وَجِبَّتِہٖ وَقَطِیْمُ الرُّسُوْلِ مَسْلَمٌ وَجِبَّتِہٖ وَقَطِیْمُ الشَّیْخِیْنَ وَجِبَّتِہُمَا وَقَطِیْمُ الْحَنَّتِیْنَ وَجِبَّتِہُمَا وَقَطِیْمُ التَّطْبِیْکِ
 بِجِبَّتِہُمَا وَالسَّحْ عَلَی الْحَقِّیْنَ وَالصَّلٰوۃُ عَلَی الْجَنَارَتِیْنَ وَالصَّلٰوۃُ عَقِبَ الْاٰمِیْنَ وَحُکْمُ الْاٰیْمَانِ عَلٰی الْاٰثَمِ
 وَدَوْلُ الدَّارِیْنِ الْوُجُوْدِیْنَ بِاَمْرِہُمَا الْاَنَ قَالَ سُبْحَانَہٗ وَجَنَّةٌ عَرْضُہَا کَعَرْضِ السَّمَاءِ
 وَلَا کَمَرْضِہَا عِدَّتْ لِلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بِاللّٰہِ وَرُسُلِہِ الْاٰلِہٖ رَفِیَہٗ دَلِیْلٌ عَلٰی اَنَّ الْجَنَّةَ مَخْلُوْقٌ
 مِنْ اَنْوَارِ التَّزْوِیْلِ + وَفِی بَدْءِ الْخَلْقِ مِنْ اِبْنِ حَجْرٍ عَنِ اَبِی ہُرَیْرَہٖ رَضِیَ عَنْہُ قَالَ قُلْتُ
 مَا رَسُوْلُ اللّٰہِ عَلَّمَہُمْ خَلْقَ الْجَنَّةِ قَالَ مِنَ الْمَاءِ قُلْتُ مَا یُنَامُہَا قَالَ لَبَنٌ مِنْ ذَہَبٍ وَلَبَنَةٌ

من فضیلة الى اخر الحديث

ترجمہ۔ بیان ذکر اہل سنت و جماعہ کے اجماعی آثار کا یعنی اہل سلوک خیر کا اجماع

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بِسْمِ اللّٰهِ وَتَسْتَغْفِرُہُ وَفَضَّلَ عَلَی رَسُوْلِهِ مُحَمَّدٍ وَتَسْتَغْفِرُہُ وَعَلٰی اٰلِہٖ وَاَصْحَابِہٖ وَاَتْبَاعِہٖم
 اٰجَمِیْنَ + اِذَا رَجَعَ عَلَیْہَا اِہْلُ سُنَّتِہٖ وَجَمَاعَہٖ مِنْ اَمَّتِ تَخَالُفِ اِہْلِ مَتَّحِصِمِ اسْتَقْطِیْمُ الدِّقَاتِ
 وَجِبَّتِہٖ وَقَطِیْمُ الرُّسُوْلِ مَسْلَمٌ وَجِبَّتِہٖ وَقَطِیْمُ الشَّیْخِیْنَ وَجِبَّتِہُمَا وَقَطِیْمُ الْحَنَّتِیْنَ وَجِبَّتِہُمَا وَقَطِیْمُ التَّطْبِیْکِ
 بِجِبَّتِہُمَا وَالسَّحْ عَلَی الْحَقِّیْنَ وَالصَّلٰوۃُ عَلَی الْجَنَارَتِیْنَ وَالصَّلٰوۃُ عَقِبَ الْاٰمِیْنَ وَحُکْمُ الْاٰیْمَانِ عَلٰی الْاٰثَمِ
 وَدَوْلُ الدَّارِیْنِ الْوُجُوْدِیْنَ بِاَمْرِہُمَا الْاَنَ قَالَ سُبْحَانَہٗ وَجَنَّةٌ عَرْضُہَا کَعَرْضِ السَّمَاءِ
 وَلَا کَمَرْضِہَا عِدَّتْ لِلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بِاللّٰہِ وَرُسُلِہِ الْاٰلِہٖ رَفِیَہٗ دَلِیْلٌ عَلٰی اَنَّ الْجَنَّةَ مَخْلُوْقٌ
 مِنْ اَنْوَارِ التَّزْوِیْلِ + وَفِی بَدْءِ الْخَلْقِ مِنْ اِبْنِ حَجْرٍ عَنِ اَبِی ہُرَیْرَہٖ رَضِیَ عَنْہُ قَالَ قُلْتُ
 مَا رَسُوْلُ اللّٰہِ عَلَّمَہُمْ خَلْقَ الْجَنَّةِ قَالَ مِنَ الْمَاءِ قُلْتُ مَا یُنَامُہَا قَالَ لَبَنٌ مِنْ ذَہَبٍ وَلَبَنَةٌ

وکیان سائل و جامع آثار
اہل سنت و جماعت رحمہ
کہ متخی لاف کا متخاصم

بیان تقسیم و محبت خدا و رسول
و شیخین و متصنف و تطبیق
رضی اللہ عنہم

مسح موزوں پر غلطی
و فاسق کچھچھ اٹھانے
جنازہ کی نماز صغیر و کبیر

گنہگار پر مومن کا حکم
جنت و اہل حال و ساقی
ہیسا کے جوہن میں موجود کر
جیل تراز و حدیث

جنت مخلوق پر دلیل
نص قرآنی و آثار

لفظ وجوب یومئذ ناضیہ و الی ربیعاً ناظرہ و اولئک و ہم و انتہ وال است بشخص حاصل
 مشار الیہ و لفظ فیہا بظرفیہ و لفظ خالدون بزمانہ و بقا بشخص حاصل ظرف و منظور و لفظ ما
 شئیدہ لا نفس بذات اختیار نفس بنما رعام ازجتہ و لفظ ناظرہ و لفظ لا اعین برزخ
 و لفظ احسن ما کونوا یعملون برعدم لزوم شکل عمل فلیت لزوم تشکل کما اعمال بنما ہا اللہ
 ثبت بطبی و ہو خاص و اضطراری و محدود و بالعمل بقی ما دہنہ و ارتقا عینا
 الشخص الحاصل معتقد من اشبع توحید الفلسفہ وان جزاء العمل وبقاء الشخص
 الحاصل ثابتاً بقطع محکمہ فی النار عند یب بما ہو منها لقولہ تعالی اولئک اعتدنا
 لهم عذاباً ایما جزاء العمل لا بمجرد العمل الذی یشکل ولو کان کذا ایضاً کما ہوا
 ثبت و البقاء فیہا علی حدیث الشخص للکافر +

میان دلائل بقا شخص
 بحصول خط لغوی و
 و دیوار خدا ہمہ مرتبت

ترجمہ آیات مذکورہ میں الفاظ وجوب یومئذ ناضیہ و الی ربیعاً ناظرہ و اولئک
 اور ہم اور انتہ وال است بشخص پر دلالت کر رہے ہیں جو حاصل مشار الیہ ہے کہ کسی جانب اشارہ کیا گیا ہے اور فیہا ہا
 مکانی پر اور لفظ خالدون بقاء کے دہی شخص پر جو ظرف و منظور کا حاصل ہے اور لفظ ما
 شئیدہ لا نفس نفسوں کی اختیار کی خواہش پر جنت کی عام نعمتوں کی جانب اور لفظ ناظرہ
 اور لفظ لا اعین چشم رہے دیکھنے پر جو شخص لازمی ہے اور لفظ احسن ما کونوا یعملون
 عمل کے لازمی تشکل نہ ہونے پر یعنی یہ نہیں ہے کہ عمل کا نعمت کی صورت میں تشکل ہونا لازمی و ضروری ہے تو
 کیے ہو سکتا ہے کہ اعمال کا نعمتوں کی صورت میں تشکل ہونا جسکا ثبوت طہی ہے اور وہ تشکل اعمال بھی خاص ہی
 صورت کا ہے بسبب خصوصیت اعمال اور اضطراری ہے کہ عمل ہی تشکل ہو اور عمل پر محدود ہے حسب حیثیت
 مقدار عمل کہ وہ اپنے ماسوا کی نفی کو لازم ہی کرتا ہو اور یہ اعتبار شخص حاصل کہ معتبر ہے کیسے رقع
 ہو سکتا ہے جبکہ ثبوت ظرف و منظور اور ضمائر کا مشار الیہ ہونے سے حاصل ہے اور انکا اعتقاد بھی مکمل
 ہے جو توحید فلسفہ کے متبع ہیں حالانکہ جزائے عمل اور بقا شخص حاصل یہ دونو ثابت ہیں قطعی محکم آیات سے
 اور دروز میں عذاب ہے اس چیز کا جو دوزخ کی ہیں کیونکہ فرمایا اللہ تعالیٰ ہے سورہ نسا کے تیسرے رکوع میں
 اولئک اعتدنا لهم عذاباً الیمہ یعنی یہی لوگ ہیں کہ ہم نے ان کے لیے عذاب دردناک
 تیار کر رکھا ہے یہ عمل کا بدلہ ہے نہ ایسا بدلہ کہ مجرد عمل تشکل عذاب ہو جاتے ہیں اگرچہ ایسا بھی ہو
 سکتا کہ وہ ثابت ہو اور بقا یعنی موجود ہونا دوزخ میں کافر کے واسطے شخص کی حیثیت کی بنا پر ہے

بیان یہ کہ عمل کا تشکل
 نعمت ہونا لازم ضروری
 نہیں اگرچہ یہ بھی ہو کہ
 طہی ہے اور اولیٰ قطعی
 بعض کیونکہ تشکل عمل
 محدود و محدود و اضطراری
 ہے بنا بر خصوصیت و
 مقدار عمل +

ذَكَرَ كَيْفَ قَاتَلَهُمْ وَجَيْشَ الْأَنْدَلُسِ وَأَسْفَارَ الرَّسُولِ صَلَّى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[illegible]

ترجمہ بیان ذکر عظیم و محبت ان چہرہوں کا جو خدا تعالیٰ اور رسول صلعم اور بزرگان
دین سے بنسوب ہیں

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حُجَّۃُ اللہ وِستغیۃ وِصلی علی سَوالہ عَجل وِستغفۃ وِعلی اللہ وِاصحابہ وِابنائہم ارجعین
 تعظیم وِمحبت قبلتین یعنی کعبہ معظمہ اور بیت المقدس کی جیسا فرمایا جن جہان نے سورہ نور رکوع پانچ میں
 رَحْمَۃُ اللہ اِنَّ اللہ اَنَّ تَرْفَعُ وِیْذَکَ کَما فِیہَا اَسْمَۃُ الّٰیہِ یعنی اُن گھر میں کہ اللہ تعالیٰ نے حکم دیا اُن کو بلند
 کرے گا اور وہاں اُسکا نام پڑھنے کا آخر آیت تک۔ اور تعظیم وِمحبت اُن چیزوں کی جو انہیں دو نو قبلتیں مَنعِلو
 ہیں۔ اور تعظیم وِمحبت مذکورہ طرف سوار ہوئی کتابوں کی جیسی ہوئی چاہیے۔ اور تعظیم وِمحبت اللہ کے
 دین کی اور یہ اسکا انتظام کے ساتھ انصرام کرنا ہے اور اُسکا ادب وِحرمت دل میں ہے۔ اور یہ تعظیم وِمحبت
 حسب حال متفاوت ہوگی کیونکہ کیفیت تعظیم وِمحبت باعتبار مراتب احکام دین فرض ہوگی یا واجب یا مستحب
 پس اسی ارکب کے لحاظ سے جو اسکے دل میں باعتبار مراتب احکام دین ہے اسی مرتبہ انتظامی کے ساتھ اُسکا انصرام کرے گا لہٰذا تعظیم
 وِمحبت دین حسب حال متفاوت ہوگی۔ اور تعظیم مسجد کے مع اس چیز کے کہ حقوق مسجد اس سے متعلق ہیں کیونکہ فرمایا اللہ تعالیٰ
 سورہ حج کے جو کہ رکوع میں مِّنْ یُّعِظُکُمْ شُعَآءُ اللّٰہِ فَاِنتَہَا مِنْ نَّفْسِ ذِی الْقُلُوْبِ الْآیہ یعنی جو ادب کر

ذکر کینیت قصیدیم
و محبت شعار اند
تعالیٰ و شجاعت
الرسول صلعم و غیره

ذکر بیان تقسیم محبت
شعائر خدا و رسول و غیره

۱۔
لغظیم و محبت یقین
بدلیل کرمیہ اور خوش
متعلق ہیں۔

بِطِیْمٍ وَنَحْبِیْتُ کِتْمَیْنُزْ
بِطِیْمٍ وَنَحْبِیْتُ دِیْنُزْ
اَنْزَامِ تَقْوَاتِیْ رِیْضِیْ

۵
بیتیم مسیحی حقوق
میتلقہ
مسجد نبض کریمہ

[illegible]

۱۲۸۵ ۷۱۵ ۱۲۸۵

اں بملاحظہ احوال اصحاب و اولیاء خود اظہار است **س** چنانکہ دشن حضرت خالد بن
موسیٰ سر مبارک حضرت سید عالم صلعم در کلاہ خودش و مظفر و منصور شدن بیکت ال
و یحییٰ یسا است و دشن آثار پیران طریقت و تبرک اں تا ایندم در سلاسل طریقت
موجود و محمود است کہ بلا حظہ کتب سیر صحابہ و اولیاء معلوم تواند شد ہم وقصہ
تا بوث سکینہ بر تعظیم و تبرک بشعار دیلی اشہر لقولہ تعالیٰ و قَالَ لَهُمْ كَلِمَاتٌ
اِنَّ اٰیَةَ مُلْكِهِ اَنْ يَّاتِيَكُمْ التَّابُوتُ فِيْهِ سَكِيْنَةٌ مِنْ رَّبِّكُمْ وَ بَقِيَّةٌ
مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوْسٰی وَ آلُ هَارُوْنَ فَخَلَّاهُ الْمَلٰٓئِكَةُ وَاِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَآیَةً
اَنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ وَاَزَالُ اَنْتَ تَعْظِيْمُ وَ مَحَبَّتِ مَدِيْنَةِ مَنْوَرِهٖ شَرَّفَهَا اللّٰهُ
تَعَالٰی شَرَفًا عَظِيْمًا لِّقَوْلِهِ عَلِيْهِ السَّلَامُ الْمَدِيْنَةُ حَيْرٌ مِنْ مَكَّةَ وَ لِقَوْلِهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ اِنَّ اَخْرَجْتَنِيْ مِنْ اَحَبِّ الْبَقَاعِ اِلَيَّ فَاَسْكِنْتَنِيْ فِيْ

احب البقاع اليك

ترجمہ کہ احوال صحابہ اور اولیاء ارادہ کے ملاحظہ سے خود ظاہر ہے یعنی خوب اچھی طرح معلوم ہوتا ہے۔
جیسا حضرت خالد رضی اللہ تعالیٰ عنہ کا اپنی ٹوپی میں ہو کر سر مبارک حضرت سید عالم صلی اللہ علیہ وسلم رکھنا
اور اسکی برکت سے فخر اور منصور ہونا۔ اور اسی طرح بہت ہی۔ اور پیران طریقت کے آثار رکھنا اور اسے برکت
لینا ابوقت تک طریقت کے سلسلوں میں موجود ہے اور محمود ہے کہ اسکو اچھا جانتے ہیں جو کتب صحابہ
اور اولیاء رضی اللہ عنہم کے ملاحظہ کرنے سے معلوم ہو سکتا ہے۔ اور قصہ تابوت سکینہ کا شعار کی تعظیم
اور اسے برکت لینا پر ایک بہت مشہور دلیل ہے کیونکہ فرمایا اللہ تعالیٰ نے سورہ بقرہ کے رکوع ہجرت میں
وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ اِنَّ اٰیَةَ مُلْكِهِ اَنْ يَّاتِيَكُمْ التَّابُوتُ فِيْهِ سَكِيْنَةٌ مِنْ رَّبِّكُمْ وَ بَقِيَّةٌ
مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوْسٰی وَ آلُ هَارُوْنَ فَخَلَّاهُ الْمَلٰٓئِكَةُ وَاِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَآیَةً
اَنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ یعنی اور فرمایا ان کے لیے نبی نے کہ بیشک نشانی اسکی سلطنت کی
یہ ہو کہ بخاری اس تابوت آیکا جس میں طمانیت رحمت کی ہو تمہارے رب کی اور کچھ بھی چیزیں نہیں ہیں جو
اولاد موسیٰ اور اولاد ہارون علیہما السلام چھوڑ گئی اسکو فرشتے اٹھاتے ہیں۔ بیشک آپس تمہارا پر پوری نشانی ہے
اگر تم مومن ہو۔ اور اسی قسم تعظیم شعار میں تعظیم و محبت مدینہ منورہ کی ہے اللہ تعالیٰ اسے بہت ہی بڑھ کر شرف و عزت سے
شرف کر کے فرمایا حضور علیہ السلام مدینہ منورہ کہ ہے اور اس شرف کی فرمایا حضور علیہ السلام اے میرے خدا اگر تو نے مجھ کو ایسی جگہ سے
جس سے مجھ سے زیادہ مجرب ہے پس تو مجھ کو ایسی جگہ سے نکالت دیکھو جو مجھ سے تمام جگہوں میں سب سے زیادہ محبوب ہے

[illegible]

و خلافت و مصلحت و برایان که در موعود
کریم و مصلحت بعضی و این شایع و فصله

مش این است مربوط است از علته وجود با جود صلعم محطوف علیه و از مراتب الهیات معطوف
هم اگر چه حقیقه نور محمد صلعم که مبدء تعین اوست صلعم اعلی و افضل است از حقیقه نور حجابی
مبدء تعین برای حقائق الهیات و لیکن آل نور حجابی از منسوبات الله تعالی است بقیام حقیقتش
الله تعالی و این نور حجابی از مخلوقات الله تعالی است بقیام مجازیش با الله تعالی و کلام
در نفس وجود را این هر دو است نه در حقیقه این هر دو

و استخاکه ذات مبارک صلعم با نور حجابی کلّی آوازی است پس جزئی آنی باشد و فضل نور حجابی کعبه معظمه بکلیه آن است پس فضل کلی راست با حاطه جزئی و آیین تبیین حقیقه جواب الی
مقدار است که ازین عبارت میتوان یافت هم واجب البقاء بودن که معظمه بخاطر عطر
حضرت محبوب رب العالمین بوجه نور حجاب الی مقصود و معبود است و واجب البقاء بود
مدینه مکرمه بحجاب رب العالمین بوجه وجود با وجود صلعم پس ثمرت المکان بشرت المکین
خود فاریق فی الفضل بین است و در فضل مدینه مکرمه بر که معظمه تاویل فضل جزئی تواند شد
تفاوت فضل که معظمه بوصف خیر ارض الله و احب ارض الله که جز کلّی نتواند شد.

فردہ چہم اگر چہ نسبت نور محمد صلی اللہ علیہ وسلم جو آپ کا مبدع و تئین ہو کہ جہاں سے آپ کے تعین کی ابتدا ہوئی حقیقت نور حجابی سے اعلیٰ و افضل ہے کیونکہ مبدع ہونا حقیقت نور محمدی کا حقائق الہیاتی ہے۔ لیکن وہ نور حجابی خدا تعالیٰ کے مشربات سے ہے کیونکہ اسکو خدا تعالیٰ کے ساتھ قیام حقیقت اور یہ نور محمدی عبادی مخلوقات خدا سے ہے کہ اسکو خدا تعالیٰ کے ساتھ قیام مجازی ہے۔ اور کلام ان دونوں کے فہم وجود میں ہے نہ ان دونوں کی حقیقت میں۔ اور اس حال ذات مبارک حضور صلعم کا انوار حجابی کئی اولیٰ سے ہے پس یہ اس حال شریف جزئی آنی ہوگا۔ اور فضیلت نور حجابی کعبہ معظمہ کی کلینہ آنی ہے۔ اور کئی کو فضل جزئی پر جزئی کا احاطہ کر سیکے۔ اور یہ بیان کرنا حقیقت میں جواب ہے سوال مقدر کا جو اسی عبارت سے نکلتا ہے۔ اور یہ کہ معظمہ سب جگہ ہوسر محبوب تر جگہ ہوتا حضرت محبوب العالمین کی خاطر عطر میں خدا مقصود و محبوب کا محل نور حجاب ہونیکو سبب ہے۔ اور درینہ مکرمہ کاجلاب رب العالمین میں احب البقاع ہونا سبب فرد و گاہ وجود باوجود حضور صلعم ہے۔ پس شرف مکان کا کہیں کے تفرق سے سبب خود فارق فضل و منزلت میں ہے جس سے علانیہ منزلت میں فرق ظاہر ہو۔ اور درینہ مکرمہ فضل میں جو کہ معظمہ سے سبب نور محمدی کے ظاہر ہے فضل جزئی کی اول ہو سکتی ہے۔ اور فضل اکبر معظمہ کے بہتر خدا کی زمین اور محبوب تر خدا کی زمین ہو سکتا۔ و صف ہونیکو سبب سوا کی کلی کے اور فضل اسکا نہیں ہو سکتا۔

کرمیندر سید علی اورانی صاحب کتب و تصنیفات میں القاب و کرامت

پیشہ

في جود باب

جواب: یہ ممکن نہیں ایسا علاج ہے۔

دینہ کر دیک کہ مفضل پر
فضل خرمی پر و بالکس
کہ اندیشہ کہ فضل کجی

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

نور محمد علی

50

و یقین قلب بسبط شریف مکی سن بیای مجبول مفید معنی تعلیم ہم است با حجل انوار قدیم را
 از دم بخند اسکان خود و در ان بلزوم قرار شخص زائد خود و شرف انصاف کلی در ان
 دیگر است کہ بعرض عظیم نصیبی جزئی ہم ازال نیست و درین تبیین حقیقتہ جواب خطا فکریست
 سلیم در قرار شرب مخصوصہ الوجہ فی محلہ باید تا اندانچہ باید بر آید سن ای از انچہ باید بر آید ہم
 و ہمین است تعلیم و محبت دیگر آثارش صلعم مختلف الحقایق متحد النسبتہ المختصر شش
 بر زمینیکہ نشان گفت پای تو بود + سالہا سجدہ صاحب نظران خواہد بود

تا آنکہ اگر بشنود کہ اثری از و است صلعم کو محقق نباشد تعلیم و محبت لازم است چہ نفی آن ثابت
 نتواند شد و ہمین است عادت سلف تا و الا سوادب در تعلیم و محبت ظاہرہ سن در حال
 امام مالک رحمہ اللہ تعالیٰ مذکور است و چون منورہ ہر جا کہ عمارت قدیم میدید بادب تمام می بود
 نظر بر آنکہ شاید آن رسول خدا حبیب کہ بر یا صلعم وقتی دستے باں رسانیدہ باشد از اینجا ظاہر
 کہ برای تعلیم آثار صحت روایت در کار نیست صرف احتمال کافی باشد

ترجمہ اور یقین قلب بسبط شریف ایک پڑا کل ہے انوار قدیم کا آوان متعدد میں حاصل ہو نیکی سبب خود
 کے اسکان کے بخند لازم ہوئے ہوں اور ان واحد میں اپنے شخص زائد کے قرار کے لازم ہوئے ہوں۔ اور انصاف کلی کا اثر
 جو آوان میں ہوتا ہے ایک دوسرے فضل ہے کہ عرش عظیم کو اس سے ایک جزئی حصہ بھی نہیں ہے۔ اور اس تبیین
 یعنی بیان کرنے میں حقیقت کے جواب ہی فکری خطاؤں کا پس نسبتیں کہ وجہ مخصوصہ رکھتی ہیں انکو اپنی اپنے
 محل میں چھوڑے میں فکر سلیم چاہیے تاکہ جو جس چیز سے کہ حاصل ہونا چاہیے حاصل ہووے۔ اور اس طرح تعلیم
 و محبت ہی حضور صلعم کے اور دوسرے آثار کی جنکی حقیقتیں مختلف ہیں اور نسبت متحد ہے۔ مختصر یہ ہے شش
 جس جہاں شوق پائے مبارک ہو آپ کا برسوں ہی محمد سے اہل بصیرت کیا کریں

یہاں تک کہ اگر سن یوت کہ حضور صلعم کا کوئی اثر ہے کو محقق نہ ہو و تعلیم و محبت لازم ہے کہو کہ مکی نفی ثابت
 نہیں ہو سکتی۔ اور ہمارے سلف کی ہی عادت ہے کہ نہیں تو تعلیم و محبت میں بے ادبی ظاہرہ چنانچہ امام مالک
 رحمہ اللہ تعالیٰ کے حال میں مذکور ہے کہ مدینہ منورہ میں جہاں کہیں پڑانی عمارت دیکھتے تھے چورے اوکے
 تھے یہ خیال کر کے کہ شاید کبھی اس رسول خدا حبیب کہ بیانے امیر دست مبارک لگا ہو و۔ تہاں ہو ظاہر
 کہ تعلیم آثار کے لیے صحت روایت در کار نہیں صرف احتمال کافی ہے +

تعلیم و محبت و انوار قدیم کو مختلف حقیقتیں اور
 نسبت ہوں ان کے بیچ قطعاً کچھ نہ ہو سکتا اور انصاف کلی کا اثر
 ظاہر اور برقیہ سلف ہی سے آواز تھا +

تعلیم آثار کے لیے
 کافی ہے صحت روایت
 در کار نہیں بدلیل
 عمل حضرت امام مالک
 رحمہ اللہ تعالیٰ +

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

بني ابي و علي بن ابي طالب

[illegible]

ذکر کیفیت صحت اشتراک وصفی یا اسمی بالاسمجانہ و در وجہ
 از وجوہ یا صافۃ اللہ تعالیٰ
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ذکر کیفیت صحت اشتراک
 یا اسمی یا اسمجانہ و در
 وجہ یا از وجوہ یا صافۃ
 اللہ تعالیٰ

حمد لله وسندغبينه ونفعلی علی رسولہ محمد وسنتشفعه وعلی الہ واصحابہ واتباعہ
 اجمعین + مخلوق را از اشتراک وصفی یا اسمی بالاسمجانہ و در وجہ یا از وجوہ یا صافۃ اللہ تعالیٰ
 بود و این بحث طول از جا مانے خودش بپای است در اشتراک وصفی بصفتہ رافقہ و حرمتہ
 اِنَّ اللّٰهَ بِاَلْاَسْمِیْنَ لَعَلِّمٌ لِّمَنْ یَّشَآءُ لَقَدْ جَاءَکَ رَسُوْلٌ مِّنْ اَنْفُسِکَ عَنِیْثًا
 عَلَیْہِ مَا عِنْدَکَ حَرِیصٌ عَلَیْکَ بِالْمُؤْمِنِیْنَ اَرْوَفٌ رَّحِیْمٌ در اشتراک وصفی
 تجلی قیام اللہ احسن الخالقین و اشتراک وصفی بترزین واللہ خیر الرازقین و اشتراک وصفی بشکر

طلب بیان اشتراک وصفی

ترجمہ بیان ذکر وصفی یا اسمی اشتراک کی صحت کا اسمجانہ کے ساتھ کسی وجہ میں وجہوں سے
 جو خدا تعالیٰ کی اضافت یعنی خلق میں ہیں یعنی یہ ذکر اس بیان میں ہو کہ مخلوق خدا تعالیٰ
 کا اسمجانہ کے ساتھ وصفی یا اسمی اشتراک صحیح ہو خواہ اشتراک کی کسی وجہ میں ہو مگر
 وجہوں میں یہ بات بار بار نسبت کے جو خلق کو اللہ تعالیٰ کے ساتھ ہو خدا تعالیٰ کے پیدا کرنے سے

بیان ذکر صحت اشتراک وصفی
 یا اسمی یا اسمجانہ کے ساتھ وجہ
 خلق خدا تعالیٰ کی وجہ میں

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ . حمد لله وسندغبينه ونفعلی علی رسولہ محمد وسنتشفعه وعلی الہ واصحابہ واتباعہ
 اجمعین + مخلوق کو اللہ تعالیٰ کے ساتھ وصفی یا اسمی اشتراک یعنی نام یا وصف کی شرکت ہو جائے
 کسی وجہ میں یعنی خدا کی نسبت وجہ ہو چارہ میں ہو اور یہ بحث طول جو بہت دراز ہے پانچ مقالوں میں بنی
 جیسا کہ صفت اشتراک میں صفت رفت و حرمت کو ساتھ خدا تعالیٰ کا یہ کلام ہے جو سورہ بقرہ کو عترہ میں ہے اِنَّ اللّٰهَ بِاَلْاَسْمِیْنَ
 لَعَلِّمٌ لِّمَنْ یَّشَآءُ لَقَدْ جَاءَکَ رَسُوْلٌ مِّنْ اَنْفُسِکَ عَنِیْثًا عَلَیْکَ بِالْمُؤْمِنِیْنَ اَرْوَفٌ رَّحِیْمٌ
 یعنی یعنی یہ کلام ہو تمہارا پس رسول تمہاری جنسوں یا تمہارا نفس کو لوگوں کے اسم جانہ بہت گراں ہے اس پر کہ تم شفقت میں
 ہو و در بعض ہو تمہاری تمہاری تلاش رکھنا ہی ایمان لا لیکو - مؤمن کے ساتھ بڑا ہی شفیق اور مہربان ہو - اور وصفی اشتراک میں
 تجلی یعنی پیدا کرنے یا یا نسبت یہ کلام الہی جل جلالہ سورہ مؤمنون کے اول رکوع میں ہے قَتَبَارَکَ اللّٰهُ اَحْسَنُ الْخَالِقِیْنَ
 یعنی جبکہ عہد پیدا کرنے والوں میں اللہ ہی بہت والا - اور وصفی اشتراک میں صفت ترزین یعنی روزی دہی کی بات یہ کلام
 خدا جانہ سورہ جمہور کی آخریت میں ہے وَ اللّٰهُ خَیْرُ الْاَرْزَاقِ یعنی اور اللہ روزی دہی میں سے بہتر ہے - اور وصفی
 اشتراک میں صفت شکر کی نسبت خدا تعالیٰ کا فرمانا اِنَّ الشُّکْرَ لَیْزُکَّ لَکَ اللّٰہِ سورہ لقمان کے دو رکوع میں یعنی بکر بار و بار یا بکر کا شکر کر

طلب بیان اشتراک وصفی

اشتراک صفت رفت و حرمت

اشتراک صفت خلق

اشتراک صفت ترزین

اشتراک صفت شکر

بعض نسخ فی حق اللہ تعالیٰ وحق الرسول صلعم بدلائل شان نزول واطیعوا اللہ ورسولہ
 الایہ بعض تفسیری بدلائل شان نزول وراشرک وصفی یقنوت من یقنوت منکم
 باللہ ورسولہ الایہ بعض نسخ بدلائل شان نزول وراشرک وصفی بایمان قاصد
 باللہ ورسولہ والنور الذی انزلنا الایہ وراشرک وصفی برہبیتہ فرمود سبحانہ
 حکایت از حضرت یوسف علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام یا صاحبی السبحن اما احدکم
 فیسقی ربه خمر الایہ وراشرک وصفی برارت اذان من اللہ ورسولہ الی الناس
 یوم الحج الاکبر ان اللہ برحق من المشرکین ورسولہ طایب دہشت وقت مطلق
 فی تعبیر اختلافی مقتضی ثبوت مقدم بیان لفظ مشرکین ورسولہ لازم جواز ہر قیدی از قیدی
 بحکم وصل وفضل بقید اشارت عطف تفسیر و ہم عطف نسخ افادت

ترجمہ بیان اللہ تعالیٰ کے حق اور رسول صلعم کے حق کی بابت شان نزول کی دلالت سے عطف نسخ ثابت
 ہوا ہے۔ اور آیت سورہ انفال رکوع چھ کی اطيعوا اللہ ورسولہ الایہ یعنی اے مرد و اسد اور
 رسول کی اطاعت و فرمانبرداری کرو۔ شان نزول کی دلالت سے عطف تفسیری ہے۔ اور بعضی اشترک صفت
 یعنی بجا آوری حکم کی نسبت یہ آیت کریمہ سورہ احزاب رکوع چار میں ہو و من یقنوت منکم باللہ ورسولہ
 الایہ یعنی او جو قسمیں ہوا اسد اور اسکے رسول کی فرمانبرداری کرے گی۔ ہمیں بھی دلالت شان نزول کے اعتبار سے عطف
 نسخ ہے۔ اور اشترک وصفی ہر ایمان کو ایمان میں یہ آیت سورہ تغابن رکوع اول میں ہے قاصدوا باللہ ورسولہ
 والذی انزلنا الایہ یعنی ہر ایمان والا اسد اور اسکے رسول اور اس نور کا جسکو ہم آراہی۔ اور اشترک
 وصفی برہبیت کے بارے میں کہ حضرت خن سبحان نے حضرت یوسف علی نبینا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام کی نسبت حکایت کر کے
 فرمایا سورہ یوسف رکوع سیم یا صاحبی السبحن اما احدکم فیسقی ربه خمر الایہ یعنی او میرے قید خانہ کے
 ہم دونوں میں سے ایک جو میری لڑائی میں کو شراب پلائے گا الخ۔ اور اشترک وصفی برارت یعنی ہر ایمان کو ایمان میں
 سورہ نور رکوع اول میں اخرج من اللہ ورسولہ الی الناس یوم الحج الاکبر ان اللہ برحق من المشرکین
 ورسولہ طایعین اسد اور اسکے رسول کی طرف سے کہہ کرے دن لوگو کو خبر سنا دیا ہے ایمان کی راہدہری اور الایہ مشرکین
 اور اسکا رسول۔ یہاں سمجھنا چاہیے کہ آیت میں لفظ رسولہ کو بعد وقت مطلق یعنی بغیر کسی قید کے وقف کا آنا اور
 اسکے ساتھ لفظ مشرکین وقت کا اختلاف بھر کو یک نزیک بیان ہے۔ اور یہ وقت لازماً لفظ مشرکین اور رسولہ کے ثبوت
 مقدم کا مقتضی ہے۔ یہ وقت مطلق مع اختلاف لا بحکم وصل وفضل بعض تفسیر و عطف نسخ دونوں کی اشارت کو قیدی
 قید و ہمیں سے ہر ایک قید کے جائز ہو سکتا ہے۔

اشترک صفت ثبوت

اشترک صفت

اشترک صفت برہبیت

اشترک صفت اشارت

وقف مطلق مع وقت

تجانیہ کی اسرار از مالیت

مستظاہر حکم و فضل وصل

مستظاہر بعض تفسیری و

عطف نسخ الخ

واما في قوله تعالى وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فاعلم ان هذا هو
 المقام الثاني من مقامات المؤمنين وهو مقام العمل الصالحات بعد
 الايمان به. والاعمال الصالحات هي التي يوجبها الله تعالى للمؤمنين
 في كل وقت ومكان. وهي من جنس العمل الذي لا يتركه المؤمن
 عن نفسه. بل هو يعملها لله تعالى ورسوله. والاعمال الصالحات
 هي التي يوجبها الله تعالى للمؤمنين في كل وقت ومكان. وهي
 من جنس العمل الذي لا يتركه المؤمن عن نفسه. بل هو يعملها
 لله تعالى ورسوله. والاعمال الصالحات هي التي يوجبها الله تعالى
 للمؤمنين في كل وقت ومكان. وهي من جنس العمل الذي لا يتركه
 المؤمن عن نفسه. بل هو يعملها لله تعالى ورسوله. والاعمال
 الصالحات هي التي يوجبها الله تعالى للمؤمنين في كل وقت ومكان.

[illegible]

30

نور محمد سیال

در اشتراک وصفی کفایت یَا اَیُّهَا النَّبِیُّ حَسْبُكَ اللّٰهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ
در اشتراک وصفی بتولیت و امراد و اعانت فَاِنَّ اللّٰهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِیْلُ وَصَالِحُ
المُؤْمِنِینَ وَ الْمَلَائِکَةُ بَعْدَ ذٰلِكَ ظَهِیْرًا هُوَ الَّذِیْ اَیَّدَكَ بِبَصَرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِینَ
الْاَیَّہِ در اشتراک وصفی بقضاء امر و عصیان از امر ما کان المؤمنین و لا مؤمنہ اذا قضی
اللہ و رسولہ امر ان یتکون لهم الخیر من امرهم طو من یعزل اللہ و رسولہ فقد
ضل ضلالا مبینا ہر دو عطف نسق میان لفظ اللہ و رسولہ بدلائل شان نزول این
اشتراک وصفی از ایمانیات است بقاوت مراتب فرضیتہ و وجوب و اباحتہ پس شرک بریں
اشتراک مفروض است یا واجب یا مباح و اعراض از حقیقت ال کفر است العیا ذب اللہ
تعالیٰ منه و لا حول و لا قوۃ الا باللہ الصلٰی العظیم فیما ابھا الموحدون کیف

کفر نص من الشراک

ترجمہ اور اشتراک وصفی کفایت کی بابت یہ آیت ہے سورۃ انفال کے ربوع ہشتم میں یَا اَیُّهَا النَّبِیُّ حَسْبُكَ اللّٰهُ
مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ یعنی نبی تجھ کو اس کا ہی اور ایمان والوں میں جسے تیری پیروی کی۔ اور اشتراک در بارہ نزول
و امراد و اعانت یہ کلام میں سورۃ تحریم ربوع اول میں فَاِنَّ اللّٰهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِیْلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِینَ
و الْمَلَائِکَةُ بَعْدَ ذٰلِكَ ظَهِیْرًا یعنی پس بیشک خدا ہی اس کا مدد دہندہ ہے اور جبریل و صالح و مومنین اور فرشتے
بعد کے ہر کسی کی حمایت میں۔ اور سورۃ انفال کے ربوع ہشتم میں یہ آیت هُوَ الَّذِیْ اَیَّدَكَ بِبَصَرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِینَ الْاَیَّہِ
یعنی نبی جسے تجھ کو ایمان دے اور مومنین ہی قوی کیا۔ اور اشتراک وصفی بقضاء امر یعنی حکم و عصیان از امر یعنی حکم سے
نافرمانی نسبت میں یہ آیت سورۃ احزاب کے ربوع ہشتم میں مَا كَانَ لِلْمُؤْمِنِیْنَ وَلَا لِلْمُؤْمِنٰتِ اِذَا قَضٰی اللّٰهُ وَرَسُولُهُ اَمْرًا
اَنْ یَّکُوْنَ لَهُمْ الْخِیْرَةُ مِنْ اَمْرِهِمْ طو من یعزل اللہ و رسولہ فقد ضل ضلالا مبینا یعنی نہیں کسی یا نادار
اور کسی یا نادار قدرت کو یہ لائن کہ جیسا اور اس کا رسول کسی کام کا حکم دے تو ان کو ایسے کام میں اختیار یا رحمت باقی رہی۔ اور جسے اور اللہ
اس کے رسول کی نافرمانی کی تو بیشک وہ سچ گواہ ہو گا۔ اس آیت میں دو نو جاگہ مقام اجر و حکم اور نافرمانی حکم لفظ اللہ اور رسول
کے درمیان شان نزول آیت کی دلالت کے اعتبار عطف نسق ہے۔ پس یہ اشتراک وصفی حکایات سے ذکر کرنا ایمانیات سے جس میں اشتراک
تفاوت بہ نظر کرنے میں اس اشتراک وصفی کا بیان فرض ہے اور کہیں واجب اور کہیں مباح نہیں شرک بھی اس اشتراک میں عقابہ
ایمان یا مفروض ہو گا یا واجب ہو گا یا مباح۔ اور اس کی حقیقت سے اعراض کفر ہے اللہ تعالیٰ اس سے پناہ میں رکھے
و لا حول و لا قوۃ الا باللہ العزیز العظیم حالانکہ ہم امراد اللہ کے جو نہایت برتر اور بزرگ ہی تو انسانی اور
توت نہیں حال ہے۔ دنیا ابھا الموحدون کیف کفر نام عن الشراک پس اگر وہ تو تم کو ماری کے ماننے والے ہوں شرک کیسے منکر ہو گا

۱۳
اشتراک وصفی کفایت
۱۴
اشتراک وصفی بتولیت
و امراد و اعانت

۱۵
اشتراک وصفی بقضاء امر
و عصیان از امر

۱۶
بیان یہ کہ اشتراک وصفی
ایمان سے ہے اور اعراض
اس سے کفر ہے

[illegible]

منہج

7-9-72

۱۰۰

4

خود بخیر و برادران

کتابت محمد بن یحییٰ

وہاں سے لے کر آج تک
اور پھر

تبعہ ہر گز نہیں
تبعہ ہر گز نہیں

استراک
عظیمہ علیہ السلام
و مقشہ ان انت مح

بیجا بیکری کی

کتابخانه عمومی

مطابق

و مراد ان خود نبودن نفی خود نبودن است نہ نفی بودن کہ مہمل است و کفر نعوذ باللہ تعالیٰ عنہ
 عبادت بجا آوردن فعلی است بجهة عبودیت و در الٰہ جہت امر شرط نیست اگرچہ باغذ و نیت در الٰہ شرط
 اطاعت بجا آوردن فعلی است بجهة امر و در الٰہ جہت عبودیت و نیت شرط نیست اگرچہ یا
 پس اشتراک عبادت و اطاعت و تہتیت امر تو اند شد قریبت بجا آوردن فعلی است
 بجهة قریبت بمقرب الیہ و در الٰہ جہت امر و عبودیت و اطاعت شرط نیست اگرچہ
 باشد و در الٰہ نیت شرط است پس اشتراک عبادت و اطاعت و قریبت در جہت قریبت
 تو اند شد پس عبادت و اطاعت و قریبت جہتی عام بر بط جامع سن کہ بخدا ہے پاک
 غیرش ہم یافتہ شود ہم دارد و جہتی خاص بر بط مانع سن کہ بخیر خدا ہے پاک بغیرش یافتہ
 نشود دارد ہم شرک بر چند قسم است شرک فی الذات و شرک فی الصفات و شرک فی
 الافعال آنست کہ واقع شود در نفس معبود از جہت خود نبودن مددات و صفات و افعال
 و شرک فی العبادت آنست کہ واقع شود در عبادت بغیر معبود یا آنکہ مشترک شود در نسبتیں

تقریب عبادت کی

ترجمہ آور مراد خود ہونے سے خود ہونے کی نفی ہے نفی ہونے کی کہ مہمل ہے اور کفر ہے نعوذ باللہ تعالیٰ عنہ۔ اور عبادت۔
 کسی فعل کا عبودیت کی غرض سے ادا کرنا ہو۔ اور اس میں جہت امر شرط نہیں ہے گو جہت امر یہی یا ای جاوہر لیکن شرط نہیں الٰہ
 اس میں نیت شرط ہے بخلاف افعال کے کہ سبب امر کسی فعل کا ادا کرنا ہے۔ اور اس میں جہت عبودیت اور نیت شرط نہیں ہے گو یہی
 یا ای جاوہر لیکن شرط نہیں الٰہ جہت امر شرط ہے۔ پس جہت امر میں عبادت اور اطاعت مشترک ہو سکتے ہیں۔ اور قریبت کی نفی
 کا ادا کرنا قریبت کی غرض سے ہے قریب ایک ساتھ یعنی جسکی قریبت حاصل کرنی ہو۔ اور اس میں نہ جہت امر شرط ہے نہ جہت عبودیت
 اور اطاعت کو یہ بھی ہوں لیکن شرط نہیں الٰہ اس میں نیت شرط ہے۔ پس عبادت اور اطاعت اور قریبت جہت قریبت
 میں مشترک ہو سکتے ہیں۔ لہذا عبادت اور اطاعت اور قریبت ایک جہت عام رکھتی ہے جو خدا کی پاک اور پاک
 غیر میں ربط کی جامع ہو۔ اور ایک جہت خاص رکھتی ہے جو طریقت میں ربط کی مانع ہو کہ خدا کے پاک کے
 سوا اس کے غیر میں وہ جہت نہ پائی جاتی ہو۔

تقریب اطاعت کی

تقریب قریبت کی

بیان اقسام شرک

شرک کی کئی قسمیں ہیں ایک شرک فی الذات جب ذات میں شرکت ہو دوسری شرک فی الصفات جب
 صفات میں شرکت ہو تیسری شرک فی الافعال جب افعال میں شرکت ہو۔ یہ تینوں قسم کا شرک ایسا شرک
 ہے کہ نفس معبود میں واقع ہوتا ہے کیونکہ خود نبودن یعنی اپنے آپ ہونا ذات و صفات اور افعال میں موجود ہے چہرہ
 شرک فی العبادت وہ یہ ہے کہ عبادت میں بغیر معبود کے ساتھ واقع ہووے یا عبادت دو نسبتوں میں مشترک ہووے

[illegible]

مطلب خرق کلام جو ذمہ و سزا کی

وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَالْقَمَرِ
وَاللَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ آيَاةً يُعْبَدُونَ هَٰذَا لَفْظُ اللَّهِ الَّذِي خَلَقَهُ
إِنْ كُنْتُمْ بِآيَةِ تَعْبُدُونَ هَٰذَا بَرَاهِمْ مَقْصُودِي النَّبِيَّ سَجْدَةَ عِبَادَتِهِ بَرَاهِمْ غَيْرَ لِقَائِي اسْتَحْضِرْ
آيَاةَ تَعْبُدُونَ دُرُودِ مَحْضُوسٍ لِلَّهِ تَعَالَى اسْتِوَاظٌ لِيَسْجُدَ لِي اسْتِوَاظٌ وَاسْتِوَاظٌ لِلَّهِ أَنْ
كُنْتُمْ آيَاةً يُعْبَدُونَ هَٰذَا أَنْ اسْتَكْرَى وَلَوْ أَلَيْكَ - وَاسْجُدْ وَاقْدَمْ وَاسْجُدْ لِلَّهِ الَّذِي
خَلَقَهُنَّ اسْتِوَاظٌ آيَاةً يُعْبَدُونَ هَٰذَا بَرَاهِمْ كَرِيمَةٍ بِرَقَرَةٍ نَيْتٍ دَلِيلٍ سَيُتَوَلَّى كَرْتِ سَجْدَةٍ كَرَارَتِ
خَاصٍ بِرَاهِمْ شَرِكٍ فِي الْعِبَادَةِ نَيْتٍ جِنَاكَ فَرُودِ سَجْدَةٍ وَادَّ قَالَ رَيْكَ لِلْمَلَأَنكَ إِنِّي خَالِقُ
بَشَرٍ مِنْ طِينٍ فَادَّاسُوتُهُ وَفُتَحَتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَتَقْوَالَهُ سَاجِدِينَ فَسَجِدَ الْمَلَأَنكَ
كَهْمًا جَمْعُونَ أَكْأَبْلِيْسُ اسْتَكْبَرُ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ هَٰذَا قَالَ يَا أِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ
لِمَا خَلَقْتُ بِإِيدِي طَاسْتَكْبَرْتَ أَهْمَ كُنْتَ مِنَ الْعَالَمِينَ -

ثبوت شرک فی
العبادۃ سجدۃ
میں قرآن مجید

سورہ صافات فرمایا حق سجدہ کر کے خمیں وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ
لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَالَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ آيَاةً يُعْبَدُونَ ہ یعنی
اور ان اور سورہ صافات میں بعض نشانیاں ہیں۔ تم سو بروں اور چاند کو سجدہ نہ کرو اور اللہ کے لیے ہی سجدہ کرو جس
انھیں بنایا جبکہ تم انکی ہی یعنی خاص خدا کی ہی پوجا کرتے ہو۔ یہاں الفاظِ اللہ الذی خَلَقَهُنَّ ان کتہ

آیہ تَعْبُدُونَ ہ سورہ صافات کما تفسیر میں سجدہ عبادتِ غیر خدا کے واسطے اسجدہ مقصود ہے۔ اور آیہ تَعْبُدُونَ کی تخصیص خاص
مکمل ہو وچھٹوں میں جو نہ تعارض میں ان آیات دیکھو وہ مشکل پیدا ہوگی جو مل نہ ہو سکے گی چنانچہ وہ آیات یہ ہیں وَاسْجُدْ لِلَّهِ
اِنْ كُنْتُمْ آيَاةً يُعْبَدُونَ هَٰذَا اسْتَكْرَى وَلَوْ أَلَيْكَ كَرَاهِي مَطَالِبِ كِي مَعْنَى تَقْبِيحِ سَجْدَةٍ ہ اور اسجدوا والا دم یعنی سجدہ کرو
اور سجدہ۔ اسجدوا للہ الذی خَلَقَهُنَّ ان کتہ آیہ تَعْبُدُونَ ہ یعنی اور سجدہ کر کے خاص اللہ جسے اللہ بنایا اگر تم میں
خدا کی ہی عبادت کرتے ہو۔ اور ایسی آیت کریمہ۔ یعنی آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ ہ تفرقیت پر بھی پس خاص سجدہ
اور جو سجدہ بند کے خیال سے خاص ہو گا وہ شرک فی عبارت نہیں ہے جیسا فرمایا حق سجدہ کر کے صَاحِبِ خَمٍّ میں اذ قال ربنا
لِلْمَلَأَنكَ إِنِّي خَالِقُ بَشَرٍ مِنْ طِينٍ فَادَّاسُوتُهُ وَفُتَحَتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَتَقْوَالَهُ سَاجِدِينَ فَسَجِدَ الْمَلَأَنكَ
كَهْمًا جَمْعُونَ أَكْأَبْلِيْسُ اسْتَكْبَرُ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ هَٰذَا قَالَ يَا أِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ
بِإِيدِي اسْتَكْبَرْتَ أَهْمَ كُنْتَ مِنَ الْعَالَمِينَ ہ یعنی جب کہا تیرے مالک کو تحقیق میں بشر کو مٹی سے بنایا اور وہ پھر جب میں اسکو بھیگا کہ
اس میں اپنی روح پھونک دوں تو اسنے کہی ساجدین بنکر گر پڑو۔ تو سب سار کے سار فرشتوں نے سجدہ کیا سو ابلیس کے کہ اسکو کہنے لیا اور
سجدہ میں چلے گا۔ تو ابلیس کس چیز نے سجدہ سجدہ کرنے سے روکا اسنے کہ میں مسکون ہوں اپنے ہاتھ پر نہ کیا تو میری رتبہ والہ نہیں کیا

ثبوت شرک فی
العبادۃ سجدۃ
میں قرآن مجید

و نیز باید دانست کہ از اشارت بعہود مشروبات با اللہ بجانہ است چہ ما استعمال است در غیر ذوی العقول
نیز غالباً و امرت بخصوص حضرت آدم بقدری محلی و تخصیص خلقت میدی است و اللہ تعالیٰ اعلم بحقیقت
الصواب و از اینجا است کہ حکم شرک فی العبادت بریں بحدہ تخیلہ حقوق کفر کند برہاکم و در صورت عدم
ثبوت نسخ قیاس نیست کہ استکبار و انکار ازین سجدہ بما یستحق کشند و اگر فرق نکرده شود بینیت
تخصیص سجدہ این است کہ امر فرمود اللہ بجانہ بشرک و شرک آورد حضرت یعقوب عجم و این متعارض خواہد
شد از ہنری سجدہ عبودیت و عصمت نبی نہ موافق و نہ منسوخ ازینکہ شرک باتفاق جملہ ملل منہی عنہ است
و اگر فرق کرده شود خود طیار است کہ سجدہ عبودیت شرک است نہ غیر او و لیکن بعد ثبوت قطعی
نسخ غیر سجدہ عبودیت از قرآن مجید چنانکہ معمول علم اصول است وقوعش کبیرہ باشد

و نہ مباح باشد بقاعدہ علم اصول

نعمہ دومہ اور یہ بھی معلوم رہے کہ حرف ماکو نفقہ لما خلقت لبیدی میں ہے گو اس سے اللہ بجانہ کما مشروبات
کی طرف اشارہ ہو رہا ہے یعنی وہ عام اشارہ جو مذکور کثرت نسبت کی گئی ہیں۔ کیونکہ عربی میں حرف ماکو اکثر ذوی العقول
میں استعمال کیا جاتا ہے لیکن قرآن مجلی و تخصیص خلقت میدی پر نظر کر کے حضرت آدم علیہ السلام کے خاص ہونے پر
اسکی صراحت ہے یعنی حرف ماکو استعمال اکثر مبعقل اشیا کے لیے زبان عرب میں ہوتا ہے لہذا اس سے اشارہ اگرچہ
عام اشارہ کی بجائیت ہے جو خدا کی مشروبات میں ہیں لیکن منقرضیہ محل اور خاص خدا کے مانعہ کی سی ہوئی مخلوق کی خصوصیت
پر نظر کر کے حضرت آدم علیہ السلام کے خاص ہونے پر صاف و میرح اشارہ کر رہے کیونکہ حرف ماکو استعمال کبھی صاف
عقل کے لیے ہی ہوتا ہے گو اکثر اور غالب نہیں بخلاف حق موصول کے کہ اسکا استعمال ہمیں اکثر اور غالب ہے۔ اور حقیقت
صواب کو اللہ بجانہ ہے۔ اور ہمیں ہی معلوم ہو گیا کہ اس سجدہ تخیلہ پر حکم شرک فی العبادت اس کے حاکم پر کفر کراہی
کر گیا بلکہ اس کے منسوخ ثابت ہوئی صورت میں قیاس یہ ہے کہ اس سجدہ سے استکبار اور انکار بما لیسحق کو کہیں لیا جائے
یعنی جو کلام الہی پر انکار و استکبار کا حکم ہے اسی کا وہ متخی ٹھہرے گا۔ اور اگر تخصیص سجدہ کے ساتھ نیت میں فرق
نہ کیا جائے لیکنا نیز یہ ہوگا کہ اللہ بجانہ نے شرک کا حکم فرمایا اور حضرت یعقوب عجم و شرک ظاہر ہوا اور یہ شرک ہنری
مانعت سجدہ عبودیت سے جو غیر کے لیے منہی عنہ ہے اور عصمت نبی سے کیونکہ نبی معمول شرک و غیرہ سے حد اکثر
بہ متعارض ہوگا نہ موافق ہوگا اور نہ منسوخ کیونکہ نہ آیات موافق سے رفع تعارض ہو کر توافق ہو سکے گا نہ

منسوخ سے اس لیے کہ شرک بالاتفاق تمام المتوہن منہی عنہ ہے اور اسکی مانعت ہر ایک جہی کی ملکت میں ثابت ہے۔ اور اگر تخصیص سجدہ کی کر کے نیت
ساتھ فرق کیا جاوے گا تو خود ظاہر ہے کہ سجدہ عبودیت غیر کیلئے شرک ہے نہ اس کے سوا اور سجدہ۔ لیکن قرآن مجید سے سجدہ عبودیت کے سرغیر سجدہ
منسوخ قطعی ثابت نہ ہوئی ہے جیسا کہ علم اصول کا معمول ہے سجدہ غیر کا واقع ہونا کبیرہ ہوگا ورنہ علم اصول کا قاعدہ پر مباح ہوگا جبکہ غیر
سجدہ عبودیت کلام مجید سے منسوخ قطعی ثابت نہ ہوگا +

[illegible]

کتابیں لفظ مسمیٰ مسامعہ میں اختلافات نزول و غیر
اندیشہ کہ سچیدہ کجیہ مسمیٰ و مسمیٰ نہیں ہے

وگفتہ شد کہ ساجد جمع مسجد فتح جیم مصدر یعنی سجود است جنس این تنبیہ و خصوصیت اخبار
سجود باری خدا عزوجل است و درین دو صورت اخیر بقیرن فلا تدعوا مع الله احدًا خصوصیت سجود
عبودیت مفہوم میشود نہ سجود تہنیتہ و اگر گزشتہ شود از مساجد اجناس سجود این اول قطعاً الثبوت نیست
کسب اختلاف و قرینہ مذکور تا نسخ بود و سجود تہنیتہ را و این اختلاف بمطالعہ تفاسیر متوال یافت
اکثرین معنی است تحقیق دعائی احادیث طیبہ چنانکہ ذکر در صاحب کواۃ از شرح امام حمی السنہ
عن ابی خزیمہؓ اندہ راوی فیما یرى النائم انه یسجد علی جہتہ النبی صلعم فاخبرہ فأضبطہم
النبي صلعم وقال صدق رؤیاءک فنجد علی جہتہ النبی صلعم از لفظ صدق رؤیاءک لآلہ
بر اشارت بجا آوردن این سجود است ظاہر است کہ درین حدیث شریف صراحتہ سجود عبودیت نہ
تہنیتہ نیست پس ظن گشت کہ این سجود تہنیتہ باشد اگر سجود عبودیت بودی حضرت صلعم خصیتش
بر پیشانی نورانی و تاویل در کلام فقرہ موسیٰ واللہ تعالیٰ اعلم بالصواب۔

ترجمہ اور یہ بھی قول ہے کہ مساجد جمع مسجد فتح جیم مصدر یعنی سجود است جنس این
سجود کی خدائے عزوجل کے لیے خاص ہوئی تنبیہ ہے۔ اور ان دو آخری صورتوں میں فلا تدعوا مع الله احدًا
ایک قرینہ سے سجود عبودیت کی خصوصیت بھی جاتی ہے نہ سجود تہنیتہ کی۔ اور اگر مساجد اجناس سجود ہی
ان کی تاویل تب بھی یہ دلیل اختلاف اور قرینہ مذکور کے سبب قطعی الثبوت نہیں ہے کہ اسکا ثابت ہوا قطعی
نما جائے کہ خاص سجود تہنیتہ کے لیے نسخ بجاوے۔ اور یہ اختلاف تفاسیر کے مطالعہ سے معلوم ہو سکتا ہے
اب احادیث طیبہ کے معانی کی تحقیق میں گفتگو ہے بیضا صاحب مشکوٰۃ نے ذکر کیا ہے شرح امام حمی السنہ سے
کہ حضرت ابی خزیمہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ سے روایت ہے کہ اُمنوں نے روایت کی اس بارہ میں جو سوتا ہو اور
خواب میں دیکھتا ہے وہ یہ کہ نبی صلی اللہ علیہ وسلم کی پیشانی مبارک پر انھوں نے سجود کیا خواہ
میں بظاہر آپ سر اُکریاں کیا تو ان کے لیے نبی صلی اللہ علیہ وسلم چٹ لپٹ گئے اور فرمایا آپ خواب کر رہے
ہے پس حضرت خزیمہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ نے نبی صلی اللہ علیہ وسلم کی پیشانی مبارک پر سجود
کر لیا۔ اس حدیث شریف میں لفظ صدق رؤیاءک سے اس سجود کی بجا آوری کی اشارت پر دلالت
ہے۔ ظاہر ہے کہ اس حدیث شریف میں سجود عبودیت اور تہنیتہ کی مراعت نہیں ہے۔ پس گمان یہی ہے
کہ یہ سجود تہنیتہ ہو ورنہ اگر سجود عبودیت ہوتا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم رحمت سجود
کی پیشانی نورانی پر اور کلام میں تاویل نہ فرماتے واللہ تعالیٰ اعلم بالصواب۔

الذکر فی سنت نبوی ص ۱۰۱

مطلب تنبیہ حدیث شریف
عن ابی خزیمہؓ اندہ راوی
فیما یرى النائم الخ +

بالتفصیل سجود تہنیتہ
اور ان کی تطبیق

تفسیر حدیث شریف اول

ابی خزیمہؓ کی حدیث جس میں مبارک پر
کر تہنیتہ یا عبودیت

روایہ ۴۰

پس برائے اعلیٰ اولیٰ است و سجدہ ہم نوعی از انست ازینجا است کہ سجدہ و قیام بر بطرین و
 و انحصار و تفریق از ہر جہہ باشد و حقیمہ اگر امارو است و قطع تعلق مذکور جواب از سوال تھا
 شد و نیز اصلی دیگر برای استدلال بر جواز قیام بر بطرین و انحصار و وجہ اگر امانا ثابت
 چنانکہ فقہار جواز انہمہ فرمودہ اند ہم و ظاہر است کہ امر ثابت است نہ ہی مگر اشارت از عزم
 عبادت بغیر معبود کہ آل ہر او است بجائی خود و مانع نشو و سجدہ تخیل ثابت مذکور را و اگر
 مرسوم شود سجدہ تخیل معارض نشود ثابت مذکور را فلیت الزعم و خصوص اگر امر باخوت حقیقی
 معارض نشود عزم ثابت قرآنی و حدیثی را کہ با کرام غیر عام واقع است قال سبحانہ و اخفض
 جناحت للؤمنین لایہ و قال صلحوا ان من اجلال الله اکرام ذی بشیئہ المسلم
 پس عزم اکرام باخوت گنجازی است ای بمعنی مساوی و اخوت حقیقی با حضرت سرور بنیاد صلح ثابت

ترجمہ پس میانہی سجدہ حاصل ہو گیا کہ سجدہ اور ہاتھ باندھ کر کھڑا ہونا اور سلام کیلئے جھکنا اور نذر کرنا جس
 چیز کی ہو اور قربانی اکرام کرم کے لیے جائز ہے اور اگر اس تعلق سے جو سوال و جواب کی نسبت مذکور ہے قطع نظر کیا
 تو یہ جواب سوال خاص کیلئے ہو گا بلکہ نہیں ہو سکتا ہے قطع تعلق مذکور کے پر سوال خاص سجدہ کا یہ جواب ہو سکتا ہو
 اسکے ایک اصل اور قاعدہ اور بھی اکرم تعظیم کے لیے ہاتھ باندھ کر کھڑے ہونے اور جھکنا اور قربانی کر کے جو اوپر
 دلیل اختیار کرنے کے واسطے ثابت ہے جیسا کہ فقہار نے ان سب کو یا کر فرمایا ہے اور وہ ظاہر ہے اس طرح کہ حدیث مسطور
 میں جواب سوال میں ہر امر ہے وہ ثابت ہے نہ ہی معنی کر کے حکم ہے مخالفت نہیں کر مرسوم عبادت سے اشارت بغیر معبود
 کے لیے بھی ثابت ہے کہ وہ بجای خود ہر امر ہے اور سجدہ تخیل امر ثابت مذکور کا مانع نہیں ہوتا ہے کیونکہ سوال ثابت کا
 جواب ثابت میں بغیر لغوی و ہی واقع ہے۔ پس اثبات عبادت معبود مخصوص تقسیم عبادت غیر مخصوص کا کافی مانع
 نہیں اور حکم ثبوت اکرام ہر قسم کی تعظیم و مکرمت کو شامل ہے اور سجدہ تخیل بھی تعظیمی اور اکرامی ہے تو بطور تحکیم
 مکرم کے لیے جائز ہے اور امر ثابت مذکور کا کسی طرح مانع نہیں کیونکہ عزم عبادت میں تحت اکرام داخل ہے پس
 خصوص عبادت کو کسی طرح مانع اور اسکا معارض نہیں ہے۔ اب یہ عزم کہ سجدہ تخیل امر ثابت مذکور کا معارض ہوتا
 ہے کیسا زعم ہے حالانکہ خصوص اکرام بھی حقیقی اخوت کے ساتھ اس حدیث کے الفاظ اکرام و اخوت سے ثابت نہیں ہے
 اسلئے کہ وہ معارض ہوتا ہے عزم اکرام کا جیسا کہ ثبوت قرآن اور حدیث کے اکرام غیر کے لیے عام واقع ہے اور جیسا فرمایا
 حق سبحانہ و اخفض جناحت المؤمنین لایہ و قال صلحوا ان من اجلال الله اکرام ذی بشیئہ المسلم
 مؤمن کیسے یعنی اکرام کیلئے جیسا کہ برگزیدہ کو نذر کر دینا کے لیے فرمایا ہے اور فرمایا حضور صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ

جان جو اس سجدہ تخیل قائم درست ہے و سلام کیلئے جھکنا
 و تدبیر ہے و قربانی اکرام کرم کے لیے +

پس میں
 کہتے و حدیث میں صلح ہوا کہ عزم اکرام عبادت کے ساتھ ثابت ہوتا ہے یعنی مساوی میں
 و حدیث میں اکرام عبادت کے ساتھ ثابت ہوتا ہے و انیاد اصلی اللہ علیہ وسلم کا جو ثابت ہے +

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

حضرت مولانا کے سوال پر سیدنا حضرت ابراہیم علیہ السلام نے فرمایا کہ میں نے اپنے رب سے دعا کی کہ میں تم کو اپنے لئے نہ بنوں اور تم میرے لئے نہ بنو۔

مكاتبه في بيروت في المهرجانية
عن المبعوث قال دخل رسول الله صلى الله عليه وسلم

من لا تضارونی الخاطی غم فسیحدت لہ صلعم فقال ابو بکر یا رسول اللہ
صلعم یحزن احق بالسیحود لک من ہذا الغم فقال رسول اللہ صلعم لا یبغی
لاحد ان یسجد لاحد الا للہ تعالیٰ۔ یا یہ دانست کہ بر لفظ سجود الف ولام عہد
ذہنی تو اند شد اعنی سجود کہ غم بجا آورده و آل جز تقطبی تو اند شد از بیجا است از صدیق اکبر
رضی اللہ تعالیٰ عنہ یحزن احق بالسیحود لک من ہذا الغم نہ الف ولام استغراق کہ
شمل سجود عبودیت تو اند شد و آل برای غیر اللہ تعالیٰ جائز نیست و لفظ ینبغی در محل جواز
مستعمل است نہ وجوب پس حاصل این است کہ این سجود پیش از کہ یحزن دانست ہم مترادف
کسی با برای کسی مکن مترادف است برای اللہ جل شانہ بجز از نفی پس در مستدرک نہ ہم و اثبات
ش در مستدرک ہم و در بیضورت الالبابہ مستدرک است نہ تخصیص پیش از جواز اناغ تخصیص

ترجمہ الفاضل رضی اللہ تعالیٰ عنہم فقہ اندلس احاطہ میں ایک بکری تھی پس اسے حضور صلی اللہ علیہ وسلم کو سجدہ کیا۔ اس پر حضرت
ابو بکر رضی اللہ تعالیٰ عنہ نے عرض کیا یا رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم ہم آپ کو اس سجدہ کر نیکے اس بکری سے زیادہ
مقدار میں اس وقت رسول اللہ تعالیٰ علیہ وعلیٰ آلہ وسلم نے فرمایا کسی کو کسی کا سجدہ کرنا نہیں زیبا ہے لیکن خدا پرتر کے لیے
یہاں یہ سمجھو کہ بات کہ لفظ سجود پر فقرہ یحزن احق بالسیحود الخ میں الف ولام عہد ذہنی کا ہو سکتا ہو کہ مراد اس سے
وہی سجود ہی جو بکری کے ادا کیا اور وہ سوا کی تقطبی کے اور نہیں ہو سکتا۔ اسی بنا پر قول حضرت صدیق اکبر رضی اللہ
تعالیٰ عنہ کا ہے یحزن احق بالسیحود لک من ہذا الغم یعنی بکری کی نسبت دیکر خود کو زیادہ مقدار سجود بیان کیا
ناکہ معلوم ہو کہ مراد وہی سجود ہے جو بکری کے کیا جس میں غایت تفہیم مقصود تھی نہ الف ولام استغراق کا لفظ
مذکور پر ہے جو سجود عبودیت کو مشتمل ہو سکتا ہے کیونکہ غیر خدا کے لیے ایسا سجود جائز نہیں ہے۔ اور لفظ ینبغی اور
لا ینبغی کا استعمال محل جواز میں ہوتا ہے نہ وجوب میں پس فقرہ لا ینبغی لاحد ان یسجد لاحد الا للہ تعالیٰ
کا حاصل یہ ہوا کہ یہ سجود جس میں کلام ہے کسی کو کسی کے واسطے زیبا نہیں ہے لیکن زیبا ہے اللہ جل شانہ کے واسطے
مستدرک نہ ہم میں جواز نفی کے ساتھ اور مستدرک میں اثبات کے ساتھ۔ کیونکہ جملہ مستدرک نہ ہم میں جواز نفی سے نفی

اثبات مستدرک حاصل ہوا ہے اسکے لفظ لا ینبغی میں نفی جواز کے اعتبار سے کسی کو کسی کے لیے سجود مترادف نہ ہوا جائز ہو اور جملہ
مستدرک الا للہ تعالیٰ اس میں اسی اعتبار سے اسی کا اثبات وجہ مستدرک واجب ہے پس ہم اپنا حق کا یہ مفہوم حاصل ہے۔ اور
اس صورت میں حرف الہ مستدرک کے لیے ہی نہ تخصیص کے لیے کیونکہ جواز اثبات و نفی جس کا لا ینبغی مقتضی ہے وہ اناغ
تخصیص ہے لہذا حرف الہا یعنی ہر دو استثناء یہاں نہیں مراد ہو سکتا بجز جواز اور مستدرک کے جو

وہی ہے جس نے ان کو پیدا کیا اور ان کو پھر زندہ کر دیا اور ان کو پھر مرادے گا۔

150 151 152

وعلقت سيرة مؤيد بن قتيبة في تاريخه في كتابه المؤيد بن قتيبة

این شرط و جزا یعنی بر جوازش است ورنہ در صورت تخالف شرط و جزا **من** ای قبل علی بمقابلہ لا و قبل افعلا بمقابلہ لا تفعلا **ام** منشی بر عدم جواز ثابت خواهد شد و در صورت صحیح من از شرط **من** محل استفهام بر ادب منع و باید دانست کہ محل استفهام بر ادب جواز ہم تواند شد ہم صحیح من از جزا معارض با ثابت یعنی صدق رؤیاک و غیر آن است و این **من** محکم **من** بجمع مخاطب هم مجزئ نتیجتہ مخصوص بہ نقض بر شرط و بقابلش با ثابت **من** ای صدق رؤیاک و غیر آن هم ضعفاً بعموم مفعول نہی **من** متعلق بعموم هم مشروط **من** یعنی تواند شد کہ این نہی از مجزئ مشروط باشد پس حاصل چنین است کہ اگر هستی کہ سجده کنی قبر را بمعرفت سویت عظمتم در حیات و موات سجده کنی تو و ہر کہ عارف باشند و اگر نہی کن تو و ہر کہ بنا شد **م**

نظر چہم بر شرط و جزا اسکے جواز نہی یعنی خبری رہی یا ورنہ شرط و جزا کے مخالف ہونگی صورت میں جبکہ نقلاً کلام میں بلی کہا جاوے۔ اور لا تفعلا کے مقابلہ میں افعلا کہا جاوے۔ تو اس شرط و جزا کا انہا معنی آگئی عدم جواز پر ثابت ہوگی۔ یعنی بطور استفہام حاضری مزار کی شرط پر اس میں سجده کی قید لگانا اسکے جواز کی خبر دی جاوے۔ ورنہ جملہ شرط میں در صورت خلاف بجائے تاکے مان اور بجائے مت کر دے کہ کہا جائے تو یہ شرط و جزا راجع نہ ہونے پر خبر دینا واسطے ثابت ہونگے۔ مطلب یہ کہ اس طرح کہنا کہ کیا تو دیکھتا ہے اگر میرے مزار پر گزرتے کیا ہی تو کہ اسکا سجده کر کے مع اس جواب کہ نہیں تو حکم ہوا مت کر دے اس میں اگر حاضر مزار ہونے پر سجده کر نیکا جواز نہ مانا جائیگا تو اسکے خلاف میں یہ عبارت کہ کیا تو دیکھتا ہے اگر تو میرے مزار پر گزرتے کیا ہے تو اسکا سجده کرے مع اس جواب کہ کہ مان تو حکم ہو کہ کر دے تو یہ شرط و جزا دونوں راجع نہ ہونے پر آگئی دینا واسطے ثابت ہونگے۔ حالانکہ یہ سمجھ کر کیا ہے کہ محل استفہام یعنی کلام کا استفہال استفہام پر نہ بطور سوال ہو محمول کرنا مراد کے جائز ہونے پر بھی ہو سکتا ہے۔ اور شرط سے ماننے کے صحیح ہونگی صورت میں جبکہ شرط مخالفت کی مراد پر استفہام کے ساتھ محمول ہو حالانکہ محل استفہام مراد جواز پر بھی ہو سکتا ہے۔ بجز اسے صحیح ہونا مخالفت کا ثابت کے ساتھ معارض ہوگا یعنی جبکہ حاضری مزار کے جواز کے منع کو لا تفعلا فرمایا صحیح مان لیا جاوے تو سجده کے جواز کی مخالفت کا صحیح ہونا اقوال ثابت کے معارض ہوگا جیسے صدق رؤیاک و غیرہ مذکور ہوے۔ اور یہ منع عام کا تفعلا بجمع مخاطب کے ساتھ سجده خیمہ کا اسکا توقف شرط پر ہونیکے سبب منع مخصوص

اور اسکا مقابلہ ثابت کے ساتھ ہونیکے سبب یعنی صدق رؤیاک و غیرہ کے کہ مذکور ہو چکے ہیں مع توقف شرط منہف کی صورتیں ہر تو یہ منع عام محض منہف محمول نہی کے عام ہو کر سبب یا نہی سجده مشروط ہے یعنی ہو سکتا ہے کہ یہ نہی سجده مشروط کی ہو۔ پس حاصل اس طرح ہے کہ اگر تو ایسا ہے کہ میری ساری غلطی کی معرفت کے ساتھ حالت زندگی اور موت میں میری قبر کا سجده کرے تو تو اور جو عارف ہو کر اسے وجہ سمجھے یہ معرفت نہیں ہے تو تو نہ کر اور جو شخص کا اسکو یہ معرفت نہ ہو۔

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible][illegible]

وہم و ہم ذات تو کی کارِ صلیبِ معارض نہیں ہو سکتا ہے۔
 بیانِ معروض کے عناصر نے جو مخصوص چہرہ اپنی رات میں

وَعَنْ صَهْبٍ أَنَّ مَعَاذَ الْمَقْدَمِ مِنَ الْيَمَنِ سَجَدَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
فَقَالَ يَا مَعَاذُ مَا هَذَا قَالَ الْيَهُودُ سَجَدُ لِعِظْمَائِهَا وَعُلَمَائِهَا وَرَأَيْتُ النَّصَارَى
تَسْجُدُ لِقَيْسِيَّةِهَا وَبَطَارِقَتِهَا فَلْتُ مَا هَذَا قَالَ الْوَلُوحِيَّةُ الْإِنْبِيَاءُ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
كَذَبُوا عَلَى ابْنِيٍّ مَعَاذَ تَفْسِيرِ كَبِيرٍ ظَاهِرٍ رَسْتٍ كَسَجْدَةِ حَضْرَتِ مَعَاذِ رِضَا تَحْتِهُ لُودِهِ وَبَسْكَوَتْ
حَضْرَتِ صَلَاحِ بَرَاءِ وَفَرَمُوهُ دَرُفُوعِ كَقَتْنِ بَرَانِيَايِ خُودِجِهْ اَزْ كَرِيمِ مَا كَانَ لِبَشَرٍ ظَاهِرٍ
وَحَكْمِ شَرِكِ لَفَرَمُوهُ اَزْ اَنْجَا كِهْ اَتْخَضَرْتِ صَلَاحِ مَعْنُوتِ بِهْ اَوْ تَبِتْ بِجَوَامِعِ الْكَلَامِ اسْتَايِنِ
كَلَامِ بِلَاغَتِ نِظَامِ كِهْ دَرِيں بَحْثِ مَذْكَورِ شَرْحِ حَكْمَتِ اسْتِ بِنَا بِرِ مَوَافَقَتِ مَعْنُومِ كَرِيمِهَا كَانِ لِبَشَرٍ
اَنْ يُوْنِسُ اللّٰهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالنَّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولُ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِّيْ وَلَكِنْ
كُونُوا رَاسِيْنَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُوْنَ ه

ترجمہ اوردہ حدیث مجھ کو روایت ہے حضرت صہب رضی اللہ عنہ سے کہ حضرت معاذ رضی اللہ تعالیٰ عنہ جب یمن سے آئے تھے
نبی صلی اللہ علیہ وسلم کو انھوں نے سجدہ کیا۔ تو آپ نے فرمایا اے معاذ کیا ہے عرض کیا یہود اپنے بزرگوں اور علما کو سجدہ کرتے
ہیں۔ اور یہ نصاریٰ کو دیکھا ہے کہ اپنے پادریوں اور سرداروں کو سجدہ کرتے ہیں میں نے کہا یہ کیا ہے انھوں نے کہا سنت خجندہ انبیاء
تو آپ نے فرمایا انھوں نے اپنے انبیاء پر جھوٹ کہا۔ یہ حدیث تفسیر مجھے نقل لگتی۔ ظاہر ہے کہ سجدہ حضرت معاذ رضی اللہ عنہ
خجندہ کا تھا کہ خود انھوں نے قبول یہود نصاریٰ نقل کر کے حضور پرور عالم صلعم میں عرض کیا۔ اور حضرت صلعم کا اس پر سکوت
بھی ظاہر ہے کہ بعد وقوع فعل سوال فرمایا کہ کیا ہے وقت وقوع فعل کچھ نہ فرمایا۔ اوردہ فرمایا کہ اپنے انبیاء پر انھوں نے جھوٹ
کہا ایسے کہ آیت کریمہ مَا كَانَ لِبَشَرٍ ظَاهِرٌ اسے ظاہر ہے۔ کہ عنقریب معنی اسکے مذکور ہو گئے۔ اور اس سجدہ کے لیے حکم مذکور
نہ فرمایا۔ چونکہ آنحضرت صلعم کہ آپ کی نعت و تعریف خود آپ کے فرمائیے مطابق اُوْتِبَتْ بِجَوَامِعِ الْكَلَامِ ہے یعنی مجھ کو
کلام ہمارے جو جامع سے بھی بڑھ کر ہیں دیے گئے ہیں یہ کلام بلاغت نظام کہ اس بحث سجدہ میں اوپر کی حدیث پر
مذکور ہوا حکمت پر مبنی ہے اس آیت کریمہ کے مفہوم کی موافقت پر کہ سورہ آل عمران کے آئینوں رکوع میں ہے
مَا كَانَ لِبَشَرٍ اَنْ يُؤْتِيَهُ اللّٰهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالنَّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولُ لِلنَّاسِ
كُونُوا عِبَادًا لِّيْ وَلَكِنْ كُونُوا رَاسِيْنَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ الْكِتَابَ
وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُوْنَ یعنی بشر کو نہیں دیا ہے جبکہ اللہ اس کو کتاب اور حکم اور نبوت
عطا کرے پھر وہ لوگوں کو کہے کہ میری بندگی کرے مگو و لیکن کتاب الہی کی تعلیم اور اس کی تلاوت
کرنے پر باقی اور خدا پرست بننا۔

تفسیر حدیث مجھ کو روایت ہے حضرت صہب رضی اللہ عنہ سے کہ حضرت معاذ رضی اللہ عنہ

یہود و نصاریٰ کے اپنے انبیاء پر سجدہ کرتے تھے یہ حدیث مجھ کو

آپ نے ان کا سجدہ کرنا

وَتَقْبِلُ الْأَرْضَ بَيْنَ يَدَيْ الْعُلَمَاءِ وَالزَّهَادِ فَعَلِ الْجَهْلُ وَالْفَاعِلُ الرَّحْمَنُ
 اِنَّكَ كَذَلِكَ الْغَرَابُ تَجْعَلُ الْخَدَمَةَ لَعْنَةُ اللَّهِ تَعَالَى بِالْقِيَامِ وَاجْتِلَالِ
 وَهَذَا فَجَاءَ وَلَا يَجُوزُ السُّجُودُ إِلَّا لِلَّهِ تَعَالَى كَذَلِكَ الْغَرَابُ بَابُ دَرْجَتِ تَحَارُّمِ
 اِسْتِ كَسَجِدَةٍ تَحْتَهُ كُفْرٌ فَلَا نَزاع فِيهِ وَلَكِنْ كَبِيرَةٌ بِسِ انْتِظَارِ صَحْتِ وَثَبُوتِ صَلَی
 بِرَأْسَتِ وَتَبَرُّقُولِ الْبُوجُفَرِ رَحِمَهُ الْبَتَّةُ سَجِدَةٍ بِبَنِيَّتِ عِبَادَتِ كُفْرٌ سَتَنَدُ بَنِيَّتِ تَحْتَهُ وَرَنه
 مَعَارِضِ شُودِ امْرُؤِ مَحَارِ رَاوَلِیْکِنِ بَدُونِ نِیَّتِ مَخَالِفِ اِنْمَا اَلْعَمَالُ بِالذِّیَاتِ اِسْتِ
 بِسِ دَلِیْلِ بَرِکُفْرِ بَدُونِشِ مِی بَابِ دَرْجَتِ بَدُونِشِ مِی بَابِ دَرْجَتِ بَدُونِشِ مِی بَابِ دَرْجَتِ
 اِسْتِ وَبَلِیْکِنِ بَرِکُفْرِ بَدُونِشِ مِی بَابِ دَرْجَتِ بَدُونِشِ مِی بَابِ دَرْجَتِ بَدُونِشِ مِی بَابِ دَرْجَتِ
 بِنَاشِدِ اَسْتَاذِ دَن وَخَمِیْدِ دَن وَدَرْجَتِ بَرِکُفْرِ بَدُونِشِ مِی بَابِ دَرْجَتِ بَدُونِشِ مِی بَابِ دَرْجَتِ
 اِسْتِ بَاشَدِ کِه بَقَارِقِ نِیَّتِ بَاشَدِ وَرَنه بَنِيَّتِ عِبَادَتِ كُفْرٌ اِسْتِ وَبَلِیْکِنِ بَرِکُفْرِ بَدُونِشِ
 اَزْجَوَازِ دَلِیْلِ بَابِ دَرْجَتِ بَدُونِشِ مِی بَابِ دَرْجَتِ بَدُونِشِ مِی بَابِ دَرْجَتِ بَدُونِشِ مِی بَابِ دَرْجَتِ

زمین بوی جہاںوں کے آگے چلا کر صلیبی
 اور اسکا فاعل راہی گنہگار سے اذکار

ترجمہ اور زمین بوی عالموں اور زہادوں کے رو برو جہاںوں کا فعل ہے۔ اور اسکا کرنے والا اور لسنہ کرنا والا
 گنہگار ہے چنانچہ کتاب غرائب میں ہے۔ جائز ہے غیرہ انقالی کی قدرت کھڑے ہو کر اور دو نو ماتہ باندہ کر اور تھک کر
 اور سجدہ بجز خدا سے برتر کے نہیں جائز ہے جیسا غرائب میں ہے۔
 اب سمجھنا چاہیے کہ غائب ہی ہے کہ سجدہ بخیمتہ کفر نہیں ہے پس اس میں توجہ کرنا نہ رہا و لیکن اسکا گناہ کبیرہ ہونا سو
 اسکے صحیح ہونے کا اور اس پر کوئی قاعدہ کے غایت ہونے کا انتظار ہے یعنی صحت گناہ کبیرہ کی اور اسکے کبیرہ ہونے پر
 کوئی اصل کا ثبوت کہ اسکا انتظار ہے۔ اور ابو جعفر رحمہ اللہ کے قول کی بنا پر البتہ سجدہ عبارت کی نیت سے کفر ہے
 نہ بخیمتہ کی نیت سے۔ ورنہ امر مختار کا معارض ہوگا۔ و لیکن بغیر نیت یہ اِنْمَا اَلْعَمَالُ بِالذِّیَاتِ کے مخالف ہے
 کیونکہ اعمال نیت پر مبنی ہیں پس احکام اعمال بھی نیت پر مرتب ہونگے۔ لہذا اسکے کفر ہونے پر کوئی دلیل چاہیے
 اور جسے مانا کہ عالموں اور زہادوں کے آگے زمین بوی جہاںوں کا فعل ہے و لیکن اسے کرنا والے اور اس سے خوش
 ہو نہ والے کی گنہگاری پر کوئی دلیل چاہیے کیونکہ جہاںوں کے بہت سے افعال ایسے ہیں جو معصیت نہیں ہوتے
 اور کھڑا ہونا اور کھٹکنا اور آٹھ پر ماتہ باندھنا کہ یہ بھی ارکان عبادت میں سے ہیں جائز ہیں لیکن لائق ہے کہ ان کے
 نیت کے ساتھ ہو دیں ورنہ عبادت کی نیت سے کفر نہیں و لیکن جو ان میں سے سجدہ کے استثناء پر کوئی دلیل
 لائی جائے۔ اب سجدہ بخیمتہ کے منکر کو اسکے فاعل کی تکفیر کی مجال نہ رہی۔


سوائے سجدہ پر شتم کی تعظیم
 بطور عقبت غیر کہ کو جائز ہے
 عبارت غرائب

حاصل و مختار یہ کہ سجدہ بخیمتہ کفر نہیں ہے
 اور اسکے گناہ کبیرہ ثابت و صحیح
 ہونے پر کوئی اصل ہو سکتی ہے یا جائز

حکم کفر سجدہ پر بغیر نیت کے
 مقتضی دلیل ہے اور مخالف
 حدیث اِنْمَا اَلْعَمَالُ بِالذِّیَاتِ

چوں ارکان عبارت
 خارج نیت سے غیر کہ
 لیے جائز اور بِنیت
 عبادت کفر نہ

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱



و اگر در اسرار دینی یا نبی کہ سجدہ تخیلہ در ضمن خود موصل بسجدہ عبادت اللہ تعالیٰ است موعلا
 اللہ تعالیٰ بنیانا کہ سجدہ تخیلہ ملاکہ برائے حضرت آدم علم بنا بر مقصد ہے کہ اولیٰ خلقت
 بنیدنی و لفتحت فیہ من روحی و انی جاعل فی اکلا و ض خلیفۃ طہار است
 من موصل الی اللہ تعالیٰ است ہم و ابلیس لعین از خودی در استکبار ماندہ محروم از سقر
 و سعادت شد بخود باللہ تعالیٰ امن شہود انفسنا۔ و سجدہ تخیلہ حضرت یعقوب برائے
 حضرت یوسف علی بنینا و علیہما الصلوٰۃ والسلام بنا بر مقصد است کہ در کبریمہ انما
 اشکو ابی و حزن الی اللہ و اعلم من اللہ ما لا تعلمون۔ ای مالی فی حب
 یوسف عم مستبر است من موصل الی اللہ تعالیٰ است ہم چنانکہ در ضمن سجدہ طرف قبلہ
 سجدہ طرف نورجانی است و در بخش سجدہ برائے اللہ سجائہ است و در ضمن مسح و تقبیل
 حجر اسود و مصافحہ و تقبیل بر اللہ تعالیٰ پس باید دانست اگر سجدہ تخیلہ موصل الی اللہ تعالیٰ

ترجمہ۔ اگر در اسرار دینی یا نبی کہ سجدہ تخیلہ اپنے نفس میں خاص عارف اللہ تعالیٰ
 کو کہ صرف خدا میں وہ محض ہو سجدہ عبادت کی طرف جو خالص خدا برتر کے لیے ہو موصل یعنی ملا نیو لا ہو جیسا
 کہ حضرت آدم علیہ السلام کی سجدہ تخیلہ ملاکہ کا۔ افس مقصد بنیابر جو ملا خلقت بیگا۔ اور لفتحت فیہ من روحی
 اور انی جاعل فی اکلا و ض خلیفۃ سے ظاہر ہے کہ خدا امتحان کی طرف موصل ہے۔ معنی آیات مذکورہ یہ ہیں یعنی
 اسکے لیے جو کہ نبی برتر تھے بنایا سجدہ کا کون مانع ہوا۔ میں نے اس میں میری کچھ روح بچھونک دی۔ میں تحقیق برتر
 خلیفہ بنائے والا یوں۔ آدم ابلیس لعین خودی سے غرور و استکبار میں رہ گیا معرفت اور سعادت سے محروم ہو گیا۔
 نعوذ باللہ تعالیٰ امن شہود انفسنا یعنی ہمارا نفس و شہادت تو شہد ہم خدا کے برتری کی پناہ مانگتے ہیں۔
 اور سجدہ تخیلہ حضرت یعقوب کا حضرت یوسف علی بنینا و علیہما الصلوٰۃ والسلام کے پہلو اسی مراد کی بنا پر ہے
 کہ اس آیت کو کہ ہمنا اشکو ابی و حزن الی اللہ و اعلم من اللہ ما لا تعلمون۔ میں کہ سورہ
 یوسف کے دسویہ رکوع میں ہے۔ پوشیدہ ہے ای مالی فی حب یوسف عم یہ موصل اللہ کی طرف
 جیسا ترجمہ کریں میں ملاحظہ ہو۔ یعنی میں تو اپنے احوال اور غم کا شکوہ اللہ ہی کو کرتا ہوں۔ غیر سے۔ مراد یہ
 جو کچھ حب یوسف میں مجھ پر اللہ سے غم و حال وارد ہو اور جس پیتا میں گرفتار ہوں میں ہی جانتا ہوں پتھیں کیا معلوم
 تم جانتے ہی نہیں۔ آدمیہ موصل اللہ کی طرف اسی طرح ہو جیسا کہ سمت قبلہ سجدہ کر کے کہ میں سجدہ نورجانی کی طرف ہے
 اور اسکے میں میں سجدہ اللہ سجائہ کیا ہو ہے۔ اور حجر اسود کے چھوٹے اور چوٹی کے ضمن میں خدای تعالیٰ کے برہنہ کی
 مصافحہ اور پوناہ پس سمجھنا کہ اگر سجدہ تخیلہ موصل خدا کے نقائے کی طرف

جان کہ سجدہ تخیلہ عبادت اللہ تعالیٰ است
 کے نزدیک ہر ملاکی مقصد آیات +

مقصد سجدہ تخیلہ صرف تقویٰ و محبت پر ہے
 عبادت اللہ تعالیٰ کے لیے موصل الی اللہ ہے

سمت قبلہ نورجانی میں خدا کا سجدہ
 اور حجر اسود میں خدا کا مصافحہ و تقبیل

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲

اَلْحَدَّثُ بِرُؤْيَا رَافِعٍ لَمْ يَكُنْ يَدْرِي مَا يَكُونُ فَعَلَّ شَيْئًا مِمَّا شَاءَ مَفْعُولِيَّةٌ
 است نہ مفعول فیہ بمعنی بینہما بدلالة شمول بالبيت العتیق بمفعولیۃ نہ مفعول باید نہ است
 لغت طواف درینجیل خبر بمعنی موضوع **ش** اسے گرد گردیدن ہم نہواں شد پس این طواف اگر
 از تقدیر اللہ تعالیٰ است برای غیر اللہ تعالیٰ شرک فی العبادت است پس طواف بیت العتیق
ش کہ غیر اللہ تعالیٰ است ہم ہم شرک فی العبادت است و حال اینکه اللہ تعالیٰ امر بشرک
 منیفر باید و اگر از تقدیر اللہ تعالیٰ نیست برای غیر اللہ تعالیٰ شرک فی العبادت نہ ولیکن امر طواف
 عبث است و حال آنکہ اللہ تعالیٰ امر بعبث منیفر باید پس باید نہ است **اصل** یا تقدیر برا
 حصول مفعول است **ش** چنانکہ ذَہَبَ اللّٰهُ بِغَارِہُمْ ہم و بار تخصیص برای تخصیص مفعول
 از مفعولین **ش** چنانکہ عطیتُ نہ یذللہا بل رَہِمَ ہم پس فعل متعدی بمفعول کی بنا بر تقدیر و
 اصلی یا تقدیر و تخصیص یا نحو این اصل است کہ لغت طواف **ش** کہ متعدی بمفعول است

ترجمہ اس آیت شریف میں لفظ یطوف جسا مصدر طوفت بر وزن رافعل کہ اسکے معنی گرد پھرنے
 کے ہیں بسبب خاصیت باب تاکید فعل کو مفید ہے اور لفظ یہما مفعول فیہ بمعنی بینہما یعنی در میان دونوں
 کے۔ نہیں ہے۔ بلکہ شامل مفعولیت ہی جیسے خوت بان کہ سب بیت العتیق کے ساتھ اسکا مفعولیت کو
 شامل ہوتا دالت کر رہا ہے نہ خاص مفعول بجائے کو۔ اور سمجھنا چاہیے کہ لغت طواف کے اس محل میں سوئے
 معنی ہر صنف یعنی گرد پھرنے کے اور نہیں ہو سکتے۔ پس اگر یہ طواف خاص اللہ تعالیٰ کے لیے ہی زندگی اور عبادت
 ہونے میں ہو ہے تو غیر اللہ تعالیٰ کے ہر طور اسکا ہونا شرک فی العبادت ہی یعنی یہ طواف اگر خالص خدا کی ہی زندگی
 ہے تو غیر کے لیے شرک فی العبادت ہی خدا کا ہی طواف ہونا چاہیے نہ غیر کا۔ پس طواف خانہ کعبہ بھی کہ بظاہر غیر اللہ کا
 شرک فی العبادت ہے۔ و حالانکہ اللہ تعالیٰ شرک کا حکم نہیں فرماتا ہے۔ اور اگر یہ طواف خالص خدا کی ہی عبادت نہیں ہے
 تو غیر خدا کے لیے یہ طواف شرک فی العبادت نہیں ہو۔ ولیکن طواف کا حکم عبث ہے اور حال یہ ہو کہ خدا کی برتر عبث کا
 حکم نہیں فرماتا ہے۔ لیکن ایک قاعدہ سمجھنا چاہیے۔ **اصل** حرف یا تقدیر کا مفعول کے حاصل ہونے کے لیے ہی
 جیسا ذَہَبَ اللّٰهُ بِغَارِہُمْ خدا انکا نور لے گیا۔ اور حرف یا تخصیص کا دو میں سے ایک مفعول کے خاص
 کرنے کے لیے آتا ہے جیسا کہ عطیتُ نہ یذللہا بل رَہِمَ ہم نے زید کو درہم دیے۔ یعنی دینے میں تخصیص درہم کی تھی پس
 فعل متعدی بیک مفعول چونکہ اصل میں متعدی اور مخصص ہوتا ہے اپنے اصلی تقدیر اور تخصیص کی بنا پر یا تقدیر اور
 کی فرض نہیں رکھتا اور نہ کسی سے خواہش ہوتی ہے۔ اسی قاعدہ مذکورہ کی بنا پر لغت طواف جو متعدی بیک مفعول ہے

قاعدہ یا تقدیر و تخصیص کی متعدی ہر مفعول
 یا تخصیص اس کی کے سبب آتا کہ اس کا مفعول ایک
 تقدیر و تخصیص اس کی کے سبب آتا کہ اس کا مفعول ایک

[illegible]

152

549

ہم پس اس طوافِ تعبدیٰ سبحانہ مامور یہ است و تمجیدیں سن بہ تقدیر ان لا یطوف
 اللہ بہما ہم طوافِ صفا و مروہ تعبدیٰ سبحانہ غیر مامور بہ از مباحات و طواف
 متغایر سنی است کما قیل فی الدلائل الشافعیۃ انہ رفع الجناح عن الطواف
 بہما لا عن الطواف بہنہما و عندنا الاول غیر واجب و انما الثانی ہو
 الواجب انتہی تفسیر کبیر و اس بقدر ان لا یطوف بہما است ہم پس اس کریمہ
 دالت نمیکند بر سنی میان صفا و مروہ لکن اس سنی رسول اللہ تعالیٰ صلعم کما ثبت
 اند علیہ السلام سنی لما دنا من الصفا فی حجتہ و قال ان الصفا و المروۃ
 من شعائر اللہ ابدا و بقاء اللہ یدہ قید یا لصفاف فی علیہ حتی رآہ
 البیت الحدیث اصل من اللہ تعالیٰ باشد کما روای عن النبی صلعم ان قال
 ان اللہ کتب السعی فاسعوا الحدیث

ترجمہ ہم پس یہ طوافِ سبحانہ کی عبارت کے لیے ہو چکا حکم کیا گیا ہے۔ اسی طرح موافق تقدیر مذکور کے
 اس نظم شریف ان یطوف اللہ بہما کی تقدیر کی بنا پر یعنی اللہ کا طواف کرنا ان دونوں کے واسطے
 ہے۔ طوافِ صفا اور مروہ کا سبحانہ کی عبادت کے لیے غیر مامور بہ جس کا حکم نہیں کیا گیا مباحات
 سے ہے۔ اور طوافِ متغایر ہوتا ہے سنی سے۔ جبکہ دلائل شافعیہ میں کہا گیا کہ گناہ اٹھا دیر جاتے
 ہیں یعنی دور ہوتے ہیں طوافِ سنی بواسطہ ان دونوں کے نہ طواف سے درمیان ان دونوں کے۔ اور
 ہمارے نزدیک اول غیر واجب ہے۔ اور دوسرا تو واجب ہی ہے۔ تمام ہوئی عبارت تفسیر کبیر کی +
 اور یہ مضمون تقدیر ان لا یطوف اللہ بہما کی صورت میں ہے۔ پس یہ آیت کریمہ درمیان صفا و
 مروہ سنی کرنے پر دالت نہیں کرتی ہے۔ لیکن یہ سنی رسول اللہ تعالیٰ صلی اللہ علیہ وسلم
 کی جو آپ سے ثابت ہے موافق اس حدیث کے کہ بیشک حضور علیہ السلام نے سنی فرمائی جب
 فریب ہو و صفا سے اپنے حج میں اور فرمائی یہ آیت کہ ان الصفا و المروۃ من شعائر
 اللہ الخ جیسے اور مروہ کے شعائر سے ہیں۔ شروع کرو تم اس سے جس سے اللہ نے ابتدائی
 یعنی کلام الہی کی ابتدا لفظ صفا سے ہے۔ پھر اپنی سنی کو شروع کیا مقام صفا سے اور چڑھے
 اس پر یہاں تک کہ خانہ کعبہ دیکھ لیا۔ آخر حدیث تک۔ پس یہ سنی آپ کی اللہ کے

حکم سے ہوگی جیسا یہ حدیث نبی صلعم سے مروی ہے کہ آپ نے
 فرمایا تحقیق اللہ تعالیٰ نے سنی کو فرض کر دیا پس تم سنی کو روتا آخر حدیث

طواف متغایر سنی سے بلا لاشافعیہ

سنی صفا و مروہ غیر واجب
 نہیں ہو لیکن بعض حدیث ثابت ہے

طلب جان شعار

سعی باس کریمہ بابر فعل و قول رسول اللہ تعالیٰ صلعم با شریعت نیافتہ شد طواف کر سعی
 بجایش و اگر بارہ تبعیض گرفتہ شد در بعضا بصحت مفعولیتش ہم طواف ہم بشمول
 سعی بودی توان شد و اللہ تعالیٰ اعلم باید دانست شعائر مراد است از چیز کہ الہی
 رہراز مقصود محاکات سبحانہ والبدان جعلناہا لکم من شعائر اللہ الایہ تیس
 انبیاء اللہ تعالیٰ و اولیائہ تعالیٰ خیر الشعائر اند لما قال صلعم اذا مرؤا ذکر اللہ الخ
 و قال سبحانہ من یعظم شعائر اللہ فانما من تقوی القلوب الایہ و قال
 سبحانہ من یعظم حرمان اللہ فهو خیر لہ عند ربہ الایہ پس تعظیم شان الہی
 نسبتا و علیہ الصلوۃ والسلام خیر التقوی و خیر است پس تعظیم شعائر غیر اللہ تعالیٰ
 است چنانچہ تعظیم تابوت سبکتہ کہ می برد تعظیم سبحانہ بہ نیت ثانی

و انبیاء اللہ تعالیٰ

ترجمہ اور سعی کے ثابت کرتیں اس آیت کریمہ سے دلیل اختیار کرنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے قول فعل کی بنا پر
 ہونا یہ کہ ذکر آپ کے قول فعل سے طواف بنایا گیا مگر بجای طواف سعی کا اثبات ہوا۔ لہذا سعی کا ثبوت اس آیت کریمہ سے
 حضور صلعم کے قول فعل کی بنا پر ہوا کہ آپ نے بجای طواف سعی فرمائی۔ اس آیت سے کیونکہ بحر طواف انہیں لفظ سعی مذکور
 نہیں۔ اور اگر بعضا میں اس کے مفعول ہوئی صحت پر حجت یا تنقیض کا مانا جاوے تو طواف بھی شمول سعی میں ادا کیا
 جاسکتا ہے واللہ تعالیٰ اعلم معلوم ہو کہ شعائر مراد ان چیزیں ہیں جو مقصود کی الہی یا اطلاع دیتے ہیں چنانچہ
 فرمایا حق سبحانہ و البدان جعلنا لکم من شعائر اللہ الایہ یعنی اور مکہ کی قربانی کے اوسٹو ٹکڑے
 بخاری لیے اللہ کی نشانی نہیں بنادیا۔ پس انبیاء اللہ تعالیٰ اور اولیاء اللہ تعالیٰ خیر الشعائر یعنی بہتر و اعلیٰ نشانیاں
 ہیں۔ کیونکہ فرمایا حضور صلعم نے یعنی جب وہ دیکھے جاویں یا نظر آویں خدا یاد آ جاوے تا آخر حدیث۔ اور فرمایا حق سبحانہ
 نے من یعظم شعائر اللہ فانما من تقوی القلوب الایہ یعنی جو کوئی اللہ کے شعائر کی تعظیم کرے تو یہ تعظیم شعائر
 تقوی القلوب سے ہی یعنی دل کی پرہیزگاری میں ہی یا یہ کہ پرہیزگار دل کہ تنقی لوگ ہیں شعائر اللہ میں یعنی داخل بیان
 شعائر اللہ ہیں۔ اور فرمایا حق سبحانہ نے من یعظم حرمان اللہ فهو خیر لہ عند ربہ الایہ یعنی جو کوئی خدا کی
 محرم اور حرمت دی ہوئی چیز کو تعظیم کرے گا تو وہ اس کے لیے اس کے رتبہ ایک اچھی چیز ہے یا وہ اس کے واسطے
 بھلائی ہے اس کے رب کے نزدیک + پس انبیاء اللہ تعالیٰ اور اولیاء اللہ تعالیٰ علی نبینا وعلیہ الصلوۃ والسلام کی تعظیم کی محترم اور
 حرمان خدا اور خیر الشعائر میں خیر التقوی اور خیر ہے یعنی اچھی پرہیزگاری ہو مصلحتی ہے۔ پس جو شعائر غیر خدا کے ہیں ان کی تعظیم
 غیر خیر ہے بلکہ تعظیم تابوت سبکتہ کہ نیت کرنا الہی نیت سے خدا سبحانہ کی تعظیم کو پہنچا دیتی ہے یہ نیت کرنا
 کی نیت پر ہے۔

جان شعار و سعی شکر

انبیاء اولیاء و خیر الشعائر

تعظیم شعائر حق و لوگوں کا

کام ہے +

تعظیم سبک و اولیاء اللہ تعالیٰ
خیر الشعائر و خیر ہے

تعظیم غیر خدا اور اس کے

شعائر کی شکر نہیں

ہے بلکہ اسکا اثر ثانی

کی نیت پر ہی ہے تعظیم

تابوت سبکتہ کہ موصی تعظیم خدا کو ہے

اصل بآید و انت ثابت شیء بشیء لزوم نفی بجا و ایش نکتہ تافہی صریح نہ باشد
ورنہ قیاس کہ از اصول اربعہ اہل سنت و جماعت مجمع علیہ است باطل باشد ^{مستحق}
آن باطل تو اندر شد باجماع ہم پس اگر نہی صریح واجب التسلیم بریں دعا آورده شود
از ان گزیر نیست ورنہ قیاس اجازہ انجین طواف بر مشروعیہ طواف بیت عتیق
است چنانکہ جواز بوسہ بر منظم از مشروعیہ بوسہ حجر اسود است ^{مستحق}
فی الدبر المنظم فی ذکر کیفیت زیارت القبور الخ قال الحافظ ابن
حجر استنبط بعضہ من مشروعیہ تقبیل الحجر الاسود جواز تقبیل
کل من یستحق التقبیل من ادھی وغیرہ ^{مستحق} و ازینجا است کہ بعض فقہاء
این طواف را در آداب زیارت قبور ہنارہ اند چنانکہ در فتاویٰ مجمع البرکات
نقل از مطالب المؤمنین آورده است و یقول عند وجہ المیت و یضع
یدہ الیمنی علی تربتہ و یقول اللھم اغفر لہ فانہ قد افتقر الیک و
ان کان قبر عبد صالح و یکتبہ ان یطوف حولہ فذلک ثلث مراتب انتہی

ترجمہ قاعدہ معلوم ہو کہ ایک شکر کا ایک شکر سے ثابت ہوا اسکے آواز کی یعنی جو اسکے سوا میں نفی
ہیں کرنا ہے جب تک صاف طور پر کسی نفی نہ ہو چکی ہو۔ ورنہ قیاس کہ اہل سنت و جماعت کے اصول اربعہ میں سے ہے
اور سب کا اسرار عام ہی باطل ہو جائیگا۔ حالانکہ قیاس سبب اجماع باطل نہیں ہو سکتا۔ ماں اگر مالفت صریح ہو
ماننا واجب کہ اس دعا پر لائی جائے تو اس سے چارہ نہ ہو گا ورنہ اس طواف کے جائز ہونیکا قیاس بیت عتیق کے طواف
کی مشروعیت پر ہی جیسا منظم کے بوسہ کا جائز ہونا حجر اسود کا بوسہ شروع ہوئی کہ قیاس پر ہے۔ چنانچہ کتاب و منظم
کی کیفیت زیارت قبور الخ کے بیان میں مذکور ہے۔ کہما ہی حافظ ابن حجر نے کہ بعض علماء نے ہر ایک ادھی اور غیر ادھی کے
بوسہ کا جواز جو مستحق تعظیم ہے حجر اسود کا بوسہ مشروع ہوئے ہی کیا ہے۔ اور یہی وجہ ہے کہ بعض فقہاء نے اس
طواف کو زیارت قبور کے آداب میں رکھا ہے جیسا فتاویٰ مجمع البرکات میں مطالب المؤمنین سے نقل کر کے بیان کیا
یعنی ادبیت کے چہرہ کے پاس کھڑا ہو وری اور اپنا دہنا اتھ اسکی تربت پر رکھو اور کہے۔ جہیزیرے اللہ اسکے شکر
کیونکہ وہ یقینی اب تیری طرف محتاج ہو گیا۔ اور اگر بندہ نیک بخت کی قبر ہو اور اسکو اسکے گرد طواف
کرنا ناممکن ہے یہ تین بار کرے پس ہو گیا +

قاعده مذکورہ ثبوتی ہے اسکے ادھر نفی
ہیں کرنا ہے جو باجماع ہی باطل ہے

جواز تقبیل حجر اسود
کی مشروعیت پر ہی جیسا منظم کے

بیان جواز طواف
قبر میں صالح اللہ
اولویت میں صالح
محکم +

[illegible]

۶۵۴

نویسندگان:

سنویر رحیمی پستند

تذکرہ کیفیت جو از انتساب بغیرہ تعالیٰ لوجہ تعالیٰ و فضل
تخصیص موموب بہ و موموب لہ و تخصیص زمانی
و اصابت نفع عمل بغیر عامل با دیگر منافع

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله و نستعينه و نصلی علی رسولہ محمد و نستشفعہ و علی الہ و اصحابہ
و اتباعہ اجمعین - انتساب بغیرہ تعالیٰ لوجہ تعالیٰ و تخصیص منتسب بہ جائز است
نہ نیت کہ این حیوان یا غیر حیوان برای فلا نیت انتساباً یا نذر یا این نماز روزہ بر خود

۲۳
تذکرہ کیفیت جو از انتساب
بغیرہ تعالیٰ لوجہ تعالیٰ
و فضل تخصیص موموب
بہ و موموب لہ و تخصیص
زمانی و اصابت نفع
عمل بغیر عامل با دیگر
منافع +

۲۴
تذکرہ بیان جو از انتساب
کا غیر خدا کے لیے جو
اللہ اور وفاداری تخصیص
موموب بہ اور موموب
لہ کی اور تخصیص
کی - اور نفع عمل غیر
عامل کو پہنچانا مع
فائدوں کے +

بیان ذکر اس بات کا کہ جائز ہے خدا کی وجہ میں غیر خدا کے واسطے کسی چیز کا موموب کرنا اور
موموب بہ کی بھی جو پیش کریں یا بچتیں اور موموب لہ کی یعنی جس کو بچتیں تخصیص کی
انتساب سے اور وقت کی تخصیص اور غیر عامل کو عمل کا نفع پہنچانا مع دیگر فوائد کے +
مطلب یہ کہ نذر و نیاز میں کسی چیز کا کسی کے واسطے لوجہ انتساب کرنا جائز ہے - اور یہ کہ
نذر و نیاز خاص چیز کی ہے اور وہ خاص شخص کو دینا - اور اسکا خاص وقت میں
کرنا بھی جائز ہے - اور اس قسم کی نذر و نیاز کی فضیلت بھی ثابت ہے - اور اسی طرح
کوئی عمل کے کسی چیز کو کہ وہ اسکا عامل نہ ہو نفع پہنچانا اور بخشنا بھی جائز ہے - اور سوا
اس کے اور بھی کوئی فائدہ اس کے ہی کے متعلق احکامات میں نہ کو ہیں +

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله و نستعينه و نصلی علی رسولہ محمد و نستشفعہ و علی الہ و اصحابہ
و اتباعہ اجمعین لوجہ انتساب لوجہ تعالیٰ کسی چیز کا غیر خدا کے واسطے نسبت کرنا - اور منتسب بہ
کو بھی یعنی جو چیز نسبت کی - اس طرح نیت کر کے خاص کرنا کہ یہ حیوان یا غیر حیوان
یعنی کھانا پینا وغیرہ کوئی چیز ہو فلاں کی نذر کا ہے یا فلاں
کے واسطے

بیان جو از انتساب

و این نیت و کلام در انتساب بغیر الله تعالی که غیر انتساب مخصوص باینست بر
محاوره است با اختصار مستعمل کلام ناب بر شهرت نسبت مخصوص باینست تعالی و اظهار نسبت به
بغیر الله تعالی همچو انتساب فی قوله تعالی مَنْ عَمِلْ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ و در آنکه انتساب
و نه بغیر الله تعالی بر مقصدی لابد منه مشروع و مروج است قال الله تعالی یا ایها الذین
آمَنُوا إنا جئناکم بالبرهان فقد صوابین یدئی بخود لکم صدقته ذلک خیر لکم
والطریق فان لم یجدوا فان الله عفوٌ رحیم الایه وقال سبحانه فخذ
من أموالهم صدقة الایه اینجا صدقه بمعنی بریه خاص از هر تقسیم و تکریم رسولی است
تعالی است صلعم چه غیرش بر او است حضرت نبی معظم و کرم صلعم ممنوع است از تقسیم صلعم

تشریح چھوڑ کر اس طرح نیت و کلام کر کے غیر خدا کا طرف اس کی نسبت کرنا جو بغیر نسبت کے یہ خدا کے ساتھ خاص ہو جائے یا محاورہ کلام ہے کہ اس طرح کے اعتبار سے کلام مختصر ہو جائے یا یہ کہ یہ خدا کے ساتھ جو نسبت خاص ہو وہ محاورہ کلام میں اختصار کلام کی غرض سے سبب شہرت اظہار نہیں باقی ہے نہ اس کے ظاہر کی کوئی ضرورت ہوتی ہو بخلاف نسبت غیر خدا کے کہ وہ نسبت مجہولہ ہے اس کے اظہار کی ضرورت ہوتی ہے جیسا خود کلام الہی میں کہ نہایت فصیح اور مبلغ کلام ہے اس قسم کی نسبت کا مجبوری اظہار ہے دیکھو قول اللہ تعالیٰ کا سورہ حم مجملہ رکوع چھ میں مَنْ عَمِلْ صَالِحًا فَلْيَنْفَسْ یعنی جس عمل کا ایک قواسمی نفس کے واسطے ہے حال آنکہ عمل ایک وہی ہو جو اللہ کی عطا ہوئی نہ اپنے نفس کے واسطے بلکہ اس عباد کا عامل کیو طرح عمل کا مختص ہونا اور اپنی نسبت خاصہ کا اظہار نہ کرنا سبب شہرت اور اختصار کلام کے ہو اور یہی اصل فصاحت و بلاغت ہے اور یہی مجبوری بات ہے کہ کسی حکم مضمون آیات ذیل میں نہ ہو نسبت کرنا غیر خدا کے بلکہ چار بار خدا میں شروع ہوا ہے اور شروع جابر رکھا گیا اور رواج پایا ہے کہ یہ ذکر فرمایا اللہ تعالیٰ نے سورہ مجادلہ کے رکوع دوسرے میں يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرِّسُولَ فَقُولُوا آمِينَ جو کہ صدقہ ذلک خیر لکم وأطهر وأجود فان الله يفتقركم حيثما لا تعلمون یعنی انہیں لوگوں کا بیان لا جو تم خیمہ سرگوشی یا غرض صاحب و مناجات کو تم رسول سے پہلے اظہار غرض کر کے صدقہ یعنی یہ ہمیشہ کرتا رہو یہی تمہارے لئے بہتر ہے یا کہ یہ طریق ہے کہ یہ اگر نہ دوسرے جنہوں میں

من كتابي في حكمه ابا القاسم ابي ادا
فاجبت له بعد ذلك

ایمان نہ کر لیا کسی پیر کے ہنر کی طرف

تدرو سمیت، یعنی خدا مشرب و آب پرندہ
و نصی کر کہ یا ایہا الذین امنوا اذا
ناجیتم فی الشیء - الحق

صندوقہ امیر رسول اسلام صلوات اللہ علیہ کے لیے مقبول کیا گیا۔ قندیل بچہ مریم علیہ السلام

[illegible]

منه من الميراث
منه من الميراث

ازینجا است کہ نزع میکرد صلح گو سیند برای اصابت ثواب بحضرت خدیجہ رضی و بزبان اجراء
 خدیجہ رضی می بخشید آخرہ البخاری و مسلم و ترمذی عن عائشۃ رضی اللہ تعالیٰ عنہا
 الی ان قالت ربا ذبیح الشاة ثم یقطعها اعضاء ثم یتبعنها فی صدائق خدیجہ
 الحدیث چہ درین ورائی ثواب سرور مروح حضرت خدیجہ رضی ہم ملحوظ بود کہ در حالت حیات
 خود ہم ایشان می بخشید و روزی ثانی بار یک گندم از آتش سخت شده بر سفرہ حضرت
 سید عالم صلح بود فرمودند برای خدیجہ بخشند کہ اومی پسندید و آیت ذی القربی مقدم و
 مفید تر استحقاق رحم دلیہ دیگر بر فضل تخصیص موهوب است قال سبحانہ ایت
 ذال قربی حقہ و المسکین و ابن السبیل الایہ **سنت** تنبیہ از بخار و آست کہ
 گفتہ شد تخصیص موهوب بہ و موهوب کہ بدعت است و تعین زبانی سنت مستحبہ است

کتاب تعین زبانی سنت مستحبہ

کتاب فی التفسیر الکبیر

ترجمہ کیونکہ نبی صلی اللہ علیہ وسلم خاص حضرت بی بی خدیجہ رضی اللہ عنہا کے ثواب پینچا کبری فرج فرما
 سے اور بی بی صاحبہ کی سہیلہ کو خاص شش فرمایا کرتے تھے۔ اس حدیث کو بخاری و مسلم و ترمذی نے حضرت عائشہ
 رضی اللہ عنہا سے نقل کیا ہے جسکے بعض الفاظ یہ ہیں یہاں تک کہ فرمایا بی بی صدیقہ نے ربا ذبیح الشاة ثم یقطعها
 اعضاء ثم یتبعنها فی صدائق خدیجہ الحدیث یعنی اکثر رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم کبری فرج فرماتے
 تھے پھر جو روز کسیے خبر کرتے اور دوسری بی بی خدیجہ کی چاہنے والیوں کے لیے بھیجتے تا آخر حدیث۔ اسلئے
 کہ ہمیں علاوہ خود شرف دی روح حضرت بی بی خدیجہ رضی اللہ عنہا کے آپ کو اسکا بھی لحاظ رہنا کہ حضرت بی
 بی صاحبہ کو بی حالت حیات میں بھی اٹھیں بخشش کیا کرتی تھیں۔ اور ایک روز گہروں کی باریک روئی
 آگ ہو خوب سکی ہوئی حضرت سید عالم صلی اللہ علیہ وسلم کے دست خوان پر تھی آپ نے فرمایا کہ خدیجہ کیلئے
 اسے بخشیں۔ کیونکہ وہ اس قسم کی رضی پسند کیا کرتی تھیں۔ اور ذوی القربی کو دنیا باعتبار ان کے
 استحقاق رحم کے زیادہ مقدم اور مفید ہے۔ پس موهوب کہ خاص کرنے کی فضیلت پر یہ ایک اور
 دلیل ہے جیسے نماز یا خیر سجا نہ ہے عورہ بنی اسرائیل کے کہ کوئی قسم میں ایت ذال قربی حقہ و
 المسکین و ابن السبیل لایہ یعنی آپ اول قرآنی کو اسکا حق دیجیے مسکین کو اور مسافر کو آخر تک
 تندیہ یہاں پر اس کا بھی رد ہو گیا جو کہا گیا موهوب بہ اور موهوب کہ کا خاص کرنا بدعت ہو
 اور تعین زبانی یعنی تدر و نیاز اور زیارت اور اعیان ثواب مقرر وقت پر کرنا سنت مستحبہ ہے
 جیسا تفسیر کبیر میں ہے

بات اسکا وقت ضرورتا سنت مستحبہ ہے
 تدر و نیاز و زیارت اور ثواب پر کھڑے نہیں

[illegible][illegible]

344

Alm

نیز در این کتاب

[illegible]

کان الیوم الثالث عن وفات ابراهیم بن محمد صلی اللہ علیہ وسلم جاء ابو ذر عند النبی صلی اللہ علیہ وسلم معه لبن الناقة وخبز الشعیر ففرضا عند النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقرا النبی علیہ السلام الفاتحة صرّة و سورة الاخلاص ثلاث مرات وقرا اللهم صل علی محمد انت لها اهل وهو لها اهل فرفع یدیه ومسح وجهه فامر یابی ذر ان یقسم بها وقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم ثواب هذه الاطعمة لا بنی ابراهیم الحديث سن باختلاف بعض الفاظ درہ تہ الحرمین ویریں روایت از اوزر جندی بست و شش خبر از اکابر علماء حرم شریف یعنی مکہ معظمہ زادھا اللہ تعالیٰ شرفاً و تعظیماً شرمم از بجا است کہ روز سوم و فاتحہ خواندن بطعام پیش از خوردن و رفع یدین و مسح پر و تقسیم و اطعام و ایصال ثواب از عبادت مالی و دینی ہمہ سنت است و قال اللہ تعالیٰ و افعلوا الخیر لعلکم تفلحون الایہ

ترجمہ کہ حضرت ابراهیم علیہ السلام صاحبزادہ حضرت رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم کی وفات سے پندرہ یعنی پندرہ سال بعد حضرت ابو ذر غفاری رضی اللہ عنہ نبی صلی اللہ علیہ وسلم کے پاس آئے۔ انکے ساتھ اونٹنی کا دودھ اور جو کی روٹی تھی پس اسکو نبی صلی اللہ علیہ وسلم کے پاس رکھ دیا۔ تو نبی صلی اللہ علیہ وسلم نے سورۃ فاتحہ اکیلا اور سورۃ اخلاص تین بار پڑھا اور یہ دور و در و در شریف اللہم صل علی محمد و علی اهل و ہولکھا اهل ہل پڑھی۔ یعنی بے اللہ و در و در بھیج محمد صلی اللہ علیہ وسلم پر ایسی کہ توہیں کے لائق ہے اور وہ جس کے لائق ہے۔ پھر آپ نے اپنے دونوں ہاتھ اٹھائے اور اپنے منہ پر بھیجے اور حضرت ابو ذر غفاری رضی اللہ عنہ کو حکم کیا کہ اسکو تقسیم کر دے۔ اور فرمایا نبی صلی اللہ علیہ وسلم نے اس کھانے کا ثواب میری بیٹے ابراہیم کے لیے ہے یا آخر حدیث۔ اور یعنی حدیث در تہ الحرمین میں بعض الفاظ کے اختلاف کے ساتھ مذکور ہے۔ اور اسی روایت از جندی پر (حضرت صفیہ کتاب ہذا نقل ہے) کہ میں نے چھیل میں مہر میں پڑے بڑے علماء و حرم شریف یعنی مکہ معظمہ کی اللہ تعالیٰ اسکی شرافت اور عظمت کو زیادہ کرے۔ شمار کی گئی۔ یہاں سے معلوم ہوا کہ تجہ کرنا اور کھانے سے پہلے کھانے پر فاتحہ دینا۔ اور دونوں ہاتھ اٹھانا۔ اور ان کا منہ پر بھیجنا۔ اور کھانے کا تقسیم کرنا۔ اور کھانا۔ اور ہر قسم کی عبادت مالی و دینی کا ثواب پہنچانا سب سنت ہے۔ اور فرمایا اللہ تعالیٰ سورۃ حج رکوع ہم میں و افعلوا الخیر لعلکم تفلحون الایہ یعنی اور خیر کرو شاید تم کو نفع ملے

مطلب تفسیر و افعلوا الخیر الخ

ترجمہ کہ حضرت ابراهیم علیہ السلام صاحبزادہ حضرت رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم کی وفات سے پندرہ یعنی پندرہ سال بعد حضرت ابو ذر غفاری رضی اللہ عنہ نبی صلی اللہ علیہ وسلم کے پاس آئے۔ انکے ساتھ اونٹنی کا دودھ اور جو کی روٹی تھی پس اسکو نبی صلی اللہ علیہ وسلم کے پاس رکھ دیا۔ تو نبی صلی اللہ علیہ وسلم نے سورۃ فاتحہ اکیلا اور سورۃ اخلاص تین بار پڑھا اور یہ دور و در و در شریف اللہم صل علی محمد و علی اهل و ہولکھا اهل ہل پڑھی۔ یعنی بے اللہ و در و در بھیج محمد صلی اللہ علیہ وسلم پر ایسی کہ توہیں کے لائق ہے اور وہ جس کے لائق ہے۔ پھر آپ نے اپنے دونوں ہاتھ اٹھائے اور اپنے منہ پر بھیجے اور حضرت ابو ذر غفاری رضی اللہ عنہ کو حکم کیا کہ اسکو تقسیم کر دے۔ اور فرمایا نبی صلی اللہ علیہ وسلم نے اس کھانے کا ثواب میری بیٹے ابراہیم کے لیے ہے یا آخر حدیث۔ اور یعنی حدیث در تہ الحرمین میں بعض الفاظ کے اختلاف کے ساتھ مذکور ہے۔ اور اسی روایت از جندی پر (حضرت صفیہ کتاب ہذا نقل ہے) کہ میں نے چھیل میں مہر میں پڑے بڑے علماء و حرم شریف یعنی مکہ معظمہ کی اللہ تعالیٰ اسکی شرافت اور عظمت کو زیادہ کرے۔ شمار کی گئی۔ یہاں سے معلوم ہوا کہ تجہ کرنا اور کھانے سے پہلے کھانے پر فاتحہ دینا۔ اور دونوں ہاتھ اٹھانا۔ اور ان کا منہ پر بھیجنا۔ اور کھانے کا تقسیم کرنا۔ اور کھانا۔ اور ہر قسم کی عبادت مالی و دینی کا ثواب پہنچانا سب سنت ہے۔ اور فرمایا اللہ تعالیٰ سورۃ حج رکوع ہم میں و افعلوا الخیر لعلکم تفلحون الایہ یعنی اور خیر کرو شاید تم کو نفع ملے

مطلب تفسیر و افعلوا الخیر الخ

میں نے بہت سی زیادت عبادت نافلہ بر فرض و واجب از تطوع است وقال سبحانہ
 فمن تطوع خیراً فهو خیر لہ ہم ازینجا است کہ چیل روز متصل تصدق کردہ باشند از
 ہر چہ تولد سن از عبادت مالی و دینی و روحی ہمانا کہ موافق کریمہ و افعلوا الخیر لعلکم
 تفلحون است و مواظبت ترک روزی از اربعین بخوابد پس بر روز سوم و ہفتم و یستم
 و چہلم از زیادت صدقہ نیز کہ ہفتین اربعین است و ششما ہی و سالانہ نیز کہ در ضمن عموم قصد
 است و نیست درینہا مگر زیادت صدقہ ثواب کہ مراد است و زیادت مجموع تیسہ کہ در
 معنی تطوع خیر است و درین تیسہ حکمتی است کہ بمقتضای من جاء بالحسنة فله عشر
 امثالہا جملہ فکر حاصل میشود و نیز حکمتی دیگر ہم باشد و اللہ تعالیٰ اعلم **سن** در ریاض
 المقاصد است کہ در جامع الفقہ از مجموع الروایات است اما اگر کسی از ملک خود طعام مسکن
 و خلق را می خورد انبی شبہ حلال است زیرا کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بر وح حمزہ رضی اللہ
 عنہ سوم روز و ہفتم روز و یستم روز و چہلم روز و ششما ہی و سالانہ طعام دادہ و صحابہ نیز

ترجمہ کیا تمہیں نہیں معلوم کہ سو گز فرض اور واجب کے نقل عبادت کی زیادتی تطوع میں شامل ہے کیونکہ فرمایا
 حق سبحانہ نے سورہ بقرہ کے تیسویں رکوع میں **من** تطوع خیراً فهو خیر لہ یعنی ہر جو شوق منی کی کرد تو وہ
 نیکی اسکے لیے بہتر ہے۔ پس ہر شوق خیر کا زیادتی کے ساتھ اولی ہو گا خیر کے کم ہونے سے کہ اس کے نیوا لیک کا تعلق ہے لہذا صدقہ
 و الیس من کا یہ نسبت سات دن کے بہتر اور اولی ہو گا۔ اسی سے یہ بھی معلوم ہو ا کہ برابر چالیس روز تکالی و دینی
 و روحی عبادت میں جس چیز سے ہونے کے لیے تصدق اور خیرات کرتا رہے کہ بعینہ یہ آیت کریمہ و افعلوا
 الخیر لعلکم تفلحون کے حکم کے موافق ہو۔ اور لگانا چالیس میں سے ایک دن بھی ترک نہ کرے۔ پس چھ اور سو
 و تیسواں و چہلم بھی اسی چالیس دن کے ضمن میں ہیں کہ انہیں اور زیادہ صدقہ ہوتا ہے۔ اور ششما ہی اور سالانہ
 کہ یہ بھی عموم بقصد فوا کے ضمن میں آگیا پس ان سب میں بجز ثواب زیادہ ہونے کے کہ اصل امر ایسی ہی اور کیا ہے
 اور ایسی زیادتی جس کا مطلب تطوع خیر یعنی شوق خیر ہو تو منع نہیں۔ اور اس تیسہ میں تخصیص میں ایک حکمت ہے
 کہ موافق حکم اس آیت کریمہ کے کہ سورہ انفام کے رکوع میں ہے **من** یصلح حیاد بالحسنة فله عشر امثالہا

یعنی جو ایک نیکی کی تو اس کے لیے تیس جسی دس اور ہوگی۔ ایک چلہ اور حاصل ہو جائیگا۔ اور سو او اس کے او بھی کی حکمت ہو و اللہ تعالیٰ اعلم
 بالصلوب۔ اور ریاض المقاصد میں مذکور ہے کہ جامع الفقہ میں مجموع الروایات سے نقل کر کے اس طرح لکھا ہے لیکن اگر کوئی اپنی ملک سے کھانا
 مکر اور خلق کو کھلائے شبہ حلال ہے کیونکہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے حضرت حمزہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ کی روح پر تجنیہ اور سو گز و ہفتم کے
 روز اور چہلم ماہی اور برسی کا کھانا دیا۔ اور صحابہ نے بھی

ترجمہ خیر و احسن و احسن
 جنس حدیث و کرمہ اور حکمت و زیادت خیر

والا فیرجون منهم بایکاً حیناً ثم ینادی کل واحد منهم بصوت حزین
 اللهم اقطعهم من الرحمة کما اقطعوا من الدعاء والصدقة + وعن ابن عباس
 رضی اللہ عنہما یقول اذا کان یوم عید او یوم جمعة او یوم عاشوراء ولیکلة
 نصف من شعبان یاتی امرؤ امرأ موات ویقومون علی ابواب بیوتهم فیقولون
 ہلکذا ہم ولا یرشع امالی حدیثاً عنہ صلعم کہ از دلح سلمان دہ سال ہر روز و دہ سال
 در شہائے جمعہ و دہ سال در شہائے عیدین می آیند و بروایتی بعد سی سال تا قیامت
 در شب برات و ہر شب جمعہ می آیند و ہوا الصبح و باید دانست تخصیص امری است
 کہ اگر گذارشتہ شود تخصیصی دیگر ناگزیر است تا آنکہ عدم تخصیص ہم تخصیص است و در تحریر
 از تخصیص امر و افعلا و الخ یا موقوف مطلق شود و البتہ توقف اصابت ثواب
 تخصیص و عدم اصابتش در غیرش باطل است و تمجید جائز است مصافحہ و معانقہ
 بر روز جمعہ و عیدین کہ درین زمان مروج است

ترجمہ نہیں تو ان کے پاس سے عکین روتے ہو کر لوٹ جاتے ہیں۔ پھر ہر ایک تمہیں سے عکین آواز
 سے پکار رہی ہے ایسا کہو کہ تم سے ناامید کر دینا انھوں نے مجھے دعاؤں اور صدقہ سے ناامید کیا۔ اور حضرت
 ابن عباس رضی اللہ عنہما سے روایت ہے کہ فرماتے تھے جب عید کا دن یا جمعہ کا دن یا عاشورہ کا دن ہوتا ہو
 یا نصف شعبان کی رات یہی شب برات ہوتی ہے تو مرد و عورتیں آتی ہیں اور اپنے گھروں کے
 دروازوں پر کھڑی ہوتی ہیں اور کہتی ہیں ایسا ایسا یعنی جیسا اوپر کی حدیث میں بیان ہوا۔
 اور جامع الروایات میں ایک اور حدیث حضور صلی اللہ علیہ وسلم سے ہے جو شرح امالی سے نقل کی ہے کہ سلمان
 روزیں دس برس تک ہر روز اور دس برس جمعہ کی راتوں میں اور دس برس عیدین کی راتوں میں آتی ہیں
 اور ایک روایت میں ہے کہ تیس برس کے بعد قیامت تک شب برات میں اور ہر جمعہ کی رات میں آتی رہتی
 ہیں اور یہ حدیث صحیح ہے۔ اور سمجھنا چاہیے کہ تخصیص ایسی بات ہے کہ اگر چھوڑ دی جاوے تو ایک دوسری
 تخصیص کے چارہ نہ ہوگا یہاں تک کہ عدم تخصیص بھی تخصیص ہے۔ اور تخصیص سے بچنے میں
 و افعلا الخ یعنی خیر کرنے کا حکم بالکل چھوٹ جاتا ہے۔ اور یہ بات کہ ثواب کا
 پہنچنا نامرتب تخصیص میں موقوف ہو اور غیر تخصیص میں ثواب نہ پہنچا سکتے ہوں البتہ ظاہر
 اور ایسی ہی مصافحہ اور معانقہ یعنی آٹھ لانا اور گولنا جمعہ و عیدین کے دن جیسا اس وقت میں مروج ہے جائز ہے +

ازواج و منین کا الیہ ترشہ ہر روز کہ طلب

نہیں کرے آئے کا بیعت +

تخصیص اور عدم تخصیص

کا انکار اور مصافحہ اور

مصافحہ کا بیعت +

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

جانی خیر لکھو و جانی خیر لکھو و الموت جسم لیوصل الحبيب الى الحبيب
 پس نسبتہ خواص یعنی از عوام من اے منع عام ہم یا نسبتہ بعوام منعی از خصوص من
 ای منع مخصوص برائے عوام ہم دریں تخصیص اگر پیش آرند فهو المقبول والا لاخذور
 فی المراد من در مجموع الروایات است اذا اراد ان يتخذ المولیمة يتجهد بادراك
 يوم موته ويحتاج في الساعة التي نقل راحته فيها لان الامواج الاموات
 ياتون في كل عام في ذلك الموضع في تلك الساعة ينبغي ان يطعم الطعام
 ويشرب الشراب في تلك الساعة فانه بذلك يفرح روحه وان فتح
 تانیر بلینغا هکذا فی خزائن الجلالی وجمع الجوامع عن جلال الدین السیوطی
 وقد ذکر بعض المتأخرین من المشائخ المغرب الیوم الذی وصلوا ذیه الی جنة
 العزة وخطبوا القاء من یرحمی فیہ من الخیر والبرکة والكرامة والنورانية

الکثر وافر من سائر الايام

من جملة حیاتی خیر لکھو و جانی خیر لکھو یعنی جیسی میری حیات بخاری لیے خیر ہے اسی میری موت بھی بخار و جنتیں بہتر ہے
 اور مراد الموت جسم لیوصل الحبيب الى الحبيب یعنی موت ایک پل ہے جو صیب کو صیب کی طرف بچھا رہتا ہے
 پس اسی تخصیص من خواص کی نسبت کو کوئی خاص منع کہ منع عام ہے ہو۔ یا عوام کی نسبت کہ اسی خصوص کی کوئی منع ایسا ہو
 کہ وہ عوام کے لیے مخصوص ہو اگر پیش کر دین جس سے معلوم ہو کہ فلاں و جیس خواص کے لیے تو منع نہیں آیا بلکہ عام کے لیے منع
 آیا ہے تاکہ منع عموم سے منع خاص کے لیے ثابت ہو۔ یا یہ کہ عوام کے لیے تو اسی خصوص سے منع مخصوص ہے اور خواص
 کے لیے نہیں ہے تاکہ خصوص سے منع مخصوص عوام کے لیے ثابت ہو۔ تو وہی مقبول ہو حالانکہ یہ ہر دوہر ہلکا جیسا خواص کے
 لیے منع تخصیص خاص نہیں تو ہم کے لکھی کوئی منع مخصوص نہیں اگر بیان کرینگے تو وہ مان لیا جائیگا کہ نہیں تو اصل مراد کو اقبال
 میں کیا اندیشہ ہے جیسا مجموع الروایات میں ہے کہ جب کوئی آدمی موتی کے ولیمہ مہیا کر لیکھا ارادہ کرے تو اسکی موت کا دن
 یا ایک کو غفلت کرے اور جس وقت میں اسکی روح نے نقل کی ہے اس گھڑی کے لیے احتیاط کی جاوے کیونکہ اموات کی روحیں ہر سال
 اسی ساقط میں اسی جگہ آتی ہیں۔ چاہیے کہ اسی ساعتیں کھانا کھلاو اور اسی ساعتیں پانی پلاو اسلئے کہ اس بہتیت کی ہرج
 کو فرمت ہوتی ہے اور بیشک ہمیں میت کے جلال پوری پوری تاثیر ہوتی ہے اسی طرح کتاب خزانہ جلال میں ہے اور کتاب جمع الخیر
 میں جو حضرت جلال الدین سیوطی تحریر فرماتے ہیں۔ اور تحقیق ملک مغرب کے بعض متأخرین مشائخ سے مذکور ہے
 کہ وہ دن جس میں اولیاء العزیز اور صالحین کی روحیں خبار غرت اور عطار قدس کی طرف منتقل ہوتی ہیں اور پچھلی میں اسی
 خاص دن میں اور تمام دنوں کی زیادہ کثرت اور بہت ہی بہتاریت سے خیر و برکت اور نورانیت کی امید کی جاتی ہے

تخصیص من خواص کی نسبت کو کوئی خاص منع ایسا ہو
 یا کوئی خاص منع عوام کے لیے

فان وقت طاعت کی ہر گز
 نہ ہویت فرست ہے

یوم وصال اولیاء اللہ
 وصالی و خیر و برکت و
 نورانیت کثیر کا دن ہے

[illegible]

مطالعہ تحفہ عربیہ شریف
لاٹ والہ مال خانہ

از آنجا که سفر بضرورت حج و زیارت نبی صلعم و تحصیل علم دین ظاہر و باطن و جہاد و زیارت
استاد و مرشد طریقت و والدین گودر عالم برنرخ باشند و دیگر مصالح عادیہ تفاوت
مراتب ثابت و محمود است کما قال سبحانہ الہی السامعون الایہ بعیموم السیاحۃ
بالحدیث ^{من} تفسیر معنی سامعون و اطمینان از مشہور شایع اخلافت از تفسیر کبیر تو اس
یافت ہم میں نہیں باستثناء منقطع راست نیاید فیما رب مالم یؤلف الفقام
لا یکادون ان یفقهو صدیقنا ^{من} فی العینی من احسن محامل ہذا
الحدیث بان یكون المراد منه حکم المساجد فقط و انہ لا تشدد الرجال الی
مسجد من المساجد غیر ہذا التثنیہ و اما قصد غیر المساجد من الرحلۃ فی
طلب العلم و فی النجاة و زیارۃ الصالحین و المشاہدۃ ^{ری القیوم} و زیارت الاخوان
و نحو ذلک فلیس فی النہی انتہی من ہدیۃ الحرمین ہم و نیز ایصال نفع اعما
از فرض و واجب و سنت مالی و بدنی و دعائی برای غیر عامل اگرچہ از گزشتہ باشد

مغنی ایصال ۱۲

ترجمہ کیونکہ ضرورت حج و زیارت نبی صلی اللہ علیہ وسلم اور تحصیل علم دین ظاہر و باطن اور جہاد اور زیارت
استاد و مرشد طریقت اور والدین اگرچہ عالم برنرخ یعنی قروں میں ہوں اور اور مصالح عادیہ یعنی
ضروری کاموں کی غرض سے سفر کرنا حسب ترتیب تفاوت مراتب ثابت اور محمود و جیسا فرمایا حق سبحانہ
نے سورۃ توبہ کے رکع چودہ میں ^{الایہ} ^{آی السامعون} یعنی سیاحت کرنیوالے مراد یہ کہ عام طور پر
سیر و سفر کرنیوالے کہ جب کہ یہی ہوں کیونکہ یہاں سیاحت عام ہے جبکہ خبر کی وجہ میں ہو۔ اور تسمی سامعون کی
تفسیر اور اسکے اخلاقی جھگڑوں سے اطمینان حاصل کرنا ہو تو تفسیر کبیر دیکھیے۔ پس حدیث مذکورہ میں
استثناء منقطع سے بھی و ممانعت صحیح نہیں آتی فیما رب مالم یؤلف الفقام لا یکادون ان یفقهو
حاکمنا یعنی پیر میرے رب اس قوم کو کیا ہو گیا ہے کہ حدیث سمجھنے کی بھی فہم نہیں رکھتے۔ چنانچہ شرح یعنی
میں اس حدیث کو بہت عمدہ معنی پر محمول کیا ہے کہ ہدیۃ الحرمین سے منقول ہے یہ کہ مراد حدیث ہی فقط حکم
مساجد پر اور وہ یہ ہے کہ تم اونٹوں کی طرح کجاوے مسجد نہیں سرکشی مسجد کی طرف نہ باندھو سو ان میں کے۔
ولیکن مسجد و دیگر علاوہ دوسرے مقام صدقہ کی کجاوے اونٹوں کے کس کر سفر کرنا طلب علم میں اور تجارت میں اور زیارت
صالحین اور مشاہیر یعنی زیارت قدر کے لیے اور زیارت برادران دین اور ایسے ہی اور کاموں کی غرض سے سفر
یہ تمام مدارس نہیں ہیں یہیں ہیں جسکی حدیث میں ممانعت ہو۔ اور ایسی ہی نفع اعمال کا کہ فرض و واجب اور سنت

و نقل مالی و بدنی کسی قسم کے ہوں ایسی غیر عامل کو نہ چاہیے کہ چاہو وہ گذر نہ ہو

مطلب ایصال نفع اعمال واجب و احکامات و از امور باطنیہ
و از امور باطنیہ باطنیہ

بہان اثبات ایصال ثواب و نفع اعمال مشہور مطلقہ مالی و دینی و دنیوی
بہ غیر ذلک و ایصال عمارت یا سہ غیر عاملی ہر زمانہ

ایصال نفع اعمال بآبادی

دراز اموات و آزار اموات

باجیاء بہمدگر +

و آزار اجیاء باموات بہ نماز جنازہ کہ فرض کفایہ است و آزار اموات باجیاء بہمدگر لفظ اول
 علیہ السلام من دخل المقابر ثم قرء فاتحة الكتاب وقل هو الله احد
 و اهلکما التکاثر ثم قال انی جعلت ثواب ما قرئت من کلامک لاهل
 المقابر من المؤمنین و المؤمنات کأنوا شفعا الی الله تعالیٰ بہ لفظ کأنوا
 دلالت میکند بر تحقق فعل در زمان حال و مستقبل از شفاعت و الا شفاعتہ و زور
 ماضی لامعنی لہا است و آیں اشقل عام الوجہ مخصص بالوجہ دلالت لفظی از
 حدیث شریف نتواند شد بل نظر بتائیدات مثبت مدعا اشقل عام الوجہ بالوجہ
 از اہل عالم روح و شہود و برزخ و آخرت بہمدگر باختلاف عالم تواند شد

ترجمہ اور نذر روں سے مردوں کو اعمال کا نفع حاصل کرنا جیسا نماز جنازہ میں کہ فرض کفایہ
 جس میں عامل کا عمل غیر عامل کے لیے کفایت کرتا ہے ظاہر ہے اور مردوں سے زندوں کو ان کے آپس
 میں حضور علیہ السلام کے فرمائیکے سبب سے یعنی جو کوئی گورستان میں داخل ہوا پھر اسے سورہ فاتحہ
 پڑھی اور قل ہو الله احد اور سورہ اہلکم التکاثر پھر کہا تحقیق میں نے جو کچھ تیرے کلام سے پڑھا اسکا ثواب میں
 اس گورستان کے تمام مومنین اور مومنات کے لیے کر دیا تو جو سب اہل مقابر اللہ تعالیٰ کی طرف اس پر رحم
 والے کے لیے شفع ہو جاتے ہیں۔ اس حدیث شریف میں لفظ کأنوا جو ماضی ہے تحقق فعل پر دلالت کرتا ہے
 اور لفظ شفعاء سے وقوع اس فعل کا زمانہ حال و استقبال دونوں کے لیے دلیل ہے ورنہ شفاعت زمانہ
 ماضی میں ایسی بات ہو جسکے لیے کچھ معنی نہیں یعنی ایک بمعنی بات ہی اور یہ شفاعت کرنا کہ ہر وجہ میں عام ہے
 اس حدیث شریف کے کسی لفظ کی دلالت ہو کسی وجہ میں خاص نہیں کیا جاسکتا بلکہ ان تائیدوں پر نظر
 کر کے جو مدعا ثابت کر رہی ہیں اس اشقل عام الوجہ کو توسع ہو سکتا ہے ہر ایک کے لیے آپس میں
 عالم روح اور عالم شہود اور عالم برزخ اور عالم آخرت کے رہنمو والوں سے باوصت ان کے خلاف
 عالم ہونے کے و خلاصہ یہ کہ اس حدیث شریف کے الفاظ کأنوا بشفعاء سے یعنی شفع ہوں گے
 ایک تو تحقق شفاعت پر زمانہ موجود کے لوگوں اور آنے والوں کے لیے دلالت ہوتی ہے۔

دوسرے جبکہ اس سے ہر طرح کی عام شفاعت کرنا پایا جاسکتا ہے تو اس کا کسی خاص وجہ کی شفاعت
 کے لیے بغیر دلیل مخصوص کرنا نہیں ہو سکتا کیونکہ حدیث کا کوئی لفظ اس پر دلالت نہیں کرتا۔ بلکہ
 ہم ہمارے مدعا کی ثابت کرنیوالی تائیدات کو دیکھتے ہیں تو ہر عالم والوں کے لیے کہ عالم روح ہو یا شہود
 عالم برزخ ہو یا آخرت انہیں ہر ایک کو ہر ایک کلیہ یا جمیع یا وصف خلاف ہو عالم کے شفاعت کا توسع ثابت ہو سکتا ہے

بیان نفع اعمال حال و نیکو زندوں کو
 مردوں کو اور مردوں کو زندوں کا آپس میں

بیان تحقق و توسع شفاعت
 زمان حال و مستقبل میں
 ہر اہل عالم کا بہمدگر

[illegible]

قالوا انما نطق بالذات يدفع في الآخرة + ومعنوم كل نفس بما اكتسبت رهيبة
 وان ليس للانسان الا ما سعى به واما مثل هذا في حال التعميم نسبتهم بمومن وكافر معا
 اي باخيه مذکور شد از وصافه ثواب بعمل غيرهم فيكونه جاس سخن در وجه تحقیق
 جزا العمل سینه است عدل که نفی عفو و مغفرت و جزائی بهتر از عمل حسن مثبت به فضل ابد لاله
 بعض من يشاء ومن جاء بالحسنة فله خير مما ينبتون انكره لانه لعيل غير شش ای
 سخن به عمل غیر است هم و نفی بعض منع ثبوت بعض نمیکند همچو عکس این شش ای
 چنانکه اثبات بعض نفی نمیکند و خطف این جمله بر جمله است بطور دلیل دعوی که

تفسیر کریمه کفر
 کسبت رهیبت
 وان ليس للانسان
 الا ما سعى به

کسبت رهیبت دلیل اول یعنی که نفی عفو و مغفرت مثبت به الهم
 ترجمه صحابه عرض کیا ان فرمایا ایسا ہی آخره میں نفع دیتا ہے۔ اور معنوم آیات اكل نفس بما كسبت
 رهيبة جو سورہ مدثر کے رکوع دوسرے میں ہی۔ یعنی ہر نفس سبب اس چیز کے جو اسنے کسب کیا کر دے۔ اور کریمہ
 ان ليس للانسان الا ما سعى جو سورہ نجم کے آخر رکوع میں ہے۔ یعنی یہ کہ نہیں ہو انسان کے واسطے مگر
 جو اس نے سعی کی۔ اور ایسی ہی اور آیتیں جیسا معنوم حالت تعمیم میں مومن اور کافر کی نسبت ہوتا ہو وہ
 ان ثمرات مني معارضة نہیں کرتا ہے جو غیر کے عمل سے ثواب پہنچانیکے بارہ میں مذکور ہو چکے ہیں پس یہ اور سی

بيان التفسير
 نفس بما كسبت
 رهيبة وان ليس
 للانسان الا ما سعى به

نفس کی آیات ان ثمرات کی عارض اور مانع اور خارج نہیں۔ اسلیے کہ یہ کلام یعنی معنوم آیات مذکورہ اس استحقاق جزائی و جزیر
 ہے جو بے عمل کی نسبت براہ عدل ہے پس یہ وجہ استحقاق کہ عامل کے عمل بد کی جزا بنا بر عدل ہے یہ اس عفو و مغفرت اور
 جزائے بہتر نیک عمل کی جو مثبت بہ ثواب بفضل ہے نفی نہیں کر سکتی سہم کہ عمل بد کا بدلہ جیسا عدل پر ہے ہی طرح عفو و مغفرت
 اور بدلہ نیک عمل کا بہتر ملنا یہ خدا کے فضل سے ہے اور یہ ثابت ہو چکا ہے اور اس پر یہ آمین دلالت کر رہی ہیں بعض من يشاء
 کو سورہ فجر میں ہے یعنی جسے چاہتا ہے وہ بخشتا ہے۔ اور سورہ قصص کے آخر رکوع میں یہ کریمہ ہے ان جاء بالحسنة فله
 فله خير مما ينبتون یعنی جو کوئی نیکی لایا پس اس نیکی کا عوض اس کے لیے اس سے بہتر ہے۔ اور یہ کلام یعنی معنوم آیات کسب و سعی
 عمل غیر کی وجہ نہیں ہے جو اصابت ثواب کی نسبت مانع و مانع ہو حالانکہ معنوم آیات مذکورہ بنا بر عدل ہی عمل بد کی استحقاق
 جزائی اور ثواب کا ملنا اور عفو و مغفرت وغیرہ انراہ بفضل ہے پس جو کلام بنا بر عدل استحقاق جزائی میں ہر وہ عمل غیر کے
 اصابت ثواب وغیرہ کے جو فضل حق تعالیٰ وجہ میں ہے کیسے نفی کر سکتا ہی۔ اور نفی بعض کی بعض کے ثبوت کا منع نہیں کرتی ہی طرح
 اسکا عکس یعنی اثبات بعض کا بعض کی نفی نہیں کرتا نہر۔ حاصل یہ کہ وجہ استحقاق منکر عمل بد کے ہیبت تراہ عدلی آیات مذکورہ کسبت و سعی
 سے ثابت ہے اس میں اسی بعض وجہ استحقاق منکر کا ثبوت ہے یہ ثبوت بعض اس عفو و عقرہ و جزا بنا بر عدل ہی نفس میں کر سکتا کہ اسکا اثبات
 براہ عدل و مقرر آیات بعد ہر جیسا منصف لایا ہر عدل کا اسکے دلیل دعویٰ کو بصورت حلف پر چل کر کے بیان کرنا ہر کرار ہر او دینہ کا و

تفسیر کریمہ کفر
 کسبت رهیبت
 وان ليس للانسان
 الا ما سعى به

مخصوص کافرین بنظم عبارت سابق و لاحق تو ان گفت نہ اینکه **س**ش این تھی در مقابلہ ثبوت معنی ماعمل است ہم جزائی عملی بغیر عامل نہ تو اندر رسید کہ دلالت لفظی ازینہا نہارد و حالانکہ جزاء امری متاخر از عمل بفعل معطی ذوالقوة المین است کہ اورا مانعی حقیقی تخصیصاً بانفعال جزائے اعمال مطلق از حسنات و سیئات در صورت حقوق عباد کہ بقولہ علیہ السلام مضرر است فی مشکوٰۃ عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الی ات قال ان کان لہ عمل صالح اخذ منہ بقدر مظلمتہ وان لم تکن لہ حسنات اخذ منہ سیئات صاحب و فخیل علیہ رواہ البخاری یا **ش** تردید است بر حقوق عباد ہم قصد عال بغیر **ش** از غیر خود یعنی غیر عامل ہم در حسنات اگر چہ از فرض عین باشد تا مستحب از مالی باشد تا بدنی نتواند شد **ش** فاعلش مانعی حقیقی ہم

ترجمہ ان دو نوکی تفسیر میں کہ مخصوص کافروں کے لیے باعتبار اسکی بنظم عبارت سابق و لاحق کہ ہر کتنا چاہے تہیکہ ماسعی و ماسکت فقط بمعنی ماعمل ہے یعنی جو کچھ ماعمل کے معنی سے ثابت ہو اس پر حال کر کے بدلہ کسی عمل کا غیر عامل کو پہنچتا ہی نہیں ہو ایسا نہیں ہو کیونکہ ان آیات کے کسی لفظی سے دلالت نہیں حاصل ہوتی۔ اور حال آنکہ ہر کام کا بدلہ کہ عمل سے متاخر ہوتا ہے یہ خدا کو معطی ذوالقوة المین کے فعل سے ہو کہ عامل سے غیر عامل کی طرف جزائے اعمال پہنچانے میں اس کے لیے کوئی حقیقی مانع نہیں ہو سکتا جس پر بطور تخصیص جزائے اعمال مطلق کے منتقل ہونے سے دلالت ہو رہی ہے کہ حقوق عباد کی صورت میں وہ اعمال روز جزا خواہ نیکیوں سے ہوں یا بدیوں سے یا ہم منتقل ہونگے کہ حصہ علیہ السلام کے اس قول سے بصراحت معلوم ہو رہا ہے چنانچہ مشکوٰۃ میں حضرت ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ سے ہے کہ کہا حضرت ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ نے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے یہاں تک کہ فرمایا۔ اگر اس کے لیے عمل تک ہوگو تو نے لیے جاوے گی اس سے اس کے مظلمہ یعنی ظلم کے بدلہ کی مقدار پر۔ اور اگر نہیں ہیں اسکی نیکیا تو اس کے ماسعی کی بدیوں کی بیکر وہ سپر گزادہ دیجاوے گی۔ اس حدیث کو بخاری نے روایت کیا ہے۔ یا عامل کے قصد کی صورت میں اپنے غیر کے ساتھ جو عامل نہ ہو فقط حسنات میں جزائی اعمال کے منتقل ہونے سے اگر چہ وہ عمل فرض میں ہو بیکر مستحب تک ہو کہ وہی مالی سے لیکر بدنی تک ہو بطور تخصیص دلالت ہو رہی ہے۔ پس اس تخصیصی انتقال جزا اعمال کے لیے کوئی مانع حقیقی نہیں ہو سکتا ہو کیونکہ جزا ہر کام کی متاخر عمل سے فعل خدا کو معطی صاحب قوت مین ہے

جزائی اعمال میں سے کسی کو کسی کے لیے عطا کیا جائے گا جس کا وہ اس سے تخصیصاً اعمیٰ ہو کہ اس کے لیے عطا کیا جائے گا

جزائی اعمال میں سے کسی کو کسی کے لیے عطا کیا جائے گا جس کا وہ اس سے تخصیصاً اعمیٰ ہو کہ اس کے لیے عطا کیا جائے گا

[illegible]

جو یہی کلمہ غیر حاصل ہے، پھر کہ جزا تو اسی کے
سبب پہل ہو کر سا قلم نہیں ہو سکتا۔

۴۱ سرشت و ستم، ج ۱، ص ۱۰۰

၈။ နှစ်စဉ် နှစ်စဉ် နှစ်စဉ် နှစ်စဉ် နှစ်စဉ်

تتميز في كل حال انما هي في كل حال

التي هي على ما كان عليه في زمانه

کجی چلی و سلا و سلا ۱۱۵۰۰۰ = ایک سو پندرہ سو تیس سو چھی کوڑے اسی لاکھ سے زیادہ

[illegible]

ॐ नमो भगवते वासुदेवाय

[illegible]

و اما در این کتاب که در این کتابخانه است

۱۷- در این کتاب که در این شهر است و در این

و اما در این کتاب که در این شهر است و در این کتابخانه است

چند اسماء و صفات و غیره که در این کتاب مذکور است

و قضاة و مشايخ و علماء و فاضل

॥ श्रीगणेशाय नमः ॥

[Faint handwritten notes at the bottom of the page]

وَمِنْهُمْ مَن يَخُصِمُ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَيَسْتَرْفِضُهُمْ عَلَيْهِمْ

کے ساتھ کتب خانہ و مکتبہ کے ساتھ ساتھ ایک اور کتب خانہ بھی ہے جس کا نام ہے "کتب خانہ"۔

وهم اضطراراً تو بدید که چینی که در آنجا است

بسم الله الرحمن الرحيم

و اما در این کتاب که در این کتابخانه است

١٢٣٤٥٦٧٨٩١٠١١١٢١٣١٤١٥١٦١٧١٨١٩٢٠٢١٢٢٢٣٢٤٢٥٢٦٢٧٢٨٢٩٣٠٣١٣٢٣٣٣٤٣٥٣٦٣٧٣٨٣٩٤٠٤١٤٢٤٣٤٤٤٥٤٦٤٧٤٨٤٩٥٠٥١٥٢٥٣٥٤٥٥٥٦٥٧٥٨٥٩٦٠٦١٦٢٦٣٦٤٦٥٦٦٦٧٦٨٦٩٧٠٧١٧٢٧٣٧٤٧٥٧٦٧٧٧٨٧٩٨٠٨١٨٢٨٣٨٤٨٥٨٦٨٧٨٨٨٩٩٠٩١٩٢٩٣٩٤٩٥٩٦٩٧٩٨٩٩

[Faint handwritten notes or bleed-through from another page.]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

الحمد لله الذي جعلنا من عباده المخلصين

[illegible]

(The following text is extremely faint and largely illegible due to poor scan quality. It appears to be a continuation of the handwritten notes from the previous page.)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حامداً ومصلياً ومُسْلِماً بتحقيق معنی کریمہ مَا أَهْلُ بِهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَمَا أَهْلُ لَعْنَةُ اللَّهِ بِهِ مَقْفُورٌ هُمُ بَرَانِکَ اِهْلَالٍ بمعنی برداشتن آواز مطلق است بذاتہ کہ اصلش رفع صوت است صراح و مقید است بعوارضہ باعموم تقید بعوارضہ والہ بر لول و مستعری بمفعولین است و گاہی مقفّر شود بمفعولی بر مفعول دوم و گاہی مفعول مخفّض شود ببار و ہماں تقید بعوارضہ مہلہ است چنانکہ ہاں تقید قول بعوارضہ خویش مقولہ یحجر اُھْلٌ بالتسمیۃ علی الذبیحۃ و اُھْلُ الْمُعْتَرِ صَاحُ الْمَلِیۃِ علی قرینۃ المَحل تلبیہ و تسمیہ مہلہ است و ذبیحۃ احد المفقور یصل علی و اُھْلُ الْمَوْلُودِ اِذَا وُلِدَ و اُھْلُ الرَّجُلِ اِذَا رَأَى الْهَلَالَ مَشَّ

مطلب تحقیق معنی کریمہ
مَا أَهْلُ بِهِ لَعْنَةُ اللَّهِ
وَمَا أَهْلُ لَعْنَةُ اللَّهِ بِهِ

بسم الله الرحمن الرحيم
مَا أَهْلُ لَعْنَةُ اللَّهِ بِهِ
وَمَا أَهْلُ لَعْنَةُ اللَّهِ بِهِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترجمہ

حامداً ومصلياً ومُسْلِماً۔ آیت کریمہ مَا أَهْلُ بِهِ لَعْنَةُ اللَّهِ جو سورہ بقرہ کے کیسویں رکوع میں اور سورہ آلہ کے اول رکوع میں جو یہ آیت کریمہ مَا أَهْلُ لَعْنَةُ اللَّهِ یہ ہے۔ ان دونوں کے معنی کی تحقیق میں بحث ہے۔ مرقہ صریح معلوم ہو کر اہلال کے ذاتی معنی مطلق آواز بلند کرنا کہیں میں کیونکہ اصل اسکی رفع صوت یعنی آواز بلند کرنا ہے جیسا لغت صراح میں ہے۔ پس اہلال اس معنی کے اعتبار سے اپنی ذات میں مطلق یعنی بے قید ہے۔ اور اسے عوارض کے سبب مقید ہے مگر یہ تقید سبب عوارض کے کہ سبب لول کی طرفہ ذال یعنی رہنا میں عام ہے۔ اور مصدر اہلال مستعری بدو مفعول ہے۔ مگر کبھی خاص مقصد پر ایک مفعول کے ساتھ کوتاہ ہو جاتا ہے یعنی ایک مفعول پر بس کر جاتا ہے۔ اور کبھی مفعول حرف ہائے ساتھ خاص کیا جاتا ہے۔ اور یہی عوارض کے ساتھ مقید ہو جانا مہلہ ہے اسی طرح جیسا قول کا ہے عوارض کے ساتھ مقید ہونے کا نام مقولہ ہے۔ تبین مہلہ مع الفاء کہہتے ہیں جبکہ ساتھ آواز بلند کیا وہی جیسے اُھْلٌ بالتسمیۃ علی الذبیحۃ یعنی قربانی پر بسم اللہ کے ساتھ آواز بلند کی اور اُھْلُ الْمُعْتَرِ صراح میں ہے یعنی عمرہ حاصل کرنے والے نے لبیک کہہ کر گایا۔ یہاں قرینہ محل کے سبب بالملیۃ آخر میں قدر ہے پس ہر دو مثال میں تسمیہ اور تلبیہ مہلہ ہیں کہ بصلہ یا خاص ہو کر رفع صوت نہیں ہوئی اور مثال اول میں ذبیحۃ بصلہ علی جمیع رفع صوت بالتسمیہ واقع ہو رہا اُھْلُ کا مفعول ثانی ہے۔ اور اسی طرح

معنی لغوی اہلال آواز بلند کرنا
اطلاق و تقید و قید
وغیرہ۔ یعنی مہلہ و
وغیرہ مع امثال

بسم الله الرحمن الرحيم
مَا أَهْلُ لَعْنَةُ اللَّهِ بِهِ
وَمَا أَهْلُ لَعْنَةُ اللَّهِ بِهِ

وَمَعْنَى مَا أَهْلُ بِهِ لَغَيْرِ اللَّهِ فَوَدَى عَلَيْهِ بِغَيْرِ اسْمِ اللَّهِ وَأَقَامَ لِلصَّنْعِ مَقَامَ
لَغَيْرِ اللَّهِ بِرَأْسِ قَوْلِهِ تَعَالَى مَا ذُجَّ عَلَى النَّصِيبِ نَبِيَّهُ أَعْلَى أَنَّ الْمَقْصُودَ بِالْخَطَا
هَهُمُ الْمُشْرِكُونَ لَا أَنْصَحُوا لِيَسْتَحِلُُّوا هَذِهِ الْأُمُورَ وَلَيْسَ الْمُرَادُ حَاشَا
نَبِيٍّ مُقَدِّمٍ بِأَمْرٍ قَبْلَ الذِّكْرِ بِأَشَدِّ وَتَخْصِصِ الْعَبِيرِ بِهِ اسْمُهُ وَخَرَجَ عَلَى مَا ذَهَبَ إِلَيْهِ
مُتَعَلِّقٌ تَخْصِصُ وَإِلَّا اسْتِفَانِيَّةٌ مَعْنَى عِبَارَتِ بَعْنِ مَعْنَى آيِدُ وَاللَّهُ تَعَالَى أَعْلَمُ بِمَا قَضَى الْحَقُّ
ش تَخْصِصِ الْعَبِيرِ بِهِ عَلَى مَا ذَهَبَ إِلَيْهِ عَطَاءٌ وَمَكْشُورٌ وَالْحَسَنُ وَالشَّعْبِيُّ
وَسَيِّدُ بَنِي الْمُسَيَّبِ حَيْثُ أَبَا حَاذٍ بِحَقِّهِ الْمَضْرَانِي إِذَا سُمِّيَ عَلَيْهِ بِاسْمِ الْمَسِيحِ
لَا خِلَافَ بِمَذْهَبِ الْأُمَّةِ الثَّلَاثِ مَالِكٌ وَآلِي حَنِيفَةَ وَالشَّافِعِيُّ رَحِمَهُمَا
اتَّفَقُوا عَلَى حُرْمَتِهِ مَاعْلَا بِظَاهِرِ النَّصِّ وَأَزِيں عِبَارَتِ ظَاهِرُ اسْتِثْنَاءِ دَرَجَاتِ تَقِيْدِ
إِهْلَالِ يَزِيْرُجِ اسْتِثْنَاءِ تَزَادَ كَرْدِ آئِمَّةِ لَاشَرْحِ وَأَزِيْرُجِ بِرِشْرَحِ وَحَاشِيَةِ وَتَخْصِصِ صَنْمِ
بِمُقَابَلَةِ عُمُومِ غَيْرِ اللَّهِ وَمَقْصُودِ تِيْرِ خُطَابِ بِمُشْرِكِيْنِ -

ترجمہ اسے سنی ما اھل بہ لغیر اللہ کے یہودی کہ پکارا جاوے دیکھو یہ غیر نام اسکا یعنی بت کا کیونکہ لغیر اللہ
کی جگہ المصنوع قائم کیا تاکہ غیر اس سے بت مراد ہو موافق دینی قول خدا تعالیٰ کے کہ سورہ المائدہ کے اوّل رکوع میں ہے
مَا ذُجَّ عَلَى النَّصِيبِ یعنی ذبح نہ کیا جاوے بت پر۔ اس آگے کی غرض سے کہ مقصود خطاب سے وہی مشرکین
ہیں کیونکہ وہ ان امور کو حلال جانتے تھے کہ بجائے نام خدا کے بتوں کے نام لیکر ذبح کیا کرتے تھے۔ اور اس آیت میں
غیر کا خاص کر تازہ دیکھو غیر خدا کے واسطے اس بنا پر مراد نہیں ہے جسکی طرف عطا اور مکحول اور حسن اور شعبی اور عبد
بن حبیب گئے ہیں اس طرح کہ انھوں نے ذبیحہ مضرائی کا جبکہ اسپر مسیح کا نام لیا جاوے مباح کیا ہے۔ اسلئے
کہ یہ تینو اماموں کے مذہب کے خلاف ہی یعنی حضرت امام مالک اور حضرت امام ابو حنیفہ اور حضرت امام شافعی
رحمہم اللہ کے کیونکہ انھوں نے ظاہر ایت پر عمل کر کے اس کے حرام ہونے پر اتفاق کیا ہے۔ چاہیے کہ شرح کے اس
فطرہ و لیس المراد تخصیص الغیر بہ علی ما ذہب الیکہ الخ میں لفظ مراد خبر مقدم ہو جس میں ضمیر قبل ذکر آئے
اور اسکا اسم تخصیص الغیر بہ مؤخر ہو۔ اور علی ما ذہب الیکہ آخر کہ متعلق تخصیص ہو۔ ورنہ عبارت کے معنی کا
اقامت پانا اور ٹھیک ہونا سمجھ میں نہیں آتا اور خدا کے برتری خوب جاننے والا ہے کہ ضمیر کو جو محشی مقصود
ہے۔ ان عبارات سے ظاہر ہے کہ یہاں اہلال کا تقید ذبح کے ساتھ ہے۔ یہاں تک کہ ان تینو اماموں کے نزدیک بھی
اور جو کچھ شرح اور حاشیہ پر تخصیص صمن کے باب میں کہ بمقابلہ عموم غیر اللہ ہو۔ اور مشرکین کے ساتھ خطاب کی مقصود بت پرست

سن فی المہدایۃ والثانیۃ ان یدکر موصولا علی وجہ العطف والشک
 بان یقول بسم اللہ واسم فلان او یقول بسم اللہ وفلان او یسم اللہ
 ومحمد رسول اللہ بکسر الدال فتحتم الذبیحۃ لانه اهل به لغیر اللہ ق
 ہلکنا فی الدار المختار باختلاف اللفظ انہی عبارت ظاہر است کہ اہلال در محل
 مراد یوقفت فرج است ہم تین در کیمہ ما اهل به لغیر اللہ عموم مہملہ است باسم
 سبحانہ یا باسم غیر سبحانہ از فاعل عام از مومن و کافر بتوسع فعل مجهول برائی فاعل عام یا افادہ نسبت
 از صلہ لام تیس حاصل نسبت ہر جانوریکہ آواز برداشتہ شود یا بر او یوقفت فرج از مومن یا کافر باسم سبحانہ یا
 باسم غیر سبحانہ بنا بر تقرب غیر مذکور عز وجل یقرب محضو اسم سبحانہ و در کیمہ ما اهل لغیر اللہ مخصوص
 ہلکنا من غیر محضو باسم سبحانہ تقربش از فاعل عام از مومن و کافر بتوسع مذکور یا افادہ مسطور تیس حاصل
 است ہر جانوریکہ آواز برداشتہ شود وقت فرج از مومن یا کافر بنا بر تقرب غیر مذکور یقرب محضو اسم سبحانہ
 باسم سبحانہ و تو اندر شدہ صغیر راجع باموصول یا شدہ لیکن مخالفت فصاحتہ باشد بمعنی تحقیق قائمہ ملافت نام

تبرکات کہ ہر آیت میں ہے۔ اور دوسرے یہ کہ ذکر کیا جاوے تاکہ عطف کی وجہ پر ہو خواہ شرکت کی سطح کہ کہے بسم اللہ
 واسم فلان یہ صورت عطف ہو یا کہے بسم اللہ وفلان یا بسم اللہ ومحمد رسول اللہ کہ اس لفظ محض
 کی دال کی زیر ہو۔ اور یہ دونوں ایں صورت شرکت کی ہیں۔ پس یہی حرام ہوگا کیونکہ وہ فرج ہوا ہے ان الفاظ
 مذکورہ سے غیر اللہ کے لیے۔ اور ایسے ہی دیگر عبارت میں ہے اختلاف لفظ کے ساتھ۔ اس عبارت کی ظاہر ہے کہ اہلال
 اس محل میں مراد یوقفت فرج ہے یعنی اہلال مراد ہے فرج کے وقت ہوگا تیس آیت کریمہ ما اهل به لغیر
 اللہ میں مہملہ کا عموم ہے کہ اللہ کے نام سے ہو یا اسکے غیر کے نام سے۔ اور وہ مہملہ جس فاعل سے ہو وہ بھی عام ہے
 مومن ہو خواہ کافر کیونکہ فعل مجهول بسبب فاعل غیر معلوم کے فاعل کے عام ہونیکے لیے متوسل ہے مع ذہور و
 نسبت صمد لام سے یعنی صلہ لام سے فائدہ نسبت بھی اسی علوم فاعل کو حاصل ہو رہا ہے۔ پس حاصل یہ ہوا کہ جو کوئی
 جانور کہ اسکے ساتھ یا اس پر فرج کیوقت مومن یا کافر سے اسم سبحانہ کے نام سے آواز بلند کیا جاوے
 اسم سبحانہ کی محضوین قربت حاصل کرے گی طرح اسکے تشریحی قربت حاصل کرے گی۔ اور آیت کریمہ ما اهل به لغیر اللہ
 یہ کہ سورہ مانہ کے اول رکوع میں ہے۔ اس میں مہملہ کا خصوص ہے۔ کیونکہ تیسری اور چہم کی سبب غریب ہو اسم اللہ و اسکا
 راجع ہے۔ اور یہی مہملہ محضوین جس فاعل سے ہو وہ سبب توسع مذکور سے افاذہ مسطور کے ہی طرح عام ہے مومن ہو خواہ
 کافر۔ پس حاصل یہ ہوا کہ ہر کوئی جانور کہ فرج کے وقت آواز بلند کیا جاوے یعنی پکارا جاوے مومن سے خواہ کافر سے خدا کی
 محضوین قربت حاصل کرے گی طرح اسکے تشریحی قربت حاصل کرے گی۔ اور یہی مہملہ کا خصوص ہے۔ کیونکہ تیسری اور چہم کی سبب غریب ہو اسم اللہ و اسکا

حاصل تیس کریمہ ما اهل به لغیر اللہ و عموم
 و فاعل عام یا افادہ نسبت صمد لام +

حاصل تیس کریمہ ما اهل به لغیر اللہ و عموم
 و فاعل عام یا افادہ نسبت صمد لام +

تبرکات کہ ہر آیت میں ہے۔ اور دوسرے یہ کہ ذکر کیا جاوے تاکہ عطف کی وجہ پر ہو خواہ شرکت کی سطح کہ کہے بسم اللہ
 واسم فلان یہ صورت عطف ہو یا کہے بسم اللہ وفلان یا بسم اللہ ومحمد رسول اللہ کہ اس لفظ محض
 کی دال کی زیر ہو۔ اور یہ دونوں ایں صورت شرکت کی ہیں۔ پس یہی حرام ہوگا کیونکہ وہ فرج ہوا ہے ان الفاظ
 مذکورہ سے غیر اللہ کے لیے۔ اور ایسے ہی دیگر عبارت میں ہے اختلاف لفظ کے ساتھ۔ اس عبارت کی ظاہر ہے کہ اہلال
 اس محل میں مراد یوقفت فرج ہے یعنی اہلال مراد ہے فرج کے وقت ہوگا تیس آیت کریمہ ما اهل به لغیر
 اللہ میں مہملہ کا عموم ہے کہ اللہ کے نام سے ہو یا اسکے غیر کے نام سے۔ اور وہ مہملہ جس فاعل سے ہو وہ بھی عام ہے
 مومن ہو خواہ کافر کیونکہ فعل مجهول بسبب فاعل غیر معلوم کے فاعل کے عام ہونیکے لیے متوسل ہے مع ذہور و
 نسبت صمد لام سے یعنی صلہ لام سے فائدہ نسبت بھی اسی علوم فاعل کو حاصل ہو رہا ہے۔ پس حاصل یہ ہوا کہ جو کوئی
 جانور کہ اسکے ساتھ یا اس پر فرج کیوقت مومن یا کافر سے اسم سبحانہ کے نام سے آواز بلند کیا جاوے
 اسم سبحانہ کی محضوین قربت حاصل کرے گی طرح اسکے تشریحی قربت حاصل کرے گی۔ اور آیت کریمہ ما اهل به لغیر اللہ
 یہ کہ سورہ مانہ کے اول رکوع میں ہے۔ اس میں مہملہ کا خصوص ہے۔ کیونکہ تیسری اور چہم کی سبب غریب ہو اسم اللہ و اسکا
 راجع ہے۔ اور یہی مہملہ محضوین جس فاعل سے ہو وہ سبب توسع مذکور سے افاذہ مسطور کے ہی طرح عام ہے مومن ہو خواہ
 کافر۔ پس حاصل یہ ہوا کہ ہر کوئی جانور کہ فرج کے وقت آواز بلند کیا جاوے یعنی پکارا جاوے مومن سے خواہ کافر سے خدا کی
 محضوین قربت حاصل کرے گی طرح اسکے تشریحی قربت حاصل کرے گی۔ اور یہی مہملہ کا خصوص ہے۔ کیونکہ تیسری اور چہم کی سبب غریب ہو اسم اللہ و اسکا

سپس پس مرتفع شد زعم حرمة بمقتبی نسبت از لفظ اهل به مقتبی تقید اهل بر وقت
 نزح هم و استفاده معنی تعمیم از صراحت ما موصوله بمطلی تخصیص ذیجه است و حال
 آنکه سخن در تعلیم حله و حرمة حیوانات مخصوص بنوع سبب باشارة تخصیص مفعول
 بتعمیر متصل بصله یار و صراحت استثناء لاحق هم است بخصوص نظم صراحتا بر
 تعمیم لغت بمقابلہ خصوص نظم نواں گرفت نمی بینی که در ذیح علی النصیب عموم
 ما موصوله را در مقابلہ خصوص نظم مصرح گنجایش نیست پس مرتفع شد
 زعم تعمیم که از صراحت ما موصوله تواند شد هم و تسمیة باشد شرط ذیح و مزید
 مذکور غیر تخمین العین است تا آنکه غیر ماکول اللحم هم مزی شود و در حد خود نه پیر خود
 سبب چنانکه در فقه مذکور است پس مرتفع شد زعم آنکه منسوب لغیر الله تعالی اگر چه
 از اول اللحم باشد در حکم جنس العین است کماک نمیگردد به تسمیة و تکبیر هم معنی ما
 یح علی النصیب ترجمه جانوری که ذبح کرده شود از ذابح عام از موس و کافر بر آنست

نیز و احسان۔
مذہبہ میں اس جو عزم و زکا نسبت کے معنی کی سب لفظ اہل ذہ سے بغیر فقہاء اہل ال کے فوج کے وقت کے ساتھ
خدا بھی نہ رہا یعنی جن لوگوں نے اہل ال کو فوج کے وقت کے ساتھ مقید ہوئی تھی ان کے یہ مقید ہونے سے انکار کے اور
اہل ذہ کے نسبت کے معنی میں لیکر یہ مٹ کا زعم کیا تھا وہ بھی اٹھا دیا گیا۔ اور معنی تقسیم کا استفادہ جو مآصولہ
سے صاف صاف ظاہر ہو رہا ہے۔ توضیح کی تخصیص کو باطل کر رہا ہے حالانکہ کلام باعتبار خصوص نظم یا نظم کی خصوصیت
کے سبب ان حیوانات کے حلال و حرام ہوئی تعلیم میں جو فوج کے لئے مخصوص ہیں جس پر مفعول کی تخصیص سے اس
پر رہا ہے کہ عدل باء کے سبب جنہ کے متصل ہونے سے یہ تخصیص ثابت ہو۔ اور پھر استثناء لاحق کی ملاحظہ سے یہ
راست ہو۔ لیکن تقسیم لغت خصوص نظم کے مقابلہ میں نہیں اختیار کیا جاسکتی۔ کیا نہیں دیکھتے ہو کہ کہ یہ مآخذ
علیٰ المصنوع میں مآصولہ کے عموم کو نظم پھر کے خصوص کے مقابلہ میں جو خاص ہونے پر ملاحظہ کر رہی ہے
اس عموم کی گنجائش نہیں ہے۔ یہ تو زعم تقسیم کا جو مآصولہ کی ملاحظہ سے ہو سکتا تھا جانا رہا۔ اور اس کا
نام لیا نہ جی کی شرط ہے اور جو شخص العین و حیجہ کے پاک کر نیکی یہاں تک کہ غیر ماکول اللحم بھی یعنی جس گوشت کا کھانا
ممنوع ہے اس کی حد میں پاک ہو جاتا ہے نہ کھائیے کیسے جیسا کہ فقہین نے ذکر کر رہے۔ میں یہ زعم بھی اٹھ گیا کہ غیر خدا کی
طرف نسبت کیا گیا اگرچہ ماکول اللحم ہو شخص العین کے حکم میں ہے کہ تشبیہ اور تہکیر سے بھی پاک نہیں ہوتا معنی کریمہ
مآذ و جی علیٰ المصنوع کے کہ سورہ مائدہ کے اول رکوع میں ہے یہ ہیں۔ کہ وہ جانور جو عام فوج کے حیوانے میں اور فوج

شیخ ماہراج علی احمد

ہمیں زخمِ انجم ماحولہ لہر لہر ہے

شعبہ علوم و تاریخ و جغرافیہ
کراچی کالج ایجوکیشنل سوسائٹی کے نام سے جاری ہے
مدرسہ اسلامیہ کراچی میں لکھنے کی توفیق ہو
کا دل انجم آئے گا کہ جس میں اللہ تعالیٰ کا نام

بیان فقیر و معترف کر رہی ہوں
دعایں نصیب اور برکتیں
وہاں گزرتی ہیں درونِ کارنامے سنیں پھر
قصائد بہ چغت فرائض نظر +

کتابخانه عمومی
شیراز

[illegible][illegible]

مستحکم است معنائیں اگر فرج بدون التسمیہ مراد نباشد فائدہ تخصیص مآذ فرج علی
 النصیب از ما اهل بہ لغیر اللہ و ما اهل لغیر اللہ بہ نہ تواند شد و با اتحاد
 مکرر بے فائدہ خواهد شد یا اہمال عطف و خود ظاہر است کہ از لفظ فرج دلالتی بر معنی
 تسمیہ نیست چنانکہ از اهل است شش فی حاشیۃ انوار التنزیل و الاوّل ان
 یفرق بان ہذا المشتغل ما العیسم احد عند ذبحہم و بتقریر در دست زیارت
 اشارت مکانی از صلہ علی است و پس واللہ تعالی اعلم و کفینہ اشارت مکانی بخلاف
 مذہب اہل سنت و جماعت نباشد و از آنجا کہ سخن در حرمتہ محلہ بر علت موت است الا
 صلا گیتہ متعلق از ما بعد ما اهل لغیر اللہ بہ است شش فی حاشیۃ انوار
 التنزیل قولہ من ذلک اشارۃ الی ما ذکرہ فی قولہ و المنہقۃ و ما بعدھا فیکون
 الاستثناء راجعاً الی اجمعہم و معنی ذلک فیشی ترجمہ خوردن اینہم حرمت برکت

ترجمہ اشتباہ کی وجہیں مستند ہیں یعنی بتوں پر فرج کیا ہوا۔ اور غیر خدا کے لیے بغیر تسمیہ فرج کیا ہوا۔ پس
 ذبیحہ باعتبار معنی نسبت ہو چکی وجہیں ایک سی ہیں۔ پس اگر بدون تسمیہ کے فرج ہونا مراد نہ ہوگا تو ہا فرج
 علی النصیب سے بتوں پر فرج ہونے کی تخصیص کا جو فائدہ حاصل ہے وہ ما اهل بہ لغیر اللہ اور ما
 اهل لغیر اللہ بلکہ سنے کہ یہ بھی غیر خدا کے واسطے بت کی طرح فرج ہونا ہے حاصل نہیں ہو سکتا ہے
 اور سبب اتحاد معنی کے مکرر بیجا ہونے کی اور عطف اہل ہو جائیگا۔ اور آیت اول میں خود ظاہر ہے کہ لفظ فرج
 سے تسمیہ کے معنی پر کوئی دلالت ایسی نہیں ہے جیسا کہ اهل سے ہے۔ چنانچہ حاشیۃ انوار التنزیل میں ہے
 کہ مناسب تر یہ ہے کہ یوں فرج کیا جاوے کہ یہ شامل ہے اس چیز کو کہ کوئی تسمیہ نہیں کیا گیا اس کے فرج کے وقت
 اور در دست کی تقریر میں بھی صلہ علی سے یہی اشارت مکانی کی زیادتی ہے اور پس واللہ تعالی اعلم
 اور کفینہ اشارت مکانی اہل سنت و جماعت رحمہم اللہ کے مخالف مذہب نہیں ہوتی ہو۔ اور چونکہ کلام حرمت
 و علت میں علت موت ہے۔ تو لا ما ذکیتہ یعنی مگر جو تسمیہ فرج کیا۔ کہ جزو آیت مذکورہ ہے۔ یہ پیشنا
 متعلق ہے باہل لغیر اللہ یہ سے جیسا حاشیۃ انوار التنزیل میں ہے کہ ذلک سے (جو قول
 صاحب تفسیر ہے) اس چیز کی طرف اشارہ ہے جسکو خدا تعالیٰ نے اپنی قول میں ذکر کیا ہے اور وہ و المنہقۃ
 اور اسکا بعد ہے۔ پس اس صورت میں استثناء سب کی طرف راجع ہوگا۔ اور معنی ذلک فیشی کے یہ بھی جزو
 آیت مذکورہ کا۔ یہ ہیں ان سب حرام کی ہوئی چیزوں کا کھانا برا کھانے +

معنی ذکرتہ

معنی ذکرتہ

معنی ذکرتہ
 مؤثرین مع افادہ حرمت
 و اشارت معنی ذکرتہ

باید دانست کہ سائبہ ماخوذ است از سبب بفتح اول و سکون ثانی بمعنی رفتن پس
سائبہ رونده است و در اصطلاح ناقه است کہ گذاشته شود مرفوعۃ الانشاع بہا بر
مراد نفس مجید پس حیوان رونده غیر ناقہ را ہم بریں قیاس سائبہ میخوان گفت چنانکہ
درین و بار میمند کافران بزعم خیر نفس خود را غیر خود گاواں را مرفوع الانشاع میگذاشتند
و حرمتش اقتراف صریح کافران است پس تخصیص سخن در سائبہ از آنست کہ سخن
در حرمتش رفته ہم اینچنانکہ سخن جز در ما اهل بلغیر اللہ و ما اهل انبیاء اللہ بہ است سائبہ شال
فکلو امثا ذکر اسم اللہ علیہ لہ اند شد پس ازینجا رد آنست کہ سائبہ را حرام
گفتند و حیوانی را کہ بلام بزرگان مخصوص گردد در حکم سائبہ گرفتند ہم تنبیہ اگر
نیکو نگری غالباً جزایمان و صوم و صلاوۃ و ما يتعلق بہم ہمہ افعال ظاہر و باطن ہونہ
اند لغائی معلق لغیرہ لغائی است چنانکہ دادن چیزی بکسی لوجہہ لغائی و اصحیہ
حضرت نبی الرحمتہ صلعم از برای اُمّہ و اصحیہ حضرت مرقضی کرم اللہ تعالی و وجہہ

فخر حمیمہ اور سمجھنا چاہیے کہ لفظ سائبہ سبب سے نکلا ہے جس میں سین پر زبر اور یا کا جزم ہے۔ معنی اسکے چلنے کے
ہیں تو سائبہ کے معنی چلنے والا ہوئے۔ اور اصطلاح میں اس اونٹنی کہتے ہیں جو مرفوعۃ الانشاع بہا چھوڑ دی
جاتی ہے بمعنی اس غرض سے کہ اس سے کسی قسم کا نفع نہ لیا جاوے بلکہ اس سے نفع حاصل کرنا موقوف اور
مرفوع سمجھا جاوے کہ آیت مجیدہ یعنی ہا پر ہے۔ پس ہر جانور چلنے والے کو بھی جو اونٹنی کے علاوہ ہیں
اسی قیاس پر سائبہ کہہ سکتے ہیں جیسا کہ اس ملک ہندوستان میں کافر لوگ اپنے نفس کی یاغیر کی طرح
خیر و خیرات کا گمان کر کے گائے بیلو کو مرفوع الانشاع چھوڑ دیتے ہیں اور وہ ساڈ کہلاتے ہیں اور
اسکا حرام ہونا صریح کافروں کا بہتان و افتراء ہے۔ اور سائبہ میں خاص کلام کرنا مسوجہ ہے کہ کلام اسی کی
حرمت میں واقع ہے حالانکہ اسکی حرمت کافر و فحشہ محض افتراء ہے۔ اور چونکہ کریمہ صا اہل یہ
لعنہ اللہ اور ما اهل بلغیر اللہ یہ ہیں حرمت کی گفتگو ہے پس سائبہ کا کریمہ فکلو اچھا ذکر اسم
اللہ علیہ کے شالی ہونا چاہیے جو عہدہ انعام کے جو دھوین رکومیں ہے جسکے معنی یہ ہیں رکھاؤ اگر نہیں
کو جبر اللہ کا نام لیا جاوے۔ پس سائبہ ماکولات میں ہو سکتا ہے۔ اب یہاں کیا نکار دیکھی ہوگی جنہوں نے سائبہ
کو حرام کہا۔ اور اس جانور کو جو بزرگوں کے نام سے مخصوص ہوتا ہے حکم سائبہ میں لیلیا تنبیہ اگر غور سے دیکھے
و تمام افعال ظاہر و باطن کے جو خدا تعالیٰ کی وجہ میں ہوں سوا ایمان اور روزہ اور نماز کے اور جو کچھ انکی متعلق

سائبہ اور شیر و جانور کہ
مرفوع الانشاع یعنی نفس خیر
چھوڑے جائے میں ش
سائبہ حرام نہیں ہیں کہ
انکی حرمت اقتراف صریح
کفار ہے اور ایسی ہی جانور
کہ مخصوص نام بزرگان پر
حرام نہیں ہیں کہ سائبہ
سبب الکل و طعم و مزاج و صلا و غیرہ
سوا ان جانور و ذرات کے متعلق ہے

خروج کی ایک سیر قانع کی کیفیت پر مشروط نہیں ہو گورہ لفظ سے شروع ہو۔ وہ باریعہ حقیقہ یعنی کسی امر کو نہی کرنا یا نہی کرنا

[illegible]

حسب الشرط صحیح است انا انجا کہ حقیقتہ قبض از روح مصرت بقصر لیت مصرت حقیقی
است بر قبض معنوی مانعی حقیقتاً نماند شد و از اینجا کہ جزای اصغیہ نقیضہا است لغو
علیہ السلام سموا صحایا کہ فانہا علی الصراط مطایا کہ نہ بغیر ما در صورت عدم خروج
از ملک فعل اختیار اصغیہ حضرت بنی الرحمۃ صلعم از بہر اُمت بر خلاف حقیقت خواہ
بقر العباد ایا اللہ تعالیٰ من سوء الفہم والاعتقاد +

و از اینجا است کہ مندر نفس مندور بہ برائے مندور لہ غیر اللہ تعالیٰ و تصرف بمصارف
لوجہ تعالیٰ نیابتاً از طرف مندور لہ بضرورت صحیح است و حساب بر ذمہ نائب پس
ہو شیاری و بر کار کاظم او باشد و نیز بدانکہ انتساب لغیرہ تعالیٰ بچو انتساب مخصوص
اللہ تعالیٰ از مؤمن نماند شد بدلاست ایمان

ترجمہ حسب الشرط صحیح ہے یعنی جس کا خارج ہونا قبض کے ساتھ شرط ہو خواہ وہ قبضہ کی شرط اسی وقت کے لیے
ہو یا آئندہ کے لیے اور وہ مزاج ظاہر کا ہو یا باطن کا جیسی شرط ہو اسی کے موافق وہ خروج مشروط صحیح ہے۔ کیونکہ
حقیقت قبض کی معرفت کی روح سے معرفت حقیقی کی تعریف کے سبب کہ اس قبض معنوی پر کوئی مانع حقیقتاً نہیں
ہو سکتا ہے یعنی اصل میں قبض مصرت کی روح کا ہے اور یہ تعریف صرف حقیقی و یعنی کسی حقیقی پھیلے والے الیکو اینگز آزاد
کا ہے لہذا ہے اور یہی حقیقت قبضہ کی ہے جو ایک امر معنوی پر اس معنوی قبضہ پر کوئی منہج کہ خواہ حقیقت میں نہیں
ہو سکتا ہے۔ اور چونکہ قربانی کا یہ نفس قربانی سو ہے نہ اس کے غیر ہے اس لیے کہ قربا ہے حضور علیہ السلام نے کہ
اسی قربانیوں کو تم مٹا کر دیکھو کہ وہ سچے صراط پر تھاری سودا ریاں ہیں پس در صورت ملک و خارج نہ ہونے کے
حضرت بنی الرحمۃ صلی اللہ علیہ وسلم کا کہنے کیوں کہ قربانی کر نیکا اختیار فعل حقیقت کے خلاف ہو گا خدا کی پناہ یرنگ
اور اعتقاد ہے + اور پس ہی بھی معلوم ہوا کہ نفس مندور بہ کا مندور لہ غیر اللہ کے واسطے مذکور کرنا۔ اور مصارف لوجہ
اللہ تعالیٰ میں مندور لہ کی طرف سے بضرورت نائب بکر تصرف کرنا صحیح ہے۔ اور حساب نائب کے ذمہ۔ پس کام میں
ہو شیاری نہ اس کو لازم ہے۔ یعنی خاص کسی چیز مذکورانی ہوئی کہ خدا کے سوا جس کے لیے مذور مانی ہو مذکور کرنا۔ اور اس مذکور
ایسے کاموں میں کہ خدا کی وجہ میں ہوں کسی دوسرے شخص کا اس شخص کی طرف سے جسکی مذور مانی ہو نائب بکر خرچ کرنا
بصرف مصارف لوجہ اللہ بضرورت صحیح ہے یعنی ضرورت کی تدبیریں۔ نائب کو حساب صحیح رکھنا اور کام میں ہونا رہنا لازم ہے اور کسی
محکمان نائب کے ذمہ۔ اور یہ بھی معلوم ہے کہ انتساب غیر خدا کی طرف سے انتساب مخصوص خدا کے معنوں ہی بوجہ دلالہ الیکو اینگز
نہیں ہو سکتا یعنی ہر خاص کے لیے مذور وغیرہ میں چیز منسوب ہوتی ہیں جیسے اسطرح اسی اعتقاد و غیر خدا کی طرف کسی چیز کا منسوب
کرنا مؤمن نہیں ہو سکتا کیونکہ ایمان مؤمن کو ایسے عقائدات کی طرف سے و شرک پیدا ہو رہتا ہے نہیں کرنا اور نہ ایسے امر کا
منطقی ہونا ہے کیونکہ ثبوت ایمان مؤمن کا اسکی نفسی پر دلالت کرتا ہے +

ترجمہ مندر لہ مندور لہ کی طرف سے بضرورت صحیح ہے۔ اور حساب نائب کے ذمہ۔ پس کام میں
ہو شیاری نہ اس کو لازم ہے۔ یعنی خاص کسی چیز مذکورانی ہوئی کہ خدا کے سوا جس کے لیے مذور مانی ہو مذکور کرنا۔ اور اس مذکور
ایسے کاموں میں کہ خدا کی وجہ میں ہوں کسی دوسرے شخص کا اس شخص کی طرف سے جسکی مذور مانی ہو نائب بکر خرچ کرنا
بصرف مصارف لوجہ اللہ بضرورت صحیح ہے یعنی ضرورت کی تدبیریں۔ نائب کو حساب صحیح رکھنا اور کام میں ہونا رہنا لازم ہے اور کسی
محکمان نائب کے ذمہ۔ اور یہ بھی معلوم ہے کہ انتساب غیر خدا کی طرف سے انتساب مخصوص خدا کے معنوں ہی بوجہ دلالہ الیکو اینگز
نہیں ہو سکتا یعنی ہر خاص کے لیے مذور وغیرہ میں چیز منسوب ہوتی ہیں جیسے اسطرح اسی اعتقاد و غیر خدا کی طرف کسی چیز کا منسوب
کرنا مؤمن نہیں ہو سکتا کیونکہ ایمان مؤمن کو ایسے عقائدات کی طرف سے و شرک پیدا ہو رہتا ہے نہیں کرنا اور نہ ایسے امر کا
منطقی ہونا ہے کیونکہ ثبوت ایمان مؤمن کا اسکی نفسی پر دلالت کرتا ہے +

پس حق تعالیٰ آیت کہ از منتهیات غیرہ تعالیٰ کہ لوجہ تعالیٰ نباشد پر ہند
 ہا کہ از آب پاک از دست غافل **مش** پر ہند ہم کہ فعلش غیر اللہ تعالیٰ بود از بخا
 است کہ فعل خود ہم وقت غفلت غیر اللہ تعالیٰ است و بی شبہ ظلمت منتهیات غیر
 اللہ تعالیٰ را جز صاحب دل تواند دریافت و تمجید است ظلمت حرمہ کسی اشیا و کسوت
مش تنبیہ از بخار و قوی است کہ منتسب غیر اللہ تعالیٰ عموماً از حیوان و غیر
 حرام است بدلیل کریمہ **ما اھل اللہ** و منتسب مشرک است بدلیل کریمہ **ذلکم فشق**
ہم واللہ تعالیٰ اعلم بحقیقۃ الحال والیہ المرجع والمآل۔ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا
اِنْ نَسِیْنَا اَوْ اِجْهَلْنَا + اللہم صل وسلم علی محمد بنی الرحمة وعلی اجمالہ کما تحبہ
وترضاه وشفعه فینا وترحمنا بہ

ترجمہ پس حق تعالیٰ خدا تعالیٰ کا یہ ہے کہ جو چیزیں غیر خدا کی طرف منسوب ہوں اور خدا کی وجہ میں نہ ہوں
 خدا سے دُور کران سے پر ہند کرے یہاں تک کہ پاک پانی سے بھی اگر غافل کے ہاتھ کا ہو پر ہند کرے کیونکہ اس کا
 فعل غیر خدا کے واسطے ہے۔ یہاں سے بھی معلوم ہوا کہ اپنا فعل بھی غفلت کے وقت غیر خدا کے لیے ہے۔ اور
 ہمیں شک نہیں کہ غیر خدا کی طرف نسبت کی ہوئی چیزوں میں ظلمت ہوتی ہے لیکن بجز صاحب دل و دوسر
 اں کو نہیں جان سکتا۔ اور اسی طرح جو چیزیں کسب کردہ ہیں یعنی اپنی محنت و سعی پر پھر دوسرے کے حاصل کی ہیں
 اور خالص شمس خدا کی نہیں ہیں انکی ظلمت حرمہ کسی کو بھی ایسا ہی خیال کرنا چاہیے یعنی انکی ظلمت حرمہ
 کسی صاحب دل کے سوا اور نہیں معلوم کر سکتا تنبیہ اب یہاں پر ان لوگوں کا قول بھی رد ہو گیا
 جسکے نزدیک غیر خدا کی طرف منسوب کی ہوئی چیز عام ایسی کہ وہ جاندار سے ہو خواہ حیوان سے آیت
 کریمہ **ما اھل اللہ** کی دلیل ہو حرام ہے۔ اور یہ مذکور ہو چکا ہے کہ اس آیت میں کلام صراحتاً جاندار سے
 کی حرمہ میں واقع ہوا ہے بالخصوص مومن کی نسبت ایمان کی دلالت سے اسکا حرام ہونا بھی نہیں ثابت ہوا
 بلکہ اقرار ہو سکتا ہے۔ دوم انکا یہ کہنا بھی رد ہو گیا کہ نسبت کرنیوالا کریمہ **ذلکم فشق** کی دلیل سے مشرک ہو جائے
 شق بڑا کام ہے۔ پھر مومن حرام فعل سے بھی کفر نہیں ہوتا انتہا یہ کہ گنہگار کہا جاوے۔ پس مشرک کریمہ مذکور سے کہیے
 ہو سکتا ہے۔ اور حقیقت حال کو خدا ہی خوب جانتا ہے۔ اور اسکی طرف جمع و انجام کرنا ہے۔ اسوجہ ہمارا اگر ہم سے بھول ہوئی ہو
 یا ہم خطا کی ہو تو ہم سے برا خدا نے فرمایا۔ سو اللہ رو دوسلام بھی خود علی علیہ السلام پر کہ نبی حرمہ میں درآپ کے حال میں جس پر جیسی
 آیت محبت اللہ تو انکو لیے پس نہ کرتا ہے اور انکو ہماری جہتیں شفیق کر اور انکی فضیل پر رحمت نازل کر برحقک یا ارحم الراحمین

منتسب غیر اللہ کریمہ اھل اللہ سے ہوا حرام نہیں
 اور نہ مشرک ہے بلکہ ذلکم فشق اللہم صل وسلم علی محمد بنی الرحمة وعلی اجمالہ کما تحبہ وترضاه وشفعه فینا وترحمنا بہ

اوقی واللہ اللہ اب العالیین

المستغفرين الذين هم في الجنة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَكُونَا لَهُ شَاكِرِينَ إِلَّا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لِهَذَا إِنَّهُ لَكَنُاصِرٌ
 مُبِينٌ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَكُونَا لَهُ شَاكِرِينَ إِلَّا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لِهَذَا إِنَّهُ لَكَنُاصِرٌ
 مُبِينٌ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَكُونَا لَهُ شَاكِرِينَ إِلَّا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لِهَذَا إِنَّهُ لَكَنُاصِرٌ
 مُبِينٌ

[illegible]

V644

12-20-54

مسئله ای که در اینجا مطرح می‌شود

على ما اتى الله تعالى رحمته التي توفقت على شهوده صلعم كما قال الله
تعالى وما ارسلناك الا رحمة للعالمين خصوصاً بظهوره وعموماً بوجوده
صلعم وقوله صلعم للسائل عن صوم يوم الاثنين ذلك يوم ولدت فيه
اشاره الى شرف اليوم وتعظيمه بالتعدي فيه والسود فيه بولادته صلعم
شكر الله الرحمن باظهاره اياه رحمة للعالمين واوصى النبي صلعم بالامانة
بصوم يوم الاثنين وقال فيه ولدت وفيه انزل علي وفيه هاجرت و
فيه اموت الحديث فالتعيين لما ينبغي فيه ظاهر فمن يعظمه بانبياء
الحسنات ويخرج بولادته صلعم فيه فيشكر بعبادته سبحانه ومن لا فلا
وقد تقرر من يفرح بنعمة المنعم ليقهر به ومن يفرح بشخص ليقهر به
فليس الامر ممنوعاً الى اليوم الاخر فقل علماً ما شكر الله سعيهم ذكر
ولادته صلعم باجتماع الناس في يوم معين يدعون حسنة بالاجماع

نمر جمعه بزرگ خدای برتر رحمت خود را تمام کرده که متوقف بر شهود او صلعم بود چنانچه فرمود خدای برتر در آخر
سوره انبیاء وما ارسلناک الا رحمة للعالمین و نفر ستادیم ترا اگر رحمت برای عالمیان و این
فرستادن رحمت خصوصاً بظهور او صلعم و عموماً بوجود او صلعم و فرمودین او صلعم بزرگ
پرسیده اند روزه روز دوشنبه این روز است که درو آفریده شدیم اشاعت است سوت
شرف این روز و تعظیمش پرستیدن و عبادت کردن است درود و بشاد شدن درو بولادش صلعم
است پذیرای صدای رحمت بظهور و نش سر او را رحمت برای همه عالمیان و وصیت فرمود نبی صلعم
حضرت بلال را رضی الله عنه بروزه دوشنبه و فرمود آفریده شدیم درو و نزل دخی شد
برین درو و هجرت کردم درو و میهم درو و الحریث پس یقین برای آنچه که زیبا است درو ظاهر است
پس بزرگ برای بزرگ دارد آن روز را با درون حسنات و بشاد شود به پیدایش او صلعم در پس
او شکر بجا آرید به نعمتهای او سبحانه و هر که چنان بخندد پس او شکر بجا نیار در و مقرر شده است
برکات شود به نعمت منعم البته نشاد شود او با کس و هر که نشاد شود بشخصی یا مکتبه نشاد شود او شرف باقی
پس این امر تا روز آخر ممنوع نیست و گفت علمای ما خدای برتر سعی شانرا مشکور دارد که ذکر ولادت او
صلی الله علیه و سلم با اجتماع آدمیان در روز معین بر عت حسن است

چنان گفته اند روزی که درو و اشاعت یقین

چنان که ذکر شد و اشاعت یقین

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱۰۰

[illegible]

وَقَالَ الشَّيْخُ أَبُو يَسُفَ مُوسَى الزَّاهَوِيُّ رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّعَهُ فِي النَّوْمِ
فَذَكَرْتُ لَهُ مَا يَقُولُهُ الْفُقَهَاءُ فِي عَمَلِ الْوَلَاءِ ثُمَّ قِيلَ الْمَوْلَا فَقَالَ صَلَّعَهُ مِنْ
خِرَاجٍ بِنَافِزٍ حَبَابِهِ نَهْتَمَى وَفِي قَوْلٍ زَيْدٍ وَالْحُبُّ مَعَ أَحِبَّابِهِ وَيَقُولُ الْمَنْصُورُ
الشَّارِ رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّعَهُ فِي النَّوْمِ يَقُولُ لِي قُلْ لَهُ لَا يَبْطُلُهُ يَعْنِي الْمَوْلَا وَمَا عَلَيْكَ
مَنْ أَكَلَ وَمَنْ يَأْكُلُ أَنْتَهَى وَقَالَ الْحَافِظُ وَقَدْ ظَهَرَ لِي فَتَحْرِجْهُ عَلَى أَصْلِ ثَابِتٍ
فِي الصَّحِيحِينَ مِنْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدِمَ الْمَدِينَةَ فَوَجَدَ
الْيَهُودَ يَصُومُونَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ فَسَأَلَهُمْ فَقَالُوا هَذَا يَوْمٌ اعْرِفَ اللَّهُ فِيهِ فِرْعَوْنَ
وَنَحْيَى مُوسَى فَتَحْرِجُ نَصُومَ شُكْرِ اللَّهِ تَعَالَى فَقَالَ أَنَا أَحَقُّ بِمُوسَى مِنْكَ فَصَامَهُ
أَمْرٌ بِصِيَامِهِ قَبْلَ اسْتِفَادَتِهِ مِنْهُ فَعَلَّ ذَلِكَ شُكْرًا لِلَّهِ تَعَالَى عَلَى مَا مَنَّ بِهِ فِي يَوْمٍ
مُعَيَّنٍ مِنَ الْبَلَاءِ نِعْمَةً وَدَفَعَ نِقْمَةً وَبَعَادَ ذَلِكَ فِي نَظَائِرِ ذَلِكَ الْيَوْمِ فِي كُلِّ
سَنَةٍ وَالشُّكْرُ لِلَّهِ تَعَالَى بِحُضُلِّ بِأَنْوَاعِ الْعِبَادَاتِ وَالسُّجُودِ وَالْقِيَامِ وَالصَّلَةِ وَالتَّلَاقِ

ترجمہ میگوید شیخ ابو یوسف موسی زہوی کہ نبی صلی اللہ علیہ وسلم را در خواب دیدم و با وصلعم ذکر کردم
اچہ اورا فقہاء میگویند در عمل دعوتہا در بیان عواید مبارک - پس فرمود صلعم ہر کہ شاد شد یا شاد شدیم
او انتہی - و در قولے زیادہ کردہ شدایں کہ دوست دار شدہ بادوستان خود است - و منصور بشار میگوید
کہ نبی صلی اللہ علیہ وسلم را در خواب دیدم کہ بفرمایند مرا - گو او را کہ باطل نہ کند اورا یعنی مولد را فرود نہ کرد و
کردہ باشد - و نیت بر تو از کسیکہ خورد و از کسیکہ نہ خورد انتہی - و گفت حافظ کہ اینی برای من ظاہر شدہ است
تخریج او یعنی بر آوردن او بر اصلے کہ ثابت است کہ در صحیحین است ازینکہ تحقیق رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم
بحدیثہ در آمد پس یہود را یافت کہ روزہ روز عاشورہ میدارند - پس پرسید آہنار ایں گفتند ایں روزی کہ
کہندای برتر درین روز فرعون را غرق کردہ و موسی علیہ السلام را نجات دادہ - پس ما روزہ میداریم بنا بر
شکر برای خداے برتر - پس فرمود صلعم ما نیز او را تریم از شما بموسی پس روزہ داشت صلعم آن روز را
و امر فرمود بر روزہ نائی او - پس از مستفاد میشد و فائدہ حاصل آید کہ آنچنین فعلی بنا بر شکر برای خداے برتر است
بر اچہ کہ منت نہاد با و درین روز معین از ایجاد نعمت و دفع نقمت یعنی عذاب - و باز گردیدہ شود
این فعل در نظیر ہین روز از ہر سال تا آنکہ عادت گیرد و معتاد شود - و شکر برای خداے برتر حاصل آید
بر تقسیم عبادات و سجود و قیام و صدقہ و تلاوت

ترجمہ میگوید شیخ ابو یوسف موسی زہوی کہ نبی صلی اللہ علیہ وسلم را در خواب دیدم و با وصلعم ذکر کردم
اچہ اورا فقہاء میگویند در عمل دعوتہا در بیان عواید مبارک - پس فرمود صلعم ہر کہ شاد شد یا شاد شدیم
او انتہی - و در قولے زیادہ کردہ شدایں کہ دوست دار شدہ بادوستان خود است - و منصور بشار میگوید
کہ نبی صلی اللہ علیہ وسلم را در خواب دیدم کہ بفرمایند مرا - گو او را کہ باطل نہ کند اورا یعنی مولد را فرود نہ کرد و
کردہ باشد - و نیت بر تو از کسیکہ خورد و از کسیکہ نہ خورد انتہی - و گفت حافظ کہ اینی برای من ظاہر شدہ است
تخریج او یعنی بر آوردن او بر اصلے کہ ثابت است کہ در صحیحین است ازینکہ تحقیق رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم
بحدیثہ در آمد پس یہود را یافت کہ روزہ روز عاشورہ میدارند - پس پرسید آہنار ایں گفتند ایں روزی کہ
کہندای برتر درین روز فرعون را غرق کردہ و موسی علیہ السلام را نجات دادہ - پس ما روزہ میداریم بنا بر
شکر برای خداے برتر - پس فرمود صلعم ما نیز او را تریم از شما بموسی پس روزہ داشت صلعم آن روز را
و امر فرمود بر روزہ نائی او - پس از مستفاد میشد و فائدہ حاصل آید کہ آنچنین فعلی بنا بر شکر برای خداے برتر است
بر اچہ کہ منت نہاد با و درین روز معین از ایجاد نعمت و دفع نقمت یعنی عذاب - و باز گردیدہ شود
این فعل در نظیر ہین روز از ہر سال تا آنکہ عادت گیرد و معتاد شود - و شکر برای خداے برتر حاصل آید
بر تقسیم عبادات و سجود و قیام و صدقہ و تلاوت

کذلك فیسحب لنا ايضا اظهار الشكر بمولده واطعام الطعام ونحو
 ذلك من وجوه القربات والمبرات انتهى وفي شهر سنين ابن ماجه الصوا
 نه من البديع الحسنة المندوبة اذا اخلا عن المنكرات شرعا انتهى ومن
 اهل اللدنية قدر روي ابو لهب بعد موته في النعم فقتل له ما حاله
 في النار الا انه خفف عني كل ليلة اثنين وامض من بين اصبعي
 اثنين ماء وانشاء براس اصبعيه وات ذلك يا عتافي الثوبية عند ما
 شرا نبي بولادة النبي صلعم وبارضا عاله وفي معراج المسلمين عن ابن عباس
 بن عبد المطلب قال كنت مواجعا لابي لهب ومصابا له فلهامات قد
 اخبر الله تعالى عنه ما اخبر فحسنت عليه وهمني امر فسالته الله حولا
 ان يريني اياه في المنام قال فرأيت نارا كالمهب فسالته من حاله فقال لي
 النار في العذاب فلا يخفف عني العذاب الا ليلة الاثنين من كل الالباب
 الا كما فانه يرفع العذاب عني قلت وكيف ذلك فقال ولدت في تلك الليلة فحسنت

وخصيف غداية جرد ولا علم فقه
 ابو لهب از عبادت ابن عباس نقل

ترجمه نفس مبارک خود در دو صلوة میخواند یعنی پس محبت است برای ما نیز اظهار شکر بمولده واطعام طعام
 نور ایدان و مثل این که از وجوه قربات و مبرات است یعنی از اسباب نزدیکیها و نگویمها است بحضرت حق شریح
 و در شرح سنن ابن ماجه است که سوابق است که از او بدعت حسنة شد و بدعت یعنی کار نوبست نیک از محسن
 و خوبهای شکر کرده شده هرگاه که از منکرات که شرع از او باز داشته خالی باشد و از موابد که نه است که تحقیق
 ابو لهب بعد موت خود در خواب دیده شد پس گفته شد از او چه حال است ترا پس گفت او در آتش است مگر آنکه
 تحقیق بر شرب در شبته از من فذاب سبک کرده شود یعنی تخفیف عذاب شود و می آید از میان این هر دو گفتن
 من آید و دیگر در بشیر مرداگشتان خود و هر آینه این تخفیف باز کردن من است توبه را و قیتکه مرا خوشتر
 داد او بولادت نبی صلعم و بشیر دادن او نبی صلعم را و در معراج المسلمين است از ابن عباس بن عبد المطلب
 گفت من ترا می و مصاحب ابو لهب بودم یعنی با او برادری و صحبت میداشتم پس هرگاه که او مرد و تحقیق خود را بر تو

آنگی داد آن خبر که بود پس خزن کردم بر او و امر او مردا داده آید پس خواستم از خدا تا یکسال که مرا بخوابد خواب عمو را گفت پس بدیدم آنرا
 که زبان میزد و غلایم انگیز پس پرسیدم انداز حال او پس گفت که سوگو آتش است در عذاب یعنی حال آتش و عذاب که در وقتا بود میان کرد و
 این عذاب از من یک شعله که در شبته از بر شیا و در زان پس از آن عذاب را در من برگرد و گفتم چگونه است پس گفت را میوه درین عهد علی علیه السلام

بالا انت المحرمۃ عند عمل المولد الشريف قاله تعالى يثيبه على قصده الجميل
 وسياك بناسبيل السنة فانه حسبنا ونعم الوكيل انتهى وهكذا من العلماء
 الصالحاء فيقول الحزین والله ولی التوفیق البدعۃ كلها سيئة لقول صلعم
 كل بدعة ضلالة فالكلام يمنع تخصیص ش هو وجه زائد على وجه
 متحد الذي به العموم هم البعض من العاصر ش هو مشترك في وجه متحد
 م بياش متعلق بالتخصیص بوجه الذي م يعارض بالضماد ما ش
 ای وجه الذي م به العموم فلا يسمع التأويل فلزم التساقط لإفادات الكل
 التاكيد والحجج وهو يمنع ان الاستدراك والاستثناء والتخصیص وقد لا
 يحد ش اكل التاكيد والحصر م فهو الاستثناء والاستدراك والتخصیص
 فالفرق ش داهر م بينهما ش ای كل للتاكيد والحصر وكل لغيرها
 بالاستثناء وغيره المذكور م فان التخصیص لا يزيل اشتراك ش
 ای وجه متحد م الذي به العموم

ترجمہ بالان و مزامیر محرکہ کہ شریع اور احرام داشتہ وقت عمل مولد شریف۔ پس جزائی برتر اور ثواب دہر بر قصد اور عمل
 دیکہ است۔ دہر ہوا براہ بدعت۔ پس ہر امتہ اولی است مالا یکتواست وکیل انتہی۔ و بچنان است از علماء کہ
 بحال اند و صاحب صلاح اند و اکنون میگورایں اوند گویں۔ و جزائی برتر صاحب توفیق است کہ بدعت تمام
 است بیا بر قول او صلعم کل بدعۃ ضلالۃ یعنی ہر بدعت گمراہی است۔ پس این کلام شریف باز دارد
 تخصیص بعضی را از عام یعنی از عام تخصیص بعضی را منع میکند۔ و تخصیص دہمی است زائد بر وجه متحد آنکہ یا عموم
 است۔ و عام اگر او مشترک است در وجه متحد۔ و این منع تخصیص بعضی از عام در کلام حدیث ازین وجه است
 کہ او بعضی دہر تخصیص معارض بضد گردد۔ و تو جہرا کہ با عموم است۔ پس این معارضت کہ بضد است
 تا دلی را گنہایش نہ دارد پس تساقط لازم شد۔ و آنکہ لفظ کل تاکید و حصر واقع می دہد۔ و ہر دو یعنی
 تاکید و حصر استدراک و استثناء و تخصیص را منع میکنند۔ و گاہی لفظ کل حصر و تاکید را سفید
 نہ نشد پس او با استثناء و استدراک و تخصیص ثابت است۔ پس نزق میان ہر دو ظاہر
 است یعنی کل برائے تاکید و حصر۔ و کل برای غیر این ہر دو یعنی با استثناء و استدراک و تخصیص
 مذکورہ۔ پس ہر امتہ تخصیص اشتراک را کہ وجہ متحد است آنکہ با عموم است زائل نمیکند۔

البدعۃ ضلالۃ
 کل بدعۃ ضلالۃ
 کل بدعۃ ضلالۃ

بيان ان قوله تعالى يثيبه
 على قصده الجميل
 هو تخصيص كل بدعة ضلالة

تعريف عام و تخصيص

لفظ كل هو مفسر
 و تاکید است مانع استثناء
 استثناء و تخصیص از
 ہر گاہ نہ باشد چنین است
 و بیان فرق کل دہی

والسنة صراحتا واقتضاءا فاعلم قال الله تعالى واذكروا نعمه الله عليكم و
 انزل عليكم من الكتاب والحكمة يعظكم به واتقوا الله واعلموا ان الله
 بكل شئ عليم قد ذكره صلعم فرض موبد على الله صلعم نعمت الله تعالى
 برسالة على قريته بالحق وتوقف النزول وتحصيل ذكر الكتاب والحكمة
 على الرسول وكيف استناده صلعم من نعم الله تعالى وقد قال الله تعالى
 لقد انزلنا الله على المرسلين اذ بعث فيهم رسولا من انفسهم يتلو عليهم آياته
 ويزكّيهم ويعلمهم الكتاب والحكمة وان كانوا من قبل لفي ضلال مبين
 والنمذير على فحاشيته الامير التنبيه على النفاق بالحق يوكده من في انزال التنزيل
 نعمت الله التي من جملتها الهداية وبعثة محمد عليه السلام وفي ملائكة التنزيل
 نعمت الله بالاسلام ومبدؤ محمد صلى الله عليه وسلم وقال الله تعالى وفعلنا ذلك

في اثبات ان ذكر ولادته صلعم
 احسن الذكر وتفسير كرمه
 واذكروا نعمته الله الخ

در بیان اثبات ذکر ولادت او صلعم
 و تفسیر کرمه و اذکروا نعمته الله الخ

ذکر او صلعم فرض شد
 و اذکروا نعمته خدا
 تعالی که تقدیر شد
 علی المؤمنین از جهت بیعت رسول خدا

ترجمہ و سنتہ از و صلعت اقتضاء تر و شان یافتہ شد یعنی استعمال این لفظ محبت از اذن است و از یکی که مفسر است
 این کار است چه بقرینه چه بقرینه نام آنکه در کتاب سنتہ تر و شان بطور صریح و اقتضاء یافتہ شد پس بدانکہ فرمود خدا
 بر تر و ضرورت بقرینه است و اذکروا نعمه الله عليكم و انزل عليكم من الكتاب والحكمة يعظكم به
 به ملائكة الله واعلموا ان الله بكل شئ عليم و یاد کند نعمت خدا بر تر و برتر است و آنچه فرمود
 آورد شما از کتاب حکمت که بعد از آن ظاهر و برتر خدا را و بعد از آنکه اینها برتر بسیار داناست پس ذکر او صلعم
 علیهم فرض بود و برتر یعنی فرض است و یکی بر آنکه او صلعم نعمه خدا برتر است بر بخش صلعم بر تر و تفسیر که لائق شده است
 اذکروا بعد و تعلیم و توقف نزول بر صلعم و تفسیل ذکر کتاب حکمت بر رسول یعنی آخر بخش بر رسول صلعم موقوف است و در
 او صلعم از نعمه خدا برتر و جلالت حقیقت فرموده خدا بر تر و در سورہ الاعران رکوع ہفتم لقد من الله
 علی المؤمنین اذ بعث فيهم رسولا من انفسهم يتلو عليهم آياته ويزكّيهم ويعلمهم الكتاب والحكمة و ان كانوا من قبل
 لفي ضلال مبين و ان كانوا من قبل لفي ضلال مبين ہ بر آئینہ حقیقت است ہنا خدا بر تر و
 مؤمنین ایک بر گرفت یا فرستادہ ان شاہ رسول را از انفسہا شان کہ چون از بر ایشان آیات او دعا و ثنا کند در و شان

و کتاب حکمت می آموزد ایشان را کہ بعد از آنکه برتر و ان قریب یعنی برسانند کہ ذکر یکمہ اولی است بخلاف ثانی و این تثنیہ و انی ذکر یکمہ
 کہ بر نفایز آیات کہ لائق شدہ ذکر و ضبط میکند و اذکروا انوار انوار الشکر کہ گفته خدا انما اعلمہ انما اعلمہ است و بعثت یعنی فرستادن محمد صلعم و در و
 انزل است کہ نعمه خدا اسلام است و نبوة محمد صلی علیہ وسلم و فرمود خدا بر تر و در سورہ شرح و فعلنا ذلك ذکر ان الایہ و بعد از یکمہ خاص بر تر و ذکر او

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

Y. S. J.

اگر در فضیلت شما شش صدم و بیست و نهمین مرتبه است خدا را حمد و ثناء کنم
از دنیا برفت - در نماز شب شما را دعا کنم و بی دگر لایق
بخشش گویم - و صلوة شالی را که در دست جملات حکام

هَذَا الْيَوْمَ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللَّهَ فَتَحَ عَلَيْكَ أَبْوَابَ الرَّحْمَةِ
وَالْمَلَائِكَةُ يَسْتَغْفِرُونَ الْحَدِيثَ فَإِنَّهُ تَابَتْ كَيْفَ يَكُونُ بَدْعُهُ حَسَنَةً
لِوُجُودِهِ فِي الْقُرُونِ الْأُولَى شَيْءٌ فَاسْتَدْلَالُ الْخِرَاءِ عَلَى أَنَّهُ لَيْسَ بِبَدْعٍ حَسَنَةٍ
كَمَا قَالَ قَدْ كَرُوْا لَدُنَّ صَلَاحِ النَّحْمِ فَذَكَرُوا لَدُنَّ صَلَاحِ عَلَى الْحَيْثِيَّةِ الْمَرْجُوَّةِ
أَحْسَنَ عَلَى أَصْلِ الشَّرْعِ فَأَصْلُهُ يَقُولُهُ صَلَاحُ تَعَامُلِ الصَّالِحِينَ حَقَّ الْحَدِيثِ
وَالْتَعَامُلُ الَّذِي لَا يُوْجَدُ فِي الْكُتَابِ وَالسُّنَّةِ صَرِيحًا وَاقْتِضَاءً فَالْقِيَانُ
وَالْإِجْمَاعُ تَعَامُلُ يُوْجَدُ فِي الْإِشَارَةِ وَالْإِسْتِبْطَاءِ وَبِاسْتِحْسَانِهِ وَقَوْلُهُ صَلَاحُ
مَنْ سَقَى فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَاجْرَمَ مِنْ عَمَلٍ بِهَا وَمَا رَأَى
الْمُسْلِمُونَ حَسَنًا فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ حَسَنٌ وَلَا يَجْتَمِعُ أَمْنِي عَلَى الصَّلَاةِ فَاعْلَمْ أَنَّهُ
لَيْسَ الْحَسَنُ إِلَّا وَهُوَ فِي الْكُتَابِ وَالسُّنَّةِ صَرِيحًا وَاقْتِضَاءً أَوْ إِشَارَةً

ترجمه آری روز - پس فرمود بنی صلعم بر آئینه خدایه خود را که رحمت بکشاد و فرشتگان آمرزش میخواستند
ترا تا آخر حدیث - پس بر آئینه که افتاب است پس بدعت حسنه چگونه شود از آنکه در قرون اولی یعنی در زمان
سمایه و غیره یافته می شود که وجود او از حدیث ثابت آمد و گفته شد - و اختیار دلیل دیگر زان که ادب غیر
حسن نیست این قول است چنانکه گفت - پس ذکر ولادتش صلعم برین حیثیت مروجه نیکوتر است که بر
اصل شرع است - پس اصحی و بقول او صلعم است که تعامل الصالحین حق الحدیث یعنی تعال
صلحای حق است تا آخر حدیث - و تعال عملی است آنکه در کتاب و سنت بطور صراحت و بطور
اقتضای آفته نه شود پس قیاس و جماع تعال است که یافته می شود در اشارات و استنباط -
یا تعال استحسان او است یعنی به نیک پنداشتن بعمل آورده شد - و بقول او صلعم من سق فی
الاسلام سبنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها یعنی هر که روش گرفت در اسلام شیوه نیک
پس برای او است اجر آن سنت حسن و اجر آنکس که عمل کرد با آن طریق نیکو و صامراة المسلمون حسنا
فهو عند الله حسن به یعنی چیزه که مسلمانان او را نیک دیدند پس او نزد خدای نیک است
و لا یجتمع امنی علی الصلوة لانه یعنی امنیت من بر گرمی گرد نخواهد آمد - پس بدانکه بر آئینه
کفایت نیست که حسن مگر او در کتاب و سنت است بطور صراحت و بطور اقتضای یا بطور اشارت یعنی حسن
هواست که او در کتاب و سنت بطور صراحت و بطور اقتضای یا بطور اشارت بر آید

تذکره و قرون اولی تا آنکه
بر اصل شرع است

حدیث تعالی صلعم
و تفرقه و کون است

بنا بر سنت و بدعت و تعال
فرد و جماع و تعال

حسن هواست که در کتاب
و سنت است بطور صراحت
یا با اشارت یا قیاس بقول
نص کریمه

[illegible][illegible]

سید محمد

12



توفیق غفران بیکار بفرموده و در این مکتب تاسیس شد

قیاس بر حق است مدعیان کمال است
در رضا و کمال قیاس است در رضا

براعلیٰ شریعت اسلامیہ

[illegible]

جی. بی. سٹیوینز

بسم الله الرحمن الرحيم

بنی عن الباطل علی الذی تقدّم النہی وهو ثبوت متقدّم والنہی یشتیر الی
وجوب ما عمل فیقول الحزین ذکر ولادته صلعم بعد ادعاء الفرض المطلق
مستحب فمن لزومه طایعاً فعلیه ان لا یبطله وتویدہ قوله سبحانہ لا یبطل
اعمالہ الا یہ فالاختیار بعد الاختیار لازم ویطعن ما امر به صلعم لشمسہ
للضعفاء برافقہ صلعم ولو امر لوجب فاعلم ان معرفتہ شخصہ صلعم فرض
والمعرفۃ بالوصف المانع المطلق فلما عرفت بوصف اذ اہا فہا بعدہا علی حالہ
فہی بالمعرفۃ من شخصہ ای ہو هو صلعم فی عالم الشہود من بلائہ تشخص
شخصہ ویا بانیہ صلعم بالاولیۃ والتوسع نہ ما نا و مکانا للمستغرف فادعاء الفرض
المطلق ادلی بالاولی فلیس ترکہ الا ترک الاولیۃ

ترجمہ - این بنی از ابطال عملی است کہ بنی را مقدم آمدہ - و او ثبوت متقدّم است - و بنی اشارہ میکند بہ
چیزے کہ عمل کردہ - یعنی این بنی کہ در خواب صلحا است از صلعم این منع است از گذاشتن عمل زاد عمل کہ پیش از
منع عمل آمدہ پس ابطال عمل ثبوت متقدّم شدہ از ان بنی کہ منع است بر ترتیب اثر ثبوت ذہنی گذاشتن عمل
و این منع گذاشتن عمل اشارت میکند سوی وجوب ایچہ کہ عمل آمد یعنی وجوب عمل بولد و برقرار داشتن او - پس بگوید
این حزین کہ ذکر ولادت او صلعم بعد ادعای فرض مطلق مستحب است - پس ہر کہ لازم گرفت اوراد و حالیکہ فرما بدوار
است و بجا آورندہ امر پس لازم است برو کہ اوراد باطل نکند و گزاردہ باشد - و تأیید میکند اوراد قول او بخاندہ کہ در
سورہ محمد رکوع چہارم است لا یبطلوا اعمالکم الا یہ یعنی شما اعمال خود را باطل نکنید - پس اختیار بعد اختیار لازم
است - و گمان میشود کہ ہر آئینہ حضور صلعم بنا بر تنہیل ادبائی صغفائی اندہ برافت خود اوراد نفرمود - و اگر امر فرمود
ہر آئینہ و عیب شدی - پس بدانکہ معرفت شخص او صلعم فرض است - و معرفت می شود بوصف کمانع مطلق یا شدہ
پس بگاہ شناخت بوصف بگزارد آل فرضہ را پس ایچہ بعد فرضہ است بر حال خود است - پس بعد معرفت شخص او
صلعم او چنانکہ او است در عالم شہود از ولادت او است کہ این ولادت شخص میکند شخص او را - پس چنان معرفت او صلعم
پس بدان او است صلعم با ولایت و توسع از روی زمان و مکان برائی ہر معرفت یعنی خواہر شناخت - ای ابتداء
معرفت شخص او صلعم در عالم شہود از ولادت شریعت است کہ شخص او را شخص میکند و بہر ان او صلعم پس
معرفت بسبب اولویت - کہ بدولادتش صلعم بود و بسبب توسع است برائی ہر خواہندہ معرفت در ہر زمان
و مکان پس ہر خواہندہ معرفت این معرفت شخص او صلعم کہ با ولایت و توسع است بر زمان و مکان بالہو ہم پس قدر پس است
بالخصوص بعد از این خواہد بہر تشخیص است پس از او فرض مطلق باولی اولی است - و نسبت ترک او مگر ترک اولویت

ذکر ولادت شریعت بعد از ادعای فرض مطلق مستحب است
معرفت شخص او صلعم فرض است
و از بکار آوردن معرفت او صلعم فرض است

[illegible]

راجی در سینه

مستظفي صلوات الله عليه

و علم تقید الزمان علی معنی مصدر و تقید الزمان علی معنی مضارع یقید
لاستمرار و باعث التوقیر رسالة و هی موبده و این الدلیل علی عدم توقیت
لنوموا و توقیت تغزوه و توقیره خصوصاً و اعلم ان خلاف التوقیر
بعدم کفر الا استخفاف بخلاف التفریش ای خلاف التفریش لا یلزم کفر
بعدم الاستخفاف هم و ما ثبت تقیید صلعم فی وقت حضوره صلعم فاما هو
بمعنای غیر وقت حضوره صلعم لا تعلم ان لا یرفع الصوت فی مسجد النبی صلعم
الی لان علی نزول یا ایها الذین امنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی الایه
و هو موقت فاما فرض موقت فی حضوره صلعم فی عالم الشهود مستحب
فی غیبه صلعم من عالم الشهود و حضوره صلعم من عالم البرزخ علی انه صلعم
محمّد و سلیع و بصیر و علیم مع توسع صفاته عادتاً و اعجازاً لان کما کان صلعم

محرّم ازیکه بنا بر عطف تذکر این لفظ توقیره که بر معنی مصدر است که در وقید زمان نیست - و بر بنا
اصل معنی مشتق این لفظ برای معنی استمرار معید است - و باعث این توقیر موصوف رسالت بوده است
که او مبدع است - و کما است دلیل بر نبودن توقیت لفظاً منوا و بر توقیت تغزوه و توقیره از روی
خصوص یعنی دلیلی نیست بر این که لفظ منوا را قید زمان نباشد تا در هر زمان بر او صلعم ایمان آورده شود -
و تغزوه و توقیره مخصوص بقیه زمان باشد تا تقیید و تکمیل او صلعم مخصوص بقیه زمان شود حالانکه
صلعم و اینای لفظ و رسالت همه برای دوام و استمرار معید آمده بشیر بر او است - و بدانکه هر آینه خلاف
توقیر بسبب استخفاف کفر در و لازم می شود بخلاف تغزیر که در و کفر لازم نیاید بسبب عدم استخفاف - و
برگاه که وقت حضور او صلعم تعلیش ثابت است پس او در غیر وقت حضور او صلعم ممنوع نیست - آیا
ندانی که تا لایم در مسجد نبی صلعم آواز بلند نکرده شود بر نزول این آیت کریمه که در سوره حجرات است
یا ایها الذین امنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی الایه امه تا آنکه ایمان
آمده اید و آواز نماند خود را بلند کنید بر آواز نبی صلعم - حالانکه او موقت است - پس آنچه که از فرض
موقت است در حضور او صلعم در عالم شهود - او مستحب است در غیب او صلعم از عالم شهود - و حضور
او صلعم از عالم برزخ بر این که او صلعم بر این است و شنونده - و بینا است و دانایا توسع صفاتش
بطور عادت و اعجاز است الان کما کان یعنی هنوز بچنان است که بود صلعم -

خلاف تقیید و غیر تقیید کفر لازم بخلاف تقیید در غیبت و در حضور
فرض وقت بغیر کفر و غیبت کفر مستحب

১৯৩৬
 ১৯৩৭
 ১৯৩৮

Handwritten signature: *Handwritten signature*

وَقَفْنَا لِمَا نَحِبُّهُ وَتَرْضَاهُ هُمْ وَالْقِيَامُ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ عِبَادَتُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ
كَانِي الصَّلَاةَ فَقُلْنَا لَهُ صَلِّعُمْ أَصْحَابُهُ صَلِّعُمْ كَمَا فِي الْمَشْكُوتَةِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ
عَنْهُ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلِّعُ يَجْلِسُ مَعَنَا فِي الْمَسْجِدِ وَيُحَدِّثُنَا إِذَا قَامَ قُنَا
قِيَامًا حَتَّى نَرَاهُ قَدْ دَخَلَ بَعْضَ بَيْوتِ أَزْوَاجِهِ وَوَقَامَتْ فَاطِمَةُ لَهُ صَلِّعُ كَمَا
فِي الْمَشْكُوتَةِ عَنْ عَمَّاشَةَ رَضِيَ عَنْهَا قَالَتْ مَا رَأَيْتُ أَحَدًا كَانَ أَشْبَهَ سَهْمًا وَهَدْيًا وَدَلَالًا
فِي رَوَايَةِ حَدِيثًا وَكَلَامًا بِرَسُولِ اللَّهِ صَلِّعُ مِنْ فَاطِمَةَ كَانَتْ إِذَا دَخَلَتْ عَلَيْهِ
فَامْلَأَ إِلَيْهَا فَخَذَ بِرِجْلِهَا فَجَلَسَ بِهَا وَاجْلَسَهَا فِي مَجْلِسِهِ وَكَانَ إِذَا دَخَلَ عَلَيْهِمْ قَامَتْ
إِلَيْهِ فَاخْتَذَتْ بِيَدِهَا فَقَلَبَتْهُ وَأَجْلَسَتْهُ فِي مَجْلِسِهَا وَفَاهُ بِرَوَايَةِ فِي الْمَشْكُوتَةِ عَنْ
أَبِي رَضِيَ عَنْهُ قَالَ لَمْ يَكُنْ شَخْصٌ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلِّعُ وَكَانُوا إِذَا أَمَرُوا لَهُ
يَقُومُوا لِمَا يَعْلَمُونَ مِنْ كَرَاهَتِهِ لَذَلِكَ لَا يَدُلُّ إِلَى أَنْ لَا يَجُوزُ الْقِيَامُ بِلَيْدٍ

الآن وقت من مسجد می آمد و در میان آن کس که در آن وقت
از آن مسجد می آمد و در میان آن کس که در آن وقت

از حضرت هریس

تَوَجَّهَ إِلَيْهِمْ وَقَفْنَا لِمَا نَحِبُّهُ وَتَرْضَاهُ خَدَايَا تَوْفِيقُ دَهْ بِرَأْيِ جَنَابِهِ كَمَا تَوَارَدُ مَسْتَدَارِي وَ
أَوْرَاقَتُهُ كَمَا - وَقِيَامُ بِرَأْيِ خَدَايَا سُبْحَانَهُ عِبَادَتُ هُمْ بِرَأْيِ خَدَايَا سُبْحَانَهُ چنانچه در نماز پس قیام کرده بر
اوصاعهم اصحاب او صلعم چنانچه در مشکوٰۃ است از ابی هریره رضی الله عنه گفت که رسول خدا صلی
علیه وسلم با منی نشستند در مسجد و با حدیث می کردند پس هرگاه که بر می خاستند او صلعم بر می خاستیم
از روی قیام تا آنکه می دیدیم که بعد از بعضی خانه از دراج خود را - و قیام کرده فاطمه رضی الله عنها برای
او صلی الله علیه وسلم چنانچه در مشکوٰۃ است از عَمَّاشَةَ رَضِيَ عَنْهَا اللَّهُ عَنْهَا گفت دیدیم
کسی را که باشد مانند خدای از روی روشن و سیرت و سکینت و وقار و بهیئت و شکل و شمائل
و غیره - و در روایتی است از روی حدیث و کلام بر رسول خدا صلعم از فاطمه رضی الله عنها -
هرگاه که او در نماز می ایستاد او صلی الله علیه وسلم قیام می کرد صلی الله علیه وسلم بسوی او و میگرفت
و متش و می پدید آورد و می نشان داد و بر پشت خود و هرگاه که او صلی الله علیه وسلم بر می ایستاد او
رضی الله عنها بر می خاست و بر پشت او صلی الله علیه وسلم و میگرفت و دست او صلی الله علیه وسلم و
و می پدید آورد و می نشان داد و بر پشت خود و بر پشت او صلی الله علیه وسلم و میگرفت و دست او صلی الله علیه وسلم و
گفت نبود شخص محبوب تر از ایشان را از رسول خدا صلعم چنانکه چون می دیدند او را بر می خاستند از آنکه
می بینند این را از آنکه است او صلعم از این دلالت نمی شود مگر آنکه قیام حاضر نباشد بلکه دلالت شود

بنی از آنجا که هر کس است او صلعم است و هر کس است او صلعم است
و هر کس است او صلعم است و هر کس است او صلعم است

بما هو ثبت من اخذ صلحا و اُمتة صلعم فتركه بالكسل حراماً من ثواب الصواب و الاغراض عنه بلا حجة يلزم الاستخفاف وهو كفر و اما السكوت عما يلحق في مجلس ذكره صلعم فعلى نزول يا ايها الذين آمنوا لا تقدرّوا علينا بالله ورسوله و اتفقوا بالله فبينه شئ اى من ما هو بمنوع في غير وقت صلعم و صلعم تعظيماً له صلعم كما هو ثبت من اخذ صلحا و اُمتة صلعم هم و هم بينا الذكر بمعنى المذكور على تابيد التامى شئ و عليك النظر في معنى الآية و ما سقت الى ذكر كيفية النبي صلعم و قال ابراهيم النخعي واجب على كل مؤمن معنى ذكره اذ لم يكن من ان يجضع و يتقرب و يسكن من حركته و ياخذ من هيبته و اجلاله بما كان ياخذ نفسه لو كان بين يديه و يتادب بما ادبنا الله به انتهى فاذا قيل قوموا لتعظيمه صلعم و قامت الجماعة لتعظيمه صلعم

نیز جمعه چنانچه او از اختيار صلحاى اُمت او صلعم ثابت شد پس تركش از سستی حرام است از مذهب و صلوات و از دور گردانیدن با حجة و دليل استخفاف لازم كند و او كفر است پس سكوت يعنى خاموش ماندن از آنچه كه نرسيد در مجلس ذكر و صلعم پس برضاي نزول اين آيت كرايت يا ايها الذين آمنوا لا تقدرّوا علينا بآيدي الله ورسوله اتفقوا بالله و كذا در سورة حجرات است يعنى اى آنكه ايمان آورديد پيشي نميديدش خدا رسول او و تبرسيد خدا را پس رواست يعنى از آنچه كه او متوع ميت در غير وقت حضور او صلعم برائى تعظيم او صلعم چنانچه او ثابت شده از اختيار صلحاى اُمت او صلعم و يا بجا ذكر معنى المذكور است بنا بر تاييديه يعنى اين نهي از منع تقديم يعنى پيشي نمودن كه در اين آيت است مودب است پس در وقت مجلس حضور و غير حضور پيشي كردن و از اينكه نمودن بنا بر تعظيم او صلعم ممنوع آمد و سكوت لازم لهذا هر چه از تعظيم او بپ وسكوت و وقار و اخلاص برائى تعظيم او صلعم كرده آيد مودب است آمد و از صلحاى اُمت عمل پريافته ثابت گرديد و در حقيقت اين آية كريمه و آياتي كه در ذكر كيفية تعظيم النبي صلعم كه سابق ذكر كور آيد بر تو نظر و فكر كردن ضروري است بايد كه لازم كنى بر نمودن گريستن در پاى و گفت ابراهيم نخعي كه بر هر مؤمن واجب است وقتي كه او ذكرش صلعم كند يا نزدش ذكرش صلعم كرده شود استيلا يا خضوع و خشوع مانند يعنى قروتي كند و به سبب و وقار پشت نشاند و از تركت خود ساكن ماند و از سبب و اجلال او صلعم بران قدر كه اگر ميش او صلعم بپوس نفسش بخود در گرفته بگيرنده باشد و او بپ كند يا بچه خدايى بر تريا و ما را ادب آموخته است از تهلى پس هرگاه كه گفته شود بر خيريد برائى تعظيم او صلعم و همه جماعت برائى تعظيم او صلعم نراست

سكوت و وقار و خضوع و اخلاص برائى تعظيم او صلعم
بجاء دوران نام است بعضى كرده و در جايه

१॥५॥

1947

—

62

توارث و اجماع بر اختلاف
پیام برض حدیث +

مفتي اربع واسم
هذا الذكر وتجميع الذاكر

فلاشارة الى تقيد اليوم من تقيد يوم يوم الاثنين والقياس له على يوم
عاشوراء ولا اجتماع بالطلب وفضيلته من الجماعة في الصلوة بالاذان وفتح
صلوة بيده على الجماعة وفي الزهية جاء في الخبر ان العبد ياتي الى المجلس
الذكر بنحو كمال الجبال فيقوم من المجلس ليس عليه شيء فذلك تمام النبي
صلى الله عليه وآله روضه من رياض الجنة وللتعظيم والترفع لذكره صلوة
من الخطيب في الجمعة والعيدين بذكر الله تعالى ورسوله تعالى واني
واحد به واتباعه صلواتهم على السلطان المستقيم ومن نصيبه صلواتهم من ذرات
السند الحسني وهو ذا ذكر فخرهم صلواتهم قائما عليه كما في المشكوة فثبت حسن
الترفع والقيام تعظيما في حالة ذكر المعظمين وكذا الذي ذكره هو عام لا وقت
في حاله كما ذكر في وقت المعين بالوجه الحسن احسن فان لم يعين فكان العمل

توجه آيين اشارت سوى تقيد روز از تقيد روزه يوم دو شنبه است - وقياس اين تقيد بر يوم عاشوراء
است - وبراى گرد آوردين بطلب وبراى فضيلت اجتماع قياس از جماعت است که در نماز باذان است معنی
برای ذکر شریف مردان را طلب کرده بشنیدن ذکر شریف جمع آوردن و فضيلت اين اجتماع مجلس بر قیاس
فضيلت نماز باجماع است و باذان - و بقولش صلواتهم که دست خدا بر جماعت است - و اين در مشكوة است
و در كتاب زمزمه است که در خبر آمده هر سه بنده سوى مجلس ذکر می آید گناهاش همچو کوهها در کشت و گزنی
بسر از مجلس برخیزد و در آن حال که بر چیزی نیست یعنی از هر کس ذکر و ذکرین بر هیچ گناه نماند و پس از
گذاشتن یک چیز در پس بر این می دانم او را نام نهاده تر و در مشكوة است بر یا ضی الجنة علیه السلام
از یا فهای جنیت و قیاس برای تعظیم و ترفع بر آن صلوات یعنی ذکر ذکر شریف را اگر کسی در وقت
و بلند نشاندن قیاس او از خطبه خواندن در جمعه و عیدین است بذكر خدای برتر و رسول او تعالی و دیگر
آن و صحاب و پیروان او صلواتهم و دیگر سلطان عادل و از غیر نهادن او صلواتهم است از مجد شریف
برای حسنان رضی الله عنه که او ایستاده بر ذکر و بر گری او صلواتهم میکرد چنانچه در مشكوة است پس
فصلی ترفع و قیام یعنی بلند بودن و بر خاستن که بطور تعظیم است در حالت ذکر معظم بالهجوم ثابت مشد - و همچنین است

ذکر که او در حد و عام الاوقات است یعنی برای ذکر در ذکر کردن وقتی جائز نیست بلکه شامل همه اوقات است چنانچه ذکر کرده در تفسیر که بر یاد
نعم الله الی پس در وقتین بهر فکر یا شد ذکر کردن حسن و یکوتر بود - و اگر معین نکرده شود پس عمل یا در شواش شود

علی واسطه القلب فیکف لا یتدم وقال الله تعالی قل بفضل الله وبرحمته
فبذلک فلیقرحوا و هو خیر مما یجمعون هـ ش من یتساءل یرجع لاستدراک
معنی الایة الکریمه الی ذکر کیفیه الاخلاق هم هیئات هیئات صحت
یا الله ربنا وکالسلام دینا ویا القرآن امامنا و بحمل نبیا صلعم و نسیت الاخره و
نسیت الشفاعه و قلت انا مؤمن فیا ایها المؤمن کیف قلت لان ذکر و لاده
الرسول الشیعیه الاولی بالمؤمنین من انفسهم و ما فی الوقت من اعجازه
صلعم لانه یدعه سینه و انه فرض غلبنا فبعد ادایه مستحب یا ایها المؤمن
فی صدرک القلب ام الحجر الصلب کیف لا یخضع ولا یجشع ولا یعظم للنبی
الاُمّی نبی الرحمة و هو خیر خلق الله کلهم عند ذکره صلعم فحق ما قال
قال رحمه الله تعالی تشعیر عند هبوط المناشرات علی الحلی و تمیل
عصون البان لا الحجر الصلد و فما فعلت الا اخرجت قلوبنا و نسیت الحجراء

ترجمه بر واسطه قلب - پس چگونه شمسار نشوی که فرمود خدای برتر در سوره یونس رکوع ششم قل
بفضل الله و برحمته فلیقرحوا و هو خیر مما یجمعون هـ یعنی ای حبیب من بفضل
خدای پاک که مشرف گردش در دین بچوشت صلعم که بجای حصول جمله حسنات و خیرات و برکات کامله
محضه است در تعالی دیگران بغیر استحقاق - و برحمت او تعالی که حضرت رحمت عالمیان است صلعم
و باین قرآن مجید - پس باید که شاد شود ندایا بنهمه نواز شهابی حق تعالی که رسانید بایشان -
آن فرخ یا اینهمه عطیات بهتر است از آنچه کمی اندر دوزخ اعراض و اسباب عیش دنیا و آخرت - هر که
خواهد استدراک معنی این آیت کریمه را رجوع کند سوسه ذکر کیفیه اخلاق - هیئات هیئات تو خدای
بر بپوشید بپوشید و اسلام برادرین و قرآن را امام و محمد صلعم را نبی - و فراموشیدی اخره را - و فراموشیدی
شفاعت زار و گفتی من مؤمنم پس ای مؤمن چگونه گفتی که ولادت رسول شیع که اولی است و یمنین از نفسها -
شان - و آنچه در آن وقت از حجاب اوست صلعم ذکر کرده شود از آنکه او بدعت نبیه است حال آنکه حال آنکه لفظی
او فرض است بر ائیس دانش مستحب - ای مرد آیا در سینه ات دل است یا سنگ سخت - چگونه فروختی بخوابد کرد و

بیت گمزد و برنگی گمزد بی ای را وقت ذکر صلعم که نبی رحمت است حال آنکه او بهتر خلق خدا است از همه خلق پس حق است آنچه گویند که
رحمت کند خدای برتر از او را بدو همسنگام بدای و زین بر غفرار از نشا خدای بان چیده که سنگ سخت چه پس نکردی تو مگر زخم دای دلها
مارا و فراموش کردی حسرت را

شیخ شیخ السلسلۃ المحمدیۃ رضوان اللہ تعالیٰ علی اصحابہا وجلس مراقباً
فقال رضی اللہ تعالیٰ عنہ انت وھابی فتوحش قلبی وقام ورجع قد اجلس مراقباً فقال
انت وھابی فتوحش قلبی وقام ورجع قد اجلس مراقباً وما بقی الی ظہر مجلس فقال
انت وھابی فتوحش قلبی وقام ورجع الی دارہ فاشتاق قلب الی حدۃ شیخ من
السلسلۃ العالیۃ القادریۃ رضوان اللہ تعالیٰ علی اصحابہا فحضر عرض السلسلۃ یعمل
علیہا علی ما ذکرھا فی صدر القصۃ فقال سید اللہ تعالیٰ استغفر وتبک لانا العمل من الطریقۃ
الوھابیۃ فاستغفر وناہ فصر قلبہ لان صحبۃ تامۃ بلا مشقة فما للذین انکروا التبیان
وهو سنۃ مستحیۃ وانکفوا حق الہدایۃ من غیر عذر یقارب انا نغوذ ببیک
ارسل رحمۃ للعالمین من شر و الفسنا ومن سیئات اعمالنا من یمکک اللہ فلا مضل
ومن یصلہ فلا ھادی ونشہد ان لا الہ الا انت وحدک لا شریک لک ونشہد
ان محمد اعلمک ورسولک اللهم انت حامدہ وهو محمودک فکیف اجمعہ فادعولہ عجزاً
وافتقاراً لان تصلي علیہ وعلیٰ احوالہ کما تحبہ وترضاه ونشفعہ فینا وترحمنا بحکمہ

ترجمہ شیخ نور السلسلۃ محمدیہ رضوان اللہ تعالیٰ علی اصحابہا۔ نشست بطور مراقب پس

فرمود رضی اللہ تعالیٰ عنہ تو وھابی هستی پس قلبش وحشت گرفت و بر قیامت و باز پس آمد یک قدم و مراقب نشست باز
گفت رحمہ تو وھابی هستی باز داغ و وحشت گرفت و بر قیامت یک قدم باز پس آمد و مراقب نشست کہ پس نشست جای نشست نہادہ
باز فرمود رضی اللہ تعالیٰ عنہ تو وھابی هستی پس لبش وحشت گرفتہ برخاست و سوی خاد خود برگشت۔ باز لبش سوی خدمت شیخ خود
کہ از سلسلہ عالیہ قادریہ است رضوان اللہ تعالیٰ علی اصحابہا مشتاق گردید و پیش آمد و بر آئینہ آل مسلمہ کہ بر عمل میکرد و ہمراہ طریق کہ صدر
قصہ او را ذکر کردہ بیان نمود۔ پس فرمود سید اللہ تعالیٰ کہ استغفار کن و رجوع کن از انکہ این عمل از طریقہ و ماہیت است۔ پس
استغفار کرد و بنوعیہ آورد۔ پس قلبش در اندام صحبت یافت بصحبت کلی بلا تکلیف۔ پس حیثیت آداب را کہ انکار کردند
لغین و احالہ او سنت مستحیہ است و تلفیق حق نمودند بندگان را بغیر عذر۔ پس بہ رہن ہر آئینہ پناہ بخواریم بتوحق
نی کہ رحمت فرستادہ شد بر ای حال بیان از برہای نفسانیاں و از گمان علمای مایاں۔ ہر کہ را خدا راہ نماید پس نیست گمراہ کنند
اولی کہ گمراہ کند او را پس نیست او را راہ نمایند۔ و ما گواہی میدہیم انکہ حیت چیز و معبود دیگر تو کہ یکناہی نیست شریکی برای تو۔ و گواہی میدہیم
انکہ محمد صلی اللہ علیہ وسلم بندہ تو و رسول است۔ خدا را و تو حامد او است و او محمود تو پس چگونه حکم کرد۔ پس عجز و افتقار بخواریم ترا کہ نور حق بر من
بر آورد و بر حال او چنانکہ تو او را دوست داری و می پسندی او را و شیخ گردانی او را میان ما و یا و ما را رحمت کنی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الحمد لله الذي هدانا لهذا هذا كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله والحمد لله رب العالمين

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي هدانا لهذا هذا كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله والحمد لله رب العالمين

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي هدانا لهذا هذا كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله والحمد لله رب العالمين

۴۴

ط
از کفتم باز که الفبر صوابه شرق الفبر می
از کفتم صواب مع مطالبی دیگر *

خطبه هفت در راه حق

ط
که از آن برادران قدوس و طاهر
افزونند فیهما جوی ابراهیم است
صلوهم لهذا سب دیگر *

خطبه شصت و یکم

خطبه یونانی ساله الله المظم

البائین لربهم سجداً وقياماً وعلی انباہم القانتین لولایہم خضعاً وصبیاً ما
 اُولئک یجرون العرقۃ بما صدروا ویلقون فیہا حیتۃ و سلاماً خالدين فیہا حَسَنَتْ
 منسقراً و مقاماً۔ و بعد فیقول الفقیر الی رحمۃ مولایہ الغنی عجب منظر العجب
 النفس سدا الی الاحدی نعمۃ اللہ برحمۃ و غفرانہ و اسکنہ فیہم جنانہ۔ انہ
 قدم علینا بالمدينة المنورة فی سنة الف و مائتین و ستۃ و تسعین فَاَصْلُ
 من اهل الهند من جدبہم اللہ تعالیٰ الی الحرمین الشریفین و شرّفہم بزیارۃ
 روضۃ حبیبہ سید الکونین صلی اللہ علیہ و علیہ و سلم و زادہم تقرباً الیک + و هو
 المولوی عبدالعزیز لا زال عابداً لرقبہ و معزاً لدینہ و سألنا عن قیام الزائر فی
 مواجبتہ صلی اللہ علیہ وسلم و وضع عینہ علی اسیارہ کحیثۃ الصلوۃ حین التسلیم
 علیہ صلی اللہ علیہ وسلم قل هو جائز اما لا فاجبتہ بما فی کتب اصحاب المناسک
 من المتون و الشرح من آداب زیارۃ صلی اللہ علیہ وسلم فقال هذا کلام بلاد لیل
 لیس فیہ شفاء لعلیل مع و رد لا حدیث فی الہدی عن التعظیم و القیام مثل ما

تفعلہ الاعاجم

ترجمہ کہ شب زندہ دار اند سجدہ و قیام کنان پروردگار خود نشان را۔ و بر پیران نشان کہ فروزانند و و با بر
 نشان و روزہ داران مولای خود نشان را۔ ہمانند کہ بدل دادہ شدہ غرضہا و یا لا فاجبتہ با آنچه صبر کرد و ملاقات
 کردہ شوند در مواجبتہ و سلامتی۔ ہمیشہ مانند گاندہ در انہا کہ خوش است این از بودی قرا گاہ و قیام گاہ۔ و بعد از
 پس بیگوید اگر تحصیل سوئی رحمۃ مولای خود است کہ غنی است عجب منظر عجب نفس بندہ احمدی رہو شدہ اور
 خدای برتر رحمۃ و بخشایش خود۔ و آباد کند اورا بفرخ باغبانی خود۔ بر آئینہ آنکہ بیامد برآمدنہ منورہ در ۱۲۴۲
 یک ہزار و دوصد و کوہ و شمش جبری فاضلہ از اہل ہند اہل کسان کہ خدای برتر یکشد نشان سوئی حرمین شریفین و
 زیارت روضۃ حبیب خود سید کونین کہ رحمۃ خدا و سلامش بر و باد مشرف کند و بیفزاید نشان از تقرب نزد او صلی اللہ
 علیہ وسلم + و او مولوی عبدالعزیز است ہمیشہ بار او پروردگار خود را پرستندہ و عزت و ہند دین خود را۔ و او بار پرستار قیام
 را در مواجبتہ او صلی اللہ علیہ وسلم و ہماران دست راست خود در چپ سچو سہیت نماز ہنگام سلام خواندہ و صلی اللہ علیہ وسلم

کہ آیا او حاضر است باز عین کن اورا در باب ادم با چہ در گناہنای انسانست است از متون و شرحہا از آداب زیارۃ او صلی اللہ علیہ وسلم پس او گفت کہ اگر
 بلا زبیل است کہ در و لعلیل را شفا نیست با آنکہ احادیث در ہی از تعظیم و قیام سچو آنچہ کہ عجیب ان ادرا کنندہ و امد شدہ اند

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

VAD

॥ श्रीगणेशाय नमः ॥

تقدر وتؤمن بالبرهان المصنف ان صفته الزاكر جاذبه
الكبر والشمس والسموات عليه وانفس مجاميعه اضيقهم
والاستعداد انك تستعمل مجاميعهم على واحد على اثنين
واربعا خمس ستم من اقدس الصفات الخ

اخرجه الطبرانی فی المعجم الكبير وعن خطيب رضى الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من زارني بعد موتي فكأنما زارني في حياتي ومن مات في احد الحرمين بعث من الامينين وعن النسي رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من زارني عتسبا الى المدينة كان في جوارى رواها الحافظ البيهقي كذا في المواهب اللدنية وفي هذا الباب سبعة عشر حديثا عن سيدنا عمر بن الخطاب وعبد الله بن مسعود وعبد الله بن عمر وعبد الله بن عباس والنس بن مالك وابي هريرة وغيرهم باسناد متعددة والفاظ متقاربة يرواها الدارقطني والطبرانی والبيهقي وابن خزيمة وابن عساکر والبيهقي وابي داود والطيا السبي وابي بكر بن المقرئ وابن عبد الوالي جعفر العقيلي وابي الفتح لا زهدى وابن ابى الدنيا وغيرهم ساقها السيد السمرودي في الوفاء والعلامة ابن حجر في الجواهر المنظر والشيخ محمد عابد السندى في طالع حاشية در المختار قال الحافظ السخاوى تحت حديث من زار قبري وجبت له شفاعة هو عند ابى الشيخ وابن ابى الدنيا وغيرهما عن ابن عمر رضى الله عنهما صحيح

ترجمه این حدیث الطبرانی در معجم کبیر بهرول آورده - قال خطیب است رضى الله عنه که هر آنکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت که هر که مرا زیارت کرد پس موت من پس گوید که او زیارت کرده اند از نزد من و هر که مرد و دیده اندم و در مردم بر آن گشته شد از من یا نکاح کند و از آن است رضى الله عنه گفت که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم هر که مرا زیارت کرد مرا بامید ثواب خداى کریم نسیوی مدینه باشد و در محاسن گانم - بدوایت کرده و در حافظ بیهقی - همچنین است در این باب هفده حدیث اند از سیدنا عمر بن خطاب - و عبد الله بن مسعود - و عبد الله بن عمر - و عبد الله بن عباس - و انس بن مالک - و ابو هریره و غیرشان رضى الله تعالى عنهم اجمعین - باسناد با هم متعدده و الفاظ متقاربه جمعیتی الفاظیکه بهر لفظه معنی با هم قرین دارند - بروایت دارقطنی - و طبرانی - و بیهقی - و ابن خزيمة - و ابن عساکر - و زرار - و ابو داود و طیا السبی - و ابو بکر بن مقرئ - و ابن عدی - و ابو جعفر عقیلی - و ابو الفتح اذی - و ابن ابی الدنيا و غیرشان که امدار انده و بیان کرده است سید سمهودی در وفاء و علامه ابن حجر در جوهر منظم و شیخ محمد عابد السندى در طالع الاثر حاشیه در مختار - گفت و ایضا سخاوى تحت حدیث من زار قبري وجبت له شفاعة این حدیث را در این باب از ابن عمر رضى الله عنهما صحیح است *

در این باب هفده حدیث
افصح بیان راویان
و اختلاف و اتفاق ظاهر
محمد بن جعفر و
صحت حدیث *

وقال تعالى وقوموا لله قانين وبين النبي صلى الله عليه وسلم وأصحابه الكرام
وعلماءه الغمام ما يليق في كل طاعة وعبادة وذكر وفكر من القيام والقعود
وتفصيله في كتب الفقه موجود ومختص هذه القرية بالقيام والوقوف بالأحاديث
والأنازع النبوية صلى الله عليه وسلم عن الصحابة والتابعين والأئمة المجتهدين
والسلف الصالحين رضوان الله تعالى عليهم أجمعين أما الأحاديث في وقوفه
صلى الله عليه وسلم على قبور المؤمنين فمن ابن عباس رضي الله عنهما قال مر
رسول الله صلى الله عليه وسلم بقبور المدينة فأقبل عليهم بوجهه فقال السلام
عليكم يا أهل القبور يغفر الله لنا ولكم أنتم سلكنا ونحن بالأثر انخرجنا إمامنا
الترمذي في سننه وعن أبي صويته مولى رسول الله صلى الله عليه وسلم قال أنبأني
رسول الله صلى الله عليه وسلم من جوف الليل فقال إن أضرمت إن استغفر أهل
البنيع فالطريق محي فانطلقت معه فلما وقف بين أظهرهم قال السلام عليكم يا أهل
المقابر من لكم ما أصيحت ثم فيه إلى أن قال ثم استغفرهم طويلا وعاشته رضي الله

عن جميعهم وروى لقائي وقوموا لله قانين هـ بن خزيمة يروي خافوه في كندكان - وفيه صلى الله عليه وسلم وصحابته
كاش وعلماء بزرگامش آنچه در طاعت وعبادت و ذکر و فکر از قیام و قعود و سزاوار است - بیان کرده است - و تفسیر
در کتب قد موجود است - و این قریب مفسر است بقیام و وقوف بمصر احادیث را که از نبی صلی الله علیه و سلم و از صحابه و تابعین
و ائمه مجتهدین و سلف صالحین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین - لیکن بدینها که در وقوف او صلی الله علیه و سلم
برگردد باید متنبه اند - پس از این بیاس است و فی استغفارها گفت گزشت رسول خدا صلی الله علیه و سلم گویم تا
بیست و بیست و نه بار بر این باری مبارک خود فرمود السلام علیکم یا اهل القبور یا یعفر الله لنا ولكم
انتم سلكنا ونحن بالأثر یعنی سلامتی یا بشیر شما ای اهل گور یا بخیر شما ای تر مار و شما را شما پیشینیان ما استنبه
باین آئین از حدیث امام حافظ ترمذی در سنن خود آورده - و از ابی موسی که مولا رسول خدا است صلی الله علیه و سلم یعنی
او صلی الله علیه و سلم گفت بیدار که در رسول خدا صلی الله علیه و سلم از جوف لیل یعنی در وی شب پس فرمود بر این امر کرده شدم که بر این بنی
مغفرت خواهم پس بر و اس پس فرمود او صلی الله علیه و سلم پس چون بایستاد در میان بلند می شان فرمود السلام علیکم یا اهل
المقابر لیکن لکم ما اصیحتم فیہ یعنی سلامتی یا بشیر شما ای اهل گور یا بشیر شما ای تر مار و شما را شما بر این شما چون است که بدار
کرید شما در و تا آنکه گفت بفرموده خواست بر این مثال بریزد و در آنجا نشسته است و فی الله هـ صحیح

اما احادیثی که در وقوف
علی قبور المشغنین الحق

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

کتابخانه
مکتبہ اسلامیہ

والله اعلم بالصواب

الی ابد الابدی فقد رآوی فی احادیث کثیرة واثار حجة کیف لا وهوسیدنا
 القبور و منبع النور و هبط التحلیات الالهیة و مورد الفیوضات القدسیة
 وهو محفوف بالملائكة المقربین و المحضر الانبیاء والمرسلین وهو الموصل الی
 اعلی الدرجات و المقضی الی اقرب المثوبات قال کتب الاحیاء من یوم یطلع الانزل
 سبعون الفامن الملایكة حتی یحفظوا بقدر النبی صلی الله علیه و سلم یضربون باجنهم
 ویصلون علی رسول الله صلی الله علیه و سلم حتی اذا المسوا عرجوا و هبط مثلهم فضعوا
 مثل ذلک حتی اذا انشقت عند الارض خرج فی سبعین الفامن الملایكة یرفونهم
 اخرجه الدمشقی فی مسنده و ما احسن ما قال الامام البوصیری فی البردة
 هو الحیی الذی ترجی شفاعة لک لکل هول من الاهوال مقفح
 فانی النبیین فی خلق و فی خلق ولصید انما فی علم ولا کلام
 و کلهم من رسول الله ملقش غرقا من البحر و شفا من الدنم
 و واقفون لدیہ عند حدیهم من نقطة العلم و من شکلة الحکم

ترجمہ تائید از حدیث ابی نعیم روایت کردہ شعر در احادیث کثیرہ و آثار حجت یعنی انبوه و چگونہ باشد کہ او سید
 القبور و منبع یعنی چشمہ نور و هبط یعنی جای فرود آمدن تحلیات خداوندی و مورد یعنی جای و وارد شدن
 فیوضات یعنی در نیاست و او محفوف یعنی گرد گرفته شدہ است بملایک مقربین و محضر یعنی حاضر آمدن بر انبیاء
 و مرسلین است و او موصل یعنی رسانندہ است سوی برترین درجہ یعنی مقضی یعنی دیدار بندہ سوی نزدیک ترین
 المثوبات است گفت کتب احیاء یعنی آنکہ نیست از روزی کہ در خشت گردان شود بندگان ہزار از ملائکہ تا آنکہ گرد
 گیرند بر نبی صلی الله علیه و سلم تا کہ بر زمین باز آید خود و در فریضہ بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم تا آنکہ بر گاہ
 شام کنند بباران و مثل شان فرود آیند و بچنان کنند تا آنکہ چون زمین از و مسلم بشکافند بر آید در میان بندگان ہزار
 کہ روان در و ال باشند او صلح را در حرم او بر زمین خود بر آورده و چہ خوب تر است از امام البوصیری در حدیث
 او حیوی کہ باو چشم شفاعت دارند بہر ہر شمس زانہ و ال بنی مہی کی
 شست فائق ز بہر انبیاء در برت و صورت در علم و کرم نیست باو بیج تیری
 زان منظر حق ملقش اندازن بہر سر در چون بجرعہ بحر سے و یک قطرہ زابری
 استنادہ بہر او در حدیث مراتبہ چون نقطہ از علمی یا شکلة از حکمی

در حدیث و آثار و تفسیر و ترمذی و ترمذی

فیل اذ خال الحجر فی المسجد وروی ابن زبالة عن سلمة ابن ورد ان قال لربت
اسن ابن مالک رضی اللہ عنہما اذا سلم علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم یاتی فیقوم اما
انہی یقل ہذا اخبار کما السید السہودی فی وفاء الوفا اخبار المصطفی
وخرج سیدنا عن رضی اللہ عنہ الی منابر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فاذا معاذ
بن جبل قائم بک عند قبر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال ما یمیکل یا معاذ
الحديث اخرجہ الحافظ البزار فی مسندہ نقلہ مولانا عبد السند فی حاشیئہ
علی الدر المختار وروی یحییٰ ابن الحسن العلوی عن ابن ابی فدیك قال سمعت بعض
من ادركت یقول بلغنا ان من وقف عند قبر النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقال ان اللہ
وملائکته یصلون علی النبی یا ایہا الذین امنوا صلوا علیہ وسلموا تسلیما صلی
اللہ علی سیدنا محمد وسلم وروی روایۃ مکی اللہ علیک یا رسول اللہ یقولہا سبعین
مرۃ ناداہ ملک صلی اللہ علیک یا فلان لم تسقط لک الیوم حاجۃ لدانی السید
الشامیہ واما استقبال قبر الشریف الذی ہو قبلۃ الامم وراحہ واکاشیاح من العلویین

ترجمہ پیش از داخل کردن حجرہ شریفہ مسجد - در روایت کرد ابن زبالة از سلمہ ابن ورد ان گفت کہ دیدم سیدنا
ابن مالک رضی اللہ عنہما ہر گاہ سلام بہتر شد بر من صلی اللہ علیہ وسلم می آمد پس می استاییش از منی - ابن سید اخبار سید
سہودی در وفاء الوفا اخبار دار المصطفی نقل کردہ است - دیگر آمد سیدنا محمد رضی اللہ عنہ منبری بر رسول خدا صلی
علیہ وسلم پس ناگاہ دید معاذ بن جبل نزد استادہ میگردد نزد قبر رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم پس گفت چہی گریانہ ترا
دی معاذ الخ بیت - این حدیث را حافظ بزار در سنن خود بر آورده کہ مولانا غایدر سندی در حاشیئہ خود بر در مختار اور نقل
کرده - در روایت کرد یحییٰ بن حسن العلوی از پیر ابی فدیك کہ گفت شنیدم از بعض کس کہ دریافتہ اور میگفت کہ سیدنا
اکہ کسی بایستہ در نزد قبر من صلی اللہ علیہ وسلم پس گفت ان اللہ وملائکته یصلون علی النبی یا ایہا الذین
امنوا صلوا علیہ وسلموا تسلیما صلی اللہ علی سیدنا محمد وروی روایتی است صلی اللہ علیک
یا رسول اللہ کہ سیدنا اور استفتاد بار - نہا کرد اور فرشتہ صلی اللہ علیک یا فلان لم تسقط لک الیوم
حاجۃ یعنی رحمت کرد و منابر تو اسے ظاہر امر و ریح جابستہ بر ای تو میفاد و ساقط نشد - پنجمین است
در ریزہ شامیہ - و لیکن استقبال یعنی رو آوردن قبر شریف اور احسبم تو کہ او قبلہ ارواح
و اشباح یعنی کالبدہا از عسکوان

و اما استقبال قبر الشریف

باید استقبال قبر شریف را چنان

[illegible]

الیهودی فی الوفا وراوی ابن وهب عن ملائک انه قال اذا سلم علی النبی صلی
 الله علیه وسلم یقف للدعاء ووجهه الی القبر الشریف لا الی القبلة وعن ابن
 حمید قال ناظر ابو جعفر امیر المؤمنین مالکاً فی مسجد رسول الله صلی الله علیه
 وسلم فقال مالک یا امیر المؤمنین لا ترفع صوتک فی هذا المسجد فان الله اذا
 قوما فقال لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی الایه ومدح قوما فقال ان
 الذین یعصون احواتهم عند رسول الله الایه ودم قوما فقال ان الذین
 بناؤن من وراء الحجرات الایه وان حرمته میناً کمر متحیاً فاستکان لها ابو
 جعفر فقال یا ابا عبد الله استقبل القبلة وادعوا ما استقبل رسول الله صلی
 الله علیه وسلم فقال ولم تصرّف وجهک عنه وهو وسیلتک ووسيلة ابيک
 ادم علیه السلام الی الله تعالی يوم القيمة بل استقبله واستشفع به فیشفعه
 الحافظ القاضی عیاض فی الشفاء بتعظیم حقوق المصطفی بسند جید
 وقد اتفق العلماء علی انه علیه الصلوة والسلام فی قبره الشریف یعلم زائر

نوحیمه سید سمودی در وقایع کرامت کذا فی کتابک که او گفت هرگاه سلام میکرد بر نبی صلی الله علیه وسلم بایستاد
 برای دعا و روی خود سوی قبر شریف بر داشتی نه سو و قیله - و از ابن حمید است که گفت مناظره کرد ابو جعفر امیر المؤمنین
 مالک رضی الله عنه در مسجد رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس گفت مالک ای امیر المؤمنین آواز خود در پیش مسجد بلند کن
 پس تحقیق حدیث بر تراب کرده است قوی را - و فرمود در سوره حجرات لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی الایه
 بلند کنید آواز خود را بر آه از نبی الخ - و تعریف کرد قوی را و گفت ان الذین یعصون اصواتکم عند رسول الله
 الایه در سوره حجرات یعنی هر آینه آنکه است کنند آوازهای خود را بر آه از رسول خدا الخ و فرمود ان الذین
 بناؤن من وراء الحجرات الایه در سوره حجرات یعنی هر آینه آنکه تراب آواز میخوانند از پیرین حجرات الخ حال آنکه حضرت
 او صلعم در حال موت هیچ حرمتی نداشت و زیات پس نیست کرد آواز را ابو جعفر و گفت ای ابا عبد الله بقبوله روادم و دعا کنم یا
 رسول خدا صلی الله علیه وسلم روادم - پس گفت مالک رضی الله عنه و چرا بگردانی روی خود از وصلعم که او وسیله شفاعت
 و وسیله پیر تو آدم علیه السلام سوی خدا می برتر و ز قیامت بیکه روی با او آرد و شفاعت خواهد پس او شفاعت کرد
 او را - بر آورده او را حافظ قاضی عیاض در شفاء بتعظیم حقوق المصطفی بسند جید تازه - و تحقیق اتفاق کرده
 علماء بر آنکه او علیه الصلوة والسلام زنده است در قبر شریف خود - میباید زائر خود را

مجلسه اول

[illegible]

پیش از این در این کتاب درج شده است - در این کتاب درج شده است -

[illegible][illegible]

۱۷۸

20

الحمد لله رب العالمين

کتابخانه ملی ایران

اعلیٰ حضرت عالم آراء اسلام و دین اسلام حضرت

برای این عطا فرموده و سلام بر مردی که این کتاب را از

والمسلمون وعلماءهم

في التآرب في البخارىة الشريفة

و اعلم انه صلى الله عليه وسلم عالم بحضوک و قیامک و زیارتک و انه یبلغ سلا
و صلواتک فتمثل صورته الکریمه فی خیالک و احضر عظیم رتبه فی قلبک و یبغی
ان تنفق بینه کما وصفنا و تنروه میتا کما کنت تنروه حیاً انھى کذا فی الوفا
و قال فی السیرۃ الشامیه و لیستطیع الزائر فی حال وقوفه الی اسفل ما یستقنه من
جدار المحجره الشریفه ما تنرم بالحیاء و لا دب التام فی ظاهره و باطنه انتهى و
قال العلامة الشیخ رحمۃ الله المستد فی لباب الناسک فی زیارت ثم قصدا ی
الزائر التوجہ الی القدر المقدس و فرغ القلب من کل شیء من امور الدنیا و اقبل بکلیتہ
لما هو بصدورہ لیصل قلبہ للاستعداد منہ صلی الله علیہ وسلم و حرام علی قلب شغل
بقاؤرات الدنیا من الشهوات و الامرات ان یصل الیہ من ذلک شیء بل ربنا
یحشی قلبہ من نوع مقت و اعراض و العیاد باللہ تعالی من ذلک فلیجہد من
الشیء البغیر ما امکنه و لیلا حظ مع ذلک الاستعداد من سعۃ عفوہ صلی الله علیہ وسلم
و عطف و مراقبہ ان یسأل فیما عجز عن امر الیہ من قلبہ

ترجمہ: تو در آنکہ بر ایندا و صلعم عالم و داناست بخفوت تو و قیام تو و زیارت تو و بر آئینہ آنکہ سلام تو و درود تو و اورا
بر سر یں نقش کن ہو تو کریم و از خیال خود و حاضر کن رتبه عظیم او و قلب خود و می رسیدہ آنکہ استادہ شوی
تو میشا و صلعم چنانکہ وصف کردہ و زیارت کنی او را در حالت حیات همچنانکہ زیارت میکردی در حالت حیات نہی
بمیان است در کتاب وفا و گفت در سیرت شامیه و باید کہ زائر در حال وقوف خود نظر داشتن سوی زیرین آنچه
کہ رو بردشور او را و دیوار حجره شریف لازم گیر برای حیاء و ادب کامل در ظاهر و باطن خود نہی و گفت علامہ
شیخ رحمت ابد سندی در کتاب لباب الناسک در زیارت باز قصد کرد او یعنی زائر تو آوردن را سوی قبر مقدس
و دل را قلن کر گذار ہر چیز از امور دنیات و روی آورد و تمامہ برای آنچه کہ او در پیے او است تا کہ دلش اصلاح یابد برا
یاری گرفتن از و صلی الله علیہ وسلم و حرام است بر دل کہ شغل گرفتہ است ببلید برای دنیا از خواہشات و ارادت
آنکہ بہ پیوند سوسے او ازین چیزی بلکہ لیس است کہ برو خوف بشود از قسم مقت و اعراض یعنی از قبیل دشمنی
و در گردانی بر آئینہ باشد العیاد باللہ تعالی من ذلک یعنی تیارہ بخدا برتر ازین پس باید کہ بوشید آنچه
ہو اندازن فراغ حاصل کردن و باید کہ نگاہ را بایں ہنر اندازد و سعیت عفو او صلعم او علیہ وسلم و عطف و مراقبت او و رات
او تا کہ آسانی دہد او را این ہنر را در پیے کہ عافراست او از دور کردن او از دل خود

لعلہ علیہ السلام
السلام علیہ وسلم

[illegible]

السلام عليك يا من كمل الله به اربعين اسلام عليك يا من استجاب الله فيه
 دعوى خاتمة النبيين السلام عليك يا من اظهر الله به الدين السلام عليك يا
 من اعز الله به الدين السلام عليك يا من نطق بالصواب ووافق قوله الحكم
 الكتاب السلام عليك يا من عاش حميدا وخرج من الدنيا شهيدا اجزاك الله
 عن نبيه وخليفته وامته خيرا السلام عليك ورحمة الله وبركاته ثم يرجع
 ذكره نصف ذراع فيقف بين الصديق والقاروق فيقول السلام عليك يا
 صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم الى ان قال ثم يرجع الى جبال وجه النبي
 صلى الله عليه وسلم ويقف عند القبر الا قدس على قدس راحه او اقل فيجد الله
 تعالى ديتي اليه ويحمله ويصلي على النبي صلى الله عليه وسلم ويستشفع به الى ربه
 ويدعو فعايد به لنفسه ولوالديه واستيخيه ومن شاء من اذنيه واخوانه

ثم يرجع الى حال وجه النبي

ترجمه السلام عليك يا من كمل الله به اربعين يعني سلام بر تو ای آنکه کامل کردی و خدا
 بر تو مدد و تکیه را از مومنین السلام عليك يا من استجاب الله فيه دعوى خاتمة النبيين يعني
 بر تو ای آنکه قبول فرمود خدای بر تو مدد و تکیه را از مومنین و خاتمه انبياء السلام عليك يا من اظهر الله به الدين
 يعني سلام بر تو ای آنکه پشت داد خدای بر تو باور دين را السلام عليك يا من اعز الله به الدين
 يعني سلام بر تو ای آنکه محترم نام خدای بر تو باور دين را السلام عليك يا من نطق بالصواب ووافق
 قوله محكم الكتاب يعني سلام بر تو ای آنکه گویا شایسته صواب و موافقت کرد قول او کتاب مضبوط را سلام
 عليك يا من عاش حميدا وخرج من الدنيا شهيدا اجزاك الله عن نبيه وخليفته وامته
 خيرا يعني سلام بر تو ای آنکه در زندگی کرد مسوده و بیرون شد از دنیا شهادت کنان بدل داد از خدای بر تو از نبي خود
 و خليفه او و امت او بهتر السلام عليك ورحمة الله وبركاته يعني سلام بر تو و رحمت خدا و بركاتی او و
 باز برگرد و قدریم گزین با ایست در میان حضرت حدیق و قاروق رضی الله عنهما پس بگوید السلام عليك يا صاحب
 رسول الله صلى الله عليه وسلم يعني سلام بر شما ای هر دو یاران رسول خدا صلی الله علیه و سلم تا آنکه گفت - باز برگرد
 سوی قرب روی نبی صلی الله علیه و سلم و ایستد نزد قبر اقدس بر قدر یک نمره یا کمتر پس چهره گرد خدای بر تو را و ثنا خواند
 بر او و بخندد گوید او را در و در و در و در یعنی صلی الله علیه و سلم و شفاعت خواهد یا و سوئی پروردگار خود و دعا خواهد بر تو
 و بت بر داشته برای احسن خود و والدین خود را و شیوخ خود را و برای هر کس که خواهد برادران و یاران خود را و در این

بیان از آیتین مذکور در روی بی جمل و از هر یک از آنها مستفاد
 و استدعا می شود - و زیارت حضرت سید و ائمه اطهار و اهل بیت

في التآيب في زيادته الى السبع
وتمت هذا واحد عشر

أهل البقيع يستحب أن يخرج كل يوم إلى البقيع بعد زيارة النبي صلى الله عليه وسلم
 وضاحية فيروز القبور التي به خصوصاً يوم الجمعة وقد قيل أن مات بالمدينة
 من الصحابة نحو عشرة آلاف غير أن غالبهم من الأئمة ومن لا يعرفها وجهه بالبقيع مشهور
 عقاب رضي الله عنه وشهد إبراهيم بن النبي صلى الله عليه وسلم وشهد عاصم بن علي بن عبد الله عليه وسلم
 إبراهيم بن النبي صلى الله عليه وسلم وشهد له في ثلاث من أولاد النبي صلى الله عليه وسلم
 فليس له على هؤلاء كلهم إلى أن قال ولقيت ثلاث مشاهير بالبقيع أحدها
 مشهور مالك بن سنان عمري المدينة داخل السور فثانها مشهور بالنفس الزكية
 محمد بن عبد الله بن الحسن بن علي الشامي المدينة وثالثها مشهور بسيد الشهداء
 حمزة عم رسول الله صلى الله عليه وسلم ورضي عنهم فليست أن يزوره ويزورهم
 أحدهم والكعبة والآخر يوم الخميس ويبدأ بمسجد حمزة فليس له عليه خشع
 وخشوع مع مراعات غاية الأدب والإجلال التام إلى آخره قال في نقله
 منه فحضر وقال الفاضل المحقق الشيخ عبد الحق المحدث الدهلي في كتابه جذا
 القلوب إلى ديار السجون تكميل في زيارة أهل البيت نقل في كتاب فضل الخطاب

محدث: لاری در قاضی خواجه بنویسند القدریب الی دایره الجهد یکم در زیارت ائمه است در قاضی فصل الخطاب

قیائدہ کے زیرِ اہمیت البیوعہ

بیان آداب زیارت اہل بیت علیہم السلام و در خواست

السلام علی محال رحمة الله و مساکین برکت الله و معادن حکمة الله و حفظه
عن الله و حکمت کتاب الله و وراثت رسول الله صلی الله علیه و سلم و رحمۃ الله و برکات
السلام علی الدعاء الی الله عز وجل و الاذلاء علی مرصاة الله و المظهرین لاهر الله و فضیه و
المخلصین فی توحید الله و رحمة الله و برکاتہ اتی مستشفع الی الله عز وجل بکم و مقدمکم اما
طبی و المرادی و مسئلتی و حاجتی اشہد انی مؤمن بسیرکم و علانیتکم و انی ابرء الی الله تعالیٰ من علی
سیدنا محمد و ال سیدنا محمد من الجن و الانس و صلی الله علی سیدنا محمد و آلہ الطیبین الطاہرین
سلیما انتہی و قال المحدث المذکور فیہ ایضاً قال الامام الشافعی رحمہ الله تعالیٰ ان قبرا کما
موسیٰ کما علم صلی الله عنہ نزایق اعظم لقبول الدعاء و حاجتہ انتہی نقلاً من کتاب حذب القلوب
ہذا الذی ذکرنا ہ من کیفیۃ زیارۃ الشریفہ و الاستشفاع و الاستمداد من الحضرة النبویۃ

ترجمہ السلام علی محال رحمة الله و مساکین برکت الله و معادن حکمة الله و حفظه
عن الله و حکمت کتاب الله و وراثت رسول الله صلی الله علیه و سلم و رحمۃ الله و برکات
برجائہای رحمت خدا و مسکنہای برکت خدا و کاتہای حکمت خدا و گنجینان راز خدا و بردارندگان کتاب خدا و وارثان
رسول خدا صلی الله علیہ و سلم و رحمت خدا و برکتہای او۔ السلام علی الدعاء الی الله عز وجل و الاذلاء علی
مرصاة الله و المظهرین لاهر الله و فضیه و المخلصین فی توحید الله و رحمة الله و برکاتہ اتی
مستشفع الی الله عز وجل بکم و مقدمکم امام طیبی و المرادی و مسئلتی و حاجتی اشہد انی
مؤمن بسیرکم و علانیتکم و انی ابرء الی الله تعالیٰ من علی و سیدنا محمد و ال سیدنا محمد من الجن
و الانس و صلی الله علی سیدنا محمد و آلہ الطیبین الطاہرین و سلم سلیما انتہی یعنی
بر خداوندگان سوی خدای غالب و بزرگ۔ و راہ نمایان بر سید برنامی خدا۔ و ظاہر کنندگان امر خدا و ہی ابرا۔ و صلوات
آوردہ گان و نوید خدا۔ و رحمت خدا و برکتہای او۔ ہر آئینہ من سپارش خواہ سوی خدایم عز و جل بشما و بیش گاہ شامیش و
طلبین است و ارادتین و خواستین و حاجتین است گواہی میرم کہ تحقیق من بونعم بہ پوشیدگی شما و شکارہ شن شما۔
و البتہ من بری شیوم موسیٰ خدای برتر از خضم سردار محمد و ال سردار محمد از جن و انس و رحمت خدا بہ ہر سردار و ہر صلعم و ال او
کہ روی خوش دارا شد و یا کاشد و سلام با و بر و سلام کردن انتہی۔ و گفت محبت مذکور و وزیر کہ گفت اما
شافعی رحمت خدا کہ برتر از ابرا۔ ہر آئینہ از حضرت امام موسیٰ کاظم رضی الله عنہ براہمے قبول روا
و اجابتش تریاق و عظم است انتہی۔ این دو کتاب حذب القلوب نقل کردہ۔ و این کہ آن۔
اور ابیان کردیم از کیفیت زیارت شریفہ و شفاعت و یاری خواستن از حضرت نبویۃ

این از اول نصیر یکدیگر برود که اگر در سفر
اندر دیکان بیان از اول در تقسیم

في الزكوة والتسوية الميمية الميمية
والمعظم

الغالب الملوئين قريبا وامثال ذلك من المستقدرات والمنكرات قال الله تعالى
 وما كان لكم ان تؤذوا رسول الله ولا ان تنكحوا امرؤاها من بعد ابدان ذلكم
 كان عند الله عظيما وقال جل ذكره ان الذين يؤذون الله ورسوله لعنهم الله
 في الدنيا والاخرة واعدا لهم عذابا عظيما وبين الاخراج والتعريض امور مشتهرة
 تناقضت فيها الأدلة واختلقت فيها الأقوال كالطواف حول القبر الشريف
 وتقبيل سدة العتبة ووضع الخد عليه ومس جداره والتمتع على اعقاب رءوسها
 فالمشكك دون من العلماء حرموها او كرهوها سدا لباب الذم لم لا تقتضي
 الجهر لان النبي صلى الله عليه وسلم قال ما سكر كثير فقليله حرام اخرجوه الترمذي
 ابو داود وغيرهم والماخضون منهم اباحوها واستحبوها بركا منها بالمعظم
 قال الله تعالى ومن يعظم شعائر الله فانها من تقوى القلوب وقال سبحانه
 من يعظم حرمات الله فهو خير له عند ربه والصواب عند الحقين منهم انها

لنوع من طين آتية قريبا واما ان كان في كودها منكرات - فهو ضد اي يرتد سورة اخراب كمن يفتن وكما
 كان لكم ان تؤذوا رسول الله ولا ان تنكحوا امرؤاها من بعد ابدان ذلكم كان عند الله عظيما
 يستلزم ان لا يرسل رسول ضارا او مائلا فكل كيد او راج او انيس او مبيشة تحقيق ايها المستند زودني بترتيبها
 ومنتشرة - فهو قوله كذا او كذا في اخراب كمن يفتن ان الذين يؤذون الله ورسوله لعنهم الله
 في الدنيا والاخرة واعدا لهم عذابا عظيما انما ايند ضارا او رسول او العنت كذا اي شازا خذ او دنيا او
 ربح او ردة ربحي شان مذاب خوار كنده - ودر بيان افراط وتقر يطا مشتهر انه معارض شده اند ودر دليلها ومختلف
 انه اندر روق بها في طواف گرد قبر شريف ودر سيرن آستانه عليه او صلح وفساد نهان بر او ودر سون ورس کردن او
 او در حاک غلطیدن بر آستانهای او وشل او به پس سخت گیرندگان از علما او احرام کرده اند یا کرده داشته اند برای بازشت
 باب در این فرقی برندگان و زودی کنندگان با ایشان سوی محرم یعنی آنچه حرام کرده شده است لرند - از انکه نبی صلا علیه
 فرموده است آنچه کفرش مستی آورد پس فعل او حرام است - بر آورد او را زودی و او را و غیر شان - وقرآن ووندگان و سکا و بندگان
 که ایشان اند او را صلح نهند اند و سخت نهاده اند ازله برکت گرفتن بخیاب مغنم او - فرموده ای برتر و سوو و حج کوی چهارم
 من یعظم شعائر الله قالها من تقوى القلوب یعنی در هر که بزرگ دارد شعائر یعنی تمسک بر این که نه از بزرگاری
 و او است - و فرموده حج در سوره حج کوی چهارم ومن یعظم حرمات الله فهو خير له عند ربه یعنی در هر که

بنا بر این که در این نظایر امور مشتهرات
 تناقضت فیها الأدلة

بنا بر این که در این نظایر امور مشتهرات
 تناقضت فیها الأدلة

در این که در این نظایر امور مشتهرات
 تناقضت فیها الأدلة

السلف انما منعوا من ذلك لمصلحة فطم الناس عن ذلك المودى التكميل منه
الى مفاسد من العوام لا يتحصروا هو ظاهر قال القزوينى جماعه وفى كتاب العلل
والسؤالات لعبد الله بن الامام احمد عن ابيه زوايه ابى علي بن الصوف عند قال
عبد الله سالت ابى عن الرجل يمس منابر النبى صلى الله عليه وسلم ويبتز او يمسها
ونقبيلها ويفعل بالقبير الشريف مثل ذلك رجاء ثواب الله عز وجل قال لا بأس
در اوى ابن عساکر بسند جيد ان بلا ارضى الله عنه لما قدم من الشام ليا
النبى صلى الله عليه وسلم الى القبر الشريف فجعل يبكي عنده ويمرر وجهه عليه
وفى تحفة ابى عساکر من طريق طاهر بن يحيى الحسينى قال حدثنى ابى عن
جداى عن جعفر بن محمد عن ابيه عن علي رضى الله عنه قال لما قبّر
رسول الله صلى الله عليه وسلم جاءت فاطمة رضى الله عنها فوثقت
على قبره واخذت قبضة من تراب القبر ووضعت على عينيهما وبكت

نه مر مر
دین کرده شد

وانشاءت نقول

ترجمه سلف که از این منع کرده اند از این نیست که بنا بر مصدق بازداشتن آدمیان است از این مودى يعنى در
رسايد شده که از دو تکلیف يعنى چا گرفتن است سوئى مفاسد از عوام که در حصر نيابند يعنى شمار نه شوند چنانچه از
اظهار است گفتن عربن جماعه و در کتاب علل والسؤالات که عبد الله بن امام احمد است از پدر او که روایت
ابى علي بن رضا است از او که گفت عبد الله پرسيدم پدر خود را از آن مردى که کس میکند زمينى صلى الله عليه وسلم
را و برکت بيايد و زمين او و بوسيدن او و نجس بقبر شريف میکند يا بايد ثواب خداى عز وجل گفت بلكه نیست
باو و روایت کرد ابن عساکر بسند تازه هر آنکه بلال رضى الله عنه هرگاه که پیش آمد از شام برای زیارت
نبى صلى الله عليه وسلم بیايد قبر شريف را پس گریال شد نزد او و دروى خود برود و خاک مى ماليد و در تحفة ابى عساکر
است از طريق طاهر بن يحيى الحسينى گفت حديث کرد مرا پدر من از جعفر بن محمد از پدر
خود از علي رضى الله عنه گفت چون قبر کرده شد يا دهن کرده شد رسول خدا صلى
الله عليه وسلم بيايد فاطمه رضى الله عنها و يا ستاد قبر شريف او و
گرفت شش از خاک قبر شريف و بر دو چشمان خود نهاد و بگريست
و این شعر را از خود گفتن گريست

၇၁၁ ခုနှစ်၊ ဇန်နဝါရီလ ၁၁ ရက်၊ နံနက် ၈ နာရီ၊
 ၇၁၂ ခုနှစ်၊ ဇန်နဝါရီလ ၁၂ ရက်၊ နံနက် ၈ နာရီ၊

၁။ အရှင်ဘုရား၏ နာမည်ကို
 ကျွန်ုပ်တို့အား ပေးအပ်ပါ။
 ၂။ အရှင်ဘုရား၏ နာမည်ကို
 ကျွန်ုပ်တို့အား ပေးအပ်ပါ။

تقبیل بیدادھی فسبق فی الادب واما عنہ فنقل عن الامام احمد انه سُئل عن
عن تقبیل منیر النبی صلی اللہ علیہ وسلم وقبرہ الشریف فلم یر بہ باسا نقل
ذات عنہ ابنہ عبد اللہ کما تقدم وتقل عن ابن ابی الضیف الیمنی احد علماء مکہ
من الشافعیۃ جواز تقبیل المصحف اجزاء الحدیث وقبور الصالحین استی کلاً
الحافظ ونقل الطیب الناشری عن المحب الطبری انه يجوز تقبیل القبر ومسحہ
وقال علیہ عمل العلماء الصالحین والمستند +

لو رأینا السلسلی أنشأ لسجدنا الف الف للآثر

وقال الآخر

أحمر علی الدیار دیار لیلی أقبلُ الحجار والحجار
وما حب الدیار شغف قلبی ولكن حب من سكن الدیار

ترجمہ بوسہ دادن دست آدمی پس سابق گزشت در بحث آدمی - لیکن خیر او پس نقل کردہ شد
از امام احمد کہ ہر آئینہ او پر سیدہ شد از بوسہ دادن منبری صلی اللہ علیہ وسلم وقر شریف
او پس باد کے نزدیک نقل کرد اس از و پیرانہ عبد اللہ چنانچہ پیش ازین بیامدہ
و منقول است از ابن ضیف یمنی کہ یکے از علمائے مکہ است از شافعیہ - جواز بوسہ دادن مصحف
و جزو ہائے حدیث و گور ہائے مکاران - تمام شد کلام حافظ -

و نقلی کہ طیب ناشری از محب طبری ہر آئینہ آگہ جائز می شود بوسہ دادن گور و سوزن او
گفت و ہر دست عمل علمائے صالحین و خواندایں شعر
لو رأینا السلسلی أنشأ لسجدنا الف الف للآثر

ترجمہ

گر ز محبوب نشانی قدمی بینم سجد ہا بہر نشان سجد و سجد آیم
و گفت دیگر کے

أمر علی الدیار دیار لیلی أقبلُ الحجار والحجار
وما حب الدیار شغف قلبی ولكن حب من سكن الدیار

سیکوم ہر ایک بہت گویا لیلی می بوسم مجدد و صاحب اول گرفت این لم راجع بہ ہرگز لیکن کیہ ساکن شایں دیار

عند من له اذني تعلق بشريعة الاسلام ان قبره روضة من رياض الجنة
 او اذا كان القبر كما ذكرناه وقد حوى جسمه الشريف على الصلوة والسلام
 اي هو اطيب الطيب فلا مزية انه لا طيب يحدل تراب قبره المقدس واذا
 نزلت ما حزننا في الحوب وفتنت ما حققنا في الخطاب لا يبقى لك شبهة ففهم
 القليم العظيم هذا الكيفية عند النبي الكريم عليه افضل الصلوة والتسليمة
 لا مناسبة بينه وبين القيام الذي ورد فيه النهي في بعض الاحاديث النبوية
 لان ذلك من احسن الاخلاق الدينية انما قصد به عرض هذا الادنى وهذا من
 اشرف الاسباب الدينية حيث ارهيد به وجهه رب الاعلى فاستمع لما يقل لك
 من كرام شرع الحديث المعجول عليه في القديم والحديث قال شيخ الاسلام
 الحافظ ابن حجر العسقلاني في فتح الباري شرح صحيح البخاري تحت حديث قوموا
 الى سيدكم قال ابن بطال في هذا الحديث امر الامام الاعظم باكرام الكبار من
 المسلمين ومشرعية اكرام اهل الفضل في المجلس الامام والقيام فيه لغيرة من

توجه به وشكيت من كسي را كذا وادنى تعلق بشريعة اسلام باشد تحقيق آنكه قبر شريف او صلى الله عليه وسلم
 عزاري است از باغهاي بهشت بلكه افضل از بهشت و هرگاه اين قبر شريف چنانكه او را ذكر كرديم است الا انه تحقيق
 گرفته است بمسبب شريف و معجزه و صلوة و سلام باد آنكه او خوشبو ترين خوشبويان است پس چنانكه گمان و شكيت
 كه آينه كه گفتم خوشبوي كه برابر شود خاك كبر مقدس او صلى الله عليه وسلم و چون بدستني اينچه در جواب تحرير
 كرديم و همديهي اينچه در خطاب تحقيق كرديم ترا شهيبي خواهد بود در قيام عظيم بدین كيفيت نزيهتي كريم برود بر گسترش
 صلوة و تسليم باد و تحقيق آنكه مناسب است در بيان او و در بيان قياما ليك در دهي دارد شده در بعض احاديث
 نبويه از اكرام از نبول ترين اخلاق دينوي است كه جز اينست كه قصه كرده شد بر ويش كراش اولي اين
 از شريف ترين ارب ديني است چون باور اده كوده شود وجهه ربه الاعلى يعني روي پروردگار خود كبرتر
 از همه است پس گوشه را بايچه كه فعل كرده شود بر اي تواند كلام شارحان حديث كبر و عبادت او را كرده شد در قديم و
 يعني در عهد پيشين و در و در كلام قديم و جديد گفت شيخ الاسلام حافظ ابن عسقلاني در فتح الباري شرح صحيح بخاري
 حديث قوموا الى سيدكم يعني بر خيزيد و سوي سر دار شما كه گفت ابن بطال در بيان حديث كه حكم كرد امام عظيم بر بزرگي كردن بزرگان
 ندر شما مان و بمشروعت اكرام اهل فضل يعني جاري داشتن بزرگي بزرگان در مجلس خود و قيام در و بر ايس غير خود از

تفسير الحديث الشريف قوله تعالى

ما كان ينبغي لآدم ان يخلع ربه عليه السلام

قوله تعالى لا اله الا الله محمد ربه و نبي

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

وفي الوفات النبوية الى اخر ما قاله الحافظ وقال العلامة الشيخ محمد طاهر
الفتني في مجمع البحار في غرائب التنزيل ولطائف الاخبار وحديث قوموا
الى سيدكم فيه استحباب القيام عند دخول الفضل وهو غير القيام انتهى
لان ذلك بمعنى الوقوف وهذا بمعنى النهوض وليس هو القيام الذي يقع
الا عجم تعظيما وانما كان سعدى وجعلا لما راى في الحلة فامرهم بالقيام ليعينوه
على النزول من الحمار لئلا يتفجر عرقه بالاضطراب ولو اراد التعظيم لقال قوموا
لسيدكم وفيه نظر لان الى انخم كانه قيل قوموا واذهبوا اليه تلقيا وكرامة
بشعره وصفت السيادة واحلج به اجماعا لا كرام اهل الفضل بالقيام اذا
اقبلوا قال القاصي وليس هو من القيام المنشى عنه انما هو فيمن يقومون عليه هو
جالس ويمثلون قياما طول جلوسه وحديث لا تقفوا كالاعاجم يعظم بعضهم
بعضا اي يعظموا اجل ماله ومنصبه بل لا يعظم لصلواته

توجه في دور وفات نبوية تا آخر آنچه که او را حافظ گفت - وگفت علامه شيخ محمد طاهر فتني در مجمع بحار در غرائب
تنزيل ولطائف اخبار - وحديث قوموا الى سيدكم يعني بر خيزيد سوى سيد شما - در استحباب قيام است
وقت در آمدن افضل - و اين غير است از قيام مني از آنکه او مجتبي و قوف يعني استادن است - و اين مجتبي من
يعني بر خيزيد است - و اين قيامي است که عجميان براي تعظيم مقرر کرده اند - و برخيزان نيست که حضرت سعد
يعني از عجمه در آمدند بود و از آنکه در رگ او اکل از هفت اندام ترس بريده بود پس حکم کرد او صلي الله
عليه وسلم ايشان را بقيام تا او را بر فرو و آمدن از حمار در گذشت که با جطر اب رگ او گشاده نه شود
و اگر ازاده کرد پس تعظيم را بر آينده گفتي قوموا الى سيدكم که بر خيزيد براي سيد خود - و در وظائف است
از آنکه الى انخم است يعني براي بزرگي است - گويانکه او گفته شد قوموا و اذهبوا اليه تلقيا و كرامة
يعني بر خيزيد و برويد سوى او بنابر ملاقات و بزرگي که يا و آگهي شود بوجه صفت سيادت يعني تا سوار مي شوند
شود - و محبت گرفته اند و همه بر خيزيد براي اكرام اهل فضل بقيام و تنبيه پيش ساينده اهل فضل - گفت
قاصي که از قيام مني عنه نيست از آنکه اين قيام مني عنه در حق کسی است که همه بروي استاده باشند
و نشسته و تا در ازي نشستند او همه بخد مت بر پا ايستاده مي باشد - و حديث لا تقفوا
كالاعاجم يعظم بعضهم بعضا اي يعظموا اجل ماله ومنصبه بل لا يعظم لصلواته
يعني بر خيزيد و بنه بر خيزيد بعضي را تعظيم ميکنند يعني تعظيم ميکنند سبيل و منصب و تعظيم ميکنند بر صلاح او

قول طاهر فتني استحباب قيام

خبر از اهل بيت صديقت قوموا الى سيدكم

قول قاصي از آنکه او را در ازي نشستند او همه بخد مت بر پا ايستاده مي باشد

2000

فیسر طاعتی قاری کس در حدیث متفقہ و موالی سید محمد مصطفیٰ القول تاملی
جواب طبعی بنی بر شریعہ محمد و نور محمد بنی کمال دار و دلم لیبی و مولی

شئی صحیح و قد جمعت کل ذلك مع کلام العلماء علیه فی جزء و قال الامام
حجة الاسلام القیام مکروهه علی سبیل الاعظام لاعلی سبیل الاکرام و کما اراد
بالاکرام القیام للنجاة لمزید المحبة کما تدل علیه المصاحفة و بالاعظام القتل
القیام وهو جالس علی عادة الامراء الفخام و قال الملا علی المذكور فیه ایضاً فی
حدیث کأنوا ذراوة لم یبقوا لما یعلمون من کراهته لذلك ای لقیانهم تواضعاً
لربه و مخالفةً لعادة المتکبرین و المتجبرین بل اختار الثبات علی عادة العز
فی ترک التکلف فی قیامهم و جلوسهم و اکلیهم و شربهم و لبسهم و مشیهم
و سایر افعالهم و اخلافهم و اذ اروی انا و اتقیاء امتی براء من التکلف
قال الطیبری و لعل الکراهیة بسبب المحبة المقضیة للاتحاد الموجبة لرفع
التکلف و الحشمة و يدل علیه قوله لم یکن شخص احب الیه من رسول الله
صلی الله علیه و سلم و قال الامام ابو حامد هما تم الاتحاد خفت الحقوق

ترجمه
در تحقیق مع کرده شد این بر احادیث با کلام علماء که بدست در زوی
و گفت امام حجة الاسلام که قیام مکروه است بطریق اعظام یعنی بزرگی نمودن
و باشد که او اراده کرد باین که قیام برای نجات و سلام بسبب زیادتی محبت
باعظام برای او بخدمت ایشان در خواست در مخالفت او نشیند باشد در عادت امرای فخام و گفت ملا علی که
بزرگ مقامات در باب حدیث کأنوا ذراوة لم یبقوا لما یعلمون من کراهته لذلك یعنی چون ایشان
او صلعم را می دیدند بری بر خاستند از آنکه در آنستند باین قیام از او که
و بدی برای بر در دکار خود و از روی مخالفت بعبادت متکبرین و تجبرین یعنی بزرگ کنندگان و ظلم کنندگان
بلکه اختیار کرد او صلعم ثبات یعنی بر جا بودن و قرار گرفتن بر عادت عرب و ترک در نشست و برخاست
شان و خوردن و نوش شان و پوشیدن و بکارشان و بما افعال و اخلاق شان و این را بر روایت کرده شد
انا و اتقیاء امتی براء من التکلف یعنی من و پیروان من از تکلف براء اند و پیروان من
گفت طبری و باشد که اگر است بسبب محبت است که مشتقی بر آن است که موجب است سخن تکلف و حشمت
حشمت است و شرم بر داشتن را موجب است و باز در بیان شان تکلف و حشمت بر خیزد و در که است آورد و لا تمکن
یکی شخص است البکم من رسول الله صلی الله علیه و سلم یعنی ایشان را شغف محبوب بر از رسول خدا صلی الله علیه و سلم نمود و گفت
امام ابو حامد بر چند کجا در دست شد کم و یک شد در حقوق

تا اول طبری بخیرت آید

تا اول طبری بخیرت آید

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

منہ سے اچھڑا کر اڑا دیں اور پتہ

لکعب بن مالک ولا ينبغي للذي يقام له ان يريد ذلك من صاحبه حتى ان لو قيل
 حفظ عليه او شكا او عاتبه وقال الملا على المذکور فيه ايضا في حديث لا تقوهوا كما
 تقوام الا عاجم يعظم بعضهم بعضا اى لماله ومنصبه وانما ينبغي التعظيم للعلم والصلاح
 ذكروه ين ملث وقال شارح من علمائنا ايضا اذا كان القيام والتعظيم لله فحسن لا يقتضى
 تكميل الجواب في الاستشفاع بغالى الجنب قال السيد السهم بودى في الوفاء اعلم ان الاستغاثه
 والتشفع بالنبي صلى الله عليه وسلم وبجاهه ويقربه الى ربنا من فعل الانبياء و
 المرسلين وسير السلف الصالحين واقع في كل حال قبل خلقه صلى الله عليه وسلم وبعده
 خلقه في حياته الدنيوية ومدن البرزخ وعرصات القيمة الحال الاولى ومرتبة ثلث
 عن الانبياء صلوات الله عليهم ولحقه خبر على مر احوالهم منهم الحاكم وصحبه اسناده
 عن الخطاب رضى الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لما اذن من
 ادم الخطيئة قال يارب اسئلك بحق محمد لما غفرت لى فقال الله يا ادم وكيف عرفت
 روزگار

محمد اولم اخلقه

ترجمه
 برائى كس اين ملك رضى الله عنها بود - و نهى هر يك كسى كه قيام كرده شود برائى او آنكه خواهد از صاحب خود اين آنگاه
 اگر كند او - كينه كند بر او ادر است يا نه كه با بر خشم گيرد - و گفت ملا على بن كبر در روز و در حديث لا تقوهوا كما تقوهوا
 يعظم بعضهم بعضا اى لماله ومنصبه يعنى بفرخنده چنانكه برخيزند عجميان كه بعضى شان بعضى را تعظيم ميكنند يعنى با
 مال و منصب او - و خبر اينست كه سر اوارا شده برائى تعظيم برائى علم و صلاح كه اين ملك ادر اذ كر كرد - و گفت شارحى از
 علمائى ما بغير نگاه قيام و تعظيم خدا را اشرى الوهاب بر حسن و كمال است الهى - **جواب** در شفاعت خواستن بعللى
 جاب - گفت بزرگوارى در وفا - بزرگوارى است در شفاعت خواستن بزرگوارى بزرگوارى و در بزرگوارى و در بزرگوارى و در بزرگوارى
 او تعالى در فضل انبيا و مرسلين و در بزرگوارى كوكا ان ميشين واقع است در حال قبل پيدائش او صلى الله عليه وسلم و بعد پيدائش او صلى
 در حيات و فيوترى او و در زمان مدته بر بن خ و در ميزانهاى قياست - حال اول يعنى قبل پيدائش او و در شده است
 بود و آرا اديان صلوات الله عليه و بزرگوارى است كه روايت كرده است ادر اجماع از جمله
 حاكم است كه او اسناد او صحيح كرده از عمر بن خطاب رضى الله عنه كه گفته اند فرمود رسول خدا صلى الله عليه وسلم
 كه چون آدم عليه السلام خطا در زير گفت است بر در در كار من از تو خواهم بحق محمد صلى الله عليه وسلم بركت
 بركت كه تو بخشي مرا - پس فرمود خدا برتر است آدم چگونگي شناختى محمد را حال آنكه او را شناختن هر يك

تفسير الامام محمد بن باقر و امام احمد بن محمد بن حنبل
 و اقوال شارح با حاكم قطمير

تكميل جواب در استشفاع
 از و صلعم
 استشفاع از و صلعم قبل
 خلقت او و بعد خلقت
 رضى الله عنه

[illegible]

302

و اما اعتنا به انبساط من القیام عند
محروک و لذت اشتیاقی *

بروز الشريفة من بطن أمه المنيق وقتل غير ذلك ولا يخفى ما فيها من
 الانظار والابحاث والذي يفهمه هذا الفقير ان اصله هو شكر الحق تعالى على
 إيجاده صلى الله عليه وسلم وخلقه وبعثه النبي من اعظم نعمه تعالى
 على العالمين واكبر منته سبحانه على كافة المؤمنين كيف لا وهي نعمته لولاهما
 ما خلق الله الخلق وما اظهر الربوبية وما خلق الافلاك والجنة والنار
 بطقها الصفوف والنعمة والانجيل ويشربها الخليل والكليم وروح الله
 والانبيا والرسل حيا بعد جيل صلوات الله تعالى وتسليماته عليهم عموما
 على افضلهم خصوصا قال الله تعالى لقد من الله على المؤمنين اذ بعثت
 فيهم رسولا من انفسهم يتلو عليهم آياته ويزكيهم ويعلمهم الكتاب
 والحكمة وان كانوا من قبل لفي ضلال مبين وقال سبحانه وما ارسلنا
 وقال صلى الله عليه وسلم فيما رواه الديلمي عن ابن عباس رضي الله عنهما فروقا

تسبیح بر روز شریف و از شکم مادر عقیق خود بسبب خیال بسته شدن خبر شریف و تسلیم از شکم مادر بزرگ
 خود و گفته شد غرض از این چه پوشیده نمی باشد آنچه در دست از نظر ما و کتبها و آنکه می فهمد و ادای این فخر که
 بر آئینه اصلش او شکر خدای بزرگوار است بر نعمت ایجاد او صلی الله علیه و سلم و پیدایش او و بر این سخن او بر سالت آنکه
 او بزرگترین نعمتهای الهی است بر عالمیان و بلندترین منت های الهی است برگردان ده دهنان چگونه
 حال آنکه او نعمتی است که اگر او نبود و خدای بزرگتر خلق را میا فرمید که او بر او بیت اظهار نغمه بود و آسمانها بیت
 و درونخ پیدا کردی که ناطق همه اند باوصیها و نورارت و انجیل و بشارت داده اند بدو و خلیل و کلیم و روح
 و انبیا و در سه لایان گرده بعد گرده در دای خدای بزرگ تسلیم های او بر امتثال عمو او و افضل شان خصوصاً
 فرمود خدا بزرگ در سوره آل عمران رکوع نهم بعد من الله علی المومنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم

سَلِّطُوا عَلَيْهِمُ الْبُيُوتَ وَبَنِيَّاهُمْ وَتَعْلِمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ لِيٍّ ضَلَالٍ سَبِيحٍ
یعنی بر این تحقیق منت نهاد خدا بر مومنان از آنکه فرستاد در میان نشان رسو از جسد شال که میخواند بر نشان آیات او و
مباحی کند شان روی آموزد ایشان آتای حکمت اگر چه پیش ازین التدریج را می بودند ظاهر باینکه از حق و فرمود
تجلیه و سوره انشیا و کرمی مغفم و عا اَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ الْبَلِغِ و در قرآنیم باز اگر رحمت بر عالمیان و در

بیان آنکه اصل قیاس در میان اشکال مختلفه قرار است. اینجا بر چگونگی و کیفیت
او صلاحه کردیم. مثلاً اگر کسی بگوید که این قیاس درست است که بگوید هر عالم را بر دو گروه کتب
مجموعه‌ای بر دو نامی در دنیا می‌برد و بیشتر و دلائل آن است وحدت بیشتر و

بعد و منه صلى الله عليه وسلم وليقومون مجموع ذلك بالمولد الشريف فيبتلون به ليس
بحال الشكر في سجود و انما الحبور و يشكروا الله على حصول هذه النعمة العظمى و الدقة
القصوى و من تمام ذلك الشكر اطعام الطعام عقب ذلك المولد المنيق و هذا
القيام ما هو الا شكرا الحق تعالى على هذه النعمة السنية و قد كان يحق القيام لاداء
الشكر من شروع ذكر المولد الشريف الى انتهائه لان الشكر يلزم محمدا ذكر النعمة و حيث
كان في ذلك مرجح و تكليف كفى بالقيام الشكر عند ذكر الجاهل اعظم من
مباداة صلى الله عليه وسلم الذي هو وضعها المنيق و حين ظهور بدله و جوده
الشريف و تخصيص اداء الشكر بالقيام مدلل بدليل عادة العرب العربا و
بدليل حديث قيامه صلى الله عليه وسلم بعد الحتم للشكر و الدعاء و حديث براءة
عائشة رضي الله عنها و بدليل قيام المصلي و شكره على التوفيق لاداء العبادة
للمالك المعنود في الركوع و السجود الا ترى ان من فاتته القيام مع الامام و ادرك
الركوع ادرك الركعة و من فاتته الركوع فاتته الركعة - اما عادلة العرب ففي تلخيص الخميني

قال في المنتقى روى ان ابا عبد الله و ولدته صلى الله عليه وسلم

نور محمد بن ابي بصير و شريف ابي بصير و صلى الله عليه وسلم و مجموع ابي بوليد شريف نامى نهضة ابي بصير و انذارا
ناخه و شوقه الى سجود و شوقه الى يكسب من يدينه و انذارا - و شكر كما انذارا على خدائي برتر حصول اين نعمت
عظمى و دولت مصفوي يعني منتها - و لتمام اين شكر اين مولود بزرگ طعام خورائين است - و اين تمام
است و اگر شكر خدائي برتر اين نعمت روشن - و تحقيق سر او ارمي بود اين قيام ادائي شكر را از ابتدا ذکر مولود شريف
تا انتهای او از آنکه شكر لازم می شود بجز ذکر نعمت - و هر جا که در این مرجح و تکلیف بود بقیام شکر پس کرده
شود وقت ذکر جزیره عظم از میلاد او صلى الله عليه وسلم آنکه او از وضع منیف است یعنی برآمدن او صلى الله
عليه وسلم بزرگ نادرش - و وقت ظهور بدله وجود شريف او است صلعم که مراد از وقت تولد است - و ادائي شکر
بقیام خاص کردن مدلل است بکمال عادت عرب بمرعایه عرب فالص - و بدلیل حدیث قيام او صلى الله عليه وسلم

و قيام شکر بر مولود چه قدر بايد و کيفايه آنرا بايد چيست
و لا قيام شکر بر مولود چه قدر بايد و کيفايه آنرا بايد چيست

و قيام شکر بر مولود چه قدر بايد و کيفايه آنرا بايد چيست
و لا قيام شکر بر مولود چه قدر بايد و کيفايه آنرا بايد چيست

عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال قال الله تعالى
 يا أيها الذين آمنوا لا تأكلوا أموالكم بينكم بالباطل
 بل بالعدل والعدل هو الذي لا يضر الناس ولا
 يحزنهم والعدل هو الذي لا يضر الناس ولا
 يحزنهم والعدل هو الذي لا يضر الناس ولا
 يحزنهم

سند بخاری

سازمینی که هم بر لای دنت او تسلط

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ولا یخبر احد من اهل البيت حتى انزل علیہ
 فاحذ ما کان یاخذ من البراء حتى انه لیخبر منه مثل حمان من العرق
 وهو فی يوم شات من ثقل القول الذی یبذل علیہ قالت فلما سمری عن رسول
 اللہ صلعم و سمری عنہ وهو یضج کما کانت اول کلمة یخبر بها یا عاتشہ اما
 اللہ فقلت رب عاتشہ فقالت اوحی الیہ فقلت واللہ لا افرم الیہ ولا احمده
 الا اللہ عز وجل الحدیث قال القسطلانی قوی الیہ صلی اللہ علیہ وسلم
 لاجل ما اشترک بہ اى شکریہ علی ذلک بالقیام الیہ وکان القیام الیہ صلی
 اللہ علیہ وسلم هو الاكمل ولا فضل لہا فی ذلک المقام لاداء حقہ وشکرہ
 علیہ افضل الصلوٰۃ والسلام ولكن علیہا الحال المنزل علیہا من الحق المتعال
 حملہا علی الاول علی الخلق والحال فکیف لا یجب القیام من یجب علیہ شکرہ
 عند تذکرہ النعم علیہ بواسطتہ من النعم الظاہرۃ والباطنۃ والدیونیۃ وال
 الاخریۃ فافحمہ فانه ہوا اصل عند اولی الالباب وان اردت

صالحہ سے افاق ہا حقہ صلعم

شکر محمد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نہ بیرون آمد کسی از اہل بیت تا آنکہ حق نازل کردہ شد بر او صلی اللہ علیہ وسلم پس در گرفت
 از او خبر سے کہ وہ میگفت از شدت تپانہ کہ ہر آئینہ از او صلعم بچو مروارید از عرق می چکید حالانکہ او در روز سربا بود از بار قوی
 کہ آن بر او فرو می آمد نہ گفت حضرت صدیق رضی اللہ عنہا پس ہر گاہ کہ کشف کردہ شد از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم بخبر
 کہ از او اخبر آمد و او صلعم از او فافحہ گرفت یعنی بخود در آمد در حالیکہ او صلعم تبسم می فرمود اسے بیشکفت آمد پس
 شد اول کلمہ کہ کہ و کلام فرمودہ یا عاتشہ اما اللہ فقلت برکت یعنی اسے عاتشہ لیکن خدا برتر پس تحقیق ترا
 بر می فرمود پس را دین گفت مرا بر خیز سوئی او صدام پس گفتم من قسم خدا را تو اہم فرماست سوئی او و نہ حکمتہ گر
 خدا را عز وجل را تا آخر حدیث کہ گفت قسطلانی کہ قول این حضرت صدیق رضی اللہ عنہا بر خیز سوئی او صلی اللہ علیہ وسلم از ہر یکہ ترا را کہ
 را را یا شعی است کہ شکر کن از او پس شکر سوئی البتہ حالانکہ از قیام و نہ قیام سوئی او صلی اللہ علیہ وسلم بود کہ اکمل افضل را کہ است یعنی
 عورتا یا را ای حق و نہ شکر او علی افضل الصلوٰۃ والسلام و لیکن حضرت صدیق رضی اللہ عنہ را در حال حال علیہ کہ کہ از حق متعال بر او فرو فرود
 از او نازل کردہ و او بر پشت خود حمل فرمود رضی اللہ عنہا بر او و نہ شکر سوئی او صلی اللہ علیہ وسلم و نہ قیام سوئی او صلی اللہ علیہ وسلم و نہ قیام سوئی او صلی اللہ علیہ وسلم
 شد از او صلی اللہ علیہ وسلم وقت یاد او را و نہ قیام کرد بر او اسطو او صلعم از نعمتہا ظاہرہ و باطنہ و دیوی و آخری پس

پس از این کہ از او خبر آمد و او صلعم از او فافحہ گرفت یعنی بخود در آمد در حالیکہ او صلعم تبسم می فرمود اسے بیشکفت آمد پس شد اول کلمہ کہ کہ و کلام فرمودہ یا عاتشہ اما اللہ فقلت برکت یعنی اسے عاتشہ لیکن خدا برتر پس تحقیق ترا بر می فرمود پس را دین گفت مرا بر خیز سوئی او صدام پس گفتم من قسم خدا را تو اہم فرماست سوئی او و نہ حکمتہ گر خدا را عز وجل را تا آخر حدیث کہ گفت قسطلانی کہ قول این حضرت صدیق رضی اللہ عنہا بر خیز سوئی او صلی اللہ علیہ وسلم از ہر یکہ ترا را کہ را را یا شعی است کہ شکر کن از او پس شکر سوئی البتہ حالانکہ از قیام و نہ قیام سوئی او صلی اللہ علیہ وسلم بود کہ اکمل افضل را کہ است یعنی عورتا یا را ای حق و نہ شکر او علی افضل الصلوٰۃ والسلام و لیکن حضرت صدیق رضی اللہ عنہ را در حال حال علیہ کہ کہ از حق متعال بر او فرو فرود از او نازل کردہ و او بر پشت خود حمل فرمود رضی اللہ عنہا بر او و نہ شکر سوئی او صلی اللہ علیہ وسلم و نہ قیام سوئی او صلی اللہ علیہ وسلم و نہ قیام سوئی او صلی اللہ علیہ وسلم شد از او صلی اللہ علیہ وسلم وقت یاد او را و نہ قیام کرد بر او اسطو او صلعم از نعمتہا ظاہرہ و باطنہ و دیوی و آخری پس

شرح قسطلانی بوجہ تذکرہ

بیان آنکہ وجہ شکر قیام
 ہنگام کہ کہ لاوت شکر
 و است و اقول علما از تقدیر
 برودہ اند ہم عمل بر آن

[illegible]

۱۰۰ —————

عند ذلک قام الامام السبکی رَحِمَهُ اللهُ تَعَالٰی وَجَمِيعٌ مِنَ الْمَجْلِسِ مُخْضَلٌ
النَّاسُ كَثِيرٌ بِذَلِكَ الْمَجْلِسِ وَيَكْفِي ذَٰلِكَ فِي الْاِقْتِدَاءِ وَقَدْ قَالَ ابْنُ حَجَرٍ
الْمُتَنَبِّهِ رَحِمَهُ اللهُ وَالْحَاصِلُ اِنَّ الْبِدْعَةَ الْحَسَنَةَ مُتَّفِقٌ عَلٰی نُدْبِهَا وَعَلٰی
الْمَوْلِدِ وَاجْتِمَاعِ النَّاسِ لَهٗ كَذَلِكَ اَيُّ بَدْعَةٍ حَسَنَةٍ وَمِمَّنْ نَقَّالِ الْاِمَامُ
ابُو شَامَةَ سَيِّدُ الْاِمَامِ الْنَوَوِيِّ رَحِمَهُمَا اللهُ تَعَالٰی وَمِمَّنْ احْسَنَ مَا اُشْرِعَ فِي
نَهْمَانَا مَا يَفْعَلُ كُلُّ عَامٍ فِي الْيَوْمِ الْمُوَافِقِ لِيَوْمِ مَوْلِدِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
الْمُصَدِّقَاتِ وَالْمَعْرُوفِ وَاِظْهَارِ الرِّبَةِ وَالسُّرُوفِ اَنَّ ذَٰلِكَ مَعَ مَا فِيهِ مِنْ
الْاِحْسَانِ لِلْفُقَرَاءِ مُشْعَرٌ بِحُبِّهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَتَعْظِيمِهِ فِي قَلْبِ
فَاعِلِ ذَٰلِكَ وَشُكْرِ اللّٰهِ تَعَالٰی عَلٰی مَا مَنَّ بِهِ مِنْ اِيْجَادِ رَسُوْلِهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ الَّذِي اَرْسَلَهُ رَحْمَةً لِّلْعَالَمِيْنَ هَذَا كَلَامُهُ قَالَ السَّخَاوِيُّ
لَمْ يَفْعَلْهُ اَحَدٌ مِنَ السَّلَفِ فِي الْقُرُونِ الثَّلَاثَةِ وَاِنَّمَا حَدَّثَ بَعْدُ ثُمَّ لَا
يَزَالُ اَهْلُ الْاِسْلَامِ مِنْ سَائِرِ الْاَقْطَارِ الْمُدُنِ الْكِبَارِ يَعْمَلُوْنَ الْمَوْلِدَ

ترجمہ میں امام سبکی رحمہ اللہ در بیوقت بر قاضی و ہمہ آنان کہ در مجلس بودند پس انہیں بسیار از مجلس
حاصل شد و پس مشہور این ذراقتہ شد و تحقیق گفت ابن حجر عسقلانی رحمہ اللہ و حاصل اینکہ بدعتہ حسنہ بر انہما
خود انفاذ کردہ شد و عمل مولد و برای او اجتماع آدمیان مجتہب است یعنی برعتہ حسنہ است
و از بجا گفت امام ابو شامہ شیخ امام نووی رحمہما اللہ تعالیٰ و از نیکوترین اینکہ کہ نوآورہ شد در
زمانہ ما چیزی است کہ ردہ شود ہر سال درین روز کہ روز مولد او صلے اللہ علیہ وسلم را موافق
است از صد تہنات و احسان و اظہار از زینت و سرور پس ہر آئینہ این با چیزے کہ فقر را در و
از احسان است مشعر است بر محبت او صلے اللہ علیہ وسلم و تعظیم او در دل فاعل این
و از شکر است بر اسے خداے عز و جبر بر آنچه منت نہاد با و از ایجاد رسول خود صلے اللہ علیہ وسلم
آئینہ فرستاد و از رحمت برائے عالمیان و نیست کلام او
گفت سخاوی کہ نہ کرد و از کسے از سلف در قرون ثلاثہ و جز این نیست کہ بنا نہادہ شد بعد چنانچہ این
پس جاری شدہ ہمیشہ شد کہ اہل اسلام از ہمہ کہ انہا و در شہر اسے بزرگ عمل مولد شریف می کنند

قول ابن حجر عسقلانی رحمہ اللہ بدعتہ حسنہ است
و از بجا گفت امام ابو شامہ شیخ امام نووی رحمہما اللہ تعالیٰ و از نیکوترین اینکہ کہ نوآورہ شد در

قول ابو شامہ نووی
چہما اللہ بدعتہ حسنہ
مولد و ذلک ال

قول سخاوی و این بزرگ عمل مولد شریف
لہذا کہ در شہر اسے بزرگ عمل مولد شریف می کنند

امتیاز از صنعت خیال در اینست که در آن

۵۰-۱۲۷۸ - ۱۳۰۴

၅၆၀၀၀၀

ကံကံကံကံကံကံကံ

۱۲۰۳۹۸۵۴۳۲۱

والتواضع بين يدي الله تعالى

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

محمد بن محمد بن محمد

472

10

وَاللّٰهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ وَهُوَ حُسْبُنَا وَنِعْمَ الْوَكِيلُ
 وَآخِرُ دَعْوَانَا اِنَّ الْحَمْدَ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللّٰهُ وَسَلَّمْ عَلٰى
 سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ سَيِّدِ الْاَنْبِيَاءِ وَالرَّسُلِينَ وَشَفِيعِ الْمَذْنِبِينَ
 الْمُبْعُوْثِ رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ وَعَلٰى اٰلِهِمْ
 وَصَحْبِهِ وَمَنْ تَبِعَهُمْ بِاِحْسَانٍ
 اِلَى يَوْمِ الدِّينِ + فَقَدْ تَمَّ الْمَكْتُوبُ
 اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلٰى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ نُوْرِكَ
 وَعَلٰى اَنْوَارِهِ كَمَا تَحِبُّهُ وَ
 تَرْضَاهُ وَشَفِّعْهُ فَيُنَا
 وَتَرْحَمُنَا

ﷺ

ترجمہ حضرت خدا کے برتر حق میگویند۔ و اوست کہ راہ راست می نماید۔ و اوست
 ارا و میگوید است وکیل۔ و آخر خواست ما آنکہ ہمہ حمد و خدائے راست کہ پرورنده عالمیان
 است۔ و رحمت کرد خدائے برتر و سلام فرستاد بر سر و زنا کہ نام پاکش محمد است
 نزد ارا بسیار است و رسولان و شفیع گنہگار ان کہ رحمت فرستاده
 شدہ است بہر عالمیان۔ و برال و اصحاب او۔ و ہر کہ پیروی کرد
 شان را با احسان تا روز دین۔ پس تحقیق تمام شد

ایر، مکتوب

اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلٰى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ نُوْرِكَ وَعَلٰى اَنْوَارِهِ
 كَمَا تَحِبُّهُ وَتَرْضَاهُ وَشَفِّعْهُ فَيُنَا وَتَرْحَمُنَا
 خدا یا رحمت و سلام بفریس بر محمد نبی صلعم کہ نور شست و بر انوار ادا چنانکہ تو او را دوست
 می داری و باو خوشتر و دشوئی و شفیع کن او را در میان ما و رحمت کن
 ما را یا وہ

خداوند را در پیشانی خود بنویسید

تقریر فی ۱۰ ذی قعدہ ۱۲۸۱

का. १०

در بیان مقام اولیای دین

برای خلاص شدن عیال است

و کبریت و عا و ایا تین با مطالت کبر

تیس دعائیکہ خلاصہ عبادت است بمقصود خشوع و خضوع و انہار ذل و افتقار مع الضأ
 است و تا تا نیز اثر فضل دعا را افضل است و چوں برگردد سکوت سخن افضل ہم و دیگر
 محل دعا را باذن الطاعت است و خلاف انہمہ ہوائی نفس است کہ می برد بمقصود
 افرایت من اتخذ الله هواه زین سخن است در کیفیت اجابت دعوات
 قال صلى الله عليه وسلم اعلموا ان الله لا يستجيب دعاء من قلب
 غافل ولا في المشكوة وفيه عن سلمان الفارسي رضي قال قال رسول
 الله تعالى صلحه لا يرد القضاء الا الدعاء الحديث رواه الترمذي
 ايدوا انت قضاء را است میان قاضی و مفضی مراد و دعا را است میان داعی
 و مدعو مراد پس اوجہ نہ قاضی است باعتبارے و مدعو است باعتبارے

تفسیر حدیث شریف

تفسیر حدیث شریف

لا یرد القضاء الا

ترجمہ تیس دعا خلاصہ عبادت ہو مراد اس دعا سے جس میں خشوع و خضوع اور ذلت اور محتاجی کا اظہار مع رضامندی ہو یعنی دعا
 میں دینا عاجزی کرنا اور ذلت اور محتاجی کا ظاہر کرنا افعال ظاہر و خفیہ کے ساتھ ہو و یہی دعا خلاصہ عبادت ہے۔ اور یہی
 فاعل کے فعل کے لئے کہ تا تا ہے دعا اس وقت تک افضل ہے یعنی دعا مانگا فضیلت میں داخل ہے۔ اور جب دعا مانگنے والا ایک وقت کے لئے
 کا تا تا ہے اور اس حالت کے گزرنے کے بعد اس کو سکوت افضل ہے چاہے کہ طلب دعا میں خاموشی اختیار کرے۔ اور اس محل میں دعا
 باذن الطاعت ہے یعنی اس محل میں دعا مانگنا صرف بحکم اطاعت کے ہی ہے۔ اور علان ان سب کا ہوا نفس ہے جو
 اس کے مقہوم کی طرف تمیز یا بوجہ کہ سورہ جاثیہ کے رکوع تیسرے میں ہوا اذکیت من اتخذ الله هواه یعنی ہوا اپنے
 اس کو رکھنا جسے ہوا پر نفس کو اپنا خدا بنا کر کہا ہے یا جو اپنی خواہش کا بندہ بن گیا ہے۔ آپ کو بعد کلام دعاؤں کے قبول ہونے کی کیفیت
 میں ہے۔ قرآن مجید صلی اللہ علیہ وسلم نے جانو کہ بیشک خدا اس دعا کو نہیں قبول کرتا ہے جو غافل اور بے فکر ہو کر پڑھے
 ہے ہو کہ مشکوہ میں ہے اور اسی میں یہ روایت ترمذی حضرت سلمان فارسی رضی اللہ عنہ سے مروی ہے کہ انھوں نے فرمایا
 رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے نہیں پھیرا ہے فقہاء کو اگر دعا نا آخر حدیث۔

تفسیر اجابت دعائیں

تفسیر حدیث شریف کی کہ قضا

کی نہیں پھیرا ہے مگر دعا

حقین سے قضا
دعاں سے جبردد

یہاں سمجھنا چاہیے کہ قضا دائرہ ہے درمیان قاضی کے اور مفضی مراد کے یعنی جاری کرنا کام کا دایرہ تو اسے جاری
 کرنے والے اور اس کے درمیان میں جس کا جاری کیا جانا مقصود ہے۔ اور دعا دائرہ ہے درمیان داعی اور مدعو کے
 یعنی دعا کرنے والے کے اور اس کے جس کا دعا کیا جانا مراد ہے یا مراد جو دعا ہے۔ پس حق سبحانہ ایک
 اعتبار سے قاضی یعنی جاری کرنے والا یا پورا کرنے والا دعا کا ہے اور ایک اعتبار سے مدعو ہے یعنی
 اس سے دعا کی گئی ہے +

قصہ کی اجازت

محمد بن عبد الله

ایداست قضا و قدر از صفات اضافیہ متعلق بصفات حقیقیہ اوجانہ یعنی
مخصوص خود است نہ آنکہ قضا مرتبہ اجمال معلوم است و قدر مرتبہ تفصیل معلوم
تا کہ علم قدیم اجمال و تفصیل را بحال بسط خودش تا بدو الّا اجمال در حقیقت لازم است
والّا اجمال و تفصیل باطل و اللہ تعالیٰ اعلم بالصواب و فرمود سبحانہ و اذّا سألک
عباد عیّ قاری قرینک ارجب دعوۃ الداع اذّا دعانہ فلیس یجیبوا لی
و لیبوءوا لی لعلّہ یرشد و کن ترجمہ و محقق الوقوع است کہ ہر زمانی سوال
کنند ترا بندگان من بر کیف یا بخورنی المضافات و آل چنان است کہ سوال ازین
بہ تحقیق نزدیک بذات خودش این قید بذات تحقیق در خلاف آنست کہ گفته شد
نزدیک است بصفات خود نہ بذات تحقیق اس در ذکر کیفیت المعیتہ والقربۃ والاحاطۃ
مذکور است ہم برائے اجابہ چنانکہ قبول میکنم دعائے داعی را ہر گاہ کہ خواند مرا

تفسیر کریمہ و اذّا
سألک عباد لی

قضا و قدر ہر ایک صفت مخصوص خود ہوتی ہیں

تفصیل
تفسیر کریمہ و اذّا سألک عباد لی

ترجمہ سمجھنا چاہیے قضا و قدر ذاتی سجانہ کی ان اضافیہ صفتوں سے ہیں جو حق سبحانہ کی حقیقیہ
صفات سے متعلق ہیں یہ اپنے مخصوص معنی میں ہیں یعنی ان کے وہی معنی میں جنکے وہ طریقہ صفات مخصوص ہیں
نہ کہ قضا اجمال معلوم کا مرتبہ ہر قدر تفصیل معلوم کا مرتبہ اس سبب کہ علم قدیم اپنے علم کے کمال
بسبب سبب اجمال و تفصیل کی طرف نہیں پھرتا ہے نہ اسکو چاہتا ہے درند اجمال و تفصیل کی صورت
میں ایک ہیئت میں جہل لازمی ہوگا نہیں تو بسبب کمال بسط اجمال و تفصیل باطل ہے تاکہ جہل لازم
ہو واللہ تعالیٰ اعلم بالصواب

اور ہر مباحی سبحانہ نے سورہ بقرہ ۲۳ میں و اذّا سألک عباد لی عیّ قاری قرینک ارجب
دعوۃ الداع اذّا دعانہ فلیس یجیبوا لی و لیبوءوا لی لعلّہ یرشد و کن یعنی اور محقق
الوقوع ہے یا بالتحقیق ایسا واقع ہوتا ہے کہ ہر زمانہ میں میری بندگی یا بخورنی المضافات کے کیف
پر یعنی اس حالت پر جو مخلوقات میں چاہے ترجمہ سوال کریں گے اور وہ اس طرح ہے کہ سوال کچھ
ہے جس معنی میں نزدیک ہوں اپنی ذات کے ساتھ یہ قید ذات کی تحقیق ہے اس بات کے خلاف
ہے کہ کہا گیا اپنی صفات کے ساتھ نزدیک ہونے ذات کے ساتھ اس کی تحقیق کیفیت معیتہ اور قربت اور احاطت
کے بیان میں مذکور ہے قبولیت کر لے جیسا کہ قبول کرتا ہوں میں دعا مانگو و لیکی دعا کو جبکہ مجھے بکار ہے

ترجمہ کریمہ از صفت

صفت اختیار پر عبد است پس ترجی مشیر شفق و رحمتہ لو اند شد نہ مشیر احتیاج کہ علم
احتیاج خود ظاہر تر است ہم باید دانست اذاً مخصوص است بشرط عام الزمان
و محقق الوقوع پس مقتضی است برابرتہ سوال مذکور الکیف و اما و حذف
مفعول ثانی مشیر تو سببش مست و عنیاد باضافہ عام است بمنظریہ تفسنی و
الترامی بموجودات قدیمہ بنا بر عموم لفظ و خاص است بمنظریہ تفسنی بموجودات قدیمہ
بنا بر خصوص محل اسے مسالت بار رسول کریم صلعم و استنارت مفید مبالغہ مشبہ
و قریب ذاتی مسلم اہل تحقیق و حذف مفعول قریب بتوسعش مشیر تفاوت
مراتب قرب بروقت تفاوت مراتب مفعول پس قرب بعید مثل از رسول کریم

ایمان صفت اختیار
بندہ ہے

ترجمہ بندہ کی اختیاری صفت ہے۔ پس بعد ایمان لعل کے لفظ سے رجا و امید واری و نیاید و لانا
اس بات کی طرف اشارہ کر رہا ہے کہ یہ سب امید واری براہ شفق و رحمت ہے نہ یہ اشارہ بغرض احتیاج
ہے کیونکہ عدم احتیاج خود ظاہر تر ہے۔ اس لیے کہ بندہ کا ایمان اسکی صفت اختیاری ہو نیکی سبب احتیاج کا
نہ ہونا اچھی طرح ظاہر کر رہا ہے۔ اور اسی قریب کے معنی میں قرب ذاتی کی قید جیسا ترجمہ کریمہ میں مذکور ہوا اس بنا پر
ہے کہ قرب ذاتی کا تحقق و ثبوت ہو جائے بخلاف اسکے جو کہا گیا ہے کہ اپنی صفات سے قریب نہ ذات سے
اہل تحقیق و تزیید و تکرکیت معیت و قرب و احاطت میں مذکور ہے وہاں دیکھو سے ذات مع الصفات قرب
ہو نیکی حال بالتفصیل معلوم ہو سکتا ہے سمجھنا چاہیے کہ لفظ اذاً ایسی شرط کے ساتھ مخصوص ہے جس میں نہ
عام ہو اور اس شرط کا واقع ہونا محقق اور یقینی ہو چکا ہو۔ پس آیت کریمہ میں اذاً مذکور الکیف سوال کے
ہمیشہ بلیغ رہنے کا تقاضا کر رہا ہو۔ اور مسالک فعل کے دوسرے مفعول کا حذف ہونا اس مفعول کے متوسع
ہو نیکی اشارہ کر رہا ہو۔ اور لفظ عباد جو منظم حقیقی قدیم کی طرف مضاف ہے عموم لفظ کی بنا پر عام ہو کر بندہ
خواہ بموجودات قدیمہ کے تفسنی مظہر ہوں خواہ الترامی۔ اور یہی لفظ خصوص محل کی بنا پر کہ رسول کریم صلعم
ساتھ مسکت ہو خاص ہو کہ وہی بندہ موجودات قدیمہ کے خاص مظہر تفسنی ہوں نہ الترامی۔ اور یہ استعارہ
کہ رسول کریم صلعم ہر سوال کرنا گویا خدا سے مسئلہ ہے مبالغہ مشبہ کو معینہ یعنی رسول صلعم سے سوال کرنے اور
مانگ کر تین مبالغہ کرنے کے لیے معینہ ہے۔ اور قرب ذاتی جل جلالہ اہل تحقیق کے نزدیک قلم ہے جو اسکو اپنی
مخلوق کے ساتھ ہے۔ اور لفظ قریب کے مفعول کا حذف ہونا مفعول کے متوسع ہو نیکی سبب مفعول کے متفاوت
مراتب کی موافقت پر مراتب قرب کے متفاوت ہو نیکی طرف اشارہ کر رہا ہو پس فرجیہ امیر بندہ جو رسول کریم صلعم

و اسم لعل عبودی عباد بمراد عموم لفظ غیر مخصوص المحل است تدبیر واجب است نہ پیرا
مغزی و بہر صورت جواب سائل از قریب مذکور نشان نزول است باز یادت مطالب
بیکر تعلیم لفظ احسن دعا و مباغہ اجابت بدالات ترجیحی و استعارت

ترکیب نحوی اذا سالک عبادی مشبہ عنی بتقدیر کا نہ سائل عنی مشبہ بہ استعارت
مع عن بتقدیر تجاوز پس مشبہ و مشبہ بہ شرط محقق الوقوع عام الزمان بخاصیتہ اذا
است فانی قریب مع تقدیر بالا اجابت متعلق قریب جملہ متانفہ عنہا مشبہ احببت
جملہ شرطیہ متانفہ مستعار بتقدیر حرف تشبیہ ای کما احببت الخ مشبہ بہ پس
ایں محبوب عجزا شرط اذا سالک الخ است جملہ خبریہ و اس ستر استیناف و

تشبیہ از فضل مطلق توان دریافت

ترجمہ اور اسم لعل کاراج عباد کی طرف ہو مخصوص المحل مراد پر جیسا او پر مذکور ہوا۔ یا رسول کریم صلعم
کی صفات انسانی کی فضیلت کا اثبات ہوا ایسے فضائل کے ساتھ کہ یہاں ہیں سنگین کے مقابلہ میں
جس میں بطور اعجاز پیش گوئی کی اطلاع ہے۔ اور اس صورت میں کہ فلسفہ تجویز ہوا یعنی خود
جواب کے معنی میں ہے کہ اس میں ہمارا مقناہ اور اسم لعل کاراج ان عباد کی طرف ہے جو بنا براد عموم لفظ
مخصوص المحل نہیں ہیں یہاں تدبیر اور سوچنا واجب ہے۔ پیرا گتہ مغزی۔ اور بہر صورت یہ جواب سائل کا قریب
مذکور نشان نزول سے زیادتی و دوسرے مطالب کے جس میں دعا کے بہت چھوڑنے کی تعلیم ہے اور بدالات ترجیحی و
استعارہ کے قابلیت کا مباغہ ہے۔ ترکیب نحوی آیت مذکورہ۔ اذا سالک عبادی مشبہ عنی کا مشبہ
ہے جسکی تقدیر یہ ہے کا نہ سائل عنی کہ یہ بطور استعارہ مع عن بتقدیر تجاوز ہے۔ پس مشبہ و مشبہ بہ مگر شرط ہوا کہ
اس شرط کا عام زمانہ یعنی ہر زمانہ میں واقع ہونا لفظ اذا کی خاصیت پر محقق ہے فانی قریب کہ اس میں بالاجابت
بتقدیر جو بہی قریب کا متعلق ہے۔ یہ اسم و خبر مع متعلق مگر ایک جملہ متانفہ کہ اس سے نیلے مشبہ ہوا جسکی مشبہ
احببت دعوة الداع اذا دعان ہے کہ یہ جملہ شرطیہ متانفہ مستعار ہے جس میں حرف تشبیہ قدر ہے یعنی اصل بول کے
کما احببت دعوة الداع اذا دعان پس یہ جملہ شرطیہ متانفہ مستعارہ مشبہ بہ ہوئی جملہ متانفہ مشبہ کا یعنی
فانی قریب بالا اجابت کا۔ اب یہ دونوں جملہ متانفہ کہ مشبہ و مشبہ بہ ہیں مگر حراہو سے شرط مقدم اذا سالک
عبادی عنی کے جو مشبہ و مشبہ بہ مگر شرط ہوئے تھے۔ اب یہ محبوب و عجزا مگر خبریہ ہوا۔
اور اس استینافی جملوں اور تشبیہ کا بحید فضل مطلق یعنی وقف مطلق سے جس کا اشارہ حرف
ط سے ہو رہا ہے معلوم کرنا چاہیے

اذا انما ان بڑھہ شود بجا صنی بر حسب سوال تجریداً جزاء بلفظ قل بنا بر سلب
انصال زمانی در جزاء شرط باذا لغواست سن اے شرطیکہ باذاست تحقق
ربانصال زمان خواہد کہ شرط را تا تیر در جزاء است و حال آنکہ شرط
حق الوقوع مفید الزمان بالماضی است پس استقامتہ معنی جزاء بلفظ قل جو
نہ اندشد ہم و نیز سن عطف است بر جملہ بنا بر دلیل لغویت ہم صحت جزاء
بشرط ممکن الوقوع بحیل جاعل است پس ماقع شرط نبود مگر بوقت جعل جاعل
بحذف اذکر بشرط اذا وان تحقق سن صیغہ ماضی ہم بشرط ان سن اکر
وقت جعل جاعل وقت شرط است نہ وقت وقوع بحذف اذکر بشرط اذا
وحذف ان تحقق بشرط ان ہم کہ در اینجا مستقیم المعنی نیست بتخالف نظم و شان
نزول در تعیین فاعل سن ای در نظم صیغہ جمع فاعل سالک است و در
سوال مذکور شان نزول تفرد سائل ہم فہم سخن بر لبیب است

ترجمہ اور اگر اذا سألک میں فعل ماضی ہو نیکی سبب ہوا کی بوقت پراڈ از ان ماضی میں گمان کر لیا جاوے
احاط میں نیز اکا حرف لفظ قل سے مجرور تا لبیب انصال زمانی سلب ہو نیکی جزا میں کیونکہ انصال زمانہ کا جزا
مسلوب ہے شرط اذا کے ساتھ لفظ ہے یعنی جو شرط کذا کے ساتھ ہو وہ اپنی چیز کو زمانہ متصل میں تحقق یعنی واقع
ہو نیکی جاتا ہے سبب کے شرط کی تاثیر جزا میں ہے اور حالانکہ شرط جو زمانہ ماضی کے ساتھ مفید ہوا اسکا واقع
ہوا تحقق ہے پس جزا میں معنی کا مستقیم ہونا لفظ قل کے ساتھ کیسے ہو سکے گا۔ پھر شرط کا لغو ہونا
یہاں اس بنا پر بھی ہے کہ جزا کی صحت جعل جاعل سے ہے جبکہ شرط ممکن الوقوع ہو یعنی واقع ہونا
اس کا ممکن نہ ہو۔ پس ماقع یعنی جو کچھ واقع ہوا شرط نہ ہو گا مگر جعل جاعل کے وقت یعنی
کرنے والے کے کرنے کے وقت کہ وہی شرط کا وقت ہے نہ واقع ہونے کا وقت جس میں اذا
کی شرط کی صورت میں لفظ اذکر یعنی یاد کر۔ حذف ہو گا۔ اور ان سے شرط ہونے کی صورت میں
ان تحقق کا حذف مانا جائے گا۔ اس لئے کہ یہاں نظم اور شان نزول کے باہم فاعل کی تعیین میں
بتخالف ہونے کے سبب معنی مستقیم نہیں ہیں کیونکہ نظم میں سألک کا فاعل صیغہ جمع ہے اور شان
نزول کے سوال مذکور میں سائل کا تفرد ہے۔ یہاں کلام کو سمجھنا عفت لمذک کا کام ہے۔

[illegible]

و فصل مطلق مانع تو صیف و عطف فلیستجیبوا بمعنی فلیجیبوا بحجرائی شرط
ای اِذَا اَدْعَوْهُمْ اَوْ دَعَوْهُمْ منافی ایمان و طاعت ماسبق حاصل عباد است
چہ امر بر غیر حاصل تواند شد نہ بچین و لیومنوا نیز و نیز ایمان بر ایمان حاصل
است و معنی تاکید را شرط مانع چہ تاکید بر معدوم باطل و تاویل لعل البتہ عدم
و قوعش بر فعل مانع و آفادت معنی تقلیل فائدہ فلیستجیبوا و لیومنوا ناقص میکند
و البتہ تاویلش بمعنی راجعین حاضرین یا غائبین نیکوتر است بموافقت صلحش
که بمعنی تمہنی است و نیز باید داشت کہ این کریمہ دلیل دعوی استغاثت از رسول
کریم صلعم تواند شد و نیز دعا بتوسل مقیمان عالم روح و عالم شہود و عالم برزخ
عموماً از انبیاء و اولیاء و ملائکہ علی نبینا و علیہم الصلوٰۃ والسلام فرمود صلعم
و سألواہی الی ربکھ۔ و آل خواست شفاعت از دست صلعم یا خواست از
حق تعالی بکرامتی کہ بحال او است صلعم

نیز و حاجت بر تمام عالم روح

ترجمہ اور فصل مطلق یعنی وقف مطلق تو صیف و عطف کا مانع ہے۔ اور جزا فلیستجیبوا بمعنی
فلیجیبوا مع اس شرط یعنی اِذَا اَدْعَوْهُمْ اَوْ دَعَوْهُمْ کے یعنی جبکہ میں انکو بلاؤں یا میں نے
انکو بلا یا۔ نفی کرنے والی ہے ایسی ایمان و طاعت کی جو پہلے سے بند فکرو حاصل ہوا سیلے کہ امر غیر
حاصل پر ہو سکتا ہے نہ حاصل پر۔ اور اسی طرح و لیومنوا بھی۔ اور یہی ایمان ایمان حاصل پر باطل
ہے۔ اور معنی تاکید کے لیے شرط مانع ہے اسلئے کہ تاکید معدوم پر باطل ہے۔ اور لعل کی
تاویل کو حقان کے ساتھ اس کا فعل پر نہ واقع ہونا مانع ہے۔ اور بمعنی تقلیل کا فائدہ دینا
فلیستجیبوا و لیومنوا کے فائدہ کو ناقص کرنا ہے۔ اور البتہ لعل کی تاویل راجعین حاضرین
یا غائبین یعنی حاضر باقائب امیدواروں کے معنی میں بسبب موافقت اپنی اصل کے کہ لعل کے
معنی تمنا کے ہیں بہت اچھی ہے۔ اور یہ بھی سمجھنا چاہیے کہ یہ آیت کریمہ رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم
استغاثت اور مدد مانگنے کے دعویٰ کی دلیل ہو سکتی ہے۔ اور عالم روح اور عالم شہود اور عالم برزخ کے
برہنہ و کوشش توسل سے دعا مانگنے کے دعویٰ کی دلیل بھی ہو سکتی ہے عام ہے کہ دیکر انبیاء ہوں خواہ اولیاء ہوں
خواہ ملائکہ علی انبیاء علیہم الصلوٰۃ والسلام کہ فرمایا حضور صلی اللہ علیہ وسلم نے تو سألواہی الی ربکھ یعنی پر بگو کہ
مجھ کو یا پر بگو کہ میرے صلعم سے شفاعت ہے یا حق تعالیٰ سے مانگ ہو اس کرار کے طفیل میں جو حضور صلعم کے حال ہے

دلیل توسل و استغاثت از نبی کریم و سید انبیاء و اولیاء
و ملائکہ و جن و انس و عالم ارواح و شہود و برزخ
و شہوت احوال و شہوت ہوسہ

[illegible]

محمود حسن

450

34

کہ گفتند سخن فلاں گفتن ممنوع است چہرہ خدا سے عزوجل حق از کسی شبا
اسنے وائی دلیل آورند بریں از عدم وجوب امری بر حق سبحانہ و نظر نہ کردہ بر قرآن
مجید و حدیث شریف ہم نیز پس سخن است و ترتیب اثر دعا باجا بہت حق سبحانہ
وآن باحال است حسب مراد و تخصیصاً باعجاز شش اسے اشتراک غیر اعجاز ہم
و تعبہاً غالباً بکرامت شش اسے یا اشتراک غیر یعنی اعجاز و معنوت ہم و شذوذاً
معنوت یا بالمستقبل تخصیصاً غالباً بکرامت و معنوت و شذوذاً باعجاز غالباً
بحکمت معلوم یا ماول است یہ بدل تخصیصاً غالباً بمعنوت و شذوذاً بکرامت
وآن نیز باحال است یا بالمستقبل الی الآخرۃ و نیز بدلی است بافادت۔

ترجمہ جنہوں نے کہا کہ سخن فلاں کہنا منع ہے اسلئے کہ خدا سے عزوجل پر کسی کا کوئی حق نہیں ہوتا ہے اسے
انہوں انہوں نے اس پر وہ دلیل اختیار کی جو حق سبحانہ پر کسی امر کے واجب نہ ہونے کی نسبت ہو اور قرآن مجید
اور حدیث شریف پر انہوں نے نظر نہ کی۔ اس کے بعد کلام ہے دعا کے ترتیب اثر میں خدا کے مقبول ہونے
پر۔ اور وہ موافق مراد باحال یعنی اسی وقت کے بطور خصوصیت اعجاز ہے جس میں غیر معجزہ کا اشتراک نہ ہوتا اور
بطور عموم اکثر کرامت و جس میں اشتراک غیر یعنی اعجاز و معنوت ہو۔ اور بطور شاذ و نادر معنوت سے۔ یا ماول
مراد بالمستقبل یعنی آئندہ ہو بطور خصوصیت اکثر کرامت اور معنوت سے۔ اور بطور شاذ و نادر اعجاز سے اکثر
حکمت معلوم کے موافق۔ یا ماول ہے بدل سے بطور خصوصیت اکثر معنوت سے اور بطور شاذ و نادر کرامت
سے۔ اور وہ باحال بھی ہے یا بالمستقبل آخرت تک۔ اور وہ بدل بھی ہے بافادت سے۔ یعنی دعا
خدا کی جانب میں مقبول ہو کر حسب مراد خواہ اسی وقت اسکا اثر ترتیب ہو جاوے اعجاز کے سبب خصوصیت
کی راہ سے کسی پیغمبر کے اظہار معجزہ کے لیے کہ غیر اعجاز کا اسمیں اشتراک نہ ہو کیونکہ معجزہ سے بمقابلہ پیغمبر
عمر کا عاجز کرنا مقصود ہوتا ہے لہذا پیغمبر کے لیے اسکی خصوصیت ہو۔ اور خواہ یہ دعا مقبول کنسی ملی
کی اظہار ولایت کے لیے عام طور پر اکثر بدرجہ کرامت ترتیب ہو کہ اسمیں اشتراک غیر ہے یعنی اعجاز و
معنوت ہر دو مشترک ہیں۔ اور خواہ نادر طور پر مومن متقی کے لیے سبب معنوت ترتیب فی الحال ہو۔ یا مستقبل
دعا مقبول کا ترتیب اثر آئندہ ہو غالباً بطور خصوصیت اسبب کرامت و معنوت۔ اور بصورت نادر بدرجہ اعجاز
اکثر حکمت معلوم کے موافق۔ یا دعا مقبول ہو کر بدل کے ساتھ نادر کر دی جاوے غالباً بطور خصوصیت اسبب معنوت و
بصورت نادر بدرجہ کرامت یا اسبب کرامت یا بالآخرۃ آئندہ تک کسی دعا اور بافادت کا بدل بھی بخاتی ہے

در ترتیب اثر دعا باجا بہت
حق سبحانہ

مراد بالآخرۃ آئندہ

செவ்வாய்
செவ்வாய்

47

تفسیر کریمہ فیکشف
ما تدعون الیہ ان
شار الایہ +

یادداشت در کریمہ فیکشف ما تدعون الیہ ان شاء الایہ ان شار متعلق فیکشف
ما تدعون الیہ است ای بحال حسب مراد بالتفارق مراتب مذکور ^{انوان} مش کہ در ترتیب اثر
دعا مذکور است ہم پس نفی نمیکند اجابت دعا را کہ ترتیب اثرش بالمستقبل باشد
یا ببدل و در مضامین باشد عموم احیث دعوتہ الداع را و نیز بدانکہ سلب نسبت احتیاج
محتاج بحتاج الیہ کہ بحقیقت خودش غیر منقطع است مطلقاً ^{مطلقاً} مش تمیز از سلب
نسبت احتیاجی ہم سلب مطلق محتاج خواہد فیکشف و بعضاً موافق دعوی است
مش اے بقضائی بعض حاجات پس نفی بعض اول باشد بدل بحال
یا استقبل یا مافات ہم و اگر قطع نظر کردہ شود از دعا باجارج حاجات گفتہ
استراجا الہم شیتہ غیر معلق بدعا دعوی بے دلیل خلاف ثابت و بدایت است
ترس پس سخن است در تحقیق معنی وَمَادُعَاءُ الْكَافِرِينَ اِلَّا فِي ضَلَالٍ

ترجمہ معنی و مادعا الکافرین الا فی ضلال

تفسیر کریمہ فیکشف
ما تدعون الیہ ان
شاء الایہ +

ترجمہ سمجھنا چاہیے اس آیت کریمہ کو جو سورہ انعام کے چوتھے رکوع میں ہے فیکشف ما تدعون
الیہ ان شاء الایہ یعنی پس کسول دیتا ہے وہ اسخیز کو کہ تم پکارتے ہو اسکی طرف اگر چاہتا ہے پھر
ان شاء متعلق فیکشف ما تدعون الیہ کا ہے یعنی ترتیب اثر دعا میں کشف حسب مراد
اسی وقت بحال ہوتا ہے اگر وہ چاہتا ہے مع تفارق ان مراتب کے ہونا مذکور ہو چکیں ہیں یضمون
آیت کریمہ اس دعا کی اجابت کی نفی نہیں کرتا ہے جس کا اثر آئندہ مرتب ہوتا ہے یا اسکا ترتیب اثر
بدل سے ہونا ہو ورنہ آیت مضامین ہو کہ عموم کریمہ احیث دعوتہ الداع الہ کے اور یہ بھی معلوم ہو
اگر محتاج کی محتاج الیہ کے ساتھ جو نسبت احتیاجی ہے وہ اپنی حقیقت میں غیر منقطع ہے اسکا مطلقاً
سلب محتاج کا سلب مطلق چاہے گا پس محتاج کے ہونے نسبت احتیاجی کا مطلق سلب کیسے ہو سکتا
اور سلب بعض نسبت احتیاجی کا یہ موافق دعوی کے ہے جس میں بعض حاجات کا پورا ہونا ثابت ہے
پس نفی بعض کی ماول ہوگی بدل بحال کے ساتھ یا بالمستقبل کے ساتھ یا مافات کے ساتھ اور اگر قطع نظر کی
دعا کو فارغے انکی حاجات کے پورا ہونے میں جو انکے لیے استراجا ہو اسلئے کہ مشیتہ حق اس دعا کے ساتھ معلق
نہیں ہے تو دعوی ببدیل خلاف ہے بدایت کے اسکے بعد گفتگو ہے تحقیق معنی میں اس آیت کریمہ کے
جو سورہ مؤمن کے پانچویں رکوع میں ہے وَمَادُعَاءُ الْكَافِرِينَ اِلَّا فِي ضَلَالٍ
ضلالہ یعنی اور نہیں ہے دعا کافروں کی مگر جنس گمراہی میں +

تفسیر معنی آیت کریمہ دعا
الکافرین الا فی ضلال

[illegible]

انکسارات و عافیات

ذکر کیفیت حدیث شریف
لا تَحْجِدُوا قَبْرِي وَتَنَاوِدُوا
شَرِيفَ لَاتَحْجِدُوا قَبْرِي
عیداً +

ذکر کیفیت حدیث شریف لَا تَحْجِدُوا قَبْرِي وَتَنَاوِدُوا
شَرِيفَ لَاتَحْجِدُوا قَبْرِي عِيداً +

تفسیر حدیث شریف لَا تَحْجِدُوا
قَبْرِي وَتَنَاوِدُوا

ذکر بیان کو حدیث شریف لَا تَحْجِدُوا
قَبْرِي وَتَنَاوِدُوا عیداً +

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عَمَدُ اللَّهِ وَنَسْعِيْنَهُ وَنُصَلِّي عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ وَنَسْتَشْفَعُهُ وَعَلَى آلِهِ وَاصْحَابِهِ
وَأَجْمَعِهِ أَجْمَعِينَ فَرَمَوْا صَلَواتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا تَحْجِدُوا قَبْرِي وَتَنَاوِدُوا
شَرِيفَ لَاتَحْجِدُوا قَبْرِي عِيداً + بَابُ الْوَسْتِ وَخَدَاةَاتِ سَيَكُنْ بِرُغْبَى مُنَوَّرِ الْجَوَارِ بِسْمِ اللَّهِ تَجَاوِزُ
كَلَامُ قَوْلِهِ تَعَالَى خُذُوا مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ الْآيَةِ كَيْسَ اسْتِفَادَةُ تَاكِيدِ نَبِيِّ صَلَواتُ اللَّهِ
سَلَامُهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِأَصْلِ اخْتِصَاصِ بَعْضِ حُرُوفِ تَاكِيدِهِمْ وَاسْتِفَادَةُ ثُبُوتِ

مَقْدَمِ بَاقِضَاتِ نَبِيِّ

تَوْجِہ ذَکَرِ بَابِ حَدِیثِ شَرِیفِ لَا تَحْجِدُوا قَبْرِي وَتَنَاوِدُوا شَرِیفَ لَاتَحْجِدُوا قَبْرِي عِيداً +

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عَمَدُ اللَّهِ وَنَسْعِيْنَهُ وَنُصَلِّي عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ وَنَسْتَشْفَعُهُ وَعَلَى آلِهِ وَاصْحَابِهِ
وَأَجْمَعِهِ أَجْمَعِينَ فَرَمَا بِأَصْلِهِ صَلَواتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا تَحْجِدُوا قَبْرِي وَتَنَاوِدُوا
شَرِيفَ لَاتَحْجِدُوا قَبْرِي عِيداً + بَابُ الْوَسْتِ وَخَدَاةَاتِ سَيَكُنْ بِرُغْبَى مُنَوَّرِ الْجَوَارِ بِسْمِ اللَّهِ تَجَاوِزُ
كَلَامُ قَوْلِهِ تَعَالَى خُذُوا مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ الْآيَةِ كَيْسَ اسْتِفَادَةُ تَاكِيدِ نَبِيِّ صَلَواتُ اللَّهِ
سَلَامُهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِأَصْلِ اخْتِصَاصِ بَعْضِ حُرُوفِ تَاكِيدِهِمْ وَاسْتِفَادَةُ ثُبُوتِ
مَقْدَمِ بَاقِضَاتِ نَبِيِّ تَوْجِہ ذَکَرِ بَابِ حَدِیثِ شَرِیفِ لَا تَحْجِدُوا قَبْرِي وَتَنَاوِدُوا شَرِیفَ لَاتَحْجِدُوا قَبْرِي عِيداً +

تفسیر حدیث شریف لَا تَحْجِدُوا
قَبْرِي وَتَنَاوِدُوا
بَابُ الْوَسْتِ وَخَدَاةَاتِ
سَيَكُنْ بِرُغْبَى مُنَوَّرِ الْجَوَارِ
بِسْمِ اللَّهِ تَجَاوِزُ
کَلَامُ قَوْلِهِ تَعَالَى
خُذُوا مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ
الْآيَةِ کَیْسَ اسْتِفَادَةُ
تَاکِیْدِ نَبِیِّ صَلَواتُ اللَّهِ
سَلَامُهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
بِأَصْلِ اخْتِصَاصِ بَعْضِ
حُرُوفِ تَاکِیْدِهِمْ
وَاسْتِفَادَةُ ثُبُوتِ
مَقْدَمِ بَاقِضَاتِ نَبِیِّ

[illegible][illegible]

برای مطالعات اختیاری نظرات با ضرورت

البتہ دریں زبان کسانند کہ قبر شریف حضرت صلعم را روشن گفتند بمحض غیر نافع
 من اعجاز نیست پیشین گوئی گرفتن قبر مبارک را صلعم غیر نافع و وہی گفتن
 لفظ و تنہم و نیز بعد تحقیق حقیقت عبادیت و معبودیت شن تحقیق حقیقت
 عبادیت و معبودیت از بجائی تحقیقش در ذکر کیفیت العلم و المعرفت واضح است
 و در اینجا اشارت است بابطال الگم و تشریح تشبیہ بمعبودیت الوثن پوشانیدن ردا و
 غلاب بر قبر و ریختن گل و صندل بر آن گرفته اندای وائی بریں فهم و کاحول
 و کفوفہ الا باللہ العلی العظیم ہم و عبادت شن تحقیق عبادت در ذکر کیفیت
 صحت استہ ایک وصفی بابہ سبحانہ مذکور است ہم محمول میتوان شد کہ سبب ویت
 مخصوصتہ الوثن کہ از عوارض عارضہ بعد تشبیہ است مقصود باشد چنانکہ
 از حدیث شریف لاحق دانستہ می شود باہمال اعجاز اگر انطباق پذیرفتہ باشد
 و در بعد ہم ثبوت متقدم ہنہی بجائی ترسد و معدوم حکمی بمقابلہ موجود حقیقی اعتباری

ترجمہ البتہ اس زمانہ میں ایسے لوگ ہیں جنہوں نے قبر شریف حضور صلعم کو روشن بمعنی غیر نافع کہا ہے
 یہ چیز بیک حضرت صلعم کو غیر نافع خیال کرنے کی پیشین گوئی یہ ایک اعجاز ہے۔ اور وہ لفظ و تنہم
 یعنی مت کہنا یہ وہ لفظ اعجاز ہے۔ اور بعد تحقیق حقیقت عبادیت و معبودیت کے کہ انکی حقیقت کی
 تحقیق و ذکر کیفیت العلم و المعرفت میں انکی تحقیق کے موقع پر واضح ہے۔ و مان دیکھو۔ اور یہاں
 اشارہ ہے اس بات کے ابطال کا جنہوں نے معبودیت و تنہم کے ساتھ قبر چادر و غلاب اٹھانے
 و صندل اور صندل سپر چڑھانے کو وجہ تشبیہ میں اختیار کر لیا ہے یعنی یہ باطل ہے کہ چادر و صندل وغیرہ
 بپڑھانے میں اس کی ایک قسم کی مشابہت بت کے ساتھ معبود ہونے کی ہوتی ہے اور یہ چیز بیک
 و تشبیہ میں بطل میں لہذا ان چیزوں کا وجہ تشبیہ میں اختیار کرنا خیال باطل ہے۔ افسوس ایسی کچھ
 کہ لا کفوفہ الا باللہ العلی العظیم یعنی کچھ قدرت و قوت نہیں ہے مگر خدا کی برتر و درتر
 کی مدیہ ہے۔ اور بعد تحقیق عبادت کے کہ اسکی تحقیق و ذکر حقیقتہ صحیحہ استہ ایک وصفی بابہ سبحانہ میں مذکور ہو و مان
 دیکھو۔ ان نیز وہی تحقیقات کے بعد یہ بھی گمان کیا جاسکتا ہے کہ و تنہم سے ہی معبودیت مقصود ہو و جو بت

چادر و غلاب و گل و صندل وغیرہ قبر شریف مبارک پر نہ ہوتا ہے
 اور یہی کہ کسی کس تشبیہ میں انکی معبودیت نہیں ہے

کے ساتھ جنہوں نے کہ یہ و تنہم کے عوارض عارضہ میں بہت ہی بعد تشبیہ ہے اگر اسی اعجاز کے ساتھ جیسا حدیث شریف لاحق سمجھا جاتا ہے انطباع
 باہمال ہو و نہ ثبوت متقدم نہ ہو سبب ہی مجمل مذاق ہوگی۔ اور موجود حقیقی کے مقابلہ میں موجودگی کچھ اعتبار کے لائق نہیں ہے

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

تتجدد من غير انقطاع

صم و نیز لفظ یَعْبُدُ مدلل بعوارض عارضیہ فارق است میان مقصود و حدیثین در
 وجہ تشبیہ بعوارض ذاتیہ و عوارض عارضیہ باید دانست کہ از اصل اخذ پیوستہ است کہ
 مسجد جز قبر انبیاء رحمہ را جائز نمیداشتند و الا افضل عبادت در جوار صالحان رضی ثابست
 ایشان سجده میکردندش نہ بمعبودیت مخصوصۃ الوثن چہ مساجد جمع مسجد یعنی جمیع
 مسجد بمعنی سجده مستقیم المعنی نیست تاں کنی و ریائی و البتہ درینوقت کسانی کہ پیرا
 بخداست می پرستند پس چہ اعتقاد باشد بر رسول اللہ تعالی صلعم تو اندشد کہ گور رحم
 برین اعتقاد در باطن خود پرستیدہ باشند از بخا تو اندشد کہ بنا بر ازنہاں عرض
 نمود **اللّٰهُمَّ اجْعَلْ قَبْرِي وَثَنًا يَّعْبُدُ** امید است کہ این از نہاں کتب
 عار حضرت صلعم و حرمت قبر شریف عیاں نشود چہ معبودان اصنام نار باشند صلعم
 اللہ تعالی علی قبر محمد بنی القیور و اشتداد جملہ خبریہ بنا بر تخریر است از بیکہ چہ حال باشد
 در گور خلیفہ شجرہ مانند و شن

ترجمہ مجمع اور لفظ یَعْبُدُ بھی جس سے عوارض عارضیہ پر لالت ہو رہی ہے وجہ تشبیہ میں عوارض ذاتیہ اور
 عوارض عارضیہ کے سبب دو نوعیتوں کے مقصود کچھ درمیان فارق ہے کیونکہ ان دو نوعیتوں کے
 مقصود میں وجہ تشبیہ سے کہ اول میں عوارض ذاتیہ ہیں اور حدیث میں عارضیہ الی الخ بعد
 ہے فرق پیدا ہو رہا ہے لفظ بھی دو نوعیت کے مقصود میں فارق ہے۔ سمجھنا چاہیو کہ لفظ
 کے متعدد سے ظاہر ہے کہ دو سوایے قبر انبیاء علیہم السلام کے مسجد جائز نہیں رکھتی تھے ورنہ جو اصلح
 اور عبادت کی فضیلت ثابت ہو۔ یاد سے مسجد کے سامنے قبر انبیاء رحمہ کو لے لیتے تھے نہ بطور معبود
 مقصود تھے کہ اسلئے کہ مساجد جمع مسجد یعنی جمیع مسجد مستقیم المعنی نہیں ہے
 فکر کیا تو ایسے گا۔ اور البتہ اس زمانہ میں ایسے لوگ ہیں جو پیر کو اسکی خدائی کے ساتھ پوجتے ہیں پیر
 کیا منتظر ہوگا خدائی کے بر موبل صلعم پر ممکن ہو کہ گور کو بھی اسی اعتقاد سے لے لیں اور جتے
 ہوئے رہیں یہ ہو سکتا ہے کہ حضور صلعم نے اسباب ازنہاں کے عرض کیا جناب الہی میں اللّٰهُمَّ اجْعَلْ
 قَبْرِي وَثَنًا يَّعْبُدُ اور میرے خدائی کو ثابت نہ بنا یو کہ پوجی جاوے۔ امید ہے کہ یہ ازنہاں حضور کی دعا کی گئی
 اور قبر شریف کی حرمت کے سبب ہر نہواں اسلئے کہ حضور ان ہمام یعنی نبی و المرسلین صلی اللہ تعالی علی قبر
 محمد بنی القیور یعنی اللہ تعالیٰ قبر نہیں محمد صلی اللہ علیہ وسلم کی قبر پر رحمت کرے۔ اور اشتداد جملہ خبریہ بنا بر تخریر ہے یعنی

بعض ذرات کہ استقامت معنی نیارد مشعر عن ذاتیہ عید تعین عبارت از عبادت
 تعین ہزار چمن درال روز است ہم و حذف حرف تشبیه استفادہ توسع
 سہرہ تشبیه و تاکید ہستی عنہما اتصال بمفعول یہ است مشعر عطف تاکید بر توسع و
 تباہ و تخیل بر اتصال بہ استفادہ ہم پس حاصل آنکہ ہرگز اختیار مکنید زیارت
 ہزار چمن و گنجائش مومنین برینست و سرور روز عید کی کہ کمتر است پس ہی مشیر است
 بر تاکید ہزار چمن غیر معتد بر بہت و سرور اسے بہر حالیکہ باشد یا رب مع در مش
 ہر دو دیدہ یا کم یا نہ آنکہ ہجوم و زینت و سرور میاید یا آنکہ ہجوم ناگزیر است
 از انبیا و تعظیم و تعالی ثابت قال سبحانہ یا ربی ادم حذوا
 از آنکہ چونند کل مستحیل الایہ ترجمہ ای اولاد ادم اختیار کنید زینت خود و لباس و غیر
 آن نہ و یک ہر مسجد یا بدہشت لفظ حذوا معنی اختیار مختار ممنوع الجواز است
 و لفظ زینت عام است بمعنی زینت لباس و صلاح ظاہر و باطن و تاویل زینت

تفسیر یہی کہانی ادم خدا را تشکر کند

بسم اللہ

توسع و تشبیه عرض ذاتیہ میں ہے کہ اس نے استقامت معنی یہاں حاصل ہوتے کیونکہ عید کے عرض
 ذاتیہ ہزار چمن و گنجائش تعین اور چمن سے تعین ہزار چمن یعنی خدا کی طرف سے رسول کا اس روز میں تعین
 کرنا ہے تا در حرف تشبیه کے طرف سے وجہ تشبیه کے توسع کا فائدہ حاصل ہے اور مفعول بہ متصل
 ہونے سے سبب تاکید کا فائدہ پس حاصل یہ کہ میری قبر کی نو پارک کو ایسا ہرگز مت اختیار کرو جیسا
 انکی لہذا و زیارت زینت و سرور کے ساتھ عید کے دن ہوتی ہے جو کمتر ہے پس ہی و محبت
 از نازہ لرزہ ہے بشیر حاضر ہونے کی تاکید پر غیر معتد زینت و سرور کے ساتھ یعنی جس حال میں تم
 ہو یا میرے آپ سے اسکی رہ میں سر کے بل ہو و نہ تو انھیں پاکوں جو نہ یہ کہ ہجوم کے زینت و سرور
 سے آؤ بار جو دیکہ ہجوم سے چارہ نہیں ہے و اور زینت سبب لب اور لہذا اللہ تعالیٰ قطعیہ ثابت
 صادر نے سورہ اعراف رکوع تین میں یا ربی ادم حذوا ازینکم عند کل مسجد
 تا آخر یعنی اسے اولاد ادم اپنی زینت اختیار کرو لباس و غیرہ سے ہر مسجد کے نزدیک سمجھنا چاہیے کہ لفظ
 حذوا ایسا ایسا مختار ممنوع الجواز ہی یعنی مختار کہ زینت ہی اسے اختیار کو عید ہی اور اسکا جواز منع کیا گیا
 و مطلب یہ کہ ہر مسجد کے متصل زینت کا اختیار کرنا واجب مختار ہی اور سبب اختیار وجوب اسکا جواز منع ہے

تفسیر یہی کہانی ادم خدا را تشکر کند
 حاصل شدنی حدیث مذکورہ کہ
 زینت بخا فادب و تعظیم و جلالا ہے

اور لفظ زینت عام ہے یعنی زینت لباس کے اور یعنی یہی زینت و صلاح ظاہر و باطن کے

[illegible][illegible]

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

در کتبیه منع نشستن قرآن مجید از اینجا است
و سبب نشستن آن را ذکر سلطان است

[illegible]

١٢٠

13